

استاد حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر حکیم

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر حکیم جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر حکیم/ نویسنده حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محمدجواد صابریان.

مشخصات نشر : قم: دارالعرفان، ۱۳۹۳ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۳۵۰۰۰۰ ریال: ج.۱:۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۲۰-۱ ؛ ج.۲:۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۲۴-۹ ؛ ج.۳ ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۳۶-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۲ ، ۳(چاپ اول: ۱۳۹۴)(فیپا).

یادداشت : کتابنامه.

یادداشت : نمایه.

مندرجات : ج.۱. سوره حمد،سوره بقره آیات ۱ تا ۳۹/ ابوالفضل طریقه دار، محمد نصیری.- ج.۲. سوره بقره آیات ۴۰ تا ۱۱۰/ احمد معصومی، سیدعلی غضنفری.- ج.۳. سوره بقره آیات ۱۱۱ تا ۱۷۹/ احمد معصومی، سیدعلی غضنفری

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : صابریان، محمدجواد، ویراستار

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۵۷ت۷ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۶۱۰۳۹۵

ص:۱

ادامه سوره بقره

تفسیر آیه ۳۰

اشاره

وَ إِذْ قٰالَ رَبُّکَ لِلْمَلاٰئِکَهِ إِنِّی جٰاعِلٌ فِی اَلْأَرْضِ خَلِیفَهً قٰالُوا أَ تَجْعَلُ فِیهٰا مَنْ یُفْسِدُ فِیهٰا وَ یَسْفِکُ اَلدِّمٰاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قٰالَ إِنِّی أَعْلَمُ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ

و یاد کن هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: بیتردید من جانشینی در زمین قرار خواهم داد، گفتند: آیا کسی را درآن قرار میدهی که فساد میکند و خون «بیگناهان را» میریزد؟ ! درحالی که ما تو را همراه با ستایشت تسبیح میگوئیم و تقدیس مینمائیم پروردگار گفت من حقایق و اسراری و واقعیات و اموری را میدانم که شما نمی دانید.

شرح وتوضیح:

مطالبی که درآیه شریفه مطرح است و دربردارنده نکات بسیارمهمی است عبارت است از:

فرشتگان، خلیفه، عوارض و آثار منفی جنبه مادّی جنس بشر، تسبیح و تقدیس وحمد، آگاهی حق از حقایق و اسرار وجودی خلیفه، جهل فرشتگان به جایگاه و منزلت خلیفه.

فرشتگان

فرشتگان برپایه نظر دقیق محققین از دانشمندان و متکلّمان اسلامی که بر گرفته از آیات قرآن و روایات و معارف حقه است، ذواتی لطیف، الهی و نورانی و دارای درک و فهم و به فرموده امیرالمؤمنین (ع) موجوداتی صددرصد عقلی هستند. (۱)

۱- ۱) - ان الله تعالی خلق الملئکه و رکّب فیهم العقل. . .

فرشتگان به اذن حضرت حق برتصرّفات بسیارسریع و انجام کارهای دشوار، و شکل گرفتن به اشکال و صورت های گوناگون تواناهستند، و جایگاهشان درهمه میدان هستی و عرصه گاه آفرینش است.

ایمان به فرشتگان واجب و انکار و دشمنی با آنان مساوی با کفر است.

وَ لٰكِنَّ اَلْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ اَلْمَلاٰئِكَهِ وَ اَلْكِتٰابِ وَ اَلنَّبِيِّينَ. . . (۱)

بلکه نیکی (منش و صفت) کسی است که دارای ایمان به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران است.

مَنْ كٰانَ عَدُوًّا لِلّٰهِ وَ مَلاٰئِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكٰالَ فَإِنَّ اَللّٰهَ عَدُوٌّ لِلْكٰافِرِينَ: (۲)

هرکه با خدا و فرشتگان و پیامبرانش و جبرئیل و میکائیل دشمن باشد [کافر است] و بی تردید خدا دشمن کافران است.

فرشتگان دارای مقام عصمتاند و هرگز از فرمان های خدا، و خواسته های حضرت حق، درهیچ زمینهای عصیان نمی ورزند و آلوده به سرپیچی و تکبر نمی شوند.

عدد فرشتگان را جزخدا کسی نمی داند، حضرت صادق (ع) در روایتی که درباب زیارت حضرت سیدالشهداء (ع) وارد شده میفرماید:

«ما خلق الله خلقاً اکثرمن الملائکه:»

خدا مخلوقی را از نظر کثرت افراد بیش تر از فرشتگان نیافریده است. (۳)

ص:۳

۱- ۱) - بقره، آیه ۱۷۷.

۲- ۲) - بقره، آیه ۹۸.

۳- ۳) - کامل الزیارات، ۱۲۳، حدیث ۲.

خـدای مهربان در قرآن مجید به اصـناف فرشـتگان اشاره دارد از جمله: حاملان عرش (۱)، حلقه زننـدگان پیرامون عرش (۲)، فرشتگان مأمور قبض روح (۳)، فرشتگان بهشت (۴)، فرشتگان دوزخ (۵)، گماشته شدگان برآدمیان (۶)، ثبت کنندگان اعمال انسان (۷)، گماشـتگان به اوضـاع و احوال جهـان و مجریـان فرمـان هـای حضـرت حق در عالم مادی و معنوی. (۸)کتاب خدا فرشـتگان را رسولان خدا (۹)، و بنـدگان مقرب حضـرت حق (۱۰)، و عبـاد اکرام شـده و بزرگوار پروردگـار (۱۱)، و تسبیح گویان و حمدکنندگان و به جا آورندگان تقدیس حضـرت محبوب توصیف میکند (۱۲)و آنان را خائف از پروردگار هستی میشمارد. (۱۳)

۱- ۱) - غافر، آیه ۷.

۲- ۲) - زمر، آیه ۷۵.

۳- ۳) - انعام، آیه ۶۱.

۴- ۴) - رعد، آیه ۲۳.

۵- ۵) - مدثر، آیه ۳۱.

۶- ۶) - ق، آیه ۱۷، رعد ۱۱.

۷- ۷) - انفطار، آیه ۱۰.

۸- ۸) - صافات، آیات ۳-۱.

۹- ۹) - فاطر، آیه ۱.

۱۰- ۱۰) - اعراف، آیه ۲۰۶.

۱۱- ۱۱) - انبیاء، آیه ۲۶.

۱۲- ۱۲) - بقره، آیه ۳۰.

۱۳- ۱۳) - نحل، آیه ۵۰.

فحر رازی میگوید: بدان که پس از کلام خدا و پیامبرش کلامی در وصف فرشتگان برتر و بالاتر از کلام امیرالمؤمنین علی (ع) نیست. (۱)امام (ع) در خطبه اول نهج البلاغه میفرماید:

سپس میان آسمان های بلند را از هم گشود، و از فرشتگان گوناگون خود پر کرد، گروهی درسجدهاند و آنان را رکوعی نیست، برخی در رکوعاند و قیامی ندارند، و جمعی بدون حرکت از جای خود درحال قیام اند، و شماری جدای از ملالت و خستگی در تسبیح اند، در دیدگانشان خواب، و درعقلشان بیهوشی، و در کالبدشان سستی راه ندارد، و غفلتِ فراموشی آنان را فرا نمی گیرد، برخی امین وحی خدایند و زبان گویا به سوی پیامبران، و واسطه اجرای حکم و فرمان حق اند، گروهی حافظان بندگان از حوادث، و دربانان درهای بهشت هایند، بعضی قدم های ثابت در قعرزمینها وگردنهائی بالاتر از برترین آسمان، و هیکلهائی از اطراف جهان گذشته و دوشهائی مناسب پایه های عرش دارند، دیدگانشان در برابر عظمت عرش به زیرافتاده، و در زیر آن جایگاه در بال های خود پیچیده اند، بین آنان و موجودات ماد و نشان حجابهائی از عزت، و پردههائی از قدرت افکنده شده، در دنیای خیال خود برای خدا صورتی تصویر ننمایند و صفات او را چون اوصاف مخلوقات نینگارند، و به اماکن محدودش نسازند، و او را به امثال و همانند اشاره نکنند.

وجود مبارک حضرت سجاد (ع) در دعای سوم صحیفه سجادیه با توضیح بیشتری به فرشتگان و اوصاف آنان، و مسئولیت هایشان پرداخته و دراین زمینه حق مطلب را ادا کرده است.

۱- ۱) - تفسیر فخررازی، ج۱، ص۱۶۴.

خلیفه

حرف «تـا» در کلمه خلیفه نشـانگر مبالغه است (۱)وبه این معنـا اشـاره دارد که مراد از خلیفه موجود جـامع و کـاملی است که قـدرت دارد ازهرجهت آثـار اسـماء و صـفات منوب عنه خود را که پروردگار جهانیان است در پهن دشت حیات و عرصه گاه هستی به ظهور برسانـد، و براساس سـعه وجودیاش به اذن خدا کارخدائی انجام دهد، و با نیروگرفتن از قدرت لایزال حق امور خارق عادت، و کارهای شگفت که انجامش در شأن هیچ موجودی جز او نیست وارد دایره فعلیت نماید!

أَنِّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِآیَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ اَلطِّینِ کَهَیْئَهِ اَلطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اَللّهِ وَ أُبْرِئُ اَلْأَکْمَهَ وَ اَلْأَبْرَصَ وَ أُحْیِ اَلْمَوْتی بِإِذْنِ اَللّهِ وَ أُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ: (۲)

عیسـی بن بنی اسـرائیل گفت: من برای شـما از سوی پروردگارتـان نشانهای برصـدق پیامبریام آورده ام، من از گلِ برای شـما چیزی به صورت پرنـده میسازم پس درآن میدمم که به اذن خدا پرندهای زنده و قادر به پرواز میشود، و کورمادرزاد و مبتلای به پیسـی را بهبود میبخشم، و مردگـان را به اذن خـدا زنـده میکنم و شـما را از آنچه میخوریـد، و درخانه هایتان ذخیره میکنید آگاه مینمایم، یقیناً اگر مؤمن باشید این معجزات برای شما نشانهای برصدق رسالت من است.

ص:۶

۱- ۱) - منهج الصادقین، ج۱، ص۲۱۹.

۲- ۲) - آل عمران، آیه ۴۹.

آری وجود مقدس پروردگار عالم، به فرشتگان مورد خطاب براساس ترکیب ادبی آیه اعلام کرد: اراده من برقرار دادن خلیفه در روی زمین و استمرار جعل آن جدّی و حتمی است، و برای این عنوان مصادیق بسیار و افراد بی شمار تا لحظه برپاشدن قیامت قرار خواهم داد، این معانی از حرف تأکید انّ و جمله اسمیه [جاعل فی الارض خلیفه] که نشانگر استمرار است استفاده میشود.

از حرف تاء خلیفه و نکره بودن این کلمه که دلالت برعظمت دارد استفاده میشود که حضرت حق در غیب هستی به فرشتگان از ظهور موجودی خبر میدهد، که آنچه از امور مادی درآسمان و زمین آفریده شده به خاطر او و برای و در راه رشد و کمال است. (۱)خلیفه در استعداد موجودی است مافوق همه موجودات سمائی و ارضی و مادون خالق، که این مقام را میتواند با کمک گرفتن از هدایت تشریعی حق به فعلیت برساند.

خیلفه موجودی است که قدرت دارد مطلع الفجر هدایت خاص، و همه نوع دانش مادی و معنوی، و کرامت ویژه، و درجاتی فوق درجات همه موجودات ارضی و سمائی گردد.

خلیفه کسی است که پایداری آسمانها و زمین، و پخش روزی و رزق، و جلوه عنایات حق بر موجودات از برکت وجود اوست.

«بِیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض السماء»

خلیفه انسانی است که حجت خدا بر زمینیان و سماواتیان است و فیوضات الهیه از مجرای وجود او به موجودات میرسد.

ص:۷

۱- ۱) - بقره، ۲۹- نحل، آیه ۱۲- لقمان، آیه ۲۰- جاثیه، آیه ۱۲- جاثیه، آیه ۱۳.

از محتوای آیات و روایات و معارف حقه، و قضاوت عقل سلیم، و مقامات معنوی بی نظیری که برای انسان متصور است دقیقاً استفاده میشود که مقام خلافت آدم خلافت از فرشتگان و موجودات زمینی پیش از او نیست، زیرا مقام با عظمت تعلیم اسماء که امتیاز این موجود را برفرشتگان ثابت میکند، و پس ازآن او را وادار به عرضه اسماء به فرشتگان مینمایند تا فرشتگان ممتاز بودن او را برخود بیابند با خلافت او و ازغیر خدا سازگار نیست، بلکه این خلافت بی تردید برای آدم و فرزندانش خلافت از خداست، و خلافت فرزندانش از خدا از جمله اسمیه إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً که دلالت براستمرار دارد استفاده میشود، و زمینه علم به اسماء نیز در وجود همه انسانها به صورت استعداد نهاده شده که میتوانند آن را از برکت قبول هدایت تشریعی حق به فعلیت و ظهور برسانند.

دقت در آیه زیر بیش از پیش ما را به این معنا که خلافت از خدا اختصاص به آدم ندارد، بلکه این مقام بی نظیر در بنی آدم هم به صورت استعداد وجود دارد و قابلیت دارد به فعلیت برسد آگاه میکند.

وَ لَقَدْ خَلَقْنَاکُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاکُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلاَئِکَهِ اُسْجُدُوا لِآدَمَ. . . (۱)

و به طور قطع و یقین شما را به وجود آوردیم، سپس صورت گری نمودیم، آنگاه به فرشتگان گفتیم برآدم سجده کنید.

آیه کریمه نشان میدهد آدم نه به عنوان شخص بلکه به عنوان الگوی نوع انسان و عصاره بشریت مسجود فرشتگان قرارگرفت، زیرا خطاب دراین آیه

۱- ۱) - اعراف، آیه ۱۱.

متوجه نوع انسان است، و از این که آدم به خاطرمقام خلافت مسجود فرشتگان شد برمی آید که مقام خلافت نیز اختصاص به آدم نـدارد، به همین لحاظ دشـمنی شـیطان نیز اختصاص به آدم نـدارد و درعین حال که در سوره طه تعبیر شـده است: (۱)إِنَّ هٰذا عَدُوٌّ لَکَ وَ لِزَوْجِکَ: (۲)

یقیناً شیطان دشمن تو و همسر تو است.

در سوره اعراف آمده است:

یٰا بَنِی آدَمَ لاٰ یَفْتِنَنَّکُمُ اَلشَّیْطٰانُ کَمٰا أَخْرَجَ أَبَوَیْکُمْ مِنَ اَلْجَنَّهِ: (۳)

ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد چنان که پدر و مادرتان را با فریب کاریاش از بهشت بیرون کرد.

در رابطه با این حقیقت که آدم و فرزندانش خلیفه خدا هستند از امیرالمؤمنین (ع) روایت بسیارمهم و مفصّلی نقل شده که در بخشی از آن روایت چنین آمده است:

«انی ارید ان اخلق خلقا بیدی اجعل ذریته انبیاء مرسلین و عباداً صالحین و ائمه مهتدین اجعلعم خلفائی علی خلفی فی ارضی. . .» (۴)

۱- ۱) - تسنیم، ج۳، آیه ۴۲.

۲- ۲) - طه، آیه ۱۱۷.

۳- ۳) - اعراف، آیه ۲۷.

۴- ۴) - نورالثقلین، ص ۴۳، ح ۸۰.

ای فرشتگانم! من قاطعانه تصمیم دارم با دست قدرتم موجودی را بیافرینم که نسلش را پیامبران مرسل، و بندگان صالح، و پیشوایان راه یافته قرار میدهم، و آنان را در زمین جانشینان خودم در میان مخلوقم مقرّر نمایم.

در روایت دیگری آمده:

«فکان آدم اوّل خلیفه الله:» (۱)

پس آدم اولین خلیفه خدا است.

از ترکیب ادبی آیه و این که إِنِّی جَاعِلٌ فِی اَلْأَرْضِ خَلِیفَةً و این گونه روایات استوار و حکیمانه استفاده میشود که اولاً این خلافت درحقیقت خلافت از خداست و مستخلف عنه این موجود وجود مقدس حضرت حق است، و ثانیاً این مقام اختصاص به آدم ندارد بلکه آدم از میان خلفاء حق که نوع انسان است اولین خلیفه است.

فضائل و کرامات، ارزشها و استعدادها، و به ویژه ظرفیت داشتن برای دریافت همه اسماء است که انسان خلیفه خدا در زمین و شایسته ترین مخلوق برای منصب خلافت الهی شده است.

کسی که آثار و برکات خلافتش تاکنون آشکار گشته، عجایب صُنعش در معدن و نبات و دریا و صحرا و هوا مشهود شده، خلاقیت و ابتکار و اختراع و اکتشاف و تلاش او تا جائی پیش رفته که توانسته شکل زمین را تغییر دهد، زمین سخت را نرم کند، سرزمین بی آب و علف را سرسبز، و خراب را آباد، خشکی های آن را به دریا و خلیج مبدّل نماید.

۱- ۱) - برهان، ج۱، ص۷۵ ح ۱۳.

از راه تلقیح و پیوند ازدواج جدیدی از نبات بیافرینند، در انواعی از حیوانات، مطابق خواست خود تصرفاتی کند و آنها را مطابق میل خودش تربیت و تغذیه و تولید کند، به گونهای که در خلقت و خُلق و صنف آنها دگرگونی هایی به وجود آورد، یعنی صغیر را کبیر، و کبیر را صغیر، اهلی را وحشی، و وحشی را اهلی سازد و از هرنوع آنها بهره خاص بگیرد و آنها را در خدمت جامعه بشری درآورد، آیا حکمت خداوندی که خالق و هادی هرموجودی است اقتضا ندارد که چنین انسانی با این همه مواهب را خلیفه خود کند، تا سنت های الهی را درعالم تکوین برپا نماید و عجایب صنع و اسرار خلقت و بدایع حکمت و منافع احکامش را اظهار نماید؟ آیا برای کمال خداوندی و سعه علم او نشانهای آشکارتر از انسانی که او را به احسن تقویم آفریده یافت میشود؟ آیا خلیفه شدن چنین انسانی با چنان معنا از خلافت، شگفتی دارد؟ ! و آیا اظهار شگفتی از خلافت چنین انسانی و ایراد سئوال در زمینه چنین خلافتی جز نا آگاهی به شخصیت انسان و هدف از خلافت او منشأ دیگری دارد؟ !
(۱)ماسرّکن فکانیم ما را که میشناسد

از دیدهها نهانیم ما را که میشناسد هرچند در زمینیم با خاك ره نشینیم برتر ز آسمانیم ما را که میشناسد ججماجانِ جان جانیم از جسم برکرانیم جبیرون از این جهانیم ما را که میشناسد ج از نام ما مگوئید و زما نشان مجوئید ججبی نام بی نشانیم ما را که میشناسد ججدرهرجهت مپوئید و اندر مکان مجوئید جج بیرون ز هر مکانیم ما را که میشناسد کم گوی فیض اسرار و دُر درصدف نگهدار ج ما بحر بی کرانیم ما را که میشناسدجج

فیض کاشانی

ص:۱۱

۱- ۱) - تسنیم، ج۵۳، ص ۵۱.

این که حضرت حق و معشوق ازل و ابد، انسان را خلیفه خود قرار داده هدف پاک و مقصد والا-یش این است که خلیفه و نایب او به انجام اموری برخیزد، و قدم در کارهای مثبت و مهمی بزند، که شأن منوب عنه او اقتضا دارد.

بی تردید باید میان نایب و منوب عنه قرب معنوی باشد تا نایب بتواند مقام خلافت از منوب عنه را حائز گردد و این قرب معنوی با توجه رحمت رحیمهاش برای نایب مناب قرار داده شده که در خطاب به فرشتگان از شخصیت انسان نه از شخص او تعبیر به خلیفه میکند.

خلیفه خدا، باید در مقام استعداد و مرحله فعلیت مظهر العجائب و مظهرالغرائب و خلاصه و نتیجه عوالم جسمانی و روحانی و جامع حقایق عِلوی و سفلی و افضل از جمیع موجودات زمینی و آسمانی باشد، زیرا موجودی که جامع این حقایق و حاوی این اوصاف نباشد، لیاقت و شایستگی خلافت از خدا را ندارد.

این که در ابتدای آیه خلافت از مجموعه اسماء الهی فقط نام مبارک ربّ به کارگرفته شده:

وَ إِذْ قالَ رَبُّکَ. . . .

نشانگر این حقیقت است که آفرینش خلیفه، و به وجود آمدن نایب مناب از اراده ربوبی که بیان گر مالکیت او و رشد دهندگی و تربیت و پرورش دهی این مالک حکیم است صورت گرفته، و اوست که با رشد دادن و به کمال رساندن انسان از طریق تعلیم اسماء و توفیق تحقق عملی نسبت به اسماء زمینه شایستگی منصب خلافت را برای او فراهم میسازد، و امتیاز او را در همه امور علمی و عملی و معنوی بر دیگر موجودات پهن دشت هستی ثابت میسازد.

اگر دلیل استواری، و مدرک محکمی، و برهان قویمی از آیات و روایات و معارف حقه دائر براین که انسان خلیفه خداست نه خلیفه موجودات پیش از خودش در دست نداشتیم کافی بود که با دقت عقلی، و نظر عمیق علمی به وجود انسان بنگریم و با درک احسن تقویمی او و حقیقت ذاتش که با همه ذوات تفاوت دارد و ذاتی بی نظیر است و صفاتش البته آن صفاتی که از افق وجود انبیا و امامان و اولیا جلوه کرد و قدرت و اراده و حیات و سعم و بصر و عقل و فهم و کلامش که همه و همه نشانی از اسماء و صفات حق است، به این معنا آگاه میشدیم که این موجود حقاً خلیفه خداست، و همه این حقایق را به اندازه سعه وجودی اش، و درحدّ طاقت و وسعش از منوب عنه خود دریافت کرده و به عرصه ظهور رسانده است.

در هر صورت خلافت و نیابت از خدا که با آیات قرآن مجید و روایات و معارفه حقه بدون چون و چرا موافق و مطابق است دلیلی استوار و برهانی قویم بر منزلت و شأن و جایگاه والای انسان در عرصه گاه آفرینش و خیمه حیات است، و هیچ موجودی از موجودات ارضی و سمائی چنین شایستگی و لیاقتی را ندارد.

گویا پیش از این اتفاق عظیم، و آشکار شدن این منصب بی نظیر، هرموجودی از جوهر وجود نصیب و بهره داشت، و حِصّهای از لطافت معنوی و نور ملکوتی در وجودش میدان دار بود در خودیت خود، و نفس وجودیاش نسبت به نعمت معنوی خلافت که دارنده آن را از همه موجودات ممتاز میساخت به طمع افتاد، عرش مجید به عظمت خود مینگریست و میگفت: مگر رقم این حدیث برپیشانی ما زنند، کرسی در وسعت خود نظر میکرد که مگر این خطبه به نام ما خوانند، هشت بهشت به جمال دل آرای خود فکر میکرد که مگر این مقام به ما

عنایت نمایند، فرشتگان با برافراشتن پرچم نسبح و بحمدک در این آرزو بودند که سکّه این سلطنت به نام آنان زنند، احدی از موجودات و عظمای دایره هستی چنین مقامی را به خاک امید نمی بردند که ناگاه از جانب حضرت ذوالجلال این خبر به پاکان عالم پاک و قرار گرفتگان در مقام طاعت و عبادت یعنی فرشتگان اعلام شد که:

إِنِّی جٰاعِلٌ فِی اَلْأَرْضِ خَلِیفَةً! !

و این نه از باب مشاورت با فرشتگان بود بلکه تمهید قواعد عزت و عظمت این گوهر خاکی بود که حکم حکیمانه محبوب ازل و ابد بر حقیقتی تعلّق گرفت، و قلم رحمانیت و رحیمیه حضرت او از رأس دیوان هستی تا به آخر خطی کشید و از فراز عرش تا منتهای فرش رقمی زد تا آدم خاکی را مقام برای صدرنشینی در مجلس آفرینش مسلم گردد، و سینهاش برای نور معرفت ویژه و روشن شدن به شعاع تابناک علم الاسماء آماده گردد و لطائف کرم و صنایع فضل منوب عنه وی در حق او آشکار شود.

از این خطاب زلزله هیبت در جان مقربان بارگاه ملکوت افتاد که این چه مخلوقی است که پیش از آفرینش وی بر ناصیه وجودش داغ عزت خلافت کوبند، و هنوز قدم در عصه هستی ننهاده به مقام بی نظیرش اشارت کنند، و از عالم غیب به ما گوشزد میکنند که حول میدان دولت او نگردید که شما سرّ نهاده شده در او را نشناسید و بدانید که عقاب تیز پرواز هیچ فکر و اندیشهای برشاخه عظمت او نرسد، و دیده هیچ بیننده بصیری خورشید جمال باطن این موجود را در نیابد. (1)

ص:۱۴

۱- ۱) - کشف الاسرار، ص ۱۳۹ با تصرف و توضیح.

عارف حق بین، سالك روشن ضمیر، محقق معارف حقه، حاج ملاهادی سبزواری به گوشهای از این مقام به این صورت اشاره میکند:

ما زمیخانه عشقیم گدایانی چند ج

باده نوشان و خموشان و خروشانی چند جنه در اختر حرکت بود نه در قطب سکون گرنبودی به زمین خاك نشینانی چند ج

فساد و خونریزی

پرسش فرشتگان از محضر مقدس حضرت رب العزّه که پرسیدند آیا میخواهی مخلوقی را در زمین قرار دهی که دست به فساد بزند و به ناحق خون ریزی کند؟ جنبه اعتراض و ایراد به ساحت قدس ربوبی نداشت، بلکه میدیدند جهتی از جهات وجود این موجود، مادی و زمینی و خاکی و عنصری است، و ظاهر بر وجود مادی و زمینی مرکب از شهوت وشکم و غریزه جنسی و غضب و خشم و میل شدید به عناصر و ابزار است، و این امور زمینهای برای فساد و خونریزی است و با مقام خلافت از حق هیچ گونه سازشی ندارد، لذا در مقام پرسش برآمدند تا با پاسخ حق تضادی که فکر میکردند میان این مقام و موجود زمینی وجود دارد حل شود.

حضرت حق با جمله إِنِّی أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ که حاوی اسرار مهمی است پرسش فرشتگان را پاسخ داد که به خواست خدا در سطور آینده به بخشی از حقایقی که در این پاسخ است اشاره خواهد شد.

شرح مفصل فساد و این که علّت و سبب آن چیست و مفسد کیست و فرجام کارش چه خواهد در آیه ۱۱ و۱۲ سوره مبارکه بقره گذشت، و در این زمینه نیاز به توضیح بیشتر نیست.

خون ریزی به ناحق سببش حالت سبعّیت و درنگی است، و در قرآن مجید و روایات معصومین از گناهان کبیره شناخته شده است.

ص:۱۵

راستی چه زشت و قبیح است که انسانی به خاطر تعصّب جاهلی، و اختلافی بی مورد، و پیش آمـدی بی منطق، و برای اندکی از مال دنیا، یا به مأموریتی ظالمانه از طرف ستمکاری خیانت پیشه خونی را که حضـرت حق محترم شـمرده، به ناحق بریزد، و انسانی را به عرصه هلاکت و مرگ بیندازد، و با کشـتن او همه آرزوهای شـیرین و مثبت او را برباد دهد، و همسـرش را بیوه و کودک و یـا کودکانش را یتیم و خانوادههائی را به داغی جگرسوز و قلبی سوزان دچار نمایـد! و اشـکی سـیل وار از دیـدهها جاری سازد، و بازماندگان مقتول مظلوم را عمری به مصیبت بنشاند و شادیها را به اندوه و حسرت و غم و غصه تبدیل نماید.

قرآن مجید گناه قتل نفس را چنان بزرگ و عظیم میداند که کشـتن یک انسان بی گناه را برابر با کشتن همه انسانها به حساب آورده است.

أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِي اَلْأَرْضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ اَلنّاسَ جَمِيعاً. . . (۱)

هرکس انسـانی را نه به قصـاص کشـتن کسـی یـا ارتکاب فسادی در زمین به قتل برسانـد، چنان است که همه انسانها را کشـته باشد.

قرآن مجید در برابر قتل مؤمنی که به ناحق صورت میگیرد از نظر کیفر و جریمه موضـعی بسـیار عجیب و فوق العاده گرفته که نشان دهنده عظیم بودن زشتی این گناه بسیاربسیار سنگین است:

وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها وَ غَضِبَ اَللّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِيماً: (۲)

ص:۱۶

۱- ۱) – مائده، آیه ۳۲.

۲- ۲) – نساء، آیه ۹۳.

کسی که به عمد مؤمنی را به قتل برساند کیفرش دوزخ است درحالی که درآن جاودانه است، غضب و لعنت خدا بر اوست، و خدا برای او عذابی دردناک آماده کرده است.

عبدالعظیم حسنی از حضرت رضا (ع) روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«لما کلم الله عزوجل موسی بن عمران قال: الهی ما جزاء من قتل مؤمناً متعمداً؟ قال: لا انظر الیه یوم القیامه و الا اقیل عثرته!» (۱)

هنگامی که خدای عزوجل با موسی بن عمران سخن گفت موسی به حضرت حق گفت: معبودا پاداش و کیفر کسی که مؤمنی را به عمد به قتل برساند چیست؟ خدا فرمود: روز قیامت به او نظر رحمت نمی اندازم و لغزشی را از او گذشت نمی کنم.

راستی اوج بدبختی و کمال شقاوت است که انسان در روز قیامت که در هر لحظهاش نیازمند به نظر رحمت خدا و بخشش و مغفرت اوست، ازآن نظر نجاتبخش و گذشت و مغفرت محروم و محجوب بماند.

حضرت صادق (ع) از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«ما عجت الارض الی ربها عزوجل کعجیبها من ثلاثه: من دم حرام یسفک علیها، او اعتال من زنا، اوالنوم علیها قبل طلوع الشمس:» (۲)

زمین به سوی پروردگارش نتالید مانند نالهاش از سه چیز: خون محترمی که برآن بریزد، قطرات آبی که از غسل زناکار برآن قرار گیرد، و خوابی که پیش از طلوع آفتاب برآن واقع شود [خوابی که موجب از دست رفتن نماز واجب صبح گردد.]

حضرت صادق (ع) فرمود:

«ثلاثه لایدخلون الجنه: السفاک للدم، وشارب الخمر، و مشاء بنمیه:»

ص:۱۷

۱- ۱) - امالی صدوق، ص ۲۰۸.

۲- ۲) - خصال، ج ۱، ص۹۲ بحار، ج۱۰۴، ص ۳۷۲.

سه نفر وارد بهشت نمی شونـد: خون ریز، مشـروب خوار، و آن که برای سـخن چینی و دو به هم زنی در میان مردم قـدم برمی دارد.

حضرت صادق (ع) درباره کسی که انسان مؤمنی را به قتل برساند میفرماید:

هنگام مرگ به او گفته میشود:

«مُت ای میته شئت، ان شئت یهودیا و ان شئت نصرانیا و ان شئت مجوسیاً:» (۱)

بمیر به هر گونه مرگی که میخواهی: اگر میخواهی یهودی یا نصرانی یا مجوسی وار بمیر!

پیامبر اسلام در گفتارش به علی (ع) فرمود: از این امت ده نفر به خدای بزرگ کافرند:

«القتّال، والساحر، والـدیوث، وناکـح المرءَ حراماً فی دبرها، وناکح البهیمه، ومن نکح ذات محرم منه، والساعی فی الفتنه، و بایع السلاح من اهل الحرب، ومانع الزکات، ومن وجد سعه فمات ولم یحج:» (۲)

کسـی که با ناحق دست به کشـتن کسـی میزند، جادوگر، مردی که نسبت به ناموسش غیرت به خرج نمی دهد تا هر نامحرمی بتوانـد از دیـدن همسـرش لـذت نامشروع ببرد و در کنار ناموسـش قرار گیرد، کسـی که با زنی به حرام او پس او درآویزد، و کسـی که بـا حیوان جمع شود، و آن که برای فتنه انگیزی میـان خانوادهـا و جـامعه بکوشـد، و آن که به دشـمنی که درحـال جنگ با مسـلمانان سـلاح بفروشد، و کسی که از پرداخت زکات خودداری میورزد، و آن که در گشایش مالی قرار گیرد و تا بمیرد به حج نرود.

۱- ۱) - بحار، ج۱۰۴، ص ۳۷۷.

۲- ۲) - خصال، ج۲، ص۲۱۷- بحار، ص۱۰۴، ص۳۷۲، حدیث۱۴.

اعانت و کمک دادن به قتل انسان بیگناه و به ویژه مؤمن بار جریمهاش هم چون قتل به مباشرت سنگین است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«من اعان علی قتل مؤمن بشطر کلمه جاء یوم القیامه بین عینیه مکتوب آیس من رحمه الله:» (۱)

کسی به اندازه نصف کلمه بر قتل مؤمنی کمک کند، روز قیامت میآید درحالی که بر پیشانیاش نوشته شده: از رحمت خدا برای همیشه مأیوس است.

از رسول خدا روایت شده است:

«لوان رجلا قُتل بالمشرق و آخر رضی به فی المغرب کان کمن قتله و شرک فی دمه:» (۲)

اگر انسانی در مشرق زمین کشته شود، و کسی در مغرب زمین به کشتن او راضی و خوشنود گردد، مانند این است که خودش او را کشته، و بی تردید در کشته شدن او شریک است.

تسبیح و حمد و تقدیس

بزرگان از اهل لغت، و حقیقت شناسان از اهل معرفت و مفسرّان با بصیرت کلمه تسبیح را در سه مورد به کار برده اند:

۱- تسیح از مادّه سباحه به معنای شناوری است چه این که این شناوری درآب باشد یا در هوا، کسی که در میان دریا و در دل امواج در حال شناکردن است و نگاه به ساحل دارد و امیدوار به رسیدن به کنار ساحل است قطعاً خود را

۱- ۱) - ثواب الاعمال، ص۲۴۶.

۲- ۲) - روضه الواعظین، ص ۴۶۱.

در برابر هجوم امواج و نیروی آب نمی بازد، و بی آن که واهمهای به خود راه دهد دست و پایش و همه بدنش با امید به نجات به کار میافتد.

وَ هُوَ اَلَّذِی خَلَقَ اَللَّیْلَ وَ اَلنَّهٰارَ وَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ: (۱)

و اوست که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید که هریک پیوسته در مداری شناورند.

۲- تسبیح به معنای تلاش برای معاش است چنان که به اعتقاد بعضی از مفسران از جمله طبرسی در مجمع البیان به این معنا آمده است:

إِنَّ لَکَ فِی النَّهَارِ سَبْحاً طَوِیلاً: (۲)

بی تردید تو را در روز جهت تأمین معیشت و رسیدگی به امور خود و دیگران تلاش و حرکت طولانی است و فراغتی برای عبادات ویژه چون عبادات نیمه شب نیست.

۳- تسبیح در اصطلاح قرآن و روایات و دعاها به معنای تنزیه یعنی پاک دانستن خدا از هر بدی و بدخواهی و تنزیه او از اموری است که شایسته ذات حضرت او نیست.

کتاب نهایه که از معتبرترین کتاب های لغت است میگوید:

«التسبیح: التنزیه و التقدیس و التبرئه من النقایص:»

تسبیح یعنی پاک و پاکیزه و دور دانستن موجود از همه نقصها و کمبودهاست.

موجودات و تسبیح حق

ص:۲۰

۱- ۱) - انبیاء، آیه ۳۳.

۲- ۲) - مزمل، آیه ۷.

کتاب خدا در بسیاری از آیاتش به این حقیقت تصریح دارد که همه موجودات جهان هستی تسبیح گوی خدایند و در ذات همه آنها درک و شعور و نوعی علم و آگاهی است، و این تسبیح نه به این معناست که وجود آنان که معلول اراده و فعل حق است دلالت بر پاک بودن ذات حضرت او از نقایص دارد، که تسبیح به این معنا معلوم همگان است بلکه مراد تسبیح قولی موجودات است که ناشی از درک و شعور و نوعی علم و آگاهی موجودات است که براساس آیه شریفه:

لٰکِنْ لاٰ تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ: (۱)

ما از درک تسبیح آنان عاجز و ناتوانیم، و با توجه به این آیه سخن کسانی که میگویند: تسبیح موجودات یعنی کمال وجودشان دلیل بر کمال موجدشان میباشد مردود است.

تُسَبِّحُ لَهُ اَلسَّمٰاوٰاتُ اَلسَّبْعُ وَ اَلْأَرْضُ وَ مَنْ فِیهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّٰ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لٰکِنْ لاٰ تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ إِنَّهُ کٰانَ حَلِیماً غَفُوراً: (۲)

آسمان های هفت گانه و زمین و هرکس در آنهاست او را تسبیح میگویند و از هرعیب و نقصی پاک میدانند و چیزی در دایره هستی نیست مگر این که همراه با ستایش تسبیح او میگوید ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید، بی تردید او بردبار و بسیار آمرزنده است.

در این آیه شریفه به سه حقیقت اشاره شده است:

۱- ۱) - اسراء، آیه ۴۴.

۲- ۲) - اسراء، آیه ۴۴.

نخست آن که همه آسمانها و زمین و آنان که در آنهایند خدا را تسبیح میگویند، احتمال دارد مراد از مَن فیهنّ صاحبان عقل و خرد باشند که چنین احتمالی مصداق مَن فیهنّ را محدود به فرشتگان و جنّ و انس میکند، و ممکن است مراد از مَن فیهنّ همه جنبندگان باشند زیرا «مَن» در آیات قرآن مجید در غیر ذوی العقول هم بکار رفته مانند:

وَ اَللّٰهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مٰاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلىٰ بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلىٰ رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلىٰ أَرْبَعٍ. . . (1)

و خدا هر جنبندهای را از آب آفرید، پس گروهی از آنها بر شکمشان راه میروند، و برخی از آنها به روی دوپا حرکت میکنند و بعضی از آنها به روی چهارپا راه میروند.

دوم آن که تسبیح در بخش دیگر آیه به همه موجودات جهان هستی و عرصه گاه آفرینش تعمیم داده شده میگوید: هیچ موجودی نیست مگر آن که خدا را تسبیح و حمد میگوید.

سوم آن که قاطعانه میفرماید: ولی شما تسبیح آنها را درک نمی کنید، این بخش از آیه نشان میدهد که همه موجودات نوعی درک و شعور و علم و آگاهی دارند و تسبیحشان و حمد و سپاسشان از روی شعور و آگاهی است نه این که کمال آفرینش آنها دلالت بر منزه بودن حق از هرعیب و نقص است اگر مراد از تسبیح این باشد برای همه قابل درک و فهم است و در این صورت جمله وَ لٰكِنْ لاَ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ موردی نخواهد داشت.

صریح تر و روشن تر از این جمله درباره شعور و آگاهی موجودات این آیه شریفه است:

۱- ۱) - نور، آیه ۴۵.

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّٰهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اَلطَّيْرُ صَافّٰاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاٰتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ بِمٰا يَفْعَلُونَ: (۱)

آیا ندانستهای که هرکه در آسمانها و زمین است و پرندگان بال گشوده، خدا را تسبیح میگویند، یقیناً هریک نماز و تسبیح خود را میداند، و خدا به آنچه انجام میدهند داناست.

درهرصورت بسیاری از آیات قرآن مجید تصریح به شعور و آگاهی موجودات در حدّ خودشان و تسبیح گوئی و حمد کردنشان نسبت به حضرت حق دارد و تسبیح و حمدشان با قول و نطق مخصوص به خودشان انجام میگیرد، ولی قول و نطقی که ما انسانها از درک مفهومش عاجزیم، و نمی توانیم آن را بفهمیم.

روایت بسیارمهم و قابل توجّهی براساس آیات قرآن مجید در رابطه با تسبیح موجودات از حضرت صادق (ع) به این صورت نقل شده است:

«كان داوود اذا قرء الزبور لايبقى جبل و لاحجر ولاطائرٌ الاجاوبه:» (۲)

هرگاه داوود به قرائت زبور برمی خاست، کوه و سنگ و پرندهای نمی ماند مگر این که پاسخ او را میداد.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«نقض الجدر تسبيحها:» (۳)

۱- ۱) - نور، آیه ۴۱.

۲- ۲) - نورالثقلین، ج۳، ص۴۴۴.

۳- ۳) - بحار، ج ۶۰، ص۱۷۷.

فرو ریختن دیوار تسبیح آن است.

احتمال دارد منظور حضرت در این روایت از تسبیح دیوار صدای مهیب آن باشد که هنگام فرو ریختنش به گوش میرسد.

و حضرت باقر در همین زمینه در روایتی میفرماید:

«اما سمعت خشب البیت تنقض؟ و ذلک تسبیحه:» (۱)

آیا صدای شکستن چوبی که در ساختمان بکار رفته نشنیدی؟ همان صدای تسبیح آن است.

تقدیس حق به وسیله فرشتگان نیز به معنای پاک دانستن حضرت او و از هربدی و بد خواهی است، زیرا وجود مقدس حضرت محبوب مبدء خیر است و جز خیر برای هیچ موجودی و مخلوقی اراده نمی کند، این ما هستیم که هرگونه شرّ و بدی از ما صادر میشود و مبدء و منشأش نقایص و عیوب، و بداندیشی و جهل ماست، و برماست که با کوشش و جدیت مثبت و با ایمان و اخلاق شایسته به سوی حضرت او که کمال مطلق و خیر بی نهایت است حرکت کنیم و خود را از آلودگی و ناپاکی، و ناتوانی و نادانی نجات دهیم و از تسبیح و تقدیس او درس پاکی و طهارت از نقص و عیب بگیریم و تبدیل به شجره طیبه شویم.

سخن در تسبیح و تقدیس به گستردگی صفات او و وجود موجودات گسترده است و در این اوراق نمی گنجد، آنچه قلمی شد گوشهای بسیار اندك از این حقیقت است، حمد و مختصری از حقایق آن در تفسیر آیه شریفه اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِینَ در سوره حمد گذشت، آنچه در این بخش به نظرم لازم میآید اشارهای واضح به نطق و شعور برخی از حیوانات که در قرآن مجید و

ص:۲۴

۱- ۱) - بحار، ج ۶۰، ص ۱۷۷.

عرصه گاه دانش و علم آمده داشته باشم تا افق تازهای برای جویندگان حقیقت باز شود.

شعور و نطق موجودات

آیـات قرآن مجیـد به ویژه آیاتی که در صـفحات قبل گـذشت عموم موجودات را دارای شـعور و نطق میدانـد در این زمینه به گوشـهای از شـعور و نطق برخی از حیوانـات اعم از پرنـده و چرنـده و حشـرات اشاره میشود تا در ضـمن آشـنائی با بخشـی از حقایق به معجزه بودن قرآن هم که زمان نزول به این واقعیت اشاره کرده آگاه شوید.

وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ وَ قالَ يا أَيُّهَا اَلنّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ اَلطَّيْرِ وَ أُوتِينا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هٰذا لَهُوَ اَلْفَضْلُ اَلْمُبِينُ: (۱)

سلیمان از داود به ارث بُرد و گفت ای مردم منطق پرنـدگن را به ما آموختهانـد و ازهرچیزی بهرهای به ما داده شـده، یقیناً این مزیتی روشن است.

حَتّٰى إِذا أَتَوْا عَلىٰ وادِ اَلنَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ يا أَيُّهَا اَلنَّمْلُ اُدْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ: (۲)

سلیمـان بـا سپاهیانش حرکت کرد تـا به وادی مورچگـان درآمدنـد مورچهـای گفت: ای مورچگان به خانه هایتان درآئیـد تا سلیمان و سپاهیانش ناآگاهانه شما را پایمال نکنند.

ص:۲۵

۱- ۱) - نمل، آیه ۱۷.

۲- ۲) - نمل، آیه ۱۹.

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقٰالَ أَحَطْتُ بِمٰا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ: (۱)

پس هدهد زمانی نه چندان دور درنگ کرد [و با شتاب بازگشت] پس گفت: ای سلیمان من به چیزی آگاهی یافتهام که تو به آن آگاهی نیافته ای، و من از سرزمین سبا خبری مهم و یقینی برایت آورده ام.

اگر در آیه مربوط به مورچگـان و آیه مربوط به هدهـد دقت کنیم میبینیم قرآن مجیـد از نـاحیه مورچه به لفظ قالت و از ناحیه هدهـد به لفـظ قال تعبیر کرده که این تعبیر دلالت روشن و آشـکار برنطق حیوانات میکنـد، البته ضـروری و لازم نیست که در مسئله سـخن گفتن بـدون برو برگرد ابزار گفتـار زبان باشـد، بلکه نطق درهر نوعی از موجودات ابزار ویژه و خاصّ خودش را دارد، آنچه در این زمینه قابل توجه است این است که صـریح قرآن مجید نشانگر نطق حیوانات است، و از نطقی که از آنها در زمینههای گوناگون و در رابطه با مطالب مهم و حقیقی نقل میکند ثابت مینماید که آنها دارای درک شعور هستند.

نطق و شـعور همه موجودات خیمه هستی بـدون این که موجودی از آنهـا اسـتثنا شود از آیـات شـریفهای که در سوره مبـارکه فصلّت آمده نیز استفاده میشود:

وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدٰاءُ اَللّٰهِ إِلَى اَلنّٰارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ، حَتّٰى إِذٰا مٰا جٰاؤُهٰا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصٰارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ

۱- (۱) -

وَ قٰالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنٰا قٰالُوا أَنْطَقَنَا اَللّٰهُ اَلَّذِی أَنْطَقَ كُلَّ شَیْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ:

و یاد کن روزی را که دشمنان خدا به سوی آتش گرد آورده میشوند، پس آنان را از حرکت باز میدارند تا گروههای دیگر به آنان ملحق شوند. هنگامی که به آتش میرسند، گوش و چشم و پوستشان به اعمالی که همواره انجام میدادند گواهی میدهند.

و آنان به پوستشان میگویند: چرا برضد ما گواهی دادید؟ میگویند: همان خدائی که هرموجودی را به سخن آورد ما را گویا ساخت و او نخستین بار شما را آفرید و به سوی او بازگردانده میشوید.

این آیه شریفه با صراحت کامل و گویاتر از همه آیات برنطق و شعور همه موجودات «کل شیئی» دلالت دارد.

شرط حتمی سخن گفتن و فهماندن مقصود زبانی که در دهان آدمیان است نیست، بلکه هر وسیله و ابزاری که برای تفهیم مقاصد به کار رود به منزله زبان و مکالمه هم به هر کیفیتی صورت گیرد نطق نامیده میشود.

حیوانات با ژست های ویژه، و حرکات خاص و یا با صدا و نطق مکالمه میکنند و به طرف مقابل مقصود خود را میفهمانند.

علائم رمز در مخابرات یا نقطه خطهای تلگرافی هم نوعی مکالمه است که انسانها مبتکر آن هستند، و برای کسانی که به این امور آشنائی دارند چنان مقصود و گوینده را که همان مخابرهکننده است درک میکند که گوئی باهم گفتگوی حضوری دارند و این نیز نوعی سخن گفتن است.

برای آگاهی از چگونگی این برخوردها و مکالمات میتوان آزمایشات زیر را انجام داد:

۱- بارها مورچگان را دیـده ایـد که در مسـیر معینی و گاهی خیلی طولانی در رفت و آمدند و ظاهراً آنها در مسـیر کار روزانه خود ماده شیمیائی مخصوصی میپاشند که در هنگام رفت و آمد دچار اشتباه و گمراهی نشوند و به راحتی به لانه خود راه یابند چنانچه با انگشت قطعهای و محلی از این جاده عبور و مرور را پاک کنیـد خواهیـد دیـد که مورچگان به این نقطه که میرسـند متوقف میشونـد، گوئی یا، بوی بـدن انسان را استشـمام کرده به خطری آگاه شدهاند که به پیش نمی ورند یا چون پل فرضـی آنهـا خراب شـده بـه فکر تعیمر آن افتـاده و در دو طرف جـاده اجتمـاع میکننـد، در این موقع است که مشاهـده خواهیـد کرد شاخک های مورچهها چون آنتن های رادیو که در مسـیر باد قرار گیرد به اطراف در حرکت است! آیا مورچگان در این موقع چه میگویند؟

شایـد آنهـا نیزماننـد انسانها خطر را به یکـدیگر اعلام و مهندسـین ورزیـده را برای تعمیر جاده دعوت میکننـد، زیرا به هرحال طولی نمی کشد که راه عبور دیگری ساخته و مادّه شیمیائی لازم در آن مسیر میپاشند، گوئی آنها نیز جاده را آسفالت میکنند.

۲- طعمهای نسـبتاً سـنگین [ماننـد جسد مگس] در برابر مورچهای که در تلاش رزق و روزی است بگذارید، این مورچه برای حمل آن کوشـش خود را خواهد کرد، وقتی کاملاً مطمئن شود که از بردن آن به لانه عاجز است طعمه را واگذاشـته و به لانه خود مراجعت میکنـد، طولی نمی کشد که چند مورچه به دنبال هم به راه افتاده و تا محل طعمه آمده به کمک یکدیگر آن را به لانـه حمل میکننـد، آیا این مورچه هم نوعان خود را چگونه از وجود طعمه در محل معین آگاه کرده؟ ، جز این است که به هر وسیلهای بود مقصودش را به هم نوعان خویش فهمانیده است! این تفهیم و تفهّم را سخن گفتن مورچه مینامیم.

۳- در نقطهای از محلّ عبور و مرور مورچگان که مانند زنجیری تا لانه امتداد دارد مثلاً مقداری نفتالین بگذارید به محض این که مورچه های مجاور نفتالین خطر را احساس کنند بلافاصله صف آنها از هم خواهد پاشید و همه با عجله خود را به لانه خواهند رسانید، آیا نباید تصدیق کرد که سیستم مخابراتی این حشرات ریز خیلی قوی تر و بهتر از انسان است؟ !

۴- در شرح حال مورچگان گوشت خوار خواندید که به هنگام لشگرکشی اگر قسمت پیشین سپاه با دشمن روبه رو شود مورچههائی که در آخر ستون در حرکتاند در کمتر از ده ثانیه از این ماجرا باخبر میشوند، پس باید اعتراف کرد که نطق مورچگان و طریقه مکالمه و تفهیم آنان خیلی بهتر و کامل تر از نطق و روش مکالمه انسان است.

۵- در لانه مورچهها اتفاقات عجیب و غریب میافتد از جمله تقاضای مورچه گرسته از مورچه سیر است به این شرح که:

مورچگان به عدهای از هم نوعان خود به اندازهای شهد میخورانند که حکم خمره و ظرف مربّا را پیدا میکنند و این مورچهها در محلی آویزان میشوند تا به هنگان نیاز به مورچه های نیازمند شهد تحویل دهند.

هرگاه مورچهای گرسنه شود به نزدیک این کوزه های زنده آمده با حرکت دادن شاخکها و بیان احتیاج خود شهد مطالبه میکنند، مورچه فراوان خورده هم قطرهای عسل به کام دوستش ریخته شکم او را هم سیر مینماید، این هم نوعی بیان و نطق و صورتی از همکاری خاص در دنیای مورچگان است. (۱)

۱- ۱) - نطق و شعور جانوران، ص ۲۵.

برای این که بدانید موریانهها از چه شعور و آگاهی بالائی برخوردارند به مطلب زیر دقت کنید:

ساختمان شگفت انگیز لانه موریانهها از چندین طبقه تشکیل شده که در ورودی آن برخلاف ساختمان های بشری بالای ساختمان قرار دارد.

زندگی آنان دارای تشکیلات بسیار منظمی است. حتی منظم تر و مرتب تر از زندگی انسان متمدن!

طبقات ساختمان موریانهها به شرح زیر است:

طبقه اوّل از بالاـ اطاق نگهبانی و مأمور کنترل ورود و خروج، طبقه دوم خوابگاه تابستانی کارگران، طبقه سوم اطاق نهارخوری، طبقه چهارم انبار آذوقه، طبقه پنجم سربازخانه، طبقه ششم مقر تابستانی ملکه، طبقه هفتم انبار تره بار، طبقه هشتم آغل حیوانات شیرده، طبقه نهم اطاق بچه ها، طبقه دهم اطاق بازی، طبقه یازدهم بیمارستان و تأسیسات پزشکی، طبقه دوازدهم خوابگاه زمستانی کارگران و گورستان، طبقه سیزدهم مقر زمستانی ملکه.

ساختمان سیزده طبقهای که موریانه در زیرزمین میسازند و هرطبقهای را به مسئلهای خاص اختصاص میدهند و اگر خطری این بنای دوسه میلیونی را تهدید کند بلافاصله همه موریانهها به وسیله مأمورین انتظامات یا فرد مطّلع باخبر میشوند و برای دفاع در برابر خطر آماده میگردند (۱)دلالت بر شعور بسیار بالا و نطق آنان دارد، نطقی که بخشی از آن به تسبیح خدا اختصاص دارد چنان که در آیاتی نظیر آیه زیر میخوانیم

ص:۳۰

۱- ۱) - نطق و شعور حیوانات، ص۳۱.

يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مٰا فِى اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِى اَلْأَرْضِ. . . (۱)

آنچه در آسمانها و زمین است همواره خدا را تسبیح میگویند.

به این آیه شریفه هم که بیانگر شعور و آگاهی فوق العاده حیوانات است دقت کنید:

وَ أَوْحىٰ رَبُّکَ إِلَى اَلنَّحْلِ أَنِ اِتَّخِذِى مِنَ اَلْجِبٰالِ بُيُوتاً وَ مِنَ اَلشَّجَرِ وَ مِمّٰا يَعْرِشُونَ، ثُمَّ كُلِى مِنْ كُلِّ اَلثَّمَرٰاتِ فَاسْلُكِى سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلاً يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهٰا شَرٰابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوٰانُهُ فِيهِ شِفٰاءٌ لِلنّٰاسِ إِنَّ فِى ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ. (۲)

و پروردگارت به زنبورعسل الهام کرد که: از کوهها و درختان و آنچه از داربستهائی که مردم بر میافرازند برای خود خانههائی بر گیر.

آنگاه از همه محصولات و میوهها بخور، پس در راههای پروردگارت که برای تو هموار شده به سوی کندو برو، از شکم آنها شهدی نوشیدنی با رنگ های مختلف بیرون میآید که درآن درمانی برای مردم است، بی تردید در این حیات و زندگی شگفتی که زنبور دارد نشانهای بر قدرت و لطف و رحمت خداست برای مردمی که میاندیشند.

از آیه شریفه به وضوح استفاده میشود که موجودات که یکی از آنها زنبور است دارای هوش و فراست است که به وسیله آن میتواند الهام و وحی الهی را برای تمشیت دادن به امور زندگی خود و حرکت در راه راست و طریق الهی را دریافت کند.

۱- ۱) - جمعه، آیه ۱.

۲- ۲) - نحل، آیات ۶۹-۶۸.

موجودات به ویژه حیوانات بر اثر مطالعات و تجربیات زیادی که دانشمندان نسبت به آنها داشتهاند تنها نه از هوش و فراست برخوردارند بلکه میتوانند بر اثر تعلیم و تربیت تکامل هوشی و فکری پیدا کرده، بر هوش و فراستشان افزوده گردد!

سگ تعلیم ندیده حرکات و اعمالش در حدود غریزه و هوش ذاتی اوست، ولی وقتی درسایه تعلیم و تربیت قرار میگیرد چنان نبوغی در کارها و حرکاتش از خود نشان میدهد که انسان را مات و شگفت زده میکند مانند سگهائی که تعلیمات پلیسی میبینند.

یکی از سگ های پلیس اسکاتلند، در منطقه هایدپارک لندن توانست شخصی را که قصد ربودن کیف خانمی را داشت، پیش از وقوع جرم دستگیر کند، و جریان امر زمانی روشن شد که دزد در دادگاه اعتراف کرد که مترصد موقعیتی مناسب بوده است تا به آسانی بتواند کیف آن زن را برباید، و این واقعه و مشابه آن میرساند که سگها حتی میتوانند از حرکات و صورت ظاهر اشخاص به اراده و مکنونات قلبی آنها پی ببرند.

امروزه بسیاری از سگ های تربیت شده وجود دارند که درمیان چندنفر از متهمین، قاتل حقیقتی را روی شمّ و هوش قوی خود تشخیص داده و بدون کوچک ترین اشتباه به صاحب خود معرفی نمایند.

روباه در هر زایمان چهار تا هفت بچه میزاید، نوزادان تا پانزده روز چشم هایشان بسته است، روباه مادر به هیچ وجه به روباه دیگری اجازه نمی دهد به محل بچه هایش نزدیک شود، بارها دیده شده که روباه به خاطر دفاع از بچه های خود با شیر مبارزه کرده است.

ماده روباه یک روز پیش از تولد بچهها همه پشم های شکم خود را با دندان میکند تا بچه هایش به آسانی بتوانند از پستان های او شیر بخورند! !

خانه روباه مظهر هوش و فراست و نبوغ اوست، زمین را ۲ تا ۳ متر حفر میکند، سپس در این چاه کم عمق تونلهائی میزند. خانه روباه از یک سالن مرکزی، یک مخفی گاه، و یک انبار آذوقه تشکیل شده است، این خانه چنان با تدبیر و نقشه و به قول مردم با حیله گری ساخته شده که هنوز هم در بزرگ ترین دانشکده های نظامی دنیا بهترین سنگر را حفره روباه مینامند.

گورخر از غذاهای لذیذ شیر است، معمولاً شیر در پشت تپه و درخت های جنگلی کمین میکند و هنگامی که گورخرها به صورت گله یا تک تک نزدیک میشوند یک باره حمله کرده و به تعقیب آنها میپردازد، گورخرها که بسیار باهوش و زیرکاند گاهی تدبیری به کار میگیرند که شیر یا ببر و پلنگ را که به تعقیب آنها میپردازند به ستوه میآورند.

بارها اتفاق افتاده است که گورخرهای نزدیک مأوای شیر براثر وزش باد بوی شیر را که فقط حیوانات حس میکنند، حس کرده و از نزدیکی شیر آگاه میشوند، به محض احساس خطر فوراً گورخرها به جای فرار کردن، خود را به زمین انداخته و حرکات نامنظم و غیرعادی به خود میدهند و چنین وانمود میکنند که بیمار هستند، از آنجائی که شیر هیچ گاه شکار مریض را نمی خورد، به محض مشاهده آنها از کشتنشان صرف نظر کرده به سراغ گورهای دیگر میرود.

استعداد و هوش کبوتر برای فراگیری کار و مداومت بر انجام آن غیرقابل تصور است، کبوتر چنانچه مأمور اجرای کاری شود غیرممکن است تا پایان عمر از انجامش سرپیچی یا از یک نواختی آن خسته و کسل شود.

ص:۳۳

پرفسور ویلیام کومینک میگوید به توصیه و راهنمائی او، یک کارخانه داروسازی برای نظارت در تهیه قرصها و کپسولها کبوتران را انتخاب نموده و آنها را با دقت و با هوش و شعوری که دارند مراقب ماشین های مأمور ساخت داروها میباشند و هرگاه قرصی یا کپسولی بخوبی پرنشده یا شکسته باشد با نوک خود آن را خارج میکنند.

کبوتر ذاتاً حیوانی کنجکاو و دقیق است، لذا برای کنترل کار و حرکت ماشین های کوچک او را در قفسه مخصوصی که در قسمت جلو دارای صفحهای جهت کنترل کار و چگونگی حرکت ماشینها و بالاخره دیدن حرکات و پیچ مهرههای ماشین میباشد قرار میدهند و ماشین را به راه میاندازند، کبوتر با تربیت و پرورشی که در این زمینه یافته است لاینقطع چشم به این ابزار وآلات دوخته و حرکات چرخها و پیچ مهرههای ماشین را تماشا میکند و به محض این که صدا و یا حرکت غیرعادی که حتی انسانها نیز از تشخیص آن عاجز میباشند مشاهده و یا حس کرده بلافاصله روی خود را برگردانده و با نوک خود ضرباتی برصفحه مقابل قفس میکوبد و مسئول قسمت را از وقوع بی نظمی آگاه میکند. (۱)پلنگ از حیواناتی است که از فراست و هوش بالائی برخوردار است، پلنگ ماده بچه های خود را از هنگامی که بتوانند سرپا بایستند تمرین میدهد، او به بچه های خود میفهماند که دُم او را بگیرند ولی به محض این که بچه پلنگها به دُم مادر نزدیک میشوند وی به سرعت دُم خود را از سرراه آنها دور میکند و این کار را به اندازهای ادامه میدهد که بچه بتوانند دُم او را به چنگ آورند.

ص:۳۴

۱- ۱) - مجله حمایت از حیوانات، شماره ۸۶.

پلنگ به بچه های خود طرز کمین گرفتن و پریدن روی شکار و کشتن شکار را با حرکات آهسته و دقیق نشان میدهد و بچهها هم مانند شاگردی که به معلم نگاه کنند به مادر خود خیره میشوند.

پلنگ به محض احساس خطر فوراً به زمین میچسبد و هرگز با فرار کردن خود را نشان نمی دهد و این گونه استتار و پنهان شدن را پلنگها به فرزندان خود نیز میآموزند.

در هرصورت براساس آیات قرآن مجید و تحقیقات تجربی دانشمندان شعور و آگاهی و نطق و گویائی برای همه موجودات جهان آفرینش امری مسلم و حقیقتی قطعی است، و بنابر صریح آیات کتاب خدا همه موجودات برپایه این شعور و نطق درگردونه تسبیح و حمد خدای مهرباناند و فهم و نیروی عقل ما به خاطر محدودیتی که دارد از درک تسبیح آنها عاجز است.

وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لٰكِنْ لاٰ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كٰانَ حَلِيماً غَفُوراً: (۱)

و چیزی در دایره هستی نیست مگر این که همراه با ستایش تسبیح او میگوید ولی شما تسبیح آنها را درک نمی کنید، بی تردید او بردبار و بسیار آمرزنده است.

آگاهی و علم حق

پروردگار بزرگ در پاسخ فرشتگان که گفتند: آیا کسی را در زمین قرار میدهی که فساد میکند و خون میریزد درحالی که ما تو را همراه با ستایشت تسبیح میگوئیم و تقدیس مینمائیم فرمود: من حقایق و اسراری میدانم که شما نمی دانید.

۱- ۱) - اسراء، آیه ۴۴.

در رابطه با علم خدا که همان ذات بی نهایت او و فراگیر نسبت به همه چیز و محیط به کل شیئی است، و چیزی در ظاهر و باطن هستی و در عرصه غیب و شهادت از حضرت او پنهان نیست، و حضور قیومیاش نسبت به همه موجودات علم اوست باید به آیات قرآن و روایات و دعاهای وارده از اهل بیت و امامان معصوم دقت کرد، و علم آن محبوب ازلی و ابدی را از آن دریچه های روشن و استوار نگریست و از افتادن در پیچ وخم سخنان فلاسفه یونان و اسکندریه و هند و فُرس و روم و تابعان آنان که نهایتاً انسان را به جائی نمی رساند و عقل و فطرت و قلب را اشباع نمی نماید پرهیز کرد.

در این زمینه نباید جز به آیات الهیه و روایات عرشیه و دعاهای ملکوتیه تکیه کرد، که تکیه برغیر اینها مصادف با گمراهی و گم شدن در بیابان ضلالت و افتادن در چاه حیرت است.

أَنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ وَ أَنَّ اَللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: (۱)

یقیناً خدا آنچه را در آسمانها و زمین است [از نظر تعداد، حجم، وزن، کیفیت، کمیت، لحظه به وجود آمدن، مدت عمر، لحظه فنا، آثار و فوائد] میداند و قطعاً خدا به همه چیز داناست.

فَلاٰ يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنّٰا نَعْلَمُ مٰا يُسِرُّونَ وَ مٰا يُعْلِنُونَ: (۲)

پس گفتارشان تو را اندوهگین نکند، بی تردید ما آنچه را پنهان میدارند و آنچه را آشکار میکنند میدانیم.

۱- ۱) - مائده، آیه ۹۷.

۲- ۲) - یس، آیه ۷۶.

وَ عَسىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكَمْ وَ عَسىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكَمْ وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ:

و بسا چیزی را خوش ندارید درحالی که برای شما خیر است، و بسا چیزی را دوست دارید و حال آن که برای شما بد است و خدا [صلاح شما را در همه امور] میداند و شما نمی دانید.

وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُ مٰا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ: (۱)

و بدانید که یقیناً خدا آنچه را [از افکار و خیالات و وسوسهها و تدبیرها و نقشه ها] در دورن شماست میداند.

يَعْلَمُ مٰا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ: (۲)

خدا آنچه را تا قیامت پیش روی آنهاست و آنچه را تا دورترین زمان پشت سر آنان است میداند.

وَ هُوَ اَللّٰهُ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ فِي اَلْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ وَ يَعْلَمُ مٰا تَكْسِبُونَ: (۳)

و او در آسمانها و زمین خداست [و جائی ازحقیقت و تصرف او خالی نیست] نهان و آشکار شما را میداند، و نیز به آنچه از خیر و شرّ به دست میآورید آگاه است.

وَ عِنْدَهُ مَفٰاتِحُ اَلْغَيْبِ لاٰ يَعْلَمُهٰا إِلاّٰ هُوَ وَ يَعْلَمُ مٰا فِي اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ وَ مٰا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاّٰ يَعْلَمُهٰا وَ لاٰ حَبَّةٍ فِي ظُلُمٰاتِ اَلْأَرْضِ وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ يٰابِسٍ إِلاّٰ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ: (۴)

ص:۳۷

۱- ۱) - بقره، آیه ۲۳۵.

۲- ۲) - بقره، آیه ۲۵۵.

۳- ۳) - انعام، آیه ۳.

۴- ۴) - انعام، آیه ۵۹.

و کلیدهای غیب و همه امور نهان فقط نزد اوست، و کسی جز او آنها را نمی داند و به آنچه در خشکی و دریاست آگاه است، و هیچ برگی نمی افتد مگر آن که آن را میداند و هیچ دانهای در تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آن که در کتابی روشن است.

وَ مٰا مِنْ دَابَّةٍ فِی اَلْأَرْضِ إِلاّٰ عَلَى اَللّٰهِ رِزْقُهٰا وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهٰا وَ مُسْتَوْدَعَهٰا: (1)

و هیچ جنبندهای در زمین نیست مگر این که روزی او بر عهده خداست و او قرارگاه واقعی و جایگاه موقت آنها را میداند.

قٰالَ رَبِّی یَعْلَمُ اَلْقَوْلَ فِی اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ وَ هُوَ اَلسَّمِیعُ اَلْعَلِیمُ: (2)

پیامبر به آنان گفت: (گفتارتان را بر ضد حق پنهان مدارید) پروردگارم به هر سخنی در آسمان و زمین آگاه است و او شنوا و داناست.

قُلْ أَنْزَلَهُ اَلَّذِی یَعْلَمُ اَلسِّرَّ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ إِنَّهُ کٰانَ غَفُوراً رَحِیماً: (3)

بگو قرآن را کسی نازل کرده است که همه نهانها را در آسمانها و زمین میداند، همانا او همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

یَعْلَمُ خٰائِنَةَ اَلْأَعْیُنِ وَ مٰا تُخْفِی اَلصُّدُورُ: (4)

1- 1) - هود، آیه 6.

2- 2) - انبیاء، آیه 4.

3- 3) - فرقان، آیه 6.

4- 4) - غافر، آیه 19.

او چشمهائی را که به خیانت [به نامحرمان مینگرد] و آنچه در سینهها پنهان میدارند میداند.

وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مَثْوٰاكُمْ: (۱)

و خدا محل رفت و بازگشت شما و قرارگاهتان را میداند.

وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ إِسْرٰارَهُمْ: (۲)

و خدا همه اسرار و رازهایشان را میداند.

وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ أَعْمٰالَكُمْ: (۳)

و خدا کارهایتان را میداند.

يَعْلَمُ مٰا يَلِجُ فِي اَلْأَرْضِ وَ مٰا يَخْرُجُ مِنْهٰا وَ مٰا يَنْزِلُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ مٰا يَعْرُجُ فِيهٰا. . . (۴)

آنچه در زمین فرو میرود و آنچه از آن بیرون میآید، و آنچه از آسمان نازل میشود، و آنچه را درآن بالا میرود میداند.

وَ مٰا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلاّٰ هُوَ: (۵)

و سپاهیان پروردگارت را [که همه موجودات جهان غیب و شهادت است] جز خود او کسی نمی داند.

۱- (۱) - محمد، آیه ۱۹.

۲- (۲) - محمد، آیه ۲۶.

۳- (۳) - محمد، آیه ۳۰.

۴- (۴) - حدید، آیه ۴.

۵- (۵) - مدثر، آیه ۳۱.

اینها نمونه آیاتی است که به آگاهی و علم همه جانبه خالق هستی و خدای مهربان که احاطه به ظاهر و پنهان همه موجودات دارد اشاره میکند.

«یا من یعلم مراد المریدین یا من یعلم ضمیر الصّامتین:» (۱)

ای آن که خواسته خواستاران و راز دل خاموشان را میداند.

«وبعلمک الذی احاطه بکل شیئ:» (۲)

و به علم و آگاهی است که نسبت به همه چیز احاطه دارد.

آگاهی و عدالت

موسی بن عمران علیه السلام، روزی از محلّی میگذشت برسر چشمهای در کنار کوه رسید، با آب آن چشمه وضو ساخت تا بالای کوه رفته به نماز ایستد، در این هنگام اسب سواری به آنجا رسید، برای نوشیدن آب از مرکب پیاده شد، وقت رفتن کیسه پول خود را فراموش کرده در کنار چشمه به جای گذاشت، پس از او چوپانی رسید با مشاهده کیسه پول آن را برداشت و از آنجا دورشد.

پس از چوپان پیرمردی برسرچشمه آب آمد که آثار تنگدستی و نداری از ظاهرش پیدا بود، پشته هیزمی برسر داشت آن را به جانبی نهاد و برای استراحت کنار چشمه آرمید، زمانی نگذشت که اسب سوار به آنجا بازگشت و اطراف چشمه را برای یافتن کیسه پولش جستجو کرد ولی کیسه را نیافت، به پیرمرد مراجعه نمود او هم اظهار بی اطلاعی کرد، بین آن دو سخنانی رد و بدل شد که به زد و خورد انجامید، نهایتاً اسب سوار پیرمرد را از پای انداخت!

موسی (ع) عرضه داشت پروردگارا این چه حادثهای بود که پیش آمد و مسئله عدالت و دادگری در این داستان چگونه است؟ !

۱- ۱) - جوشن کبیر.

۲- ۲) - دعای کمیل.

پول را چوپان برداشت، پیرمرد مورد ظلم و ستم قرار گرفت. خطاب رسید موسی پیرمرد پدر آن اسب سوار را کشته بود، میان این دو قصاص انجام گرفت و انتقام خون به ناحق ریخته گرفته شد در ضمن پدر اسب سوار به پدر چوپان به اندازه پول آن کیسه بدهکار بود، از این جهت به حق خود رسید من براساس آگاهیام به اسرار از روی عدل و دادگری حکومت میکنم. (۱)

جهل فرشتگان به جایگاه معنوی خلیفه

از آنجا که فرشتگان دارای دانش و علمی محدودانـد و مکانت و جایگاه خاصی در دیدگاه خود نسبت به حقایق دارنـد، و قدرت دیدن عمق هر حقیقتی را ندارنـد از آدم فقط بدنی مادی با عوارضش چون غضب و شهوت، و احتمالاً پدیدآمدن حرص و حسد، و کبرو عجب، و نزاع و تنازع مشاهده کردند و در مقام چنان پرسش از حضرت حق برآمدند که میخواهی در زمین کسی را قرار دهی که فساد و خون ریزی کند؟

آنان از دیدن کمالات بالقوه او که سبب خلافتش از خدا در روی زمین است عاجز بودند، آنان نمی دانستند که این موجود فقط همین بدن خاکی نیست، آنان آگاهی نداشتند که این بدن ظرف حقایقی اصیل، و واقعیاتی ملکوتی و افق طلوع روحی ویژه چون نفحت فیه من روحی است، این بدن معدن ظهور عقل و خرد و اندیشه و تفکر، و کارگاه تولید علم و دانش است، علم و دانشی که میلیونها کتاب و کتابخانه، و تمدنی عظیم از آن به وجود میآید، علاوه برهمه اینها نمی دانستند که از وجود این خلیفه صالحان و شایستگانی چون پیامبران، و امامان، و اولیاء حق (۲)، و عارفان عامل، و اندیشمندانی لایق به وجود میآید.

ص:۴۱

۱- ۱) - سفینه البحار، چاپ قدیم، ج۲، ص۴۳۳.

۲- ۲) - صافی، ج۱، ص۱۰۸.

آنان از اسرار وجودی و رازهای پنهانی، و مصالح حیات این موجود بی خبر بودند، و نمی دانستند که او پس از قرار گرفتنش در زمین که سیر نزولی اوست با هدایت حضرت دوست به سیر صعودی برمی خیزد و به جائی از معنویت و نورانیت و مقام و منزلت میرسد که دست هیچ فرشتهای حتی فرشته مقرب به آن جایگاه و منزلت نمی رسد.

رسول خدا در روایاتی به عظمت انسان مؤمنی که حقاً خلیفه خداست به این صورت اشاره میکنند:

«ان المؤمن یعرف فی السماء کما یعرف الرجل اهله و ولده وانه لاکرم علی الله عزوجل من ملک مقرب:» (۱)

بی تردید مؤمن در آسمانها چنان که انسان اهل و فرزندش را میشناسد شناخته شده است، و قطعاً مؤمن نزد خدا از فرشته مقرّب گرامی تر است.

از قول حضرت حق نقل شده:

«وعزتی وجلالی ماخلقت من خلقی خلقاً احب الی من عبدی المؤمن:» (۲)

به عزت و جلالم سوگند از آفریده هایم آفریدهای را نزد خود محبوب تر از بنده مؤمنم نیافریده ام.

«المؤمن اکرم علی الله من ملائکه المقربین:» (۳)

مؤمن نزد خدا از فرشته های مقرب گرامی تر است.

حضرت صادق (ع) میفرماید:

«المؤمن اعظم حرمه من الکعبه:» (۴)

ص:۴۲

۱- ۱) - بحار، ج۶۸، ص۱۹.

۲- ۲) - بحار، ج۷۱، ص۱۵۸.

۳- ۳) - کنزالعمال، ج۱، ص۱۶۴.

۴- ۴) - بحار، ج۶۸، ص۱۶.

حرمت مؤمن از حرمت کعبه بزرگ تر است.

فرشتگان نمیدانستند که این موجود مطلع الفجر مفاهیم و معانی اسمای حسنای خداست و جلوه گاه عنایات حضرت حق و مجلای اتم حقایق ملکوتیه و فیوضات ربانیه و معارف عرشیه است.

آنان نمی دانستند که این موجود شریف و این عنصر کریم مهبط وحی الله، و مقتدای ملائکه الله، و محل نزول قرآن مجید، و منبع ولایت الله، و جایگاه عهدالله، و معدن حکمه الله است.

آنـان نمی دانستند که این موجود والاـ و این گوهر اعلاـ نسخه اسرار الهی و آئینه جمال شاهی، و خلاـصه عالم هستی، و خورنده جام الستی است.

آنان آگاهی نداشتند که این موجود در عالم معنی مخاطب به این خطاب است:

توئی که مظهرذات و صفات سبحانی ج

به مُلک صورت و معنا توعرش رحمانی جبه مُلک صورت و معنا توعرش رحمانیکتاب جامع آیات و کائنات توئی جج ججج

ازآن که نسخه لاریب فیه را جانی جججججکتاب جامع آیات و کائنات توئی جازآن که نسخه لاریب فیه را جانی جتوراست باهمه انسی ازآن که توهمهای جججاز این سبب تو مسمّی به اسم انسانی ججاگر به کنه کمال حقیقت برسی جزخویشتن شنوی آن صدای سبحانی جج

آنـان نمی دانســتند کـه فساد و خون ریزی و فسق و فجوری کـه در زمیـن اتفـاق میافتـد معلول وجـود افرادی اسـت کـه از خودشناسی و خداشناسی بیخبرند و

خود را چون حیوانات و دریک کلمه جز بدن و خوردن و لذت بردن از شهوت چیزی نمی دانند

وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا یَتَمَتَّعُونَ وَ یَأْکُلُونَ کَمٰا تَأْکُلُ اَلْأَنْعٰامُ وَ اَلنّٰارُ مَثْویً لَهُمْ: (۱)

و آنان که به راه کفر و ناسپاسی و پنهان داشتن حق رفتند سرگرم بهره گیری از کالاها و لذت های زودگذر دنیایند و همواره چون حیوانات دنبال شکم چرانی هستند و جایگاهشان آتش است.

آنـان نمیدانسـتند که این موجود به سوی آئین الهی، و شـریعت ربانی، و دنیای خلوص و عرصه گاه نفس مطمئنه راه دارد و به جائی میرسد که دست هیچ موجودی از موجودات غیب و شهود به آن جایگاه نمی رسد.

براساس عدم آگاهی فرشتگان به این حقایق معنوی بود که در پاسخ آنان فرمود:

إِنِّی أَعْلَمُ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ

بی تردید آنچه را من میدانم شما نمی دانید.

در این زمینه دانش و آگـاهی بی نهایت خود را نسـبت به همه حقایق و غیب و شـهود هستی، و درون و برون آفرینش در کنار به وجود آوردن آدم به فرشـتگان اعلام داشت، و از فحوای آیات و روایات و دعا به صـراحت اسـتفاده میشود که آگاهی او به همه موجودات پیش از به وجود آمدنشان و هنگام موجود بودنشن و پس از فناء و تغییر وجودشان و به سابق هستی و لاحق آن و همه امور مربوط به درون و برونشان و اول و آخرشان و جریان حیات و کارشان علمی فراگیر و

۱- ۱) - محمد، آیه ۱۲.

دانشی محیط و آگاهی همه جانبهای است، و کلّ هستی با آنچه در آن است در برابر دانش او چون نقطهای در دایرهای با محیط بی نهایت است و به عبارت دیگر دانش و آگاهیاش نسبت به همه موجودات و آثارشان دانشی محیط و فراگیر و ازلاً و ابداً چیزی از حضرتش پنهان و مخفی نیست و نمی تواند پنهان و مخفی شود و از حضور وجود مقدس غایب گردد.

تفسیر آیه ۳۱

اشاره

وَ عَلَّمَ آدَمَ اَلْأَسْمٰاءَ کُلَّهٰا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى اَلْمَلاٰئِکَهِ فَقٰالَ أَنْبِئُونِی بِأَسْمٰاءِ هٰؤُلاٰءِ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ

و خدا همه نامها را به آدم آموخت، سپس به فرشتگان ارائه داد و گفت: مرا از نام های اینان خبر دهید اگر [در ادعای شایسته بودن به خلافت الهی] راستگوئید.

شرح و توضیح:

از آیه شریفه گذشته از مسائل مهمّی که به عنوان مسائل محوری در آن است، به نظر میرسد بتوان چهار حقیقت بسیار با ارزش استفاده کرد:

۱. ارزش علم

۲. جایگاه علم

۳. ارزش تعلیم

۴. ارزش تعلّم و یادگیری

اسماء

دراین که اسماء چیست و چه بوده و منطبق برچه حقایقی است میان مفسران و سالکان راه معرفت، و اهل حقیقت مسائلی مطرح است که به برخی از آنها اشاره میشود:

ص:۴۵

برخی از نکته سنجان و آگاهان به معارف براین عقیدهاند که مراد از اسماء الفاظ و کلمات نیستند، زیرا دانستن الفاظ و کلمات نمی تواند سبب برتری آدم بر فرشتگان باشد، چون فرشتگان و غیرفرشتگان هم قدرت یادگیری همه کلمات و الفاظ را دارند، بلکه منظور از اسماء، مسمیات و حقایقی است که به دلیل آیات بعد در غیب آسمانها و زمین اند، و در نظام خلقت و هستی کاربُرد محوری دارند و ضمیر «هم» در آیه ۳۱ در جمله عَرَضَهُمْ و هؤلاء در جمله أَنْبِئُونِی بِأَسْمٰاءِ هٰؤُلاٰءِ و چهار ضمیر «هم» در آیه ۳۳ بر این که مقصود از اسماء مسمیات زنده و کامل و مؤثر در عرصه هستی است دلالت روشن دارد.

المیزان میگوید: آنانی را که خدا برفرشتگان عرضه داشت حقایق عالی و ناپیدائی هستند که نزد خداوند قرار دارند، و خداوند هر اسمی را در این جهان به برکت آنان ایجاد نمود و آنچه در زمین و آسمان هاست از پرتو نور آنان میباشد (۱).

امیرالمؤمنان (ع) در تعقیب نماز خود متوسل به دعائی بسیارمهم بودند که بر واقعیات کشف شده برآدم و این که منطبق بر حقایق موجود در غیب آسمانها و زمین است دلالت دارد، حقایقی که از ملائکه پنهان بود، و قدرت احاطه علمی برآن را نداشتند.

«واسالک باسمک الذی خلقت به عرشک الذی لایعلم ماهو الا انت واسالک یا الله باسمک الذی تضعضع به سکان سماواتک واستقر عرشک و اسالک باسمک الذی اقمت به عرشک وکرسیک فی الهواء

۱- ۱) - المیزان، ج ۱، ص ۱۵۱.

واسالک باسمک الذی دعاک به حمله الاسم یا الله الذی لایعمله ملک مقرب ولاحامل عرشک و لاکرسیک الامن علمه ذلک:» (۱)

از تو درخواست دارم به حقّ اسمت که به وسیله آن عرش خود را که کسی جز تو نمی داند ماهیت و حقیقتش چیست آفریدی، و ای خدا از تو درخواست دارم به حق اسمت که به خاطر آن ساکنان آسمان هایت ترسان و هراسان اند، و تخت فرمان روائی است بر هستی مستقر است، و از تو درخواست دارم به حق اسمت که به وسیله آن عرشت و تخت فرمان روائی ات را بدون تکیه برچیزی برپا داشتی، و از تو ای خدا درخواست دارم به حق اسمت که تو را حاملان اسم، به وسیله آن میخوانند اسمی که نه آن را فرشته مقرب میداند و نه حاملان عرشت و نه حاملان کرسی ات مگر کسی که خودت آن اسم را به او تعلیم دهی.

در دیگر دعاهائی که از اهل بیت عصمت و طهارت نقل شده به این معنا اشاره شده است:

«وبالاسم الذی خلقت به العرش، وبالاسم الذی خلقت به الکرسی، وبالاسم الذی خلقت به الارواح. . .» (۲)

و به حق اسمی که به وسیله آن عرش را آفریدی، و به حق اسمی که به وسیله آن کرسی را به وجود آوردی، به حق اسمی که ارواح را خلق نمودی. . .

با توجه به اینگونه دعاها و روایات بسیارمهمی که مشابه این دعاهاست میتوان احتمال داد که مراد از همه اسماء در این آیه شریفه اسماء حسنی است که فقط موجودی چون انسان میتواند در محدوده سعه وجودیاش مظهر و مطلع الفجر آن اسماء که حقایق نوریه و ملکوتیه و مؤثر در ایجاد هستند باشد، و مظهر اتم و

۱- ۱) - کلام نور، ج۴، ص۲۱۳؛ آثار الصادقین، ج۱۹، ص۳۴.

۲- ۲) - صافی، ج۱، ص۱۱۳.

اکملش پیامبراسلام و امام معصوماند که مسمیات مظهری و مُظهری آن اسماء اند، چنان که در روایات معتبر از آن بزرگواران نقل شده که فرموده اند:

«نحن والله الاسماء الحسنی»

به خدا سوگند ما اسماء حسنی هستیم.

و بنا به پارهای از روایات علاوه بر تعلیم اصل اسماء حسنی به آدم، مظاهر آن اسماء را که پیامبر و اهل بیتاند به تعلیم کشفی به آدم تعلیم داد چنان که صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمه و نورالثقلین از حضرت صادق امام به حق ناطق نقل میکند که آن حضرت فرمود:

«ان الله تبارک وتعالی علم آدم (ع) اسماء حجج الله کلّها ثم عرضهم. . و هم ارواح. . . علی الملائکه. . . .» (1)

بی تردید خدای تبارک و تعالی اسماء همه حجت های خود را به آدم درحالی که به صورت ارواح بودند تعلیم داد، سپس آنان را به فرشتگان ارائه داد. . .

بسیاری از مفسران میگویند: مراد از اسماء نام همه موجودات و روش صنایع، و آبادی زمین، و نام طعامها و دواجات، و راه استخراج معادن و کاشتن اشجار، و منافع آنها و هر آن چه که به مصلحت دین و دنیای انسان است میباشد. (2)ولی باید گفت یادگیری این نامها و روشها که ربطی هم به غیب آسمانها و زمین ندارد بر فرشتگان دشوار نبود، و امتیازی برای انسان که دانستن اسماء به معنای اول مدخلیت در خلافت او داشت به حساب نمی آید، چون همه این نامها که در ارتباط با طبیعت عالم و ظاهر جهان هستی است و بیرون از غیب

1- 1) - نورالثقلین، ج1، ص46، حدیث 87.

2- 2) - منهج الصادقین، ج1، ص225.

آسمانها و زمین است اموری اعتباری است که با وضع الفاظ برای اشیاء و عناصر پدید آمده، و در بسیاری از آنها دست بشر در کار بوده است.

از آنجا که در آیه شریفه مسئله تعلیم و تعلّم مطرح است و چنان که در ابتدای توضیح آیه اشاره شد به نظر میرسد میتوان چهار حقیقت با ارزش را از برکت آیه مورد توجه قرار داد:

۱- ارزش علم

خوراکی های حلال مادی روزی بدن، و اخلاق حسنه روزی نفس، و ایمان و اعتقاد صحیح روزی قلب، و علم و دانش و بصیرت و بینش روزی عقل است.

علم و معرفت چراغ راه زندگی، و داروی درمانکننده جهالت و نادانی، و مایه حیات جاودانی، و بنیان و روح بندگی است.

علم و معرفت سبب شناختن حق، و عامل آشنائی با وحی و علّت دوستی با انسان های با منفعت، و موجب گرویدن به دارندگان مقام نبوت و ولایت است.

دانش و علم سبب و فلسفه کلّی آفرینش سماوات و ارضین و جهان بالا و پائین، و عرصه گاه هستی، و پهن دشت خلقت است و همین حقیقت برای عظمت و ارزش علم و معرفت کافی است، قرآن مجید در رابطه با این مطلب میفرماید:

اَللّٰهُ اَلَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ وَ مِنَ اَلْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ اَلْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ اَللّٰهَ قَدْ أَحٰاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً: (۱)

۱- ۱) - طلاق، آیه ۱۲.

خداست که هفت آسمان و نیز مثل آنها هفت زمین را آفرید، همواره فرمان او در میان آنها نازل میشود تا بدانید و آگاه شوید که خدا برهرکاری تواناست و این که دانش و علم خدائی بی تردید به همه چیز احاطه دارد.

این آیه شریفه دلیل بر شرف دانش به ویژه علم توحید است، علمی که پایه و اساس هر علمی و مدار هر معرفت و بینشی است.

علم حقیقتی است که خدا پس از به وجود آوردن آدم پیش از هر نعمتی به او عنایت کرد، و این مایه برتر و شریف تر را سبب امتیاز و فضیلت او بر همه فرشتگان قرار داد.

علم و معرفت حقیقتی است که در اولین آیاتی که در شروع بعثت حضرت ختمی مرتبت برآن حضرت نازل شد، پس از اشاره به خلقت و آفرینش نوع انسان به عنوان اولین نعمتی که به انسان عطا شده مورد توجه قرار گرفته است:

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ اَلَّذِی خَلَقَ، خَلَقَ اَلْإِنْسٰانَ مِنْ عَلَقٍ، اِقْرَأْ وَ رَبُّکَ اَلْأَکْرَمُ، اَلَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ اَلْإِنْسٰانَ مٰا لَمْ یَعْلَمْ: (۱)

بخوان به نام پروردگارت که همه آفریدهها را آفرید، همان که انسان را از علق [که موجود زنده و شناوری در نطفه شبیه به زالوست] آفرید، بخوان در حالی که پروردگارت کریم ترین کریمان است، همان که به وسیله قلم آموخت، و به انسان آنچه را نمی دانست تعلیم داد.

یقیناً اگر نعمتی اعلی و اشرف از علم بود، آن را پس از مسئله آفرینش و خلفت مورد توجه قرار میداد، در ابتدای آیات و وضع اولیه انسان یعنی علق که از نظر ظاهر پستترین و بی ارزش ترین عناصر است اشاره میکند، و در آیات بعد به عالم شدنش که برترین مرتبه و نیکوترین جایگاه است توجه میدهد، گوئی به انسان گوشزد میکند که تو در مراحل اولیه وجودت در نهایت پستی و

۱- ۱) - علق، آیات ۴-۱.

بی ارزشی بودی، و در مرحله بعد در درجه‌ای قرار گرفتی که نهایت شرف، و غایت کمال و بزرگی، و قلّه نفاست و ارزش است.

قرآن مجید از علم و دانش و معرفت و آگاهی تعبیر به حکمت نموده، و جایگاه حکمت را عظیم و بزرگ شمرده است:

وَ مَنْ يُؤْتَ اَلْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً: (۱)

و کسی که حکمت به او عطا شود، قطعاً خیر فراوان به او عطا شده است.

حاصل آنچه در حکمت گفته شده این است که حکمت عبارت از مواعظ قرآن، و حقایق و معارف کتاب الهی، و دانش و علم و فهم و بصیرت و نبوت است:

فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ اَلْكِتابَ وَ اَلْحِكْمَةَ:

بی تردید ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت عطا کردیم.

قرآن مجید میان ده برنامه تقابل و تضاد قائل شده، و هر یک را در برابر دیگری با همه هویت غیرمساوی دانسته است:

قُلْ لا يَسْتَوِي اَلْخَبِيثُ وَ اَلطَّيِّبُ: (۲)

به مردم بگو» ناپاک و پاک مساوی نیستند.

وَ ما يَسْتَوِي اَلْأَعْمىٰ وَ اَلْبَصِيرُ وَ لاَ اَلظُّلُماتُ وَ لاَ اَلنُّورُ وَ لاَ اَلظِّلُّ وَ لاَ اَلْحَرُورُ وَ ما يَسْتَوِي اَلْأَحْياءُ وَ لاَ اَلْأَمْواتُ. . . : (۳)

نابینا و بینا و تاریکی و نور، و سایه و باد گرم سوزان و زندگان و مردگان یکسان و مساوی نیستند.

۱- ۱) - بقره، آیه ۲۶۹.

۲- ۲) - مائده، آیه ۱۰۰.

۳- ۳) - فاطر، آیات ۲۱-۱۹.

اگر به تفسیر پنج حقیقت مثبت این آیات، طیب، بصیر، نور، ظل، احیا تأمل و دقت شود و برای یافتن مفهوم معنوی آنها از روایات استفاده گردد روشن میشود که بازگشت همه اینها به علم و دانش و بصیرت و بینش است. (۱)امیرالمؤمنین (ع) برای دانش و علم و فهم و بصیرت، و بینش و معرفت فضایل و منافع و نتایج و ثمرات مهمّی برشمرده از جمله:

«فرأسه التواضع، وعینه البراءه من الحسد، واذنه الفهم، ولسانه الصدق، وحفظه الفحص، وقلبه حسن النیه، وعقله معرفه الاشیاء والامور و یده الرحمه، ورجله زیاره العلماء و همته السلامه، وحکمه الورع ومستقره النجاه، وقائده العافیه، ومرکبه الوفاء، وسلاحه لین الحکمه، و سیفه الرضا، وقوسه المداراه، وجیشه مجاوره العلماء، ومآله الادب، وذخیرته اجتناب الذنوب، وزاده المعروف، ومأواه الموادعه، ودلیله الهدی، ورفیقه محبه الاخیار:» (۲)

دانش را سرّی چون فروتنی و خاکساری است، و چشمش پاکی از حسد است و گوشش فهم و زبانش راستی و صدق، و نگهداریاش کاوش و جستجو، و قلبش نیت نیک، و عقلش شناخت اشیاء و امور، و دستش مهربانی و رحمت، و پایش دیدار دانشمندان و همتش سلامت، و حکمتش پاکدامنی و تقوا و قرارگاهش رهائی و نجات، و راهبرش عافیت، و مرکبش وفاداری، و اسلحهاش سخن نرم، و شمشیرش رضا و خوشنودی به حقیقت، و کمانش مدارا، و لشگرش مجاورت و همنشینی با دانشمندان، و بازگشتش ادب، و اندوخته و

ص:۵۲

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۱، ص ۱۱.

۲- ۲) - شافی، ج۱، ص ۸۳.

پس انـدازش کنـاره گیری از گناهـان، و توشـهاش خوبی ها، و جایگاهش سـکون و آرامش، و راهنمایش هـدایت، و رفیقش دوستی و محبت نسبت به نیکان است.

از رسول بزرگوار اسلام روایت شده:

«نعم وزیر الایمان العلم، ونعم وزیر العلم الحلم، ونعم وزیر الحلم الرفق، ونعم وزیر الرفق الصبر:» (۱)

دانش و معرفت وزیر خـوبی برای ایمـان، و بردبـاری وزیر خوبی برای دانش، و مـدارا وزیر خوبی برای بردبـاری، و صـبر وزیر خوبی برای مداراست.

از رسول اسلام روایت شده:

«طلب العلم فریضه علی کل مسلم الا ان الله یحب بغاه العلم:» (۲)

طلب دانش و معرفت بر هر مسلمانی واجب است، آگاه باشید یقیناً خدا خواستاران دانش را دوست دارد.

محدث خبیر و فیلسوف کبیر ملامحسن فیض کاشانی در توضیح این حدیث در کتاب وافی میگوید:

هرگاه مرتبهای از دانش برای انسان حاصل شد، تحصـیل دیگر مرتبه و دانش بر او واجب است و برای به دست آوردن معرفت براساس طاقت و حوصله نهایتی نیست لذا به اعلم همه خلایق حضرت ختمی مرتبت در قرآن مجید خطاب شده:

وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْماً: (۳)

و بگو پروردگارم بر دانش من بیفزای.

رسول خدا میفرماید:

۱- ۱) – شافی، ج۱، ص ۸۳.
۲- ۲) – کافی، ج۱، ص۳۱، حدیث۵.
۳- ۳) – طه، آیه ۱۱۴.

«ان الحکمه تزید الشریف شرفاً و ترفع المملوک حتی یجلس مجالس الملوک:» (۱)

بی تردید دانش و حکمت برشرف شریف میافزاید، و برده را به چنان مقام و مرتبه ای میرساند که در مجالس شاهان برای افزودن به ارزش آن مجالس بنشیند.

از نبی اکرم روایت شده:

«اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا من ثلاث: صدقه جاریه، او علم ینتفع به، او ولد صالح یدعوله:» (۲)

هنگامی که فرزند آدم بمیرد پرونده عملش بسته میشود مگر از سه برنامه: کار خیری که جریان داشته باشد، دانشی که از آن بهره برند، فرزند شایستهای که برایش دعا کند.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده:

«ایها الناس اعلموا ان کمال الدین طلب العلم والعمل به، الاوان طلب العلم اوجب علیکم من طلب المال، ان المال مقسوم مضمون لکم قد قسّمه عادل بینکم وقد ضمنه وسیفی لکم، والعلم مخزون عند اهله و قد امرتم بطلبه فاطلبوه:» (۳)

ای مردم بدانید کمال دین رفتن دنبال علم و عمل به آن است، آگاه باشید طلب علم بر شما از طلب مال واجبتر است. مال برای شما تقسیم شده و نسبت به رسیدنش به شما، ضمانت مقّرر گشته، یقیناً عادلی آن را میان شما تقسیم کرده و آن را ضمانت

۱- ۱) - محجه البیضا، ج۱، ص۱۴.

۲- ۲) - محجه البیضا، ج۱، ص ۲۰.

۳- ۳) - کافی، ج۱، ص ۳۰.

نموده و کامل و تمام به شما خواهد داد، ولی علم و معرفت گنجینهای نزد اهل آن است و به شما فرمان داده شده آن را از اهلش بطلبید و آن حضرت به کمیل بن زیاد فرمود:

«یا کمیل العلم خیر من المال، العلم یحرسک و انت تحرس المال، و العلم حاکم و المال محکوم علیه، و المال ینقصد النفقه، و العلم یزکو علی الانفاق:»

ای کمیل دانش و معرفت بهتر از مال است، دانش تو را از آفات حفظ میکند، و مال را تو باید حفظ کنی، دانش حاکم است و مال محکوم، مال را هزینه و انفاق میکاهد، و علم و دانش با هزینه شدن رشد و نمو میکند.

این نکته در این بخش نباید ناگفته بماند که فرهنگ پاک حضرت حق، طلب هر رشته دانش مفیدی را لازم میداند، و آبادی دنیای انسان و مملکت و کشور را ثمره و میوه شیرین علم به حساب میآورد و تحصیل هر دانشی را که در خدمت اسلام و مسلمین به کار میرود واجب کفائی و فریضه میداند، و معرفت دینی را که موجب تنظیم همه امور براساس قسط و عدل و حکمت و صدق است بر فرد فرد امت واجب عینی قرار داده است و بیشتر روایات نقل شده در کتاب های با ارزش حدیث ناظر به علم شریعت و معرفت دینی است که سبب شناختن خدا و قیامت و احکام الهیه و مسائل اخلاقی، و شامل مواعظ و پندها و حکمت های استوار است.

در رابطه با این علم شریف، و دانش مُنیف است که امیرالمؤمنین (ع) میفرماید:

«العلم افضل من المال بسبعه: الاول انه میراث الانبیاء والمال میراث الفراعنه، الثانی ان العلم لاینقص بالنفقه والمال ینقص بها، الثالث یحتاج المال الی الحافظ والعلم یحفظ صاحبه، الرابع العلم یدخل فی الکفن

ص:۵۵

ویبقی المال، الخامس المال یحصل للمؤمن والکافر والعلم لایحصل الا للمؤمن خاصته، السادس جمیع الناس یحتاجون الی صاحب العلم فی امور دینهم ولایحتاجون الی صاحب المال، السابع العلم یقوی الرجل علی المرور علی الصراط والمال یمنعه:» (1)

دانش به هفت امتیاز بر ثروت و مال برتری دارد: اوّل اینکه دانش میراث پیامبران و مال میراث فرعون هاست، دوم: دانش با هزینه کردن کم نمی شود، مال با خرج کردن کاسته میگردد، سوم: مال نیازمند به نگهبان است و دانش دارندهاش را حفظ میکند، چهارم: دانش با انسان وارد دنیای دیگر میگردد و ثروت مال در این دنیا باقی میماند، پنجم: مال برای مؤمن و کافر به دست میآید و دانش فقط برای مؤمن حاصل میگردد، ششم: همه مردم در امور دینشان به دانشمند نیازمندند و به ثروتمند هیچ نیازی ندارند، هفتم: دانش انسان را بر عبور از صراط در قیامت یاری میدهد و مال از عبور انسان تا پس دادن حساب مانع میگردد.

و نیز از علی (ع) روایت شده:

«قیمه کلّ امرء مایعلمه:»

ارزش هر انسانی به دانشی است که آن را میداند.

حضرت موسی بن جعفر (ع) در روایت بسیار مهمی در رابطه با معرفت دینی و این که طلب این معرفت واجب است میفرماید:

«تفقهوا فی دین الله، فان الفقه مفتاح البصیره، و تمام العباده، والسبب الی المنازل الرفیعه، والرتب الجلیله فی الدین والدنیا وفضل الفقیه علی

1- 1) – محجه البیضاء، ج1، ص26.

العابد كفضل الشمس علی الكواكب ومن لم يتفقه فی دينه لم يرض الله له عملاً:» (۱)

نسبت به دين خدا دانا و آگاه شويد، زيرا دانائی و آگاهی كليد بصيرت و روشن بينی، و همه عبادت، و وسيله به سوی جايگاهی بلند، و رتبه های بزرگ در دين و دنياست، و برتری آگاه و دانا بر عابد مانند برتری خورشيد بر ستارگان است، و كسی كه نسبت به دين خود دانا و آگاه نگردد خدا به عملی از او خشنود و راضی نگردد.

رسول خدا ميفرمايد:

«قليل العلم خير من كثير العباده» (۲)

دانش اندك از عبادت بسيار بهتر است.

آيات و رواياتی كه گذشت گوشه‌ای اندك از نظريات اسلام، در رابطه با اصل علم و دانش، و اين گوهر بی نظير دريای معنا بود.

جايگاه عالم

اشاره

دانشمند چراغ پرفروغی است، كه برای فراری دادن ظلمت و تاريكی از افق بساط زندگی آدميان طلوع ميكند، و شمع فروزانی است كه شبستان حيات انسان را روشن مينمايد، و نشانه‌ای از نشانه های حق است كه مكلّفان به وسيله او در صراط مستقيم قرار ميگيرند، و آتش پرحرارتی است كه هيزم وسوسه های شيطانی، و نقشه های ابليسی از شعله او ميسوزند، و شجره طيبه و درخت پاكی است كه ريشه‌اش استوار و قامتش برافروخته و ميوه‌اش دارای ظهوری چهارفصل است كه دردهای فكری و روحی و روانی را درمان ميكند، و چشمه‌ای گوارا و پرآب است كه تشنگان وادی معرفت را سيراب و آنان را از هلاكت و ضلالت

۱- ۱) - بحار، ج۷۸، ص۲۲۱.

۲- ۲) - محجه البيضاء، ج۱، ص۲۲.

نجات میدهد، و دلیل و راهنمائی است که گم شدگان بیابان حیرت را به منزل مقصود میرساند.

در این مرحله آنچه درباره عالِم و منزلت و مقام او از نظر قرآن و روایات بررسی میشود، منظور آن انسان والائی است که دارای معرفت دینی است، و آگاه به حقایق و معارف به اندازه سعه وجودی خویش است، و براساس آگاهی و معرفت خود عمل میکند، و با شوق و اشتیاق به انتقال دانش و علم خود و تعلیم به دیگران اقدام میکند، و راه مستقیم الهی را به مردمان نشان میدهد و چون شمع میسوزد تا شبستان زندگی دیگران را روشن سازد.

درباره ارزش و عظمت عالم، و منزلت و موقعیت او و قدر و جلالتش همین بس که قرآن مجید صاحبان علم را که شربت توحید را چشیده، و دلشان به نور ایمان منور است، و شاهدانی بر وحدانیت حضرت حقاند پس از خدا و فرشتگان ذکر کرده است، عالمان و آگاهانی که در رأس آنان پیامبران و امامان و اولیاء خاص حق و عارفان به معارف الهیه اند، آن خورشید های فروزانی که مربّی انسانها و نور حیات آدمیانانـد و چهره تاریخ و صفحات زمان از ذکر آنان و یاد اوصافشان سپید و روشن و آبرومند است.

شَهِدَ اَللّٰهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ اَلْمَلاٰئِکَهُ وَ أُولُوا اَلْعِلْمِ قٰائِماً بِالْقِسْطِ: (۱)

خدا در حالی که برپا دارنده عدل است [با منطق وحی، با نظام متقن آفرینش و با زبان همه موجودات] گواهی میدهد که هیچ معبودی جز او نیست، و فرشتگان و صاحبان دانش نیز گواهی میدهند که هیچ معبودی جز او نیست.

مؤمنان از نظر آیات قرآن به اراده حکیمانه خدا به سوی رفعت و منزلت حرکت داده میشوند و صاحبان دانش به جانب منزلتها و درجات رسانیده میشوند:

۱- ۱) - آل عمران، آیه ۱۸.

يَرْفَعِ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ دَرَجٰاتٍ: (۱)

تا خدا مؤمنان از شما را به درجه و منزلتی و دانشمندان را به درجاتی عظیم و با ارزش بلند گرداند.

قرآن مجید دانشمندان را به پنج ویژگی و خصوصیت ستوده و تمجید کرده، که نشانگر عظمت و ارزش آنان به خاطر آراسته بودن به دانش و معرفت است.

۱- ایمان

وَ اَلرّٰاسِخُونَ فِی اَلْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنّٰا بِهِ (۲)

و ثابت قدمان در دانش و چیره دستان در بینش میگویند: ما به همه قرآن ایمان آوردیم.

۲- گواهی به توحید

شَهِدَ اَللّٰهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ اَلْمَلاٰئِكَةُ وَ أُولُوا اَلْعِلْمِ (۳)

خدا و فرشتگان و صاحبان دانش به وحدانیت حق و این که معبودی جز او نیست شهادت و گواهی میدهند.

۴-۳- گریه و فروتنی برای خدا

إِنَّ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذٰا يُتْلىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقٰانِ سُجَّداً، وَ يَقُولُونَ سُبْحٰانَ رَبِّنٰا إِنْ كٰانَ وَعْدُ رَبِّنٰا لَمَفْعُولاً، وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقٰانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعاً: (۴)

ص:۵۹

۱- ۱) - مجادله، آیه ۱۱.

۲- ۲) - آل عمرآن، آیه ۷.

۳- ۳) - آل عمران، آیه ۱۸.

۴- ۴) - اسراء، آیات ۱۰۹-۱۰۷.

همانا کسانی که پیش از نزول قرآن معرفت و دانش یافتهاند زمانی که برآنان میخوانند سجده کنان به رو در میافتند و میگویند منزه و پاک است پروردگارمان، بی تردید وعده پروردگارمان انجام شدنی است و گریه کنان به رو در میافتند و شـنیدن قرآن بر فروتنی و تواضعشان میافزاید.

۵- هراس از عظمت و جلال خدا

إِنَّمٰا یَخْشَی اَللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ اَلْعُلَمٰاءُ: (۱)

از بندگان خدا فقط دانشمندان از خدا در هراس و ترس اند.

از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره مقام و منزلت و ارزش دانشمندان روایاتی بسیار مهم رسیده از جمله:

«العلماء ورثه الانبياء:» (۲)

دانشمندان و علمای ربانی وارثان پیامبران اند.

روشن است که رتبه و منزلتی بالاتر از رتبه پیامبران نیست و شرفی برتر از وراثت از آنان وجود ندارد.

«یستغفر للعالم ما فی السماوات والارض:» (۳)

برای دانشمند آنچه در آسمانها و زمین است استغفار میکند.

«موت قبیله ایسر من موت عالم:» (۴)

مرگ یک قبیله آسان تر از مرگ عالم است.

۱- ۱) - فاطر، آیه ۲۸.

۲- ۲) - کافی، ج ۱، ص ۳۲.

۳- ۳) - کافی، ج ۱، ص ۳۴.

۴- ۴) - محجه البیضاء، ج ۱، ص ۱۴.

«یوزن یوم القیامه مداد العلماء بدماء الشهداء»

روز قیامت مرّکب دوات دانشمندان را در برابر خون شهیدان وزن میکنند.

«العالم امین الله سبحانه فی الارض:» (۱)

دانشمند امین خدای سبحان در زمین است.

«فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیله البدر علی سائر الکواکب:» (۲)

برتری دانشمند بر عابد مانند برتری ماه در شب چهارده و بر سایر ستارگان است.

«یشفع یوم القیامه ثلاثه: الانبیاء، ثم العلماء، ثم الشهداء:» (۳)

روز قیامت سه طایفه شفاعت میکنند: پیامبران، سپس دانشمندان، آنگاه شهیدان.

«فضل المؤمن العالم علی العابد سبعین درجه:» (۴)

برتری دانشمند با ایمان بر عابد به هفتاد درجه است.

«فقیه واحد اشدّ علی الشیطان من الف عابد:» (۵)

یک دانشمند در شکستن شیطان از هزار عابد قوی تر است.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده:

«العالم افضل من الصائم القائم المجاهد، واذا مات العالم ثلم فی الاسلام ثلمه لایسدّها الاخلف منه:»

دانشمند از روزه دار شب زنده دار مجاهد برتر است، و هنگامی که دانشمند بمیرد شکافی در اسلام ایجاد میشود که چیزی آن را جز جانشین واقعی او پر نمی کند.

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج ۱، ص ۱۵.

۲- ۲) - امالی صدوق، ۳۷.

۳- ۳) - قرب الاسناد، ۳۱.

۴- ۴) - محجه البیضاء، ج ۱، ص ۱۶.

۵- ۵) - محجه البیضاء، ج ۱، ص ۲۱.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ما من احد یموت من المؤمنین احب الی ابلیس من موت فقیه:» (۱)

از اهل ایمان کسی نمی میرد که نزد ابلیس از مرگ دانشمند محبوب تر باشد.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد:» (۲)

دانشمندی که از دانششش بهره مند شوند از هفتاد هزار عابد برتر است.

از عارفی نقل شده:

دانش آدم سبب سجده فرشتگان بر او و منزلت و رفعت او بر فرشتگان بود، و دانش خضر موجب شاگردی کلیم الله در محضر او بود، دانش یوشع عامل فروتنی پارهای از موجودات نسبت به او بود، و دانش یوسف سبب دیدار اهلش و به دست آوردن حکومت و رسیدن به مقام اجتباء بود، و دانش داود علّت آقائی و منزلت برای او بود، و دانش سلیمان عامل یافتن بلقیس و پیروزی بر او بود، و دانش عیسی سبب برطرف کردن تهمت بنی اسرائیل از دامن پاک مادرش بود، و دانش و آگاهی پیامبر «سبب بیداری جاهلان» و عامل شفاعت او درقیامت است. (۳)در میان یاران پیامبر و اهل بیت کسانی بودند که از آن بزرگواران به اندازه سعه وجودی خویش کسب علم و دانش کردند و در این زمینه به مقامات و درجات بالائی رسیدند و به شدت مورد احترام و علاقه پیامبر و اهل بیت بودند.

زراره میگوید: از حضرت صادق (ع) شنیدم میفرمود:

۱- ۱) - شافی، ج ۱، ص ۸۴.

۲- ۲) - کافی، ج ۱، ص ۳۳.

۳- ۳) - محجه البیضاء، ج ۱، ص ۳۶.

«ادرک سلمان العلم الاول والعلم الآخر وهو بحر لاینزح وهو منا اهل البیت:» (۱)

سلمان دانش اول و آخر را به دست آورد، او دریائی است که آبش را نتوان کشید، و او از ما اهل بیت است.

فضیل بن یسار میگوید: حضرت باقر به من فرمود: آنچه مردم روایت میکنند روایت میکنی که علی (ع) فرمود: سلمان علم اول و آخر را بـه دسـت آورد، گفتـم، آری فرمـود: میـدانی منظـور از علم اول و آخر چیست؟ گفتم: یعنی علم بنی اسـرائیل و علم پیـامبر فرمود: نه این نیست، مقصود علم پیـامبر و علم علی و روش پیامبر و روش علی است. (۲)حضرت صادق (ع) درباره ابان بن تغلب فرمود:

«ایه ابان فادّر قد سمع منی حدیثاً کثیرا:» (۳)

چه ابانی، محققاً او از من روایات بسیاری را شنیده است.

درباره او نوشته اند:

«لقی علی بن الحسین و اباجعفر و اباعبدالله وروی عنهم وکانت له عندهم منزله و قدم:» (۴)

او به زیارت حضرت علی بن الحسین و امام باقر و امام صادق نائل شد و از آنان روایت نقل کرد و نزد آنان از مقام و منزلت و سابقه نیک برخوردار بود.

۱- ۱) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۲.

۲- ۲) - اختیار معرفه الرجال، ص۱۶

۳- ۳) - همان مدرک، ص۴.

۴- ۴) - اختیار معرفه الرجال.

حضرت باقر (ع) به او فرمود:

«اجلس فی مسجد المدینه وافت للناس فانی احب ان یری فی شیعتی مثلک:» (۱)

در مسجد مدینه بنشین و در امور دین به مردم فتوی بده، بی تردید من دوست دارم در شیعیانم چون تو را ببینند.

حضرت صادق (ع) هنگامی که خبر درگذشت ابان را شنیدند فرمودند:

«رحمه الله لقد اوجع قلبی موته:» (۲)

خداوند او را رحمت کند، مرگش قلب مرا به درد آورد.

علی بن حسین عبیدی میگوید: حضرت صادق هنگامی که عبدالله ابی یعفور از دنیا رفت به مفضل بن عمرجعفی نوشت:

«یا مفضل عهدت الیک عهدی کان الی عبدالله بن یعفور صلوات الله علیه فمضی صلوات الله علیه موفیا لله عزوجل ولرسوله ولامامه بالعهد المعهود لله و قبض صلوات الله علی روحه محمود الاثر، مشکور السعی، مغفوراً له مرحوماً برضی الله و رسوله و امامه عنه فولادتی «بولاتی» من رسول الله ما کان فی عصرنا احداً اطوع لله و لرسوله و لامامه منه فمازال کذالک حتی قبضه الله الیه برحمه و صیره الی جنته مساکناً فیها مع رسول الله و امیرالمؤمنین انزله الله بین المسکنین مسکن محمد و

۱- ۱) - اختیار معرفه الرجال.

۲- ۲) - اختیار معرفه الرجال، ۴.

امیرالمؤمنین صلوات الله علیها وان کانت المساکن واحده والدرجات واحده فزاده الله رضی من عنده و مغفره من فضل برضای عنه:» (۱)

ای مفضل تو را سفارش میکنم به سفارشم نسبت به عبدالله بن یعفور صلوات الله علیه، او که درود خدا بر وی باد از دنیا رفت درحالی که وفادار به خدای عزوجل و رسولش و امامش بود به عهدی که معهود برخدا بود، درود بر روحش از دنیا رفت درحالی که اثرش نیکو و پسندیده، کوشش مورد پاداش، و آمرزیده و رحمت شده است به خاطر خدا و پیامبرش و امامش از او.

سوگند به ولادتم از رسول خدا، در روزگار ما احدی نسبت به خدا و پیامبر و امام مطیع تر از او وجود نداشت، او در این حالت به سر برد تا خدا او را به سوی رحمتش قبض روح کرد، و به سوی بهشتش برد، درحالی که در بهشت با پیامبر و امیرالمؤمنین ساکن است، خدا او را میان دو مسکن قرار داد، مسکن محمد و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما گرچه مساکن و درجات یکی است، خدا به خاطر خوشنودی من از او رضایت از پیشگاه خودش را بر او بیفزاید، و از احسانش بر مغفرت او اضافه نماید.

علی بن مسیب میگوید به حضرت رضا گفتم:

«شقتی بعیده ولست اصل الیک فی کل وقت فممّن آخذ معالم دینی فقال من زکریا بن آدم القمی المأمون علی الدین و الدنیا:» (۲)

مسافت و ناحیهام دور است، اینطور نیست که هر زمانی بخواهم به شما دسترسی پیدا کنم، معالم دینم را از چه کسی بگیرم؟

فرمود: از زکریا بن آدم قمی که بر دین و دنیا امین است.

۱- ۱) - اختیار معرفه الرجال، ص ۲۴۸.

۲- ۲) - اختیار معرفه الرجال، ص ۵۹۴.

حضرت عسگری (ع) در رابطه با ارزش کار این گونه عالمان با کرامت از حضرت صادق (ع) روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«علماء شیعتنا یرابطون بالثغر الذی یلی ابلیس و عفاریته، یمنعونهم عن الخروج علی ضعفاء شیعتنا و عن ان یتسلط علیهم ابلیس و شیعته النواصب، الا فمن انتصب لذلک من شیعتنا کانن افضل ممن جاهد الروم و الترك و الخزر الف الف مره لانه یدفع عن ادیان محبینا و ذلک یدفع عن ابدانهم:» (۱)

علما و دانشمندان شیعیان ما دفاع کنندگان از مرزهای دینی و معنوی هستند که شیطان و همکاران پلیدش پشت و دنبال آن هستند، آنان از اینکه این دشمنان قسم خورده به شیعیان ضعیف ما حمله کنند، یا ابلیس و پیروان ناصبیاش بر شیعیان مسلط و چیره گردند جلوگیری میکنند، بدانید و آگاه باشید از شیعیان ما کسی که در برابر هجوم اینگونه دشمنان بایستد یک میلیون بار بهتر است از کسی که با رومیان و ترک و اهل خزر بجنگد، زیرا عالمان مدافع عقاید و دین شیعیاناند و اینان مدافع جسم و بدن ایشان.

ارزش تعلیم

علم و دانش سرمایه و گنجی عظیم است که حضرت حق توفیق تحصیلش را برای انسان فراهم میسازد، شکر و سپاس این نعمت به این است که به خاطر خدا و بیدارشدن غافلان، و آگاه شدن جاهلان، و آباد و عمارت مملکت و به سامان رسیدن ادب و تربیت، و ظهور رشد و کمال ملّت هزینه شود و به دیگران منتقل گردد، و به دست عاشقان این سرمایه و گنج برسد، که هزینه کردن آن و انتقامش به دیگران دارای ثوابی عظیم، و پاداشی با ارزش است.

۱- ۱) - بحار ج ۲ ص ۵.

رسول خدا به علی (ع) که مأمور تبلیغ دین و تعلیم دادن احکام به مردم یمن بود فرمود:

«لان یهدی الله بکر جلا واحدا خیرلک من الدنیا وما فیها:» (۱)

اگر خدا به وسیله تو یک نفر را هدایت کند برای تو از دنیا و آنچه در آن است بهتر است.

و فرمود:

«ماتصدق الناس بصدقه مثل علم ینشر» (۲)

مردم به مانند دانشی که انتشار یابد صدقهای نپرداخته اند.

و فرمود:

«من افضل الصدقه ان یعلم المرء علما ثم یعلّمه اخاه:» (۳)

از برترین صدقات دانشی است که انسان آن را فرا میگیرد، سپس به برادر دینیاش میآموزد.

و فرمود:

«ما اهدی المرء المسلم الی اخیه هدیه افضل من کلمه حکمه یزیده الله بها هدی و یرده من ردی:» (۴)

انسان مسلمان به برادرش هدیهای را برتر از سخن حکیمانهای که به وسیله آن خدا بر هدایتش بیفزاید یا از گمراهی بازش گرداند عطا نکرده است.

حضرت باقر (ع) میفرماید:

۱- ۱) - محجه البیضا، ج ۱، ص ۱۹.
۲- ۲) - محجه البیضاء، ج ۱، ص ۲۲.
۳- ۳) - محجه البیضا، ج ۱، ص ۲۲.
۴- ۴) - محجه البیضا، ج ۱، ص ۲۲.

«من علم باب هدی فله مثل اجر من عمل به و لا ینقص اولئک من اجورهم شیئاً!» (۱)

کسی که باب هدایتی را تعلیم دهد، برای او پاداشی مانند عمل کنندگان به آن است، و از پاداش عمل کنندگان چیزی کم نمیشود.

حضرت سجاد در روایتی میفرماید:

«اوحی الله عزوجل الی موسی حبّبنی الی خلقی و حبب خلقی الیّ قال: یا رب کیف افعل؟ قال: ذکرهم آلائی و نعمائی لیحبونی فلئن ترد آبقا عن بابی او ضالاعن فنائی افضل لک من عباده ماه سنه بصیام نهارها و قیام لیلها:» (۲)

خدا به موسی وحی کرد مرا محبوب بندگانم گردان، و بندگانم را محبوب من گفت: پروردگارم چگونه این کار را نجام دهم خداوند فرمود: نعمتهای معنوی و مادی مرا به آنان یادآوری کن تا مرا دوست بدارند، چنانچه یک بنده فراری از درگاهم را به من بازگردانی، یا گمراهی را به پیشگاهم برسانی برای تو از عبادت صد سال که روزهایش به روزه و شب هایش به عبادت بگذرد بهتر است.

حضرت موسی بن جعفر میفرماید:

«فقیه واحد ینقذ یتیما من ایتامنا المنقطعین عنا وعن مشاهدتنا والتعلیم عن علومنا بتعلیمه ما هو محتاج الیه اشد علی ابلیس من الف عابد، لان العابد همه ذات نفسه فقط وهذا همه مع ذات نفسه ذات عبادالله وامائه

۱- ۱) - کافی ج ۱ ص ۳۵.

۲- ۲) - محجه البیضا، ج۱، ص ۳۱.

لینقذهم من ید ابلیس و مردته فلذلک هو افضل عندالله من الف الف عابد و الف الف عابده:» (۱)

یـک دانشـمند که با تعلیم دادن علمش شـیعهای از شـیعیان ما را که به خاطر نبود ما جـدای از حضور ما هسـتند و از زیارت ما محرومنـد و از یـادگیری دانش مـا بی نصـیباند نجـات میدهـد، از هزار عابـد بر ابلیس سـنگین تر است، زیرا عابـد همه همت و ارادهـاش وجـود خودش است و عـالم همه همتش وجود خویش و وجود بنـدگان خـدا چه مرد و چه زن است، که آنـان را از دست ابلیس و پیروانش نجات دهد، به همین خاطر عالم نزد خدا از یک میلیون مرد عابد و یک میلیون زن عابده برتر است.

ارزشی برتر از خونبها

حضرت عسگری (ع) روایت میکند: شخصی مردی را به محضر حضرت سجاد آورد و ادعا داشت که آن مرد پدرش را به قتل رسانیـده، قاتل خـدمت امام اعتراف کرد، حضـرت به قصاص حکم داد، اما از صاحب خون خواست از قاتل گذشت کند تا به پاداش بزرگ و ثواب عظیمی دست یابد، ولی از چهره صاحب خون خوانده میشد که به عفو و گذشت رضایت نمی دهد.

حضـرت زین العابـدین فرمودند: اگر به خاطر میآوری که قاتل را برتو حقی هست به سـبب آن حق از او گذشت کن، صاحب خون گفت: برمن حق دارد اما به آن انـدازه نمی رسـد که از خون پدرم به خاطر حقی که دارد گذشت کنم، حضـرت پرسـید پس چه میکنی؟ پاسخ داد قصاص میکنم ولی اگر مایل باشد با دیه و خون بها با او مصالحه میکنم و از او گذشت مینمایم.

ص:۶۹

۱- ۱) – محجه البیضا، ج۱، ص۳۲.

حضرت فرمود: حق قاتل برعهده تو چیست؟ گفت: پسر رسول خدا این مرد به من توحید و نبوت حضرت محمد و امامت ائمه را تلقین و تعلیم نموده.

حضرت سجاد فرمود به راستی این حق با خون پدرت برابری نمی کند؟ به خدا سوگند این کاری که او نسبت به تو انجام داده با خون تمام مردم روی زمین از گذشتگان و آیندگان به جز پیامبران و امامان برابری دارد! چون در دنیا چیزی وجود ندارد که بتوان در برابر خون پیامبران و امامان قرار داد، سپس رو به قاتل کرد و فرمود: ثواب و پاداش تعلیم خود را به من میدهی تا خون بهای این قتل را بپردازم و تو از کشته شدن نجات یابی، قاتل گفت: پسر پیامبر من به این پاداش نیازمندم و شما از آن بی نیاز هستید، زیرا گناهم بزرگ است چرا که گناهی که نسبت به مقتول انجام دادهام و آن ریختن خون اوست مربوط به من و مقتول است نه میان من و پسرش.

حضرت فرمود: روی این حساب کشته شدن به نظر تو بهتر است از این که ثواب آن تعلیم را به من واگذار کنی؟

عرضه داشت آری، امام (ع) به صاحب خون فرمود: اکنون خود را با گناهی که این مرد نسبت به تو انجام داده و تعلیم و محبتی که درباره تو نموده مقایسه کن: پدرت را به قتل رسانیده و او را از بهره بردن از زندگی دنیا محروم ساخت، و تو را از لذت دیدار او بی بهره نموده ولی در برابر ببین او چه گوهر گران بهائی به تو داده، او به تو ایمان یعنی سرمایه ابدی آموخته تا در نهایت مستحق بهشت جاوید شوی و از عذاب ابد رها گردی، علاوه اگر در مصیبت پدرت شکیبائی به خرج دهی خداوند چنان پاداشی به تو عنایت کند که در بهشت با وی هم نشین شوی.

بنابراین احسان و محبتی که او به تو نموده به مراتب از میزان ظلمی که به تو روا داشته برتر و بیشتر است.

اکنون خوب توجه کن، اگر حاضر باشی در برابر احسانی که به تو کرده او را ببخشی و از خون پدرت بدون گرفتن خون بها گذشت کنی حدیثی از فضایل پیامبر برای هر دوی شما نقل میکنم که آن حدیث از دنیا و هرچه در آن است با ارزش تر است.

و هرگاه نمی توانی خود را راضی کنی که از او بگذری من از مال خود دیهای را که بر عهده اوست به تو میپردازم ولی حدیث پیامبر را فقط برای او نقل میکنم و از گفتنش به تو دریغ میورزم تا در نتیجه سودی از دست تو برود که هرگاه به حساب آن برسی بیابی که از جهان و هرچه در آن است فزون تر باشد.

صاحب خون گفت: پسر پیامبر این خسارت برای من قابل تحمل نیست، من او را بدون دریافت خون بها و بی هیچ قید و شرطی، تنها به خاطر رضای حق و حقی که بر من دارد میبخشم تا از لطف کلام شما بهره مند گردم، اکنون عنایت نموده و حدیث فضیلت پیامبر را برای نقل کنید.

امام (ع) با نقل حدیث پرقیمت خود، جوان را راضی کرد، و قاتل هم از قصاص نجات یافت. (۱)در زمینه ارزش تعلیم و آموختن دانش به مردم روایت بسیار مهمی از حضرت رضا (ع) نقل شده که توجه به آن لازم است:

«یقال للعابد یوم القیامه: نعم الرجل کنت، همتک ذات نفسک و کفیت الناس مؤونتک فادخل الجنه الا ان الفقیه من افاض علی الناس خیره و

ص:۷۱

۱- ۱) - بحار، ج۲، ص۱۳-۱۲.

انقـذهم من اعدائهم، و وفر علیه نعم جنان الله تعالی و حصل لهم رضوان الله تعالی و یقال للفقیه: یا ایها الکافل لایتام آل محمد الهادی لضـعفاء محیبهم و موالیهم، قف حتی تشـفع لکل من اخـذ عنک او تعلّم منک فیقف فیدخل الجنه معه فئاما وفئاما وفئاما حتی قال: عشراً وهم الذین اخذوا عنه علومه واخذوا عمن اخذ عنه و عمن اخذ عمن اخذ عنه الی یوم القیامه فانظروا کم فرق ما بین المنزلتین:» (۱)

روز قیامت به عابد میگویند: انسان خوبی بودی، فقط خود را نجات دادی و خرج زندگی خود را بر مردم تحمیل ننمودی وارد بهشت شو، آگاه باشید دانشمند و فهیم کسی است که خیر و نیکیاش به مردم ریزش داشته و آنان را از دشمنانشان نجات دهد، نعمت های بهشت را برآنان بیفزاید و خوشنودی حق را برای آنان تحصیل کند.

روز قیـامت به عـالم ربانی و فقیه هـدایتگر میگوینـد: ای کسـی که یتیمان آل محمـد را یعنی مردان و زنان امت را که در برابر هجوم و یورش فرهنگی دشـمن قرار داشـتند، سـرپرستی مینمودی و محبان ضـعیف اهل بیت را راهنمائی و هدایت میکردی در جایگاه خود قرار بگیر تا برای آنان که از تو معالم دین را فرا گرفتند و حقایق را آموختند شـفاعت کنی سـپس با او دسته دسته و گروه گروه که تـا ده مرتبه این جمله را تکرار کرد وارد بهشت میشونـد، اینـان کسـانی هسـتند که از آن عالم اسـتفاده علمی نموده یـا از شـاگردانش یـا از شاگرد شاگردانش به همین ترتیب تا روز قیامت بهره علمی بردنـد اینک دقت کنیـد فرق بین دو مقام عابد و عالم چه اندازه است؟ !

ثروت چند برابر یا رشتهای از علم

مردی هدیهای معادل هزار درهم تقدیم حضرت مجتبی (ع) کرد، حضرت به او فرمود از دو برنامه کدام یک را میخواهی؟ آیا در برابر هدیهات بیست برابر

۱- ۱) - بحار، ج۲، ص۶.

که بیست هزار درهم است به تو بپردازم یا دری از دانش را به رویت بگشایم که به وسیله آن بر فلان ناصبی که دشمن ما اهل بیت است به سبب آن رشته دانش پیروز شوی و شیعیان سست اعتقاد ما را از وسوسه های او نجات دهی؟ اگر آنچه را بهتر است انتخاب کنی دو جایزه را به تو میپردازم، ولی اگر در انتخاب اشتباه کنی به تو اجازه میدهم که یکی را برای خود بپذیری.

به حضرت گفت؟ پاداشم در صورتی که ناصبی را محکوم کنم و شیعیان ضعیف را نجات دهم آیا مساوی با همان بیست هزار درهم است؟ حضرت فرمود؟ آن ثواب و پاداش بیست هزار برابر بهتر از تمام دنیاست!

گفت: با توجه به این حقیقت چرا آن بخشی را که ارزشش کمتر است انتخاب کنم، آن رشته علم و دانش را اختیار مینمایم.

حضرت فرمود نیکو انتخاب کردی، سپس باب دانشی که وعده داده بود به او تعلیم داد و بیست هزار درهم نیز به او پرداخت.

او از محضر حضرت مجتبی (ع) به دیار خود شتافت و در آن منطقه با آن مرد ناصبی بحث و گفتگو کرد و وی را مغلوب و ساکت نمود و شکست سختی به او داد، این خبر به حضرت مجتبی رسید تا زمانی که دوباره به محضر حضرت رسید، آن بزرگوار به او فرمود هیچ کس مانند تو منفعت نکرد، هیچ یک از دوستان ما سرمایهای مانند تو تحصیل ننمود، زیرا در مرحله اول دوستی خدا دوم دوستی پیامبر و علی، سوم دوستی عترت پاک محمد و علی، چهارم دوستی فرشتگان، پنجم دوستی برادران مؤمن خود را به دست آوردی، و به عدد هر مؤمن و کافر و پاداشی هزار برابر بهتر از دنیا دارای گوارا باد بر تو گوارا. (۱)

ص:۷۳

۱- ۱) - احتجاج طبرسی، ۶.

پاداش حیرت انگیز تعلیم و آموزش

زنی به محضر صدیقه کبری حضرت زهرا علیها سلام رسید و گفت مادری کهنسال دارم که در رابطه با نمازش چند سؤال داشت، مرا به حضور شما فرستاده تا بپرسم.

حضرت زهرا چون پاسخ پرسش اول را داد، سؤال دوم مطرح شد، حضرت به پرسش دوم هم پاسخ داد سپس سؤال سوم و چهارم تا مسئله دهم که پاسخ همه سؤالها داده شد، آن زن از این همه سؤال شرمنده شد و گفت: دختر پیامبر من دیگر شما را به زحمت نمی اندازم.

حضرت زهرا فرمود: هرچه میخواهی بپرس، اگر به کسی صدهزار دینار طلا بپردازند که بار سنگینی را به بالای بامی برساند تصور میکنی با این مزد بسیار بر او دشوار و سنگین میآید، آن زن گفت: نه فرمود هر پرسشی را که من پاسخ دهم بیشتر از فاصله میان زمین و عرش که پر از لؤلؤ باشد پاداشم میدهند، بنابراین من از کسی که بار سنگینی را برای رسانیدن به بام تحمل میکند شایسته ترم که ناراحت نشوم و بر من دشوار نیاید، از پدرم پیامبر اسلام شنیدم میفرمود: دانشمندان شیعه ما روز قیامت که محشور میشوند به هر یک از آنان از خلعت های کرامت خدا به اندازه علم و کوشش در راه هدایت بندگان جایزه میدهند، آنچنان که به یکی از ایشان یک میلیون حُلّه نور میدهند.

آنگاه منادی از جانب پروردگار ندا میدهد: ای کسانی که کفالت و سرپرستی یتیمان آل محمد را به عهده میگرفتید و از آنان در زمانی که به پدران معنوی خود یعنی امامان معصوم دسترسی نداشتند نگهداری مینمودید، اینک شاگردانتان همان یتیمانی که عهده دار کفالتشان بودید در حضور شمایند، از خلعت های علوم دنیا به آنان بدهید، به هر یک از شاگردان به اندازهای که دانش دینی آموختهاند خلعت میدهند، به طوری که برخی از آنان را تا صدهزار خلعت می

رسد، به همین صورت آن شاگردان نیز به شاگردانی که باز از آنها علم دین را تعلیم گرفتهاند خلعت میدهند، سپس حضرت حق خطاب میکند و فرمان میدهد به علمائی که کفالت ایتام را به عهده داشتند هر اندازه از خلعت های خود را که به شاگردان خویش دادهاند برابرش را به آنان بازگردانند. چون خلأ مقداری که به شاگردان دادهاند تامین شد، آنگاه همان مقدار را که پیش از پرداخت به شاگردان داشتند دو برابر میکنند، به همین صورت آن شاگردانی که به شاگردان خود خلعت دادهاند نصیب و سهم آنان را نیز دو چندان میکنند تا دو برابر از مقداری که پیش از پرداخت به شاگردان داشتند دارا شوند، در این هنگام حضرت زهرا علیها سلام به آن زن فرمود: توجه داشته باش یک تار از این خلعت های نوری هزار هزار برابر بهتر است از آنچه خورشید بر او تابیده و چگونه ممکن است میان یک تار آن خلعت و اشیاء خورشید تابیده مقایسه کرد با توجه به این که همه لذائذ و بهره های دنیا آمیخته به دردها و رنجها و ناراحتی هاست.

ارزش یادگرفتن و آموختن

قرآن مجید در سوره مبارکه نحل آیه ۴۳ و سوره مبارکه انبیا آیه۷ از همه مردم دعوت میکند برای پی بردن به حقایق، و درک معالم دین، و شناخت پیامبران و اهدافشان و به دست آوردن معرفت و عرفان به آنچه در رشد و کمالشان مؤثر است در برابر دانشمندان و عالمان زانوی ادب زده و لب به پرستش بگشایند و بیماری جهل خود را با داروی علم آگاهان معالجه کنند، و به فضای نورانی حقایق وارد شوند، و در جادّه بینش و بصیرت قدم بگذارند تا با سرمایه علم و معرفت که از راه آموختن به دست آوردهاند سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین نمایند و همای پاداش جاودانی و خوشنودی حضرت حق را در آغوش گیرند، و از بند اسارت ننگ بار دوزخ که ثمره تلخ نشنیدن کلام حق، و درو ماندن از عمل

صالح و تعقل ننمودن در همه امور است رهائی یابند و به بهشت ابدی و خانه سرمدی درآیند.

قرآن مجید درباره فضیلت آموختن و یادگرفتن و ترغیب شدید نسبت به این کار با ارزش میفرماید:

فَلَوْ لاٰ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طٰائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي اَلدِّينِ. . . (۱)

پس چرا از هر جمعی گروهی [به سوی عالمان] کوچ نمی کنند تا دینشناس شوند و به فهم معالم الهی نائل گردند.

فَسْئَلُوا أَهْلَ اَلذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ: (۲)

پس اگر نمی دانید از اهل دانش و بینش بپرسید.

از آیه شریفه به طور قطع وجوب پرسش و سؤال برای رفع بیماری جهل و آشنا شدن به معارف الهیه و احکام شرعیه استفاده میشود.

همانطور که از آیه شریفه وجوب پرسش استفاده میشود به همین صورت از دیگر آیات وجوب یاد دادن نیز استفاده میشود، و پنهان داشتن علم و کتمان حقایق از گناهان به حساب میآید.

قرآن درباره وجوب یاد دادن و آموزش علم به دیگران میفرماید:

وَ إِذْ أَخَذَ اَللّٰهُ مِيثٰاقَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْكِتٰابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنّٰاسِ وَ لاٰ تَكْتُمُونَهُ: (۳)

و یاد کن هنگامی که خدا از کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده شد پیمان گرفت که حتماً باید احکام و حقایق آن را برای مردم بیان کنید و پنهانش ننمائید.

۱- ۱) - توبه، آیه ۱۲۲.

۲- ۲) - نحل، آیه ۴۳؛ انبیاء، آیه ۷.

۳- ۳) - آل عمران، آیه ۱۸۷.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره ارزش یاد گرفتن و آموختن و رفت و آمد به مجالس علم و دانش در روایاتی میفرماید:

«من طلب علما فادرکه کتب الله تعالی له کفلین من الاجر، ومن طلب علما فلم یدرکه کتب الله له کفلاً من الاجر:» (۱)

کسی که خواهان دانشی باشد، پس آن را بیابد، خدا از پاداش برای او دو نصیب مینویسد و کسی که در طلب علمی باشد و آن را نیابد خدا از پاداش یک نصیب برای او مینویسد.

«من احب ان ینظر الی عتقاءالله تعالی من النار فلینظر الی المتعلمین فوالذی نفسی بیده ما من متعلم یختلف الی باب العلم الا کتب الله تعالی له بکل قدم عباده سنه وبنی الله بکل قدم مدینه فی الجنه و یمشی علی الارض وهی تستغفر له و یمسی و یصبح مغفورا له وشهدت الملائکه انهم عتقاءالله من النار:» (۲)

کسی که دوست دارد به آزاد شده های خدا از آتش دوزخ نظر کند به دانشجویان و آموزندگان بنگرد، به کسی که جانم به دست اوست، دانشجوئی در رفت و آمد به باب دانش و علم نیست مگر این که خداوند به هرقدمی عبادت یکسال برای او ثبت میکند، و به هر قدمی شهری در بهشت برای او بنا میکند، و روی زمین راه میرود در حالی که زمین برای او طلب مغفرت میکند، و آمرزیده صبح و شب مینماید، و فرشتگان گواهی میدهند که اینان آزاد شده های خدا از آتش دوزخ اند.

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۱، ص۱۸.

۲- ۲) - محجه البیضاء، ج۱، ص۱۸؛ منیته المرید، ۵.

«من جاؤه الموت وهو يطلب العلم ليحيى به الاسلام كان بينه وبين الانبياء درجه واحده فى الجنه:» (۱)

کسی که مرگ به سویش آید، در حالی که دنبال دانش است تا به وسیله آن اسلام را زنده کند، در بهشت میان او و پیامبران یک درجه تفاوت است.

از نظر اهل بیت پی گیری شناخت پروردگار و شناخت وجود خویش، و شناخت تکالیف و مسئولیتها و شناخت خطرها و زیانها اموری بسیار با ارزش است.

حضرت صادق در روایتی دنبال کردن و طلب دانش و فروتنی در برابر معلم و نسبت به دانشجو را لازم و واجب میداند:

«اطلبوا العلم وتزینوا معه بالحلم والوقار وتواضعوا لمن تعلمونه العلم وتواضعوا لمن طلبتم منه العلم. . .» (۲)

واجب است پی گیر دانش باشید و آن را با بردباری و وقار زینت دهید، و به کسی که به او دانش میآموزید فروتنی نمائید، و به کسی که از شما درخواست علم میکند تواضع کنید.

این نکته را نیز ناگفته نگذارم که اگر انسان به ترک همه گناهان ظاهری و باطنی و آشکار و پنهان موفق شود، و دلی پاک و قلبی سلیم و روحی آراسته پیدا کند، و به نور حق منور گردد، و قدم از صراط مستقیم عقب نگذارد، و به تمام تکالیف و مسئولیت های شرعی و اخلاقی عمل کند خداوند برخی از حقایق و معارف را به قلب او الهام میکند و بدون زحمت رفتن نزد معلم به او تعلیم میدهد چنان که از رسول الهی روایت شده:

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج ۱، ص ۱۸.

۲- ۲) - شافی، ج ۱، ص ۷۹.

«من اخلص لله اربعین صباحاً جرت من قلبه علی لسانه ینابیع الحکمه:» (۱)

کسی که چهل روز خود را برای خدا خالص و پاک نماید، چشمههای حکمت از قلبش بر زبانش جاری میشود و از حضرت عیسی خطاب به حواریون نقل شده:

«لا ـتقولوا العلم فی السماء من یصعد یاتی به ولا ـ فی تخوم الارض من ینزل یأتی به ولا من وراء البحرمن یعبر یاتی به بل العلم مجعول فی قلوبکم تادبوا بین یدالله بآداب الروحانیین یظهر علیکم:» (۲)

نگوئید دانش در آسمان است هرکس به جانب آن بالا رود به آن میرسد، و نه در اعماق زمین است که هر کس به سوی آن فرود آید به آن میرسد، و نه در پشت دریاهاست هرکس به طرف آن عبور کند آن را مییابد بلکه این مایه ملکوتی و سرمایه عرشی در قلوب شما نهاده شده، در پیشگاه خدا به آداب فرشتگان مؤدب شوید تا بر شما آشکار گردد.

عرضه اسماء به فرشتگان

پس از آن که حضرت حق اسماء را که در حقیقت مسمیات ملکوتی و غیب آسمانها و زمین، و حقایق ثابته و جاوید یا به تعبیر معارف حقه، اسماء حسنی است که افق طلوع و مطلح الفجرش وجود ذی جود خلیفه الله است به آدم آموخت به دلیل ضمیر «هم» در ثم عرضهم که دلالت بر حقایق و اشباح زنده دارد و دارای وجود عینی است به فرشتگان که خود را به مقام خلافت شایسته میدانستند عرضه داشت و با توجه به این که آنان از حقایق عینی آن اسماء نا

۱- ۱) – اصول کافی.

۲- ۲) – منازل السائرین، ۵.

آگـاه بودنـد از آنان خواسـتای نا آگاهان به حقایق عینی و وجودی، حـداقل از اسـماء این حقایق عینی مرا خبر بدهیـد اگر در ادعای خود نسـبت به شایسـته بودشان به مقام خلافت الهی صادق و راسـتگوئید، فرشتگان که خود را از حداقل علم تعلیم داده شـده به آدم خالی دیدنـد، و از این که حتی نسـبت به اسـماء حقایق نا آگاه بودنـد چه رسد به خود حقایق به عجز و ناتوانی و ظرفیت انـدک خود در برابر ظرفیت و سـعه وجودی آدم اعتراف نموده به پیشـگاه مبـارک حضـرت حق به این صورت عرضـه داشتند:

تفسیر آیه ۳۲

قَالُوا سُبْحَانَکَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّکَ أَنْتَ اَلْعَلِیمُ اَلْحَکِیمُ

خداونـدا تو از هر نقص و عیبی منزهی ما را جز دانشـی که به ما آموختهای دانشـی نیست، بی تردید توئی که دانش و حکمت بی نهایت نزد توست و علیم و حکیم توئی.

فرشـتگان در این زمینه نسبت به علم اندک و ظرفیت محدود خود و این که از بسیاری از حقایق بی خبرند آگاه شده و در اوج تواضع و فروتنی و انکسار و خاکساری در پیشگاه حضرت محبوب اقرار به عجز نموده و مقام خلافت را شایسته آدم دانستند.

به خواست حق در آیاتی که مسئله تواضع و فروتنی مطرح است در رابطه با این حقیقت اخلاقی و شئون مختلفش و مصادیقش بحث مفصلی خواهد آمد.

تفسیر آیه ۳۳

قٰالَ يٰا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمٰائِهِمْ فَلَمّٰا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمٰائِهِمْ قٰالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مٰا تُبْدُونَ وَ مٰا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ

خداوند فرمود: ای آدم فرشتگان را از نام های آنان خبرده، پس هنگامی که نام هایشان را به فرشتگان خبر داد خداوند گفت: آیا به شما نگفتم که من یقیناً نهان آسمانها و زمین را میدانم و به آنچه شما آشکار میکنید و به آنچه همواره پنهان میدارید آگاهم.

حکیم خبیر فیلسوف کبیر فیض کاشانی در توضیح مختصرش در رابطه با این آیه میگوید: ای آدم فرشتگان را به حقایقی که از آن پوشیده است و معارفی که از آنان مستور است آگاه کن تا جامعیت تو را نسبت به آنها آگاه شوند و به قدرت خدا بینا گردند که برای او جمع کردن صفات گوناگون و مختلف و اسماء متناقض و مظاهر آنها در عین تضادی که با هم دارند در یک مخلوق سهل و آسان است.

«لیس علی الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد»

بر خدا ابداً سخت نیست که جهان را در یک فرد جمع کند (۱)آری برای حضرت حق که قدرت و علم و حکمت و عدل بی نهایت است مشکل و سخت نیست که در کالبدی خاکی و جسمی مادی روحی عظیم، و عقلی با گستردگی و وسعت بی نظیر، و آرزوهائی بی مرز، و عواطف و احساسات در مشاعری بی بدیل، و شهوت و غضب، و کششها و جاذبه های متضاد، و صفاتی ملکوتی و عرشی، و آثاری حیوانی، و همه دانش اسماء را قرار

۱- ۱) - صافی، ج۱، ص۱۱۴.

دهـد، و غیب آسـمانها و زمین را که ماهیتاً خـارج از آسـمانها و زمین است و منظور مسـمیات و حقـایقی است که همه هستی جلوهای اندک از بخشـی از آن است و خلیفه الله مظهر تام آنهاست به آدم از طریق کشف آن حقایق بر باطنش بنمایاند و وی را افق طلوع علمی و عملی آنها سازد، و به آدم فرمان دهد که چون معلّمی جامع و کامل و استادی هم چون دریائی پر از موج دانش از بصـیرت و بینائیاش و علم و دانشـش نسـبت به اسـماء بر فرشتگان بخروشد و آنان را از اسماء مسمیات خبر دهد، تا به دانش جـامع او و کمـال وجودی اش، و مقـام خلافتش که به خاطر آن علم ویژه شایسـته آن شـده، و به محـدودیت خویش و ناآگاهی خود و ظرفیت محدودشان و این که بی خبر از حقایق میزیسـتند آگاه گردند و به عدم لیاقتشان نسبت به مقام خلافت الهی و نـاتوانی و عجزشـان از کشـیدن بـار امـانت واقف گردنـد، و با همه وجود مخاطب به این خطاب شونـد: که آیا به شـما نگفتم: من غیب آسـمانها و زمین را که همـان حقایق بیرون از آنهاست و جنس و جزء آنها نیست میـدانم و این که فقط خلیفه الله شایسـته دریافت آن است بر من معلوم است، و آنچه را در هنگام شـنیدن انی جاعل فی الارض خلیفه آشـکار کردیـد، و بر آنچه همواره در باطن خود پنهان میداشتیـد که جز ما با این تسبیـح و حمد و تقدیسـمان لایق این مقام نیست و این مقام کجا و این موجود زمینی و عنصر مرکب از تضادها واقف و عالمم.

تفسیر آیه ۳۴

اشاره

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اُسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِیسَ أَبی وَ اِسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ اَلْکافِرِینَ

و یاد آر هنگامی که به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید پس سجده کردند مگر ابلیس ک امتناع ورزید و تکبر نمود و از کافران شد.

شرح و توضیح:

اشاره

در این آیه شریفه به دو مسئله بسیار مهم توجه داده شده:

۱- سجده فرشتگان

۲- امتناع و کبر ورزی ابلیس

هنگامی که قدرت فراگیری همه اسماء به وسیله آدم، و محقق ساختن آنها در وجودش، و احاطه تامّش بر حقایق و مسمیات و نهایتاً شایستگیاش برای مقام خلافت الهی بر فرشتگان روشن شد، از جانب خالق هستی و آفریننده موجودات که ضرورتاً باید از فرمانها و دستورات حضرتش پیروی کنند به فرشتگان فرمان رسید از باب اعتراف و اقرار به برتری او و نسبت به خودشان و رحمت حق نسبت به آدم به حریم حرمتش و به پیشگاه عظمتش تواضع آرند و فروتنی کنند.

رفعت دستور، و ارزش فرمان، و عظمت فرمان دهنده از جمله قُلْنَا که به صورت جمع ذکر شده استفاده میشود.

این سجده جنبه عبادت نسبت به آدم نداشت و آدم در این عرصه معنوی معبود نبود، بلکه سجده به فرمان حق صورت گرفت که این سجده در حقیقت عبادت خدا و تکریم و تعظیم به آدم بود، چنان که در قرآن مجید اطاعت از پیامبر اطاعت از خدا و بیعت با آن وجود مقدس بیعت با خدا به حساب آمده است:

مَنْ يُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اَللّهَ. . . (۱)

کسی که از پیامبر اطاعت کند محققاً از خدا اطاعت کرده است.

۱- ۱) - نساء، آیه ۸۰.

إِنَّ اَلَّذِينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اَللّٰهَ. . . (۱)

بی تردید کسانی که با تو بیعت میکنند جز این نیست که با خدا بیعت مینمایند.

پس در حقیقت با قبله بودن آدم حضرت حق عبادت شده، و در این زمینه نهایت تکریم و احترام و تواضع و فروتنی از جانب فرشتگان به پیشگاه خلیفه الله عرضه شده است.

فرشتگان در آن موقعیت خطیر فرمان حق را به جان اطاعت کردند، و با همه وجود به معبود خود ادب نمودند، و با سجده خود بر آدم به برتری او بر خویش عملاً ـ به اقرار و اعتراف نشستند و درسی عاشقانه، و روشی حکیمانه برای نمک خواران سفره کریمانه حضرت معبود از خود باقی گذاشتند، که بر عهده هر مملوکی و هر نمک خواری واجب است حق مملوکیت و حق نمک مالک آن هم مالکی چون وجود مقدس حق را با اطاعت از فرمان او، و گردن نهادن به دستور وی به جای آورد و از عصیان و سرپیچی از خواسته او، و امتناع از محقق ساختن فرمان حکیمانهاش بپرهیزد، و به پیشگاه با عظمتش سرتسلیم فرود آورد، و با توجه به مملوک بودنش از این که با حقارت وجودش، در برابر کبریائی مالکش و قدرت و سطوت و بزرگی بی نهایتش شانه کبر بالا اندازد، و سینه تکبر جلو دهد، و قیافه استکباری نشان بنمایاند حذر کند.

در این میان ابلیس که به فرموده قرآن مجید از طایفه جن بود سجده نکرد

فَسَجَدُوا إِلاّٰ إِبْلِيسَ كٰانَ مِنَ اَلْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ (۲)

۱- ۱) - فتح، آیه ۱۰.

۲- ۲) - کهف، آیه ۵۰.

پس همه سجده کردند جز ابلیس، او از طایفه جن بود، پس در برابر فرمان پروردگارش عصیان کرد، و از چهارچوب بندگی حق خارج شد.

آری آن جنّی بی شرم در برابر فرمان حق سرباز زد، و با کوچک دیدن آدم، و تکیه بر بزرگ بینی خود، و تماشای ظاهر آدم، و غفلت از عظمت عقلی و روحی و باطنی او، و مقام علم و خلافتش از سجده امتناع کرد، و حسد و کبری که مایه کفر بود و در وجودش به صورت استتار کمین داشت با امتحان و آزمایش حضرت معبود آشکار شد وَ کٰانَ مِنَ اَلْکٰافِرِینَ.

این توضیح در صورتی است که کَانَ به معنای اصلی خودش باشد.

اما اگر کَانَ به معنای صار باشد، چنان که برخی از مفسران و محققان گفته اند، باید ملتزم به این حقیقت شد که ابلیس پیش از آفرینش آدم از مؤمنان حقیقی و عباد واقعی حق بود. ولی ظاهربینی اش، و مغرور شدنش به عبادت چند هزار سالهاش و این که در گروه فرشتگان راه یافته بود، او را به دایره امتناع از فرمان بردن، و کبر و بزرگ بینی کشیده و از اطاعت فرمان خدا باز داشت، و سر تعظیم در برابر آدم فرود نیاورد، و پیشانی بندگی به پیشگاه معبود نگذاشت در نهایت از کافران شد.

البته باید به این نکته بسیار مهم توجه داشت که همه موجودات مکلّف و مختار، براساس فطرت پاک و توحیدی آفریده میشوند و مایه آلوده کفر و انکار ذاتی هیچ جنبنده مکلفی نیست و ابلیس هم از این حقیقت مستثنی نمی باشد و او هم مانند همه فرشتگان و جنیان و انسان بر فطرت توحیدی به وجود آمده و آفریده شده، و به اختیار خود با داشتن فطرت توحیدی کفر و فسق درونی را انتخاب کرده و باطن خود را در معرض این بیماری مهلک یعنی خوی استکباری قرار داده، و با آزمون الهی در میدان آفرینش انسان و بخشیده شدن مقام علم و

خلافت به او و فرمان تواضع و سجده بر او کفر باطنی خود را با امتناع از سجده و تکبر در برابر حق آشکار نموده است.

با توجه به این که ابلیس هم از باب رحمت حق بر فطرت توحیدی آفریده شده، و خوی استکباری را به اختیار خودش به خاطر ظاهربینی و بزرگ شمردن خودش انتخاب نموده باید گفت آفرینش او به هدف راه گیری از انسان، و گمراه نمودن بشر، و اغوای بنی آدم نبوده، بلکه او هم مانند دیگر پاکان عرصه فطرت برای عبادت و بندگی و رسیدن به مقام قرب و لقاء حق آفریده شد، ولی در کمال آزادی دست به تمرد و عصیان زد و در برابر حق به تکبر نشست، و اعلام کرد که به اغوای انسان بر میخیزد و او را به گمراهی و ضلالت میکشد.

انسان هم که براساس فطرت توحیدی آفریده شده، و به او عقل و اختیار و هوش و آزادی عنایت گشته هیچ اجباری بر فرمان بردن از ابلیس و قبول دعوت او ندارد، و بر اوست که به خاطر تأمین سعادت دنیا و آخرتش دعوت خدا و پیامبران و امامان معصوم و ناصحان دلسوز را بپذیرد و از قبول دعوت شیطان امتناع ورزد.

این نکته بسیار مهم نیز نباید ناگفته بماند، که ابلیس در عین تمرّد و عصیانش میتوانست هم چون دیگر گنهکاران به پیشگاه حضرت ارحم الراحمین زاری و تضرع نماید و از محضر حضرتش عذرخواهی کند و با فروتنی و انکسار بر خاک توبه نشیند و طلب عفو و مغفرت کند که در آن صورت توبهاش پذیرفته میشد و به دریای آمرزش فرو میرفت و از طایفه کافران به گروه ساجدان میپیوست و پروندهای پاک از گناه و عصیان مییافت، و لایق ورود به بهشت میشد، چنان که در روایتی آمده: چون نوح در کشتی نشست ابلیس «میان مؤمنان» نیامد بلکه دنبال کشتی جای گرفت نوح گفت: ای ابلیس به واسطه استکبار و خود بزرگ بینی خود

را و متابعانت را هلاک کردی، ابلیس گفت: اکنون چه کنم نوح گفت توبه کن، گفت: آیا توبه من را میپذیرند، نوح از حضرت حق پرسید خدایا اگر ابلیس توبه کند از او میپذیری؟ خطاب آمد اگر بر قبر آدم سجده کند توبهاش را میپذیرم نوح این معنا را به ابلیس اعلام کرد، ابلیس پاسخ داد: من هنگامی که آدم زنده بود بر او سجده نکردم اکنون که مرده است بر او سجده کنم! ! (۱)در جمع بندی مطالب باید گفت: آدم به خاطر این که اسماء و در حقیقت مسمیات در ظرف وسیع عقل و روحش و باطن و جانش تجلی کرد و به این سبب به مقام خلافت الهی رسید بر فرشتگان برتری یافت و شخصیت والایش و عظمت مقامش مسجود ملائکه شد و از این طایفه پاک، ادب و متانت و وقار و کرامت ظهور کرد، و ابلیس که از گروه جن بود در این عرضه پر خطیر با انتخاب و اختیار خودش کفر درونیاش را که محصول کبر و حسد بود و ارتباطی به ذاتش و فطرتش نداشت آشکار نمود، و هم چون دیگر عاصیان و متکبران به نافرمانی و تمرد از خواسته حق دست یازید، ولی راه توبه به روی او باز بود و میتوانست به شرف توبه نائل گردد و از چاه ظلمت کبر درآید و گناهش را جبران نموده از صفحه پروندهاش پاک نماید، و او را موجودی نیافریدهاند که راه هدایت را بر انسان ببندد و او را گمراه کند و از رحمت حق محروم سازد، بلکه به خاطر محروم نمودن خود از رحمت حق و کینه نسبت به آدم و حسدورزی به او در حالی که قدرت سلب اختیار انسان را ندارد در مقام گمراه کردن بنی آدم برآمد و این آدمیان هستند که با توجه به عقل خود و پیامبران و امامان و قرآن مجید باید دعوت او را نپذیرند

۱- ۱) - منهج الصادقین چاپ محمدحسن عالمی، ج اول، ص ۱۵۶.

و از قبول فرهنگ او امتناع ورزنـد، و تسـلیم دین حق شونـد، و از این راه خوشـبختی و سـعادت خود را در دنیا و آخرت تأمین کنند.

بنـابراین هر چون و چرائی و ردّ و ایرادی که از بعضـی از مردم بر اثر جهل، یا به سـبب عناد، یا از روی سفسـطه گری و مغالطه نسـبت به آفرینش ابلیس صورت میگیرد مردود است، و قطعاً القاء این مسـئله که ابلیس را محض فریب انسان و گمراه کردنش و راه گیری بر او آفریـده شـد تهمـت نـاروائی بـه حضـرت حـق و سـخنی باطـل در برابر نظـام متقـن و اسـتوار جهـان هسـتی و موجودات آن است.

سجده از دیدگاه روایات

حضرت موسی بن جعفر (ع) از پدرش، از پدرانش از حضرت حسین (ع) روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«ان یهودیا من یهود الشام و احبارهم قال: لعلی فی کلام طویل: هـذا آدم اسـجدالله له ملائکته فهل فعل بمحمـد شـیئاً من هـذا؟ فقال له علی (ع) لقـد کان کذلک ولئن اسـجدالله لآدم ملائکته فان سـجودهم لم یکن سـجود طاعه انهم عبدو آدم من دون الله عزوجـل ولکن اعترافـا لاـدم بالفضـیله و رحمه من الله له و محمدصـلی الله علی وآله اعطی مـا هو افضل من هـذا ان الله عزوجل صلی فی جبروته والملئکه باجمعها و تعبد المؤمنون بالصلاه علیه فهذه زیاده له یا یهودی:» (۱)

فردی یهودی از یهودی هـای شـام و دانشـمندانشان در سـخنی طولانی به علی (ع) در سـخنی طولانی گفت: این آدم است که خدا فرشتگانش را برای او به سجده و تواضع انداخت، آیا از این برنامه چیزی را برای محمد انجام داد، علی (ع) گفت به حق

۱- ۱) - نورالثقلین، ج۱، ص۵۷.

همین است اما، اگر خدا فرشتگانش را برای آدم وادار به سجده کرد، بی تردید سجودشان سجود طاعت و عبادت نبود که آدم را به جای خدا عبادت کرده باشند، این سجود اعتراف و اقرار به فضیلت آدم و رحمتی از جانب خدا برای او بود، ولی محمد را آنچه برتر از این سجده بود عطا کرد، خدای عزوجل و همه فرشتگانش در جبروت به او درود فرستادند، و مؤمنان را با صلوات بر او به عبادت فرا خواند، این است حقیقت افزونی که برای او قرار داد.

حضرت رضا (ع) در حدیثی طولانی که این جملات در آن است فرمود:

«ان الله تبارک وتعالی خلق آدم فاودعنا صلبه وامر الملائکه بالسجود له تعظیما لنا واکراما وکان سجود هم لله تعالی عبودیه ولآدم اکراماً وطاعه لکوننا فی صلبه فکیف لانکون افضل من الملائکه وقد سجد ولادم کلهم اجمعون:» (۱)

خدای تبارک و تعالی آدم را آفرید و ما را در صلبش به ودیعه نهاد، و فرشتگانش را به سجده بر او فرمان داد که این سجده تعظیم و گرامی داشت نسبت به ما بود، و بی تردید سجود فرشتگان عبادتی برای خدا و برای آدم اکرام و طاعت فرشتگان از حق بود، و این همه برای این بود که ما در صلب او قرار داشتیم، پس چگونه ما برتر از فرشتگان نباشیم در حالی که همه به صورت اجتماع به آدم سجده کردند.

هشام بن سالم از حضرت صادق (ع) روایت میکند

«لما اسری برسول الله و حضرت الصلاه اذن جبرئیل واقام الصلاه فقال: یا محمد تقدم فقال له رسول الله تقدم یا جبرئیل فقال له انا لا نتقدم علی الآدمیین منذ امرنا بالسجود لآدم:» (۲)

۱- ۱) - نورالثقلین، ج ۱، ص۵۸.

۲- ۲) - نورالثقلین، ج ۱، ص۵۸.

زمانی که رسول خدا را به معراج بردند و وقت نماز رسید جبرئیل اذان و اقامه نماز گفت: و اعلام کرد: ای محمد جلو به ایست پیامبر خدا به او فرمود جبرئیل تو جلو به ایست، جبرئیل گفت: ما از زمانی که به سجود بر آدم فرمان یافتیم بر آدمیان پیشی نمی گیریم.

حضرت علی ابن الحسین از پدرش از امیرالمؤمنین از پیامبرخدا روایت میکند که آن حضرت فرمود: ای بندگان خدا هنگامی که آدم نور را از صلبش درخشان و ساطع دید در آن زمانی که خدا از قلّه عرش اشباح و سایه های ما را به پشتش انتقال داد، او نور را دید ولی اشباح و سایهها برای وی بیان نشد که چیست؟ پرسید پروردگارا این انوار چیست؟ خطاب رسید، انوار و اشباح را از شریف ترین بقعه های عرشم به پشت تو انتقال دادم و به این خاطر فرشتگان را به سجده بر تو فرمان دادم چرا که تو ظرف این سایهها و اشباح بودی، آدم گفت پروردگارا اگر برای من روشن میساختی این اشباح چیست مایه دل خوشی من بود، خطاب رسید ای آدم به قلّه عرش بنگر، پس صورت انوار اشباح ما که در پشتش بود در عرش منعکس شد آن چنان که صورت انسان در آئینه صاف منعکس میگردد، پس آدم اشباح ما را دید و گفت: پروردگارا این اشباح چیست؟ خطاب رسید ای آدم این اشباح برترین مخلوقات و موجودات من است، این محمد (علیهما السلام) است و من حمید در امورم هستم، نام او را از نام خود مشتق ساختم، و این علی است و من علی عظیم هستم، نام او را از نام خود گرفتم، و این فاطمه است و من آفریننده آسمانها و زمینم او جداکننده دشمنانم از رحمت من است در آن روزی که حکم و قضای من جاری میشود، و جداکننده دوستان من است از آنچه به ناحق به آن سرزنش میشدند، نام او را از نام خود مشتق نمودم، و این حسن است و این حسین و من محسن و زیبا کارم، نام هر دو را از نام خود گرفتم، اینان خوبان و ارزشمندان خلق من هستند، به وسیله آنان از مردم میگیرم و به خاطر آنان به مردم عطا میکنم، و به وسیله آنان

کیفر میدهم و به خاطر آنان پاداش میبخشم، ای آدم به آنان به من متوسل باش هنگامی که گرفتاری سخت به تو میرسد، آنان را شفیعان خود به نزد من قرار ده، من به خود سوگند خوردهام سوگندی حق که به خاطر آنان امیدی را نا امید نکنم و سائلی را نرانم، به همین خاطر وقتی آدم دچار محرومیت از بهشت به خاطر نزدیک شدن به درخت شد، خدا را به وسیله آنان خواند، خدا هم توبه او را پذیرفت و او را مورد آمرزش قرار داد. (۱)از امیرالمؤمنین (ع) در معنای سجود روایت شده:

«معناه، منها خلقتنی یعنی من التراب، و رفع رأسک من السجود معناه، منها اخرجتنی، والسجده الثانیه والیها تعیدنی ورفع رأسک من السجده الثانیه ومنها تخرجنی تاره اخری:» (۲)

معنای سجده این است که مرا از این خاکی که پیشانی بر آن نهادهام آفریدی و برداشتن سرت از خاک به این معناست که مرا از آن درآوردی و به صورت انسانی آراسته و با خلقتی کامل قرار دادی، و معنای سجده دوم این است که مرا با مردن به خاک باز میگردانی و سربرداشتن از سجده دوم به این معناست که دوباره مرا از آن بیرون میآوری.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«انی لاکره للرجل تری جهته جلحاء لیس فیها شیی من اثر السجود:» (۳)

من بر انسان نمی پسندم که پیشانیاش صاف دیده شود و در آن هیچ نشانهای از سجده نباشد.

۱- ۱) - صافی، ج۱، ص۱۱۵.

۲- ۲) - بحار، ج۸۵، ص ۱۳۹.

۳- ۳) - بحار، ج۷۱، ص۳۴۵.

و در روایتی فرموده:

«لایقرب من الله سبحانه الا کثره السجود والرکوع:» (۱)

سبب قرب به خدا جز سجود و رکوع بسیار نیست.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ان العبد اذا اطال السجود حیث لایراه احد قال الشیطان واویلاه اطاعوا و عصیت وسجدوا وابیت:» (۲)

بنده حق چون سجده را در جائی که کسی او را نمی بیند طولانی کند شیطان میگوید: وای بر من فرزندان آدم اطاعت کردند و من عصیان ورزیدم، و سجده کردن و من امتناع نمودم.

سعید بن یسار میگوید به حضرت صادق (ع) گفتم:

«ادعوا وانا راکع او ساجد، نقال نعم ادع و انت ساجد فان اقرب مایکون العبد الی الله وهو ساجد ادع الله لدنیاك وآخرتك:» (۳)

من از پیشگاه حضرت حق مسئلت و درخواست میکنم در حالی که در رکوع یا سجودم، فرمود خوب است در حالی که در سجدهای دعا کن زیرا نزدیک ترین حالت عبد به پیشگاه خدا در سجده بودن اوست خدا را در آن حال برای خیر دنیا و آخرتت بخوان.

تکبر

۱- ۱) - غررالحکم.

۲- ۲) - بحار، ج۸۵، ص۱۶۳.

۳- ۳) - بحار، ج۸۵، ص۱۳۲.

در آیه مورد تفسیر، این مطلب مطرح است، که ابلیس از پذیرش فرمان حق در مسئله سجده بر آدم امتناع کرد و از خود تکبر نشان داد، در این بخش تا جائی که لازم است در رابطه با این بیماری خطرناک که موجب لعنت ابدی، و عذاب دائمی و خزی دنیا و آخرت و محرومیت از سعادت و خوشبختی، و دور ماندن از رحمت رحیمیه حق است مطالبی ذکر شود.

کبر به این معناست که شخص خود را از غیر خویش بزرگ تر و با کمال تر و مقدم تر بداند و در نتیجه به طرف مقابل حق ندهد که از او کاری را بخواهد، یا به وی فرمانی دهد، یا به موعظه و نصیحتش برخیزد و نهایتاً از او نسبت به هر برنامه مثبتی و کار شایستهای سر بپیچد و نافرمانی و عصیان به میان آورد.

هر کس در هر مقام و موقعیت و منصب و شأنی باشد، و صورت قلبش و صفحه جانش به آلودگی کبر هرچند به اندازه ذره باشد ملّوث و ناپاک دیده شود در حجابی سنگین و مانعی سخت نسبت به فیوضات الهیه قرار دارد، و تمام روزنه های لطف و رحمت حق به روی او بسته است، و جز عذاب دردناک قیامت نصیب و سهمی نخواهد داشت.

وَ أَمَّا اَلَّذِینَ اِسْتَنْکَفُوا وَ اِسْتَکْبَرُوا فَیُعَذِّبُهُمْ عَذٰاباً أَلِیماً: (۱)

و اما کسانی که از پذیرفتن حق، و انجام عمل شایسته امتناع نمودند، و نسبت به خدا تکبر کردند، آنان را به عذاب دردناکی عذاب خواهد کرد.

إِنَّ اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا وَ اِسْتَکْبَرُوا عَنْهٰا لاٰ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوٰابُ اَلسَّمٰاءِ وَ لاٰ یَدْخُلُونَ اَلْجَنَّةَ. . . (۲)

۱- ۱) - نساء، آیه ۱۷۳.

۲- ۲) - اعراف، آیه ۴۰.

آنان که آیات ما را انکار کردند، و از پذیرفتن آنها تکبّر نمودند درهای آسمان برای نزول رحمت بر آنان گشوده نخواهد شد و در بهشت هم وارد نمی شوند.

اَلَّذِینَ یُجادِلُونَ فِی آیاتِ اَللّهِ بِغَیْرِ سُلْطانٍ أَتاهُمْ کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اَللّهِ وَ عِنْدَ اَلَّذِینَ آمَنُوا کَذلِکَ یَطْبَعُ اَللّهُ عَلی کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبّارٍ: (۱)

کسانی که در آیات خدا بی آن که دلیلی برای آنان آمده باشد گفتگوی بی منطق میکنند و به مجادله و ستیز بر میخیزند، این کار زشتشان نزد خدا و اهل ایمان مایه دشمنی بزرگ است، این گونه خدا بر دل هر گردنکش زورگوئی مُهر تیره بختی مینهد.

قِیلَ اُدْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها فَبِئْسَ مَثْوَی اَلْمُتَکَبِّرِینَ: (۲)

به آنان گویند: از درهای دوزخ درآئید در حالی که در آن جاودانه اید پس جایگاه متکبران بد جایگاهی است.

از حضرت زین العابدین روایت شده:

«فاول ما عصی الله به الکبر وهی معصیه ابلیس حین ابی واستکبر وکان من الکافرین:» (۳)

پس اوّل چیزی که خدا به آن معصیت شد کبر است، و کبر معصیت ابلیس است زمانی که از قبول فرمان حق امتناع ورزید و به تکبر نشست.

از حضرت صادق (ع) از نزدیک ترین مرحله به الحاد و کفر پرسیدند فرمود:

ص:۹۴

۱- ۱) - غافر، آیه ۳۵.

۲- ۲) - زمر، آیه ۷۲.

۳- ۳) - سفینه البحار، دوجلدی، ج۲، ص ۴۵۸.

«ان الکبر ادناه:» (۱)

کبر نزدیک ترین آن است.

کبر حالت بسیار زشتی است، که انسان از راه خود بزرگ بینی دچار آن میشود، و فضای تاریکی است که آدمی خود را در آن فضا از غیر خودش بزرگ تر میبیند، و بالا ـترین حالت تکبّر که سنگین ترین بیماری درونی است، تکبرورزی نسبت به خداست که علامتش امتناع از قبول فرمان های او و دور ماندن از اقرار به بندگی و مملوکیت نسبت به حضرت اوست، و بعد از آن تکبرورزی در برابر بندگان خداست و کبر در برابر آنان به این است که خود را بزرگ و دیگران را خوار و حقیر بشمارد و از این که از آنان قبول فرمان کند عصیان بورزد، و نسبت به آنان حالت برتری جوئی داشته باشد و از مساوی شمردن خویش با آنان در حقوق و مسئولیتها امتناع کند و همه جا خود را بر آنان مقدم بدارد، و به این امید و انتظار باشد که همه در سلام بر او سبقت گیرند و او را بالای دست خود بنشانند و هر چیزی را برای او بخواهند.

از پیامبر اسلام روایت شده:

«لایدخل الجنه من کان فی قلبه مثقال حبه من خردل من کبر کیف یستعظم نفسه و یتکبر علی غیره:» (۲)

کسی که به وزن دانه ارزنی کبر در قلبش باشد وارد بهشت نمی شود، او بر اساس چه منطق و دلیلی خود را بزرگ میشمارد، و بر غیر خود بزرگی و کبر میفروشد؟ !

و آن حضرت فرمود:

۱- ۱) - کافی، ج۲، ص

۲- ۲) - سفینه البحار قدیم، ج۲، ص ۴۵۹.

«اجتنبوا الکبر فان العبد لایزال یتکبر حتی یقول الله عزوجل اکتبوا عبدی هذا فی الجبارین:» (۱)

از کبر دوری گزینید، زیرا انسان همواره تکبر میورزد تا خدای عزوجل به فرشتگان بگوید: این انسان را در زمره گردنکشان بنویسید.

علی (ع) میفرماید:

«ایاک والکبر فانه اعظم الذنوب والأم العیوب وهو حلیه ابلیس:» (۲)

از کبر بپرهیز زیرا کبر بزرگ ترین گناه و پست ترین عیب و رنگ و رخساره ابلیس است.

در رابطه با ابلیس که اسم خاص است، و شیطان که عنوانی عام است و بر هر متمرد و سرکش و یاغی و طاغی و ضال و مضل صدق میکند به خواست خدا بحث مشروحی خواهد آمد.

تفسیر آیه ۳۵

اشاره

وَ قُلْنا یا آدَمُ اُسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ اَلْجَنَّهَ وَ کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هٰذِهِ اَلشَّجَرَهَ فَتَکُونا مِنَ اَلظّالِمِینَ

و گفتیم ای آدم تو و همسرت در این بهشت سکونت گزینید و از هر کجای آن خواستید گوارا و فراوان بخورید و به این درخت نزدیک نشوید [که در صورت نزدیک شدن] از ستم کاران خواهید شد.

شرح و توضیح:

ص:۹۶

۱- ۱) - کنزالعمال، ح ۷۷۲۹.

۲- ۲) - تفسیر مبین، ۱۶۸.

از آیه شریفه چند مطلب استفاده میشود: ۱- آدم و همسرش، ۲- بهشت و آرام گرفتن در آن، ۳- آزادی در بهره گیری از همه مباحات و نعمت های پاک و پاکیزه، و پرهیز از حرام محدود و اندک، ۵- ظلم و ظالم در آیه.

آدم و همسرش

خداونـد مهربـان براساس آیات قرآن از هر چیزی در عرصه گاه هستی جفت آفریـد و هر نوعی از انواع موجودات و مخلوقات را نر و ماده و مثبت و منفی پدید آورد.

وَ مِنْ کُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنٰا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ: (۱)

و از هر چیزی جفت آفریدیم تا متذکر (قدرت و حکمت و رحمت خدا) شوید.

وَ مِنْ کُلِّ اَلثَّمَرٰاتِ جَعَلَ فِيهٰا زَوْجَيْنِ اِثْنَيْنِ: (۲)

و از همه محصولات و میوهها نوعی دوتائی قرار داد.

يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ اِتَّقُوا رَبَّكُمُ اَلَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا: (۳)

ای مردم از مخالفت با پروردگارتان بپرهیزید آن که شما را از یک تن آفرید و همسرش را نیز از جنس او به وجود آورد. . .

آری حضرت حق همسر آدم را از جنس خود او که بشر است به وجود آورد، چنان که در سوره روم میفرماید:

۱- ۱) - ذاریات، آیه ۴۹.

۲- ۲) - رعد، آیه ۳.

۳- ۳) - نساء، آیه ۱.

وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا: (۱)

و از نشانه های قدرت و حکمت خدا این است که همسران شما را از جنس شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید.

وَ اَللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً: (۲)

و خداوند همسران شما را از جنس خود شما قرار داد.

جمله از جنس شما در این آیات به ما آگاهی میدهد که زنان از نظر عنصر آفرینشی هم جنس مردان هستند و از همان حقایق و ترکیباتی که مرد آفریده شده زنان آفریده شده اند.

زوج آدم که در کتابها از او به عنوان حوا یاد شده مانند دیگر زنان بعد از خود که از جنس مردان یعنی جنس بشری آفریده شدهاند از جنس آدم آفریده شده و در آفرینشش همان عناصری که در آفرینش آدم بکار رفت در خلقت او به کار گرفته شد.

آیات قرآن مجید در رابطه با خلقت همسر آدم مسائلی از قبیل این که حوا از دنده چپ آدم یا از دیگر اعضایش آفریده شد مردود میداند، و دقت در آن مسائل با توجه به صراحت قرآن مجید مبنی بر این که زن از جنس مرد است نشان میدهد که این گونه مطالب بی پایه ریشه در اسرائیلیات که بافته بافندگان بی تقواست دارد، و قابل نقل و اعتنا نیست و اگر هم در کتابها به صورت روایت از معصوم نقل شده باشد باید آن را مخالف قرآن و افترائی بر معصوم دانست، چه این که آن بزرگواران اعلام کردهاند آنچه از قول ما روایت میشود و

۱- ۱) - روم، آیه ۲۱.

۲- ۲) - نحل، آیه ۷۲.

با قرآن هماهنگی ندارد از ما نیست بلکه سخن بی تقوایان است که به دروغ به ما نسبت داده اند.

در زمینه این حقیقت که حوا همسر آدم از جنس آدم است روایتی بسیار مهم از وجود مبارک حضرت باقر العلوم نقل شده که به خاطر ارزش روایت و هماهنگی آن با قرآن کریم متن آن را نقل میکنم:

«عن عمروبن ابی المقدام عن ابیه قال: سألت اباجعفر من ای شیئی خلق الله حوّاء فقال: ای شیئی یقولون هذا الخلق؟ قلت: یقولون: ان الله خلقها من ضلع من اضلاع آدم، فقال: کذبوا أکان الله یعجزه ان یخلقها من غیر ضلعه؟ فقلت: جعلت فداک یابن رسول الله من ای شیئی خلقها؟ فقال اخبرنی ابی عن آبائه قال: قال رسول الله ان الله تبارک و تعالی قبض قبضته من طین فخلطها بیمینه وکلتا یدیه یمین فخلق منها آدم وفضلت فضله من الطین فخلق منها حواء:» (۱)

عمروبن ابی المقدام از پدرش روایت میکند که گفت: از حضرت باقر (ع) پرسیدم: خدا حواء را از چه چیزی آفرید؟ حضرت فرمود: این مردم میگویند از چه چیزی آفرید؟ گفتم: میگویند، خدا او را از دندهای از دنده های آدم آفرید، حضرت فرمود: دروغ گفتند، آیا خدا از این که حوا را غیر دنده آدم میآفرید ناتوان و عاجز بود؟ گفتم پسر پیامبر فدایت شوم خدا حواء را از چه چیزی آفرید؟ فرمود: پدرم مرا از پدرانش خبر داد که رسول خدا فرمود: خداوند تبارک و تعالی مشتی از خاک برگرفت و به دو دست قدرتش که رحمت و لطف اوست و آفریننده جسم و روح و

۱- ۱) - عیاشی، ج۱، ص۲۱۶، حدیث ۷- بحار، ج۵، ص۶۶- البرهان، ج۱، ص۳۳۶.

مُلك و ملكوت است آن خاك را به هم آميخت و از آن آدم را آفريـد، پس اضافهاى از آن خاك باقى مانـد كه با آن اضافه حواء را آفريد.

آرى آدم نيمى از حيات و زندگى انسانى بود، با آفريده شدن حواء كه نيمى ديگر از حيات و زندگى انسانى بود كار حيات و زنـدگى بشـرى و انسـانى به سامـان رسـيد، و تنهـائى غم آور از خيمه حيات آدم رخت بربست و به همسـرش آرامش يافت، و شعله غم تنهائياش خاموش گشت و به زوج خود انس گرفت و مأموريت يافت كه با همسرش در آن فضاى نورانى و ملكوتى، و سرسبز از نعمت هاى مادى حق سكونت و آرامش گيرد.

بهشت و آرام گرفتن در آن

ضمير «نا» در قلنا كه فعل را به صورت متكلم مع الغير آورده براى نشان دادن عظمت و بزرگى و كبريائى است.

گفتيم اى آدم تو و همسرت در اين بهشت معين و خاص آسوده خاطر سكونت گيريد و آرامش يابيد.

دربـاره اين بهشت چنـان كه از تحقيق محققـان در آيـات و معارف و روايات اسـتفاده ميشود بايـد گفت منظور بهشت جاودان آخرتى نيست، زيرا هركس به خاطر لياقتش و عبادات و اعمال صالحش و خدمات و اخلاق حسنهاش در آن وارد شود و زمان ورود آن هم در قيامت كبرى است هرگز از آن خارج نمى شود، و بهشت آخرتى فضائى نيست كه شـيطان بتوانـد در آن وارد شود، و به وسوسه و فتنه انگيزى دست يازد، و زمينه عصيان و طغيان فراهم كند و انسانها را براى اندكى مال و زمين با تحريك حرص و آز و شهوتشان به جان هم اندازد.

و نيز مكـانى آبـاد و سـرسبز پر از گـل و چمن و انـواع درختـان در روى زمين نبود، كه بودن در چنين مكـانى درجه و مرتبه و مقامى براى خليفه الله نيست تا

هبوطی در آن صورت گیرد، چه این که چنین مکانی و مکانهائی مانند آن در دنیا به طور اکثر بستری برای شیاطین و شیطنتها و فساد و طغیان و گناه و معصیت است، و سببی برای تحریک رذائل نفسی و زمینهای برای دور شدن هوس رانان و غافلان از خداست.

باید پذیرفت که مراد از بهشت در این آیه شریفه مکانی است که نه همه کمالات آخرت را داشت و نه همه اوصاف دنیا را، نه جائی بود آخرتی محض، و نه مکانی بود مادی خالص، بلکه فضائی میان دنیا و آخرت بود، و انواع نعمت های مادی که هم نشان از آخرت داشت و هم نشان از دنیا و انواع نعمت های معنوی در آن فراوان بود.

از آیات سوره مبارکه طه که به آدم خطاب شد:

إِنَّ لَکَ أَلاّ تَجُوعَ فِيها وَ لا تَعْرى، وَ أَنَّکَ لا تَظْمَؤُا فِيها وَ لا تَضْحى: (۱)

ای آدم یقیناً برای تو در این بهشت این چهار حقیقت هست که نه گرسنه میشوی و نه برهنه گردی، و نه در آن تشنگی یابی، و نه دچار آفتاب زدگی شوی.

استفاده میشود که این چهار خصلت از کمالات بهشت آخرتی است، زیرا باغ های دنیا هم گرسنگی دارد و هم برهنگی، هم تشنگی دارد هم آفتاب زدگی، که گرسنگی را با خوردن میوه و برهنگی را با پوشیدن لباس، و تشنگی را با آشامیدن آب و آفتاب زدگی را با سایه گرفتن جبران میکنند، بهشت آدم بهشتی بود که خوشی و لذت در آن دوام داشت و نعمت هایش مسبوق به گرسنگی و برهنگی و تشنگی و آفتاب زدگی نبود.

ص:۱۰۱

۱- ۱) - طه، آیات ۱۱۹- ۱۱۸.

و از طرفی چون شیطان توانست در آن بهشت وارد شود، و قلب آدم و حوا را به وسوسه دچار نماید، و نهایتاً زمینه خروج آنان را فراهم کند باید گفت جنبه دنیائی این بهشت بود، در هر صورت این بهشت معهود بهشتی بود که از کمالات آخرت و اوصاف دنیا نشانهها داشت، و از آیه شریفه استفاده میشود که بنای زوجیت و زن و شوهری، و مسکن مایه آرامش، و انواع نعمتها و استفاده از آنها، و دوری جستن از آنچه برای انسان و زندگیاش زیان بار است از لوازم و ضروریات حیات و زندگی است.

آزادی در بهره گیری از مباحات و نعمت های پاک و پاکیزه

خداوند مهربان براساس لطف و رحمتش آدم و همسرش را در چگونه استفاده کردن از بهشت معهود هدایت و راهنمائی کرد و آنان را به آنچه برای وجودشان منفعت داشت دلالت نمود و از آنچه به زیانشان بود بر حذر داشت، به آنان خطاب کرد نعمت های پاک و پاکیزه این مکان ملکوتی و مادی با همه وسعت و گستردگیاش بر شما مباح و حلال است و از هر کجای آن که بخواهید تناول کنید و فراوان و گوارا بخورید و تنها به این درخت ویژه و خاص که خوردن میوهاش برای شما مناسب نیست نزدیک نشوید.

این معنا را همه فرزندان آدم اعم از مرد و زن باید توجه داشته باشند که حضرت حق در این دنیا که به منزله باغی مسکونی برای آنان است آنچه را حلال و مباح فرموده، از گوشت چهارپایان و طیور، و ماهیان دریا، و حبوبات و سبزیجات، دایرهای بسیار گسترده، و وسعتی بیحساب، و فراوانی غیرقابل تصور دارد، که استفاده صحیح از این نعمتها از طریق کسب های مشروع با شرط مؤمن بودن سبب جلب منافع ابدی و سرمدی است، و آنچه را حرام نموده شمارش اندک و دایرهاش ضیق و تنگ است، و روی آوردن به حرام اندک با

حلال و مباح گسترده و فراوان نمک به حرامی و کمال بی انصافی و نهایتاً جنگ با حضرت حق است.

نهی حضرت محبوب به صورت «لاتقربا» نزدیک نشوید برای این بود که نزدیک شدن به مایه عصیان و زمینه حرام، محرک هوا و هوس، و شعله ورکننده شهوات و حرص و آز است، وقتی انسان نزدیک برود ایمن از افتادن در دامن گناه نیست، و هرگاه نزدیک نشود به هوس نمی افتد و مصون از معصیت میشود.

با توجه به این که زمان سکونت گزیدن آدم و حواء در بهشت از مسئله نبوت و رسالت و احکام فقهی و حلال و حرام اصطلاحی و خلاصه تکلیف و مسئولیت سخنی در میان نبود و همه این مسائل پس از هبوط مطرح شد، چنان که از کلمه «هدی» در آیه

فَإِمّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنْ تَبِعَ هُدایَ فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ (۱)

استفاده میشود باید پذیرفت که نهی حضرت حق نسبت به نزدیک نشدن آن دو به آن درخت خاص نهی مولوی نبود که ارتکابش موجب کیفر آخرت و آتش دوزخ باشد، بلکه نهی حضرت حق ارشادی بود، از قبیل نهی طبیب که به بیمار میگوید کمتر بخور، که اگر بیمار توجه نکند سبب مرگ و هلاکت او نخواهد شد، بلکه بر بدنش اندکی فشار میآید و به زحمت میافتد ولی به سرعت رنج آن برطرف میشود، پس خوردن آدم از میوه آن درخت معصیت اصطلاحی نبود، و کیفری به صورت کیفر مربوط به گناه اصطلاحی در پی نداشت.

۱- ۱) - بقره، آیه ۳۸.

ظلم و ظالم در آیه شریفه

ظلم در لغت به معنای ناقص نمودن و کم کردن و چیزی را در جای غیرخود قرار دادن است.

ارتکاب نهی گرچه ارشادی باشد و کیفر و عذابی به دنبال نداشته باشد، و به معنای گناه و معصیت اصطلاحی نباشد در حدّ خودش زیانی محدود به وجود خودانسان دارد، زیانش در حقیقت ناقص نمودن شخصیت و کم نمودن از معنویت و نورانیت درون است، و ارتکابش از بندگان خاص و عباد واقعی رحمان توقع نمی رود، ولی اگر دچار ارتکاب آن شدند از چشم رحمت نمی افتند، و کیفری اخروی برای آنان نیست، و مطرود درگاه نمی شوند، و مستحق عتاب شدید نمی گردند بلکه محرومیّتی اندك از نورانیت و معنویت برای آنان میآید، و به گوشهای کم از شخصیت آنان نقص وارد میشود، و این ارتکاب نهی در فضای حیات آنان چیزی است که برای آنان موجب غم و اندوه و گریه و زاری و روی آوردن به توبه و انابه و توسل به ارواح مقدسه جهت جلب رحمت و مغفرت خداست.

از بهترین شواهد این معنا که نهی لاتقربا نهی ارشادی است این است که حضرت حق میفرماید:

وَ عَصىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوىٰ: (۱)

و آدم به نهی خدا توجهی نکرد، و از آن سرپیچی نمود، و از رسیدن به آنچه شیطان به او وعده داده بود که مخلد شدن در بهشت است ناکام ماند و راه واقعی را گم کرد.

۱- ۱) - طه، آیه ۱۲۱.

و نفرمود آدم مرتکب نهی شد، و از مغضوبان درگاه قرار گرفت، چنان که درباره عاصیان و متمردان و طاغیان و حرام خواران فرموده:

کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ مٰا رَزَقْنٰاکُمْ وَ لاٰ تَطْغَوْا فِیهِ فَیَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبِی وَ مَنْ یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَویٰ: (۱)

از خوردنی های پاکیزه و مطبوع که روزی شما نمودیم بخورید و در این مورد از حدود حق تجاوز نکنید و سر به طغیان برندارید که غضب و خشم من که عذابی سخت است بر شما فرود آید، و کسی که خشم بر او فرود آید یقیناً هلاک شده است.

ارتکاب نهی ارشادی هم در حدّ خود ستم بر خویش است و این ستم انسان را مستحق عنوان ظالم میکند، و ظالم در این آیه با توجه به مقام خلیفه الله و شخصیت برجسته او به معنای کم کردن از معنویت و نورانیت است، کم کردنی که نسبت به خلیفه الله ظلم بر نفس و قرار گرفتن در زمره اینگونه ظالمان است، که تعدادشان در اولیاء الهی و عباد خاص حق بسیار اندک و غیرقابل توجه است، و این مقدار لغزش که امری طبیعی و از عوارض جنبه بشری است لطمهای و زیانی به ساختمان انسانیت و بنای شخصیت خلیفه الله نمی زند، چنان که حضرت مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی (ع) هنگام بیان اوصاف و کمالات و عظمت و شخصیت اهل تقوا در خطبه متقین درباره این عارضه که مربوط به حدود بشری و جسمی و مادی انسان است میفرماید

«قلیلا زلله:» (۲)

۱- ۱) - طه، آیه ۸۱.

۲- ۲) - نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۹۳، ص ۴۱۰.

لغزش اهل تقوا بسیار بسیار اندک است، و این لغزش در زندگی آنان گناه و معصیت اصطلاحی به حساب نمی آید زیرا نه موجب کیفر اخروی است و نه سبب فرود آمدن خشم حق بر آنان.

تفسیر آیه ۳۶

اشاره

فَأَزَلَّهُمَا اَلشَّیْطانُ عَنْها فَأَخْرَجَهُما مِمّا کانا فِیهِ وَ قُلْنَا اِهْبِطُوا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَکُمْ فِی اَلْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلی حِینٍ

پس شیطان هر دو را از طریق آن درخت به لغزش کشید و آنان را از مقامات و منزلت های عظیمی که در آن بودند بیرون راند و ما به آدم و حوا و ابلیس گفتیم در حالی که دشمن یکدیگر هستید از این جایگاه فرود آئید و برای شما در زمین قرارگاهی برای زندگی و تا مدتی معین وسیله بهره وری اندکی خواهد بود.

شرح و توضیح:

آیه شریفه به چند مطلب بسیار مهم و قابل توجّه اشاره دارد که شاید به شرح و توضیح مفصّلی نیاز داشته باشد.

۱- شیطان ۲- ازلال ۳- نتیجه ازلال ۴- هبوط ۵- زندگی در زمین

شیطان

شیطان در این آیه شریفه همان موجود مستکبری است که از سجده بر آدم و در حقیقت اطاعت از فرمان حق سربرتافت و در آیه ۳۴ بقره از او به عنوان ابلیس یاد شد.

ابلیس به نظر میرسد اسم خاص و شیطان اسم عام باشد، شیطان و شاطن در لغت به معنای خبیث، آلوده باطن، پست و سرکش و متمرد و طاغی و یاغی و گمراهکننده آمده، بنابراین هر موجودی اعم از انسی یا جنی دارای این اوصاف باشد نام شیطان بر او سزاوار است، و چون ابلیس از فرمان خدا سربرتافت و به

سرکشی و تمرد برخاست، و در مقام ازلال آدم و حوا برآمده از او تعبیر به شیطان شده است.

اگر کسی بگوید چرا خدا شیطان را آفرید، تا در مسیر هدایت انسان کمین کند، و او را بفریبد، و از صراط مستقیم منحرف سازد، و راه بهشت آخرت را بر او مسدود سازد و مسیر دوزخ را به رویش بگشاید و خلاصه میان رب و عبد حجاب گردد! ؟

در پاسخش باید گفت: خدای مهربان که جز خیر موجودات و سعادت و خوشبختی بندگان را نمی خواهد سازنده منبع شرّ و شرارت و به وجود آورنده قاتل سعادت نیست، او ذات اولیه ابلیس و هیچ جن و انسی را خبیث و متمرد و طاغی و شیطان نیافریده، بلکه همه موجودات حتی ابلیس و همه شیاطین از ابتدا به عنوان خیر و به هدف عبادت حضرت رب العزّه آفریده شده اند، چنان که در قرآن مجید به این معنا اشاره شده است:

وَ مٰا خَلَقْتُ اَلْجِنَّ وَ اَلْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ: (۱)

و جن و انس را جز برای عبادت و بندگی (که عامل رسیدن به همه کمالات و موجب سعادت ابدی است) نیافریدم

گروهی از جن و طایفه‌ای از انس با وجود مشعل هدایتی که در راه آنان قرار داده شده، و همه زمینه های سعادت و خوشبختی برای آنان فراهم آمد، و حجت خدا در همه امور بر آنان تمام گشت، و راه هرگونه عذری به روی آنان بسته شد به میل و اختیار خود از ابتدای کار یا وسط کار از حق بریدند، و به راه انحراف و ضلالت رفتند، و لذات و شهوات و هوا و هوس را در همه امور حیات بر عبادت حق ترجیح دادند، و از قیامت و خوشبختی ابدی آن دست کشیده، به راه مادی

۱- ۱) - الذاریات، آیه ۵۶.

گری و لـذت خواهی افتادنـد و در میان آنان بعضـی هم به گمراه کردن بندگان همت گماشـتند و به فضای شـیطنت و فساد و افساد قدم نهادند.

ابلیس و هر که به فضای شیطنت وارد شد از ابتدا شیطان نبود، بلکه با قبول انحراف، و با محکوم شدن در برابر هوا و هوس ها، و با آلوده شدن به رذایل اخلاقی و با سرپیچی از فرمان حق آلوده به شیطنت شد.

قرآن مجیـد دربـاره ابلیس که از گروه جن بـود و برای عبـادت آفریـده شـد ولی به خـاطر امتنـاع از اجرای فرمـان حق و خوی استکباری از جادّه بندگی درآمد و در مسیر ضلالت و انحراف و اضلال دیگران قرار گرفت میفرماید:

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اُسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِیسَ کانَ مِنَ اَلْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ. . . (۱)

و هنگامی که به فرشـتگان گفتیم: برای آدم سـجده کنید، پس همه سـجده کردند مگر ابلیس که از گروه جن بود، نهایتاً او از دایره فرمان پروردگارش و اجرای آن که سجده بر آدم بود بیرون رفت.

از آیه شـریفه دو مطلب مهم استفاده میشود اول این که ابلیس از جنس فرشتگان نبود، بلکه وجودی از طایفه جن بود، دوم این که پیش از آفرینش آدم به خاطر لیاقتش در جمع فرشـتگان قرار داشت و همراه آنان مشـغول عبادت رب بود، ولی به دل خواه خودش و به اراده و اختیـارش سـر از فرمـان حق برتـافت و به راه گمراهی افتـاد، و بر اثر حسـدش نسـبت به مقام آدم در مسـیر گمراه کردن انسانها و زایل نمودن کمالاتشان افتاد.

با توجه به این حقایق قرآنیه و این که خداوند مهربان همه شـیاطین را دشـمن آشکار انسان معرفی میکند، و همه وسایل و ابزار هدایت را برای انسان مهیا

ص:۱۰۸

۱- ۱) - کهف، آیه ۵۰.

ساخته بایـد از اجابت دعوت شـیاطین روی برتافت و از دایره نفوذ آنان دور شـد، و با تکیه بر عقل و وحی و نبوت و امامت و همه امکاناتی که برای رسـیدن به سعادت در اختیار انسان نهاده شده در مسیر هدایت الهی و عبادت حضرت ربّ قدم برداشت و ذهن خود را از این مسئله باطن که چرا خدا شیطان را آفرید پاک کرد، زیرا خدای مهربان احدی از جن و انس را از ابتدا به عنوان شـیطان نیافریـده بلکه همه برای عبادت آفریـده شدنـد نهایتاً گروهی از دو طایفه به اختیار خود شـیطان شدنـد نه این که شیطان بودند. !

قرآن مجیـد در حدود ۸۸ بـار لفـظ شـیطان و ده مرحله لفـظ ابلیس را به کـار برده و در این نـود و هشت بـار به صورت هـای گوناگون انسان را از مکر و حیله و فریب و خدعه آن بر حذر داشته است.

انسـان انحراف و ضـلالت و گمراهی و دوزخی شـدن خـود را نبایـد به ابلیس و شـیطان نسـبت دهـد، و خود را در این زمینهها معـذور بدارد، بلکه باید به این معنا توجه کند که گمراهی او و دوزخی شدنش معلول اجابت دعوت شـیاطین در کمال آزادی و اختیـار اسـت، و در حقیقـت هر انسـان گمراهی و هر مسـتحق دوزخی به اراده و اختیـار خـودش گمراهی و آتش را انتخـاب کرده نه این که شیطان به اجبار و با سلب آزادی و اختیارش او را به گمراهی و دوزخ کشانیده است.

برای شیاطین چنان که قرآن میفرماید در این زمینه هیچ گونه تسلطی بر انسان وجود ندارد، مگر این که انسان به اختیار خودش خود را در حیطه تسلط او قرار داده که باز این هم برای او در قیامت عذری نخواهد بود.

ابلیس و همه شیاطین در قیامت به مریدان و مطیعانشان میگویند:

وَ مٰا كٰانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ إِلاّٰ أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي: (۱)

و مرا برشما هیچ تسلّط و غلبهای نبود فقط شما را به گناه و فسق و فجور و بی ایمانی دعوت کردم و شما هم بدون اندیشه و دقت و با چشم پوشی از رسالت پیامبران و کتب آسمانی دعوتم را پذیرفتید.

و نیز به اجابت کنندگان دعوتشان میگویند:

وَ مٰا كٰانَ لَنٰا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْماً طٰاغِينَ: (۲)

و ما را بر شما هیچ تسلّط و غلبهای نبود بلکه شما گروهی سرکش و طغیان گر بودید.

راه های نفوذ شیطان

از آیات قرآن و روایات اهل بیت و معارف حقه استفاده میشود که شیطان یعنی آن موجود خبیث و طاغی و گمراهکننده که طایفه پرجمعیتی از آنان هم نوعان خود انسان هستند و در لباس بشری بسر میبرند و شب و روز به صورت های گوناگون و با چهره های فریبنده و زبانی چرب و نرم، و سخنانی جذاب و وعده های عجیب و غریب در کنار انسان هستند برای گمراه کردن هر کسی راهی متناسب با او بر میگزینند، اهل مقام و جاه را با تزئین دورنمائی از ریاست و حکومت، اهل دنیا را با فرزند و مال و ثروت، اهل دانش را با غرور و شهرت، اهل خدا را از طریق دین و عمل، و خلاصه هرکسی را با وضعیت مناسب با خودش میفریبد.

۱- ۱) - ابراهیم، آیه ۲۲.

۲- ۲) - صافات، آیه ۳۰.

شیطـان بـا نفوذ در نفس اماره تا زمانی که نفس حالت اماره بودن را دارد و با نفوذ در خیالات و اوهام و ذهنیتهای انسان، میان آدمی و عقل و انـدیشه و دینش حجاب میشود، سـپس دام فریب را میگسترانـد، آنگاه با تزئین اعمال زشت در نظر انسان زمینه ورود به هر معصیتی را فراهم میکند، و میکوشد که دو حالت غفلت و نسیان آدمی برای فریبکاریهایش کمک بگیرد.

او فرعون و امثال وی را با حکومت و قارون و هم ردیفانش را با ثروت، بلعمها را با علم و دانش، هوس داران و اهل شهوت را بـا چهره هـای زیبـا و خیالاـت فاسـد فریفت و آنـان را تـا جائی دور از حق و حقیقت نگاه داشت که موفق به توبه نشدنـد و به هلاکت ابدی و شقاوت سرمدی دچار گشتند.

پنج وسلیه فریب

روزی حضرت مسیح در میان راه ابلیس را با پنج الاغ دید که بر هر کدام باری قرار داشت و او دنبال الاغها حرکت میکرد.

از او پرسید بر پشت الاغها چه باری داری؟ پاسخ داد مال التجارههائی است که برای آنها دنبال مشتری هستم.

حضرت گفت بار الاغها چیست و مشتری آنها کیست؟ ابلیس گفت یکی از بارها ظلم و بیدادگری است و مشتری آن سلاطین و حاکمان هسـتند، دومین بار کبر و خود بزرگ بینی است و مشتری آن خوانین و اربابان هسـتند، سومی حسـد است و مشتری آن دانشـمنداناند، چهـارمی خیـانت است و مشتری آن تـاجران و بازرگانانـد، و پنجمی فریب و مکر است و مشتری آن زنـان میباشند. (۱)

۱- ۱) - مواعظ العددیه، ۲۷۶- جامع التمثیل، ۳۰۴.

برخی از کمینگاههای شیطان

رسول خدا در روایتی بسیار مهم به برخی از کمین گاه های شیطان اشاره میکند و انسان را نسبت به این دشمن خطرناک هشدار میدهد.

شیطان طرد شده از راه های گوناگون به خصوص از طریق کارهای نیک و عقاید صحیح و احکام دینی، در کمین انسان قرار میگیرد و او را آلوده به وسوسه میکند تا در چاه گمراهی و ضلالت افتد.

گاهی از راه اسلام وارد شده در کمین عقیده و ایمان مینشیند و میگوید آیا قصد داری به آئین اسلام گرایش پیدا کنی و در زمره مسلمانان قرار گیری و دین و فرهنگ پدران و نیاکانت را رها کنی؟

او شخصی را که مسلمان نشده و آراسته به اسلام نگشته به این صورت وسوسه میکند تا از برکات اسلام و مسلمانی محروم شود.

ولی مسلمان یا کسی که با تکیه با خرد و عقل میخواهد اسلام را بپذیرد به وسوسه او توجه نمی کند و از آن محروم از رحمت اطاعت نمی نماید و اسلام را قبول میکند.

پس از پذیرفتن اسلام، هنگامی که مسلمان میخواهد برای دفاع از دین خدا از وطن هجرت نماید آن ملعون از راه میرسد و از راه هجرت وارد شده به وسوسه میپردازد و میگوید:

آیا میخواهی از وطن خویش هجرت نمائی و خانه و کاشانه و آب و هوا و زمین خود را ترک کنی؟

باز هم مسلمانان واقعی بی اعتنا به وسوسه های آن ملعون از او سر باز میزند و وطن را ترک کرده در راه اسلام هجرت میکند.

ص:۱۱۲

آنگاه هنگامی که مسلمان میخواهد برای حمایت از دین در برابر دشمنان حق بجنگد و به جهاد برخیزد دوباره از راه میرسد و به جهادگر مسلمان میگوید:

آیا میخواهی بجنگی تا نهایتاً جان خود را از دست بدهی و مال و ثروتت نابود گردد؟ آیا دوست داری پس از کشته شدنت همسرت را دیگری به زوجیت خود درآورده و ثروت را دیگران تقسیم نموده و در راه زندگی خود هزینه کنند؟

ولی جهاد گر ثابت قدم و مجاهد واقعی در راه خدا با این وسوسهها مخالفت میکند و به جنگ دست یازیده به دفاع از فرهنگ حق بر میخیزد.

سپس رسول خدا فرمود: هرکس از شیطان پیروی ننماید و خلاف وسوسه های او عمل کند اگر در این حال بمیرد بر خداوند واجب است او را به بهشت رهنمون گردد.

و معنای وسوسه ابلیس همانند همین امور است که از راه عقاید حقه، احکام دینی، و کارهای پاک و شایسته در دل انسان وارد میکند تا او را از راه خدا گمراه کرده و به هلاکت و نابودی برساند. (۱)

و نیز آن حضرت روزی به یاران خود فرمود:

«الشیطان ربما سبقکم بالعلم:» (۲)

چه بسا که شیطان از راه دانش و دانشمندی شما را فریب داده و بر شما پیشی گرفته است!

پرسیدند چگونه از راه دانش بر ما پیشی گرفته است فرمود شما را وسوسه میکند که تا میتوانید در تحصیل دانش بکوشید ولی به عمل و کوشش در راه

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۵، ص۵۲ بحار، ج۶، ص۱۵۴.

۲- ۲) - عوارف المعارف، ص ۱۹.

تحصـیل توجهی نداشـته باشـید تا زمانی که دانش شـما فراوان و زیاد شده دانشمندتر گردید، زمانی که به این درجه و مقام از دانش رسیدید آن وقت به عمل و کارهای نیک بپردازید!

سپس حضرت در دنباله گفتار خود فرمود:

محصل بیچاره غافل، و نادان فریب خورده به سـبب این وسوسه و اغواگری شـیطان همه عمر را هزینه مطالعه، تحقیق و تحصیل میکنـد تا نهایتاً عمرش به آخر برسـد و از دنیا برود بـدون آن که عمل خیر و یا کار پسـندیدهای که سـبب منزلت و قرب او به خدا شود انجام داده باشد. (۱)

دامهای گوناگون شیطان

محـدث خبیر، معارفشـناس کمنظیر مرحوم علامـه مجلسـی مینویسـد به سـند معتبر از حضـرت رضا از پـدران پاک و طاهرینش روایت شده: شیطان از زمان آدم تا هنگامی که حضرت مسیح مبعوث به رسالت شد نزد پیامبران میآمد و با آنان سخن میگفت و از آنـان سؤالهـا مینمود، در میـان پیـامبران نسـبت به حضـرت یحیی بیشـتر انس داشت، روزی حضـرت یحیی به او گفت: ای ابومرّه مرا به تو حاجتی است، شـیطان گفت منزلت تو عظیم تر از آن است که بتوان به درخواست تو پاسـخ نداد، آنچه خواهی بپرس که آنچه فرمائی مخالفت نکنم. یحیی گفت: میخواهم دامها و تله های خود را که به وسـیله آنها بنی آدم را صـید میکنی به من نشان دهی، آن ملعون پـذیرفت و وعده را به روز دیگر انداخت. چون روز دیگر شد حضـرت یحیی در خانه به انتظار او بود، ناگاه صورتی در برابرش آشکار شد چهره مانند میمون، بدن هم چون خوک، طول چشمها و دهان به طول

۱- ۱) - عوارف المعارف، ص۱۹.

روی او، و قیافهای بدون چانه و محاسن، دارای چهار دست، دو دست در سینه و دو دست در دوشش رسته، پی پایش در پیش رو و انگشتان پایش در عقب، قبائی بر تن و کمربندی بر روی آن بسته و بر آن کمربند رشتههائی به رنگ های گوناگون آویخته، بعضی سرخ و برخی سبز و به رنگ های دیگر رشتههائی برآن کمربند هست، زنگی بزرگ در دست دارد و خودی بر سر و بر آن خود قلابی آویخته.

چون حضرت یحیی او را به این هیئت مشاهده کرد پرسید این کمربند که در میان داری چیست؟ گفت این بت پرستی و آتش پرستی است که من اختراع کرده و برای مردم آرایش دادهام تا به آسانی بتوانند آن را بپذیرند، فرمود این رشته های رنگارنگ چیست؟ گفت: این انواع زنان فاسد و مفسد هستند که مردم را به شکل های گوناگون خود و رنگ آمیزی و آرایش خویش میربایند.

پرسید این زنگ چیست؟ گفت: این مجموعهای از همه لذت هاست که در این قرار دارد از تار و طنبور و طبل و نای و سُرنا که وقتی گروهی بر شرابخواری مشغول میشوند برای این که لذتشان کامل گردد من آن را به صدا در میآوردم تا مشغول خوانندگی گردند و هنگامی که صدای این زنگ را شنیدند از شدت ذوق و شوق از جای برخیزند به ساز و طرب بپردازند، یکی به رقص درآید دیگر بشکن بزند، و آن دیگر جامعه از تن برکند و به پایکوبی آید.

یحیی (ع) پرسید چه چیزی بیش از همه موجب سرور و شادمانی و دل خوشی تو میشود؟ گفت: زنان [البته زنانی که از دایره هدایت و وقار و حجاب و حیا خارجاند] زیرا اینگونه زنان دامهای من هستند، هنگامی که شایستگان بر من نفرین کنند نزد زنان میروم و به وسیله آنان به حاجت خود رسیده دل خوش میگردم.

ص:۱۱۵

پرسید این کلاه خود چیست که بر سر داری؟ گفت با این کلاه خود خود را از نفرین خوبان حفظ میکنم.

پرسید این قلاب چیست بر آن آویخته است؟ گفت به وسیله آن قلب نیکان را از حق بازداشته به سوی خود میکشانم.

پرسید آیا هیچگاه بر من دست یافتهای؟ گفت نه ولی در تو خصلتی هست که محبوب من است فرمود: آن خصلت چیست؟ گفت: هنگامی که مشغول غذا خوردن میشوی در حدّ سیر شدن میخوری و همین سیری شکم موجب سنگینی است که باعث میشود دیرتر به عبادت برخیزی این امر موجب خوشحالی من است.

یحیی پس از شنیدن این سخن گفت: از این ساعت با خدای خود عهد میکنم که هرگز غذائی سیر نخورم تا هنگامی که پروردگارم را ملاقات کنم، شیطان هم گفت من هم با خدا عهد میکنم که از این پس هیچ مسلمانی را نصیحت نکنم تا به قیامت برسم و پس از این گفتگو شیطان از حضرت یحیی جدا شد و دیگر به نزد حضرت یحیی نیامد. (۱)

حدیثی عجیب

از حضرت صادق (ع) روایت شده: عابدی در بنی اسرائیل بود که دنبال چیزی از امور دنیا نبود و وضع الهی او شیطان را به ناله و فریاد انداخته بود، سپاهیانش نزد او گرد آمدند و او به سپاهش گفت: چه کسی به خاطر من فلان عابد را میتواند بفریبد؟ یکی از آنان گفت: من، گفت از چه راهی به سوی او میروی؟ گفت از ناحیه زنان گفت کار تو نیست زیرا او این راه را نیازموده و از

۱- ۱) - بحار، ج۱۴، ص ۱۷۱.

این طریق به دام نیفتد دیگری گفت: من گفت از چه راهی؟ گفت از ناحیه شراب و شهوات گفت: کار تو هم نیست زیرا او به این دامها نمی افتد، یکی از سپاهیانش گفت: من گفت از چه راهی؟ گفت از طریق عبادت گفت: برو که فریفتن او کار توست، شیطان به جای او رفت و روبه رویش به نماز ایستاد، عابد وقت خواب میخوابید و شیطان نمیخوابید، عابد استراحت میکرد و شیطان از نماز نمیایستاد، عابد در حالی که از خود عبادت کوتاهی دید و عملش را اندک به نظر آورد به سوی او رفت و گفت: این بنده حق به چه چیز بر این نماز مداوم توان و قدرت پیدا کردی، شیطان به او جواب نداد، دوباره دست به دامن او شد ولی پاسخ نشنید بار سوم به او اصرار کرد شیطان گفت: ای بنده خدا گناهی مرتکب شدم و از آن توبه کردم، هرگاه یاد آن گناه میکنم بر نماز توان و قدرت میگیرم، عابد گفت مرا از گناه آگاه کن تا آن را انجام دهم سپس توبه کنم و پس از آن بر نماز توان و قدرت پیدا کنم، شیطان گفت وارد شهر شو و از فلان زن زناکار خبر بگیر چون به او رسیدی دو درهم به او بده و با او جمع شو، عابد گفت: دو درهم از کجا بیاورم، شیطان دو درهم به او داد، پس از آن عابد با لباس بلندش وارد شهر شد و از منزل آن پرسید و مردم هم به تصور این که این چهره نورانی میخواهد آن زن بدکاره را نصیحت کند و موعظه نماید او را به خانه زن دلالت کردند، عابد زن را کنار خانهاش دید و دو درهم را به وی داد و گفت: برخیز به میان خانه رویم چون به خانه رفتند به عابد گفت کسی تاکنون به قیافه و صورت ملکوتی تو نزد من نیامده، من را از وضع خود و علت آمدنت به این خانه آگاه کن، عابد ماجرا را گفت، زن بدکاره به او گفت: ای بنده خدا ترک گناه آسانتر از یافتن حقیقت توبه است، و اینگونه نیست که هرکس از پی توبه باشد آن را بیابد به نظرم میرسد این شخص شیطانی است که به صورت آدم برای تو

مجسم شـده به جایت برگرد که او را نخواهی یافت عابد برگشت و آن زن بدکاره در شب همان روز از دنیا رفت چون صـبح شد بر در خانهاش نوشته شده بود:

«احضروا فلانه فانها من اهل الجنه»

برای تجهیز او حاضر شوید که او بدون تردید اهل بهشت است!

مردم در این مسئله شک و تردید کردند و تا سه روز از دفن او خودداری نمودند خدا عزوجل به پیامبری از پیامبرانش که او را جز موسـی بن عمران نمیـدانم وحی کرد که سـراغ آن زن بـدکاره از دنیـا رفته برو و بر او نماز بگـذار، و مردم را به نماز بر او فرمان بده، زیرا من او را آمرزیدم و بهشت را بر او واجب کردم به خاطر این که فلان بنده مرا از گناه بازداشت. (۱)

مونس دوزخی عاصیان

مفضل بن عمر که از اصحاب حضرت صادق و دانشجویان مکتب علمی آن حضرت است میگوید به امام ششم گفتم: از مغیره بن سـعید پیشوای گروه مغیریه نقل میکنند که او گفت: هرگاه بندهای خدای خود را بشـناسد همین شناخت برای او بس است و دیگر نیازی به انجام عمل نیست زیرا پس از شناخت خدا عملی از او مطالبه نمی کنند.

حضرت فرمود خدا او را لعنت کند و از رحمتش طرد نماید، این سخنی باطل و بیهوده است.

غیر این نیست که عبـد به هر انـدازه معرفتش به خدا زیاد شود مطیع تر خواهد بود، آیا آن که خدا را نمی شـناسد از او اطاعت خواهد کرد! ؟ !

ص:۱۱۸

۱- ۱) - روضه کافی، ص۳۸۴.

خدای عزوجل پیامبرش را به کاری و انجام عملی فرمان میدهد و او نیز مؤمنان را به عملی دستور میدهد و همه به خاطر معرفت و ایمانشان اجراکننده فرمان حق هستند، و زمانی که فرمانی برای دوری از کارهای ناپسند و اعمال زشت از سوی حق برسد این نهی همانند فرمان به کار پسندیده نزد انسانی مؤمن مساوی و یکسان است، به عبارت دیگر پیامبر و اهل ایمان همه فرمانبردار خدا هستند خواه امر الهی باشد و خواه نهی حضرت او، و فقط شناخت خدا کافی نیست، مفضل میگوید: آنگاه امام فرمود: خدای عزوجل به سوی بندهای نظر رحمت نمی کند و او را پاک نمی سازد چنانچه یکی از واجبات الهی مثل نماز و روزه و. . . را ترک کند و یا مرتکب گناهی از گناهان کبیره گردد.

مفضل میگوید با شگفتی پرسیدم واقعاً خداوند به او نظر رحمت نمی کند؟ فرمود: آری زیرا او برای خدا شریک قرار داده است، دوباره با تعجب پرسیدم آیا مشرک شده؟ فرمود: آری دلیل این مسئله این است که چون خدا به کاری فرمان داده و در برابر ابلیس به مخالفت آن کار دستور داده او آنچه را خدا دستور داده ترک کرده و نهایتاً از ابلیس اطاعت نموده است، پس چنین انسانی همدم و مونس ابلیس در هفتمین درک آتش دوزخ است. (۱)به نظر میرسد این روایت از طرفه روایت های رسیده از اهل بیت است که مطیع شیطان و عاصی بر خدا را مشرک شمرده است، مشرکی که به تعبیر قرآن نجس است (۲)و آلوده به ظلم عظیم است. (۳)

ص:۱۱۹

۱- ۱) - وسائل، ج۱، ص۲۵.

۲- ۲) - توبه، آیه ۲۸.

۳- ۳) - لقمان، آیه ۱۳.

درخواست مسیح از خدا

روزی حضرت مسیح از پروردگار درخواست کرد تا جایگاه شیطان را به او نشان دهد.

حضرت حق به او نشان داد، مسیح (ع) دید شیطان سرش را که چون سر مار است بر دل انسان نهاده، هرگاه انسان به ذکر خدا و یاد حضرت حق مشغول میشود شیطان سرش را پس میکشد و میگریزد، و چون از یاد خدا غافل میشود دل او را مانند لقمه در دهان خود میگیرد. (۱)

از مکر و حیله این دشمن غدار هرگز ایمن نباشید

هنگامی که ابلیس بر اثر نافرمانی از خدا به شکست و شقاوت و لعنت و دوری از رحمت گرفتار شد جبرئیل و میکائیل در دنیای فرشته بودنشان به زاری و غم نشستند، حضرت حق در رابطه با این حال از هر دو پرسید چرا به این حال هستید، گفتند: خدایا از تدبیر و نقشه تو ایمن نیستیم، زیرا شیطان با همه علم و آگاهیاش از تدبیر و نقشه تو در امان نماند و با یک نافرمانی از درگاهت رانده شد، چگونه ما در امان باشیم؟ حضرت فرمود: آری هرگز بر خود ایمن نباشید، زیرا اگر خود را در امان بدانید و یک لحظه غفلت نموده به عصیان دچار شوید به همان سرنوشتی گرفتار میآئید که شیطان دچارش شد. (۲)

خیانتها و جنایات شیطان

امیرالمؤمنین (ع) که کانون معرفت و دریای بی ساحل دانش، و آگاه به همه حقایق است در رابطه با این دشمن بی رحم و خائن غدار که بیشتر در چهره جنس دو پا زندگی را تحت تأثیر خود قرار میدهد در نهج البلاغه میفرماید:

ص:۱۲۰

۱- ۱) - بحار، ج ۶۰، ص ۱۹۴.

۲- ۲) - جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۷۸.

«اتخذوا الشیطان لامرهم ملاکا، واتخذهم له اشراکاً، فباض وفرّخ فی صدورهم و دبّ و درج فی حجورهم، فنظر باعینهم، ونطق بالسنتهم فرکب بهم الزلل وزین لهم الحظل، فعل من قد شرکه الشیطان فی سلطانه و نطق با لباطل علی لسانه:»

شیطان را ملاک و پشتوانه و سرمشق خود گرفتند، او هم از این گونه انسان های ضعیف و دنیا پرست به عنوان دام استفاده کرد، در درونشان لانه کرد و در دامنشان پرورش یافت، در نتیجه چشمشان برای دیدن چشم شیطان و زبانشان در گفتار زبان شیطان شد، بر مرکب لغزشها سوارشان کرد، و امور فاسد و باطل را در نظرشان آراست، کارشان کار کسی که شیطان او را شریک سلطنت خود قرار داده و با زبان او به یاوه سرائی پرداخته است. (۱)این نوشتار بیش از این نیاز نمی بیند که درباره شیطان و مصادیق و کارهایش قلم فرسائی کند، این مقدار برای شناخت این دشمن نابکار و حیلهها و دام هایش کافی است، در پایان این بخش فقط به اموری که انسان را از شر شیاطین جنّی و انسی ایمن میکند اشاره مینماید.

راههای ایمنی از شیطان

۱- بهترین و بالاترین راه پیش گیری از نفوذ شیطان که نتواند انسان را به خیالات و اوهام و آرزوهای طول و دراز و دست نیافتنی دچار کند، و بر اعمال و رفتار و اخلاق و منش انسان اثر نگذارد یاد خداست، در نظر داشتن خدا، و توجه به حضرت او در همه امور که خالق و رازق و ولّی و مالک و ربّ و مربی انسان است و جز مصلحت انسان و سعادت دنیا و آخرت او را نمی خواهد و به همین

ص:۱۲۱

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۷.

خاطر پیامبران را همراه با وحی و امامان را همراه با فرهنگ سعادت بخش و عقل را برای دریافت حقایق بدرقه راه زندگی او قرار داد، پس شایسته است پیوسته نور یاد و توجه به او در قلب انسان در کار باشد، و اعضاء و جوارح آدمی در تصرف احکام و اوامرش قرار گیرد و همه دقایق عمر و لحظات زندگی از ذکر و یادش و انجام مسئولیت هایی که بر عهده انسان نهاده پر باشد تا شیطان هیچ راه نفوذی بر اندیشه و مشاعر و قلب و دل و اعضا و جوارح انسان نیابد.

إِنَّ اَلَّذِینَ اِتَّقَوْا إِذٰا مَسَّهُمْ طٰائِفٌ مِنَ اَلشَّیْطٰانِ تَذَکَّرُوا فَإِذٰا هُمْ مُبْصِرُونَ: (۱)

بی تردید کسانی که دارای روحیه حفظ خود از گناهان هستند، هنگامی که وسوسههائی از سوی شیطان به آنان رسد خدا و شئون او را یاد کنند پس بی درنگ بینای به عواقب شوم اطاعت از شیطان افتند و از دام وسوسه هایش نجات یابند.

برعکس کسانی که میدان زندگی خود را بی قید و شرط به تمایلات و غرائز و شهوات سپردهاند راه هرگونه نفوذی از سوی شیطان به رویشان باز است و پیوسته دستخوش خیانتها و جنایات او که تلخی و عاقبت نافرجامش را زیر لعاب شیرین شهوت و لذت پنهان کرده میشوند، و دنیا و آخرت خویش را در کنار لذتی اندک و شهوتی بی منطق به باد میدهند و با شمشیر وسوسه های هوس برانگیز شیطان خود را در کنار قدم نحس او قربانی میکنند.

این لذت گرایان غافل، و شهوت رانان جاهل، و عافیت طلبان کاهل، و تن پروران ظالم درب قلعه وجود خود را به روی شیطان باز کرده و درون را در اختیار او قرار داده، و بیرون وجود خویش را در محاصره شهوات و امور مربوط

۱- ۱) - اعراف، آیه ۲۰۱.

به هوا و هوس گذاشته و به جای خدا که برای آنـان منبع خیر و لطف و رحمت و کرامت است، شـیطان را به همنشـینی خود برگزیـده انـد، که این افتادن در چاه خطر، و بریـده شدن از منبع خیر نتیجه غفلت و نیسان و بی توجهی به خدا و دور ماندن از ذکر قلبی و عملی و حالی است.

وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ اَلرَّحْمٰنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ: (۱)

و هرکس خـود را از یـاد خـدای رحمـان به کـور دلی و حجـاب ظلمـانی بـاطنی بزنـد و روی از منبع خیر و کرامت برگردانـد، شیطانی بر او میگماریم که آن شیطان ملازم و دمساز او خواهد بود.

۲- از جمله عواملی که راه نفوذ شـیطان را بر انسـان میبنـدد یـاد قیـامت از طریق آیـات قرآن و روایـات و توجه به عـاقبت شوم ابلیسیان و عذاب های سخت آنان به کیفر گناهان و اطاعت از شیطان است.

در این زمینه به چند آیه اشاره میشود تا با توجه به آن از شرّ شیطان در امان بمانیم:

إِنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مٰا فِی اَلْأَرْضِ جَمِیعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِیَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذٰابِ یَوْمِ اَلْقِیٰامَهِ مٰا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ: (۲)

قطعاً کسانی که [با کارگردانی شـیطان و وسوسه های او] کافر شدند و به انکار حقایق برخاسـتند اگر همه آنچه در زمین است و همانند آن را نیز با آن همراه خود داشته

۱- ۱) - زخرف، آیه ۳۶.

۲- ۲) - مائده، آیه ۳۶.

باشند، تا برای نجات خود از عذاب روز قیامت عوض دهند، از آنان نپذیرند و برای آنان عذابی دردناک است.

فَالَّذِینَ کَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیابٌ مِنْ نارٍ یُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ اَلْحَمِیمُ، یُصْهَرُ بِهِ ما فِی بُطُونِهِمْ وَ اَلْجُلُودُ، وَ لَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَدِیدٍ، کُلَّما أَرادُوا أَنْ یَخْرُجُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ أُعِیدُوا فِیها وَ ذُوقُوا عَذابَ اَلْحَرِیقِ. (۱)

پس کسانی که به اغوای شیطان و میدان داری هوا و هوسشان کافر شدند برای آنان لباسهائی از آتش به اندازه اندامشان بریده شده و از بالای سرشان مایع جوشان به رویشان ریخته میشود، که آنچه در شکم هایشان باشد و نیز پوست بدنشان به وسیله آن گذاخته میشود و برای آنان گرزهائی از آهن ویژه است که بر سرشان میکوبند، هرگاه بخواهند به سبب اندوه فراوان و غصه گلوگیر از دوزخ درآیند به آن بازشان میگردانند و به آنان گویند عذاب سوزان را بچشید.

یقیناً انسان اگر به قیامت و اوضاع آن و جریمه و کیفر عاصیان و طاغیان که همه و همه از مریدان شیطاناند توجه جدی داشته باشد و این حقایق را که به وسیله حق و پیامبران و امامان بیان شده باور کند، هرگز خود را بازیچه شیاطین قرار نداده، و راه نفوذ آنان را به خیمه حیاتشان باز نمی گذارد.

ازدیگر اموری که راه نفوذ انسان را تا حدّی میبندد، نگاه عقلی و دقت کافی در عاقبت و فرجام بدکاران و ستمکاران و تکذیب کنندگان حقایق است که در همین دنیا پیش از این که به عذاب دردناک و ابدی قیامت دچار شوند به عذاب

۱- ۱) - حج، آیات ۱۹ ۲۲.

استیصال و افتضاح و رسوائی گرفتار شدند و نتیجه پیروی از شیطان و عمل به فرهنگ خانمان سوزش را دیدند.

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ فَانْظُروا كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلْمُكَذِّبِينَ: (۱)

یقیناً پیش از شما روشهائی در میان ملل و جوامع بوده که از میان رفته است پس در زمین گردش کنید و به سیر و سفر بپردازید و با دقت و تأمل بنگرید که سرانجام تکذیب کنندگان چگونه بود؟

وَ أَمْطَرْنٰا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَانْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلْمُجْرِمِينَ: (۲)

و بر آنان بارانی بی نظیر از سنگ های آتشین باراندیم پس با تأمل بنگر که سرانجام گهنکاران [که در گناه هم جنس بازی از شیطان پیروی کردند]

چگونه بود؟

بَلْ كَذَّبُوا بِمٰا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمّٰا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذٰلِكَ كَذَّبَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلظّٰالِمِينَ: (۳)

آری عجولانه و بی دقت حقیقتی (چون قرآن) را منکر شدند که به معارف و مفاهیمش احاطه نداشتند و هنوز تفسیر عینی و تحقق و ظهور آیاتش که در قیامت انجام میگیرد برای آنان نیامده است، کسانی که پیش از اینان بودند نیز آیات خدا را به همین صورت تکذیب کردند پس با تأمل و دقت بنگر که سرانجام ستمکاران چگونه بود؟

۱- ۱) - آل عمران، آیه ۱۳۷.

۲- ۲) - اعراف، آیه ۸۴.

۳- ۳) - یونس، آیه ۳۹.

آری تکذیب کنندگان حقایق و منکران واقعیات اصیل و گنهکاران حرفهای و ستمکاران که همه و همه حزب شیطان و پیروان آن دشمن غدار بودند به فرجامهائی سخت، و عذابهائی که فرار از آنها برای آنان غیرممکن بود دچار شدند، و آخرت آنان یقیناً از نظر عذاب و بدبختی با دنیا قابل مقایسه نیست.

انسانی که به حقیقت خداپرست است، و قلبی از عشق خدا مالامال دارد، و در عمل و اخلاق متوسل به پیامبران و امامان و اولیاء الهی است، و از طوفان شهوت و غضب و هوا که راه های نفوذ شیطان در پناه خدا زندگی میکند از دسترس دسیسهها و وسوسه های خطرناک شیطان در امان است مگر این که نعوذ بالله به اختیار خود راهی برای نفوذ آن ملعون و سپاهش نسبت به خود باز کند.

زندگی مصون از شیطان

حضرت مسیح (ع) در مسیر سفر به چوپانی گذر کرد که در علفزاری مشغول چرانیدن گوسپندان بود، با وی به نحو اختصار به گفتگو نشست و گفت: ای چوپان عمرت را در چوپانی هزینه کردی، اگر در کسب دانش و علم مصرف مینمودی بهتر نبود؟

چوپان گفت: ای پیامبر خدا من شش حقیقت را که خلاصه و زبده همه حقایق و علوم است آموختهام و به آن عمل مینمایم و دیگر نیازی به تحصیل دانش ندارم.

نخست این که تا حلال خدا بر سفره رزق و روزی هست، حرام نمی خورم و حلال خدا هرگز نقصان نمی یابد تا من به حرام نیازمند شوم.

دوم: تا صدق و راستی هست دروغ نمی گویم، و صدق و راستی هرگز کاهش نمی یابد تا به جبران آن به دروغ نیاز پیدا کنم.

سوم: تا عیب خود را مشاهده میکنم به عیب دیگران سرگرم نمی گردم و هنوز از عیوب خویش رهائی نیافته و پاک نشدهام تا به عیب دیگران بپردازم.

چهارم: تا گنجها و خزانه های حق را خالی نبینم به مال و ثروت مردم و خزینه های آنان طمع نمی کنم، و هنوز خزانه و گنج خدا و رزق و روزیش پایان نیافته و هرگز پایان نمی پذیرد تا برای روزی خود وجودم را به بیعاری و بیکاری بزنم و در خانه مردم بروم و به اموال آنان چشم طمع دوزم.

پنجم: تا ابلیس این رئیس ملعون شیاطین هلاک نشود از وسوسه او ایمن و غافل نمی شوم و هنوز نمرده و تا قیامت هم نمی میرد تا من از مکر و وسوسهاش در امان باشم.

ششم: تا هر دو پای خود را در بهشت نگذاشتهام خود را از عذاب و عقاب در امان نمی بینم و هنوز به بهشت در نیامدهام تا برای خود از عذاب نجات بینم.

مسیح گفته هایش را تصدیق کرد و به او گفت همه علوم در تو جمع شده است و دانش اولین و آخرین همین است که تو خوانده و میدانی. (۱)

ازلال

این لغت به معنای لغزاندن است که شیطان آن را برای زایل کردن کمال یا کمالات انسان به کار میگیرد و برای این که او را از حق منحرف نماید، و ثبات و استواری را از او بگیرد و زمینه فرود افتادن او را از مرتبه و منزلت و درجات عالی به هبوط و سقوط فراهم نماید.

در آیه شریفه ازلال که مایه از حسادت و دشمنی شیطان نسبت به انسان میگیرد به شیطان نسبت داده شده، و او را عامل ازلال معرفی کرده است، زیرا

۱- ۱) - جوامع الحکایات عوفی، ج۱، بخش سوم.

ساحت مقدس حضرت حق از اینگونه امور پاک است و جناب او برای انسان جز علم و آگاهی، و تعقل و خردورزی و شرف و کمال و شرافت و کرامت، و عبادت و خدمت به خلق، و درستی و فضیلت، و ایمان و عدالت، و شجاعت و حریت و نهایتاً سعادت و سلامت و ابدی شدن در بهشت عنبر سرشت را نمی خواهد، چنان که در آیات گذشته ملاحظه شد که آدم را به علم اسماء آراسته نمود، و فرشتگان را در برابر عظمتش به سجود انداخت، و همسری برای آرامشش در زندگی مادی و معنوی آفرید و هر دو را در بهشت معهود سکونت داد و از افتادن در خطر و زیان با خوردن میوه ممنوعه بر حذر داشت.

حضرت او جز خیر و خوبی و پیروزی و خوشبختی و رسیدن به اوج انسانیت و اتصال به خیر دنیا و آخرت برای انسان نمی خواهد، و هر کس در حق او اندیشه و فکری جز این داشته باشد بی تردید به دام شیطان افتاده و دچار وسوسه و ازلال او گشته و از حق منحرف شده، و زمینه تیره بختی خود را فراهم آورده است.

نتیجه ازلال

آدم و حوا در بهشت معهود با در اختیار داشتن انواع نعمتها باید نسبت به نهی حضرت حق که به مصلحت آنان بود توجه خود را ادامه میدادند و از کسی که در مسئله سجده از فرمان خدا سرپیچی کرد حذر میکردند و به گفته های در ظاهر شیرین او و سوگندی که خود و خیانت را به لباس خیرخواهی پوشانید (۱)توجه نمی نمودند، ولی به سخنانش که بسیار چرب و پرجاذبه بود فریب خوردند، و وسوسه و ازلالش حالت حرص را در آنان برانگیخت و با گستردگی

۱- ۱) - اعراف، آیات ۲۰-۲۱.

و فراوانی آن همه نعمت که اگر میلیونها سال از آن بهره میجستند تمام نمی شـد ساختمان قناعت را تخریب و زمام وجودشان را به دست حرص سپرده به آن درخت نزدیک شدند و از میوه آن خوردند و در نتیجه دچار هبوط شدند.

قناعت

قناعت به حلال خدا، و به آنچه حضرت محبوب براساس مصلحت و حکمت نصیب انسان میکند گنجی است عظیم که دارنده آن از هر ثروتمندی ثروت مندتر است، و از هر انسانی که دارای راحتی و آرامش است راحت تر و با آرامش تر است.

از رسول خدا در توضیح آیه فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً (۱)روایت شده که حیات طیبه قناعت به نصیب و قسمت خداست. (۲)علی (ع) میفرماید:

«انتقم من حرصک بالقنوع کما تنتقم من عدوک بالقصاص:» (۳)

با قناعت از حرص خود انتقام بگیر چنان گه با قصاص از دشمنت انتقام میگیری.

«من کان بیسیر الدنیا لایقنع، لم یغنه من کثیرها ما یجمع:» (۴)

کسی که به اندک دنیا قناعت نمی کند به فراوانی آنچه انباشته مینماید بی نیاز نمی گردد.

«ثمره القناعه الاجمال فی المکتسب والغروف عن الطلب:»

۱- ۱) - نحل، ایه ۹۷.
۲- ۲) - مجمع البیان، ج۶، ص۳۸۴.
۳- ۳) - غررالحکم.
۴- ۴) - غررالحکم.

میوه قناعت زیاده روی نکردن در کسب و سیربودن از طلب است.

«القناعه مال لاینفد:» (۱)

قناعت ثروتی است که پایان نمی پذیرد.

«لاتکن ممن یرجوالآخره بغیرالعمل، ویرجی التوبه بطول الامل، یقول فی الدنیا بقول الزاهدین و یعمل فیها یعمل الراغبین، ان اعطی منها لم یشبع وان منع منها لم یقنع:» (۲)

از آنانی مباش که بدون عمل امید به آخرت دارد، و به آرزوی طولانی توبه را به تأخیر میاندازد، سخنش درباره دنیا سخن زاهدان و عملش در آن عمل دلبستگان است، اگر از دنیا به او بدهند سیر نمی شود، و اگر منع شود قناعت نمی ورزد.

«کفی بالقناعه ملکا و بحسن الخلق نعیماً»

انسان را پادشاهی و سلطنت با داشتن گنج قناعت و نعمت با دارابودن اخلاق نیک بس است.

حضرت مجتبی (ع) فرمود:

«القنوع راحه الابدان:»

قناعت مایه آسایش بدنها است. (۳)حضرت صادق (ع) فرمود:

«من قنع بما رزقه الله فهو من اغنی الناس:» (۴)

۱- ۱) - نهج البلاغه، حکمت ۵۷.

۲- ۲) - نهج البلاغه، حکمت ۱۵۰.

۳- ۳) - بحار، ج۷۸، ص ۱۲۸.

۴- ۴) - بحار، ج۷۷، ص ۴۵.

کسی که به آنچه خدا به او روزی میدهد قناعت کند، از ثروتمندترین مردم است.

حرص

بی توجهی به رزق حلال قسمت شده که از راه فعالیت مثبت و کار و کوشش منطقی به دست میآید، و بی اعتمادی به ربوبیت حضرت حق، و غفلت از آخرت، و میدان دادن به هوا و هوس، و چشم دوختن به کسانی که از نظر مال و ثروت و قدرت مادی برتر از انساناند و به تعبیر مردم چشم هم چشمی از عوامل روشن شدن آتش حرص در درون انسان است، و حالتی است که انسان را از مرزهای حلال به منطقه محرمات عبور میدهد، و دامن حیات انسان را نه تنها به کسب حرام مالی بلکه به انواع مفاسد و گناهان آلوده مینماید.

ازامیرالمؤمنین (ع) پیرمردی شامی پرسید:

«ای ذلّ اذلّ؟ قال الحرص علی الدنیا» (۱)

چه ذلتی شدیدترین ذلّت است؟ فرمود حرص ورزی بر امور مادی.

حضرت صادق (ع) از پدر بزرگوارش امام باقر (ع) روایت میکند که حضرت فرمود:

«لایؤمن رجل فیه الشح والحسد والجبن ولایکون المؤمن جبانا ولاحریصا ولاشحیحاً:» (۲)

کسی که در او بخل و حسد و ترس موج میزند اهل ایمان نمی شود، مؤمن ترسو و حریص و بخیل نیست.

در وصیت پیامبر به علی (ع) آمده است:

۱- ۱) - بحار، ج۷۳، ص ۱۶۱- ۱۶۲.

۲- ۲) - بحار، ج۷۳، ص ۱۶۱- ۱۶۲.

«یا علی انهاک عن ثلاث خصال عظام، الحسد والحرص والکذب:» (۱)

یا علی تو را از سه خصلت سنگین و کمرشکن نهی میکنم: حسد و حرص و دروغ.

از حضرت صادق از پدرانش از پیامبراسلام روایت شده است:

«من علامات الشقاء جمود العین، وقسوه القلب، وشده الحرص فی طلب الرزق و الاصرار علی الذنب:» (۲)

از نشانه های بدبختی خشکی چشم از اشک، سنگدلی، و حرص شدید در طلب روزی، و پافشاری بر گناه است.

پیامبر به امیرالمؤمنین فرمود:

«اعلم یا علی ان الجبن و البخل و الحرص غریزه واحده یجمعها سوء الظن:» (۳)

یا علی بدان که ترس و بخل و حسد و حرص یک غریزه است که بدگمانی همه آنها را در وجود انسان گرد میآورد.

امام صادق (ع) میفرماید: هنگامی که نوح از سفینه و کشتی خود پس از طوفان فرود آمد ابلیس نزد او شتافت و گفت در روی زمین مردی بر من منّتش بزرگ تر از تو نیست خدا را بر نابودی این تبه کاران خواندی و من از هلاک شدن اینان به نفرین تو راحت شدم، نمی خواهی دو خصلت به تو بیاموزم؟ از

۱- ۱) - بحار، ج۷۳، ص ۱۶۱- ۱۶۲.

۲- ۲) - بحار، ج۷۳، ص ۱۶۲.

۳- ۳) - بحار، ج۷۳، ص ۱۶۲.

حسد بپرهیز که این صفت زشت با من کرد آنچه کرد، و از حرص دوری کن که حرص با آدم کرد آنچه کرد! (۱)پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: حریص محروم از رحمت و راحت و عافیت است و در عین محرومیتش در هر چیزی مورد شماتت است، چرا محروم نباشد در حالی که از پیمان استوار حق نسبت به اداره امور بندگان گریخته و با قول حضرت حق که در قرآن میفرماید اوست که شما را آفرید، سپس روزی بخشید، آنگاه شما را میمیراند سپس زنده میکند.

حریص میان هفت آفت دشوار گرفتار است: فکری که بدنش را در معرض زیان قرار میدهد و کمترین سودی برای او ندارد، همّ و غمی که نهایتی ندارد، تعب و زحمتی که از آن نمی رهد مگر هنگام مرگ، و وقت راحت هم در شدیدترین زحمت است، ترسی که چیزی برای او باقی نمی گذارد مگر آن که در چاه آن سقوط کند، و اندوهی که خوشی و لذتش را تیره و تار کند بدون اینکه سودی برای او داشته باشد، و حسابی که او را از عذاب خدا نجات نمی دهد مگر این که خدا از او گذشت کند، و کیفری که راه گریز و چاره‌ای از آن ندارد، (۲)

از امیرالمؤمنین (ع) از معنای حرص پرسیدند حضرت فرمود:

«هو طلب القلیل باضاعه الکثیر:» (۳)

طلب کردن اندک به قیمت نابود کردن بسیار [که آن بسیار عبارت از عمر، فکر، بدن، جان، قلب، و هم وغم است].

در هر صورت آدم و حوا با بیرون رفتن از مرز قناعت و گرفتار شدن به حرص از طریق وسوسه شیطان از بهشت معهود و نعمت هایش محروم شدند، و

۱- ۱) - خصال، ج ۱، ص ۲۷.

۲- ۲) - مصباح الشریعه، ص ۲۲.

۳- ۳) - بحار، ج ۷۳، ص ۱۶۷.

ابلیس آنـان را از مقـام قرب، و همنشـینی بـا فرشـتگان، و آرامش و سـکونت باطن، و مقام مسـجودیت، و منزلت معنوی بیرون انداخت و در جادّه هبوط قرار داد.

هبوط

هبوط از نظر لغت به معنـای فرود و نزول و از جایگـاهی مرتفع به جایگاهی پست و پائین آمـدن، یا از منزلتی عظیم به مرتبهای حقیر سـقوط کردن است، ولازمه آن هبوط جسـمی تنها و مادّی محض نیست، بلکه به معنای سـقوط و فرود آمـدن معنوی هم هست و احتمالاً هبوط در آیه شریفه به همین معنا باشد.

در ضمن باید توجه داشت که هبوط از نظر شدت و ضعف دارای مراتبی است، و نسبت به هر هبوطکنندهای معنائی متناسب با خود او را دارد.

هبوط نسبت به آدم براساس عقوبت و کیفر و مجازات به خاطر خوردن از شجره ممنوعه نیست، زیرا دلیل استوار و برهان متین قـائم است که اولاًـ نهی ارشـادی مرتکبش را مسـتحق کیفر نمی کنـد، ثانیـاً همه جـا از دست رفتن منفعت و لـذت به ویژه اگر مـادی باشـد از قبیـل عقوبت و کیفر نیست، ثالثـاً بر پیـامبران و اولیـاء خاص حق، و مقربان درگاه در هیـچ حالی و هیـچ زمانی ارتکـاب قبیـح و عملی که موجب عقوبت و عـذاب از قبیل عـذاب استیصال در دنیا که ویژه طاغیان است و عـذاب آخرت که مخصوص کـافران و معانـدان است جـایز نیست، و پیـامبران و اولیـاء خاص حق حتی فکر و خیالشان هم گرد عملی که موجب کیفر است نمی گردد، و هر نـابخرد و جـاهلی و عـالم نمائی چنین اعمالی که سـبب مجازات و جریمه است بر پیامبران و اولیاء حق روا بـدارد از آنان که منبع اجرای همه خیرات است و مولّـد همه منافع، و آئینه صـفات علیا و اسـماء حسـنای حق بودنـد به زشتی یاد کرده و به حضرت حق که در قرآن مجید از آنان به عنوان

مخلّصین یاد نموده تهمت و افترا بسته است، کلماتی از قبیل عصی، غوی، نسی، لم نجدله عزماً، ظلم که در آیات قرآن به آدم نسبت داده شده همه و همه بدون شک و تردید در ارتباط با نهی ارشادی است که حضرت آدم با ارتکاب آن مستحق کیفر و عذاب نشد.

هبوط صورت گرفته برای آدم براساس حکمت و تدبیر حضرت حق و تغییر مصلحت برای هدف بالاتری نسبت به سکونت در بهشت معهود بوده، و آن به این خاطر تحقق یافت که آدم و نسلش در شروع زندگی در روی زمین آراسته به بالاترین نعمت، و برترین فضیلت که نعمت به دوش کشیدن بار امانت و تکلیف و مسئولیت و عبادت رب و خدمت به خلق گردد و همه استعدادهایش شکوفا شود، و به رشد عالی انسانی و کمالات آدمی از برکت اجرای تکالیف الهیه برسد، و از پی آن با به دست آوردن مقام تسلیم و رضا، و خلوص و انابه و رجوع الی الله به مقام قرب خاص نایل گشته، و به بهشت عنبر سرشت آخرت که ابداً نعمت های معنوی و مادیاش با بهشت معهود بیان شده در آیه قابل مقایسه نیست و قرار گیرنده در آن جاوید و خالد و همیشگی و سرمدی است برسد.

هبوط آدم با هبوط ابلیس از نظر نتایج تفاوت ماهوی و ذاتی داشت، هبوط آدم وسیله رسیدن به توبه و توسّل، و انابه و کرامت و دست یافتن به مقام اجتباء و اصطفاء و هدایت ویژه شد:

ثُمَّ اِجْتَباهُ رَبُّهُ فَتابَ عَلَيْهِ وَ هَدى. (۱)

سپس پروردگارش او را برگزید و توبهاش را پذیرفت و راهنمائیاش نمود.

۱- ۱) - طه، آیه ۱۲۲.

إِنَّ اَللّٰهَ اِصْطَفىٰ آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْرٰاهِيمَ وَ آلَ عِمْرٰانَ عَلَى اَلْعٰالَمِينَ: (۱)

خدا آدم و نوح و آل ابراهیم را بر همه جهانیان برگزید.

فَإِمّٰا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً. (۲)

پس از جانب من به سوی شما هدایت ویژه تشریعی خواهد آمد.

و هبوط ابلیس متکبر موجب صاغر شدن او و مذءومی و مدحوری و استحقاق عذاب ابدی و لعنت دائمی و رجم همیشگی گشت.

فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ اَلصّٰاغِرِينَ: (۳)

پس از این مقام و منزلت بیرون رو که بی تردید از خوارشندگانی

اُخْرُجْ مِنْهٰا مَذْؤُماً مَدْحُوراً لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ: (۴)

از این جایگاه و منزلت نکوهیده و مطرود بیرون شو، که قطعاً هرکه از بنی آدم از تو پیروی کند بی تردید دوزخ را از همه شما لبریز خواهم کرد.

فَاخْرُجْ مِنْهٰا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلىٰ يَوْمِ اَلدِّينِ: (۵)

۱- ۱) - آل عمران، آیه ۳۳.

۲- ۲) - طه، آیه ۱۲۳.

۳- ۳) - اعراف، آیه ۱۳.

۴- ۴) - اعراف، آیه ۱۸.

۵- ۵) - ص، آیات ۷۷ -۷۸.

از این جایگاه و مرتبه عالی بیرون رو که تو بی تردید از رانده شدنگانی و قطعاً لعنت من تا قیامت برتوباد.

المیزان در این زمینه به نکتهای مهم به این مضمون توجه میدهد:

چنین مینماید که سرگذشتی را که خدا درباره سکونت دادن آدم و حوا در بهشت و فرود آوردن آنان به زمین پس از تناول از درخت مزبور بیان میفرماید مثالی برای مجسم کردن حال انسان است.

چه این که او پیش از ورود به دنیا در عالم قدس دارای سعادتها و کرامتها بوده و در منزلگاه قرب و رفعت و سرای نعمت و سرور و انس و نور در جوار پروردگار جهان با دوستان روحانی قرار داشته و سپس به جای آنها انواع رنجها و ناملایمات و گرفتاریها و ناراحتیها را بر اثر میل به زندگی دنیا و این مردار گندیده پست اختیار مینماید و چنانچه بعداً توجه کند و به سوی حق بازگردد او را به همان مقام سعادت نخستین باز میگرداند، و اگر به سوی او نرود و در مقام پست زمینی اقامت اختیار کرده و پیروی از هوای نفس کند خود را از آن همه نعمت محروم ساخته و به دار هلاکت انداخته است و جایگاه او جهنم خواهد بود. (1)پرتوی از قرآن هم نگاهی به وضع آدم زمانی که در عالم قدس و نور بود، و آنگاه که بر اثر هبوط در زمین قرار گرفت انداخته که خالی از اشارت و لطایف نیست:

پیش از آن که جای بهشت معهود را بجوئیم یا بخواهیم تعیین کنیم که قرآن تعیین نکرده و مفسرین و متکلمین برای یافتن آن بحثها کرده اند، نظری از دور

۱- ۱) - المیزان، ج ۱، ص ۱۷۴.

به آدم و وضع روحی او نمائیم، همان آدمی که فرد عالی انسانی بود و عنوان خلیفه الله داشت و قدرت و تصرف او فرشتگان را به سجده آورد.

روحش چون آئینهای بود که اسماء و صفات پروردگار و همه موجودات در آن تجلی نمود و جلال و جمال ظاهری و معنوی عالم در آن میدرخشید و هر چه بیشتر دلش شیفته آن بود، شهوات و آرزوهائی که هر رشته و شاخهاش فکر و ذهن را منصرف و خاطر را مشوش مینماید هنوز در او ظاهر نشده، عواطف گوناگونی که توجهش را به سوی خود معطوف میدارد بر عقلش چیره نگشته، اندیشه مرگ و فنا و چاره جوئی برای بقاء، روحش را مکدر ننموده، هراس از آینده و حرص بر جمع مال و انگیزه های ملال انگیز مضطربش نساخته، غبار دشمنیها و کینه توزیها و برتری جوئیها بر صفحه درخشان نفسش ننشسته، و دیوارهای قوانین و مقررات، محدودش ننموده، مانند دوره فطرت و طفولیت که آدمی با روح پاک چشم به سوی نور و عالم باز میکند که همه را خوب و زیبا و پاک چنان که هست مینگرد و در دامن پر از مهر پدر و مادر و کسان جای دارد، همه جا جای اوست و سایه محبت همه بر سر او و همه محرم اویند، آدم خلیفه الله در محیطی مانند محیط فطرت به علاوه عقل نافذ و روح درخشان به سر میبرد، این آدم گوئی در جزیره یا سرزمین سرسبز و در میان گلها و گیاهها و درختان انبوهی که به هر سو سربرآورده و چشمهها و نهرهائی که از هر سو روان و ریزان بود به سر میبرد، و پیکرش را نور زرین آفتاب و نسیم هوا و غذای طبیعی پرورش میداد، از بالای سرش انوار آفتاب و ماه میتابید و ستارگان میدرخشید، با وزش نسیم و حرکت شاخ و برگ درختان و نوای مرغان و تسبیح فرشتگان روح و قلب او و همسرش هماهنگ بود، عقل و اندیشه او و همسرش را با خود به اسرار عالم سیر میداد، عواطف همسر او را به زیبائی خلقت متوجه

مینمود، هر جا میخواستند میرفتند و هر چه میخواستند میخوردند، نه نگرانی داشتند نه رنج نه آلام روحی میآرزدشان نه دردهای جسمی، از روزنه جملهها و کلمات آیاتی که درباره بهشت و هبوط گاه آدم است چنین بهشتی به چشم میآید: پس از تعلیم اسماء و اِنباء از آن و سجده فرشتگان خداوند امر به سکون در بهشت « الجنه » نموده « اسکن » ساکن شو و آرامش گزین «نه در آن داخل شو» یعنی در همان محیط سبز و خرم که هستی آسوده به سر بر الف و لام عهد اشاره به جنت معهود است جائی که همه گونه وسائل اولی زندگی فراهم بوده و مانع و محدودیتی در میان نبوده: «رَغَداً حَيْثُ شِئْتُمَا» در سوره طه وصف این بهشت را چنین نموده:

« برای توست که در آن نه گرسنه بمانی و نه برهنه به سر بری و نه تشنگی برایت باشد و نه آفتاب سوزان بر تو بتابد»

و تعبیر فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وضع معنوی و حالت روحی آنها را میرساند یعنی آنها را شیطان بیرون کرد از آنچه در آن به سر میبردند با آن که سیاق کلام مقتضی این تعبیر بود: فاخرجهما منها یا من الجنه آنها را از بهشت بیرون کرد.

و درباره هبوط گاه آدم کلمات ظلم و دشمنی و شقاوت و ظهو بدیها و عورات در آیات آمده:

فَتَکونٰا مِنَ اَلظّالِمِینَ (۱)، اِهْبِطُوا بَعْضُکمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ (۲)، فَلاٰ یُخْرِجَنَّکمٰا مِنَ اَلْجَنَّهِ فَتَشْقیٰ (۳)، لِیُبْدِیَ لَهُمٰا مٰا وُورِیَ عَنْهُمٰا مِنْ سَوْآتِهِمٰا (۴)

از مقابله هبوط گاه با بهشت باید چنین فهمید که: در محیط بهشت نخستین آثار ظلمت ظلم روحشان را نگرفته بود، دشمنی و تنازع و شقاوت و تصرف و تملک و محدودیت در آن نبود و توجهی به عورت و قبح آن نداشتند، این هبوط از نزدیکی به شجزه منهیه آغاز گردید نهی، تنها از قرب به آن است، گویا همان نزدیک شدن موجب میل و جذب به آن میگردد و مجذوب شدن به آن شجره است که تیرگی و ظلمت آدم را فرا میگیرد و عقل را منصرف و پای ثبات را میلغزاند و آغار تحول و هبوط میگردد. (۵)با این که نهی حضرت حق نسبت به حضرت آدم نهی ارشادی بوده و نهی ارشادی موجب عقوبت نیست و ارتکاب نهی ارشادی از قبیل معصیت و گناه اصطلاحی نمی باشد و محرومیت از لذات مادی بهشت معهود عنوان عقاب و جریمه ندارد ولی شاعران حکیم ایران زمین جهت پند و موعظه و بیداری غافلان و ایجاد حرکت عقلی و روحی از این خروج و هبوط در قالب نظم مسائلی عالی بیان کردهاند از جمله یکی از آن حکیمان میگوید:

۱- ۱) - بقره، آیه ۳۵.

۲- ۲) - بقره، آیه ۳۶.

۳- ۳) - طه، آیه ۱۱۷.

۴- ۴) - اعراف، آیه ۲۰.

۵- ۵) - پرتوی از قرآن، ج۱، ص۱۲۶.

جدّ تو آدم بهشتش جای بود قدسیان کردند بهر او سجود

یک گنه چون کرد گفتندش تمام مذنبی مذنب برو بیرون خرام

تو طمع داری که با عمری گناه داخل جنت شوی ای روسیاه

زندگی در زمین

حضرت حق زمین را قرارگاه آدم و حوا و نسل هر دو و مایه بهره وری برای هر کسی تا مدتی معین که حتماً هنگام مرگ است قرار داد.

زمین منبع انواع نعمت های خدا، و جای رشد و کمال، و محلی برای پرورش استعدادها، و مرکزی برای به دست آوردن علم و آگاهی و بلوغ عقلی، و ظهور آثار انسانیت و تربیت و آدمیت است.

زمین جای مسئولیت، و انجام تکالیف، و آشنائی با حقایق و جایگاه تحصیل توحید، و آشنایی با پیامبران و امامان، و آموختن وحی و آیات الهی است.

زمین مرکزی است که نخبگان از بنی آدم با کوشش و فعالیت میلیونها کتاب علمی و کتابخانه و مدرسه و دانشگاه و نهایتاً تمدنی عظیم را به وجود آوردند، و مقام خلافت الهی را عینیت دادند.

زمین مهبط وحی، مرکز نماز فرشتگان، تجارت خانه اولیاء، مسجد عاشقان، بهار مغزها و قلب ها، و سفره گسترده الهی است که نعمت های مادی و معنوی حق در آن به طور کامل و جامع بچشم میخورد.

زمین دارای عناصری پاک، معادنی عظیم، حیواناتی مفید، گیاهانی قابل استفاده، رودها و چشمه سارها و رودخانه و دریاچه و دریاها و اقیانوسهائی است که بنی آدم از آنها انرژی گرفته سپس خود را در عبادت رب و خدمت به خلق هزینه کنند.

ص:۱۴۱

زمین جای پر برکت و با معنویت و نورانی و مفیدی است که از خرابهاش گنجی چون آدم، و از میان گلیم چوپانیاش کلیمی چون موسی، و از مغازه آهنگریاش سردار پیروز و خردمندی بهروز چون داود، و از کلبه حصیربافیاش سلطان عادل و عالمی چون سلیمان، و از مغازه نجاریاش قهرمان توحیدی چون ابراهیم، و از بیابان بی آب و گیاهش چون اسماعیل، و از معبدش چون زکریا و یحیی، و از عمق چاهش عزیزی چون یوسف، و از کنار غار کوه حراءش بی نظیری چون محمد، و از دامن سنگلاخ و خانه سنگیاش چون یعسوب دین، قائد غرمحجلین، عالم علوم اولین و آخرین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، و از خانه خشت و گلش سیده زنان عالم چون فاطمه زهرا علیها سلام و از کلبه محقر مدینهاش دو سرور جوانان اهل بهشت، و از میان کوچه های بی نام و نشانش هزاران فقیه و فیلسوف و عارف و ادیب و هنرور و شاعر شیرین سخن و مخترعانی که آثارشان در پیشبرد اهداف مثبت به کار گرفته شد بیرون آمد.

سرگذشت زمین و دارائی های معنوی و مادی آن و تحولاتی که در ظاهر و باطن برای آن پیش آمد، و پندها و عبرتهائی که براساس حرکات اقوام بر پیشانیاش ثبت شد، و نهایتاً داستان حیرت انگیز آیندهاش که میتوان از آیات و روایات به دست آورد که یکی از نمونه پیش گوئی های قرآن درباره او آیه شریفه أَنَّ اَلْأَرْضَ يَرِثُهٰا عِبٰادِيَ اَلصّٰالِحُونَ (۱)است کتابی مفصل میطلبد.

آدم و حوا را در چنین قرارگاهی قرار داد که از اعظم نعمت های حضرت او بر آن مرد و زن و نسل آنان است، تا با قدرشناسی از لطف او، و شناخت مسئولیتشان نسبت به زمین چنان که علی (ع) میفرماید:

۱- ۱) - انبیاء، آیه ۱۰۵.

«وانتم مسئولون حتی عن البقاع والبهائم»

و استفاده کردن از این خوان گسترده جهت برپاکردن خیمه زندگی، و هزینه کردن نعمتها از راه حلال و مشروع برای قوام و استقامت وجود و نهایتاً تبدیل آنها به عبادت و خدمت در تحصیل و رضا و خوشنودی خالق زمین و به وجود آورنده نعمت برخیزند و از این راه به عمارت و آبادی خانه ابدی و قرارگاه سرمدی خود که پس از این قرارگاه موقت است دست یازند و نهایتاً مقام خلافت الهی را با قرار گرفتن در صراط مستقیم و تحصیل معرفت دینی، و اقدام به عبادت و خدمت، و ظهور استعدادهای انسانی و کشف حقایق و رسیدن به واقعیات، و افق طلوع معارف حقه شدن، و با جبران هبوط صعود به آسمان معنویت، و رسیدن به قرب حضرت رب عینیت بخشند.

تفسیر آیه ۳۷

اشاره

فَتَلَقّٰی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِمٰاتٍ فَتٰابَ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ اَلتَّوّٰابُ اَلرَّحِیمُ

پس آدم کلمات با عظمتی را از سوی پروردگارش به خوبی دریافت کرد، در نتیجه خدا توبه او را پذیرفت زیرا فقط خداست که بسیار توبه پذیر و مهربان است.

شرح و توضیح:

از آیه شریفه چند حقیقت استفاده میشود: ۱- تلّقی و دریافت ۲- کلمات ۳- توبه آدم ۴- پذیرش توبه از جانب حق

پیش از آن که به حقیقت تلّقی و دریافت اشاره شود، لازم است به این معنا توجّه شود، که آدم پس از محروم شدن از بهشت معهود و دورشدن از هم نشینی با ملکوتیان، و تنها شدن از مقام قرب بدون درنگ به خسارتی که از ناحیه

وسوسه دشمن و نزدیک شدن به شجره ممنوعه و ارتکاب نهی ارشادی به او و همسرش رسیده بود آگاه شد و با کمال فروتنی و تواضع و خاکساری و زاری و نشان دادن ادبی بی نظیر به ظلم و ستم بر خودشان در پیشگاه معبودشان اقرار کردند، با حالت زاری و گریه عرضه داشتند اگر ما را نیامرزی و مورد رحمت قرار ندهی یقیناً از گروه زیانکاران خواهیم بود.

قٰالاٰ رَبَّنٰا ظَلَمْنٰا أَنْفُسَنٰا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنٰا وَ تَرْحَمْنٰا لَنَكُونَنَّ مِنَ اَلْخٰاسِرِينَ: (۱)

آدم و حوا گفتند: ای مالک و پرورش دهنده ما، اقرار داریم که ما بر خود ستم کردیم، و اگر ما را نیامرزی و ما را مورد مهر قرار ندهی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود.

شگفت آور است که نگفتند ما را بیامرز و ما را مورد رحمت قرار ده، از شدت ادب و شرمساری گفتند اگر ما را نیامرزی و مورد رحمت قرار ندهی از زیانکاران خواهیم بود.

آری انسان هنگامی که تمام علایق و روابط خود را از زندان وحشتناک و مخوف و محدود خودخواهی که علّت هر گناه و معصیت و سبب پیوند با ما سوی الله است برید و به فضای عشق و علاقه و ایمان به حق پناه برد منافع سرشار ابدی و سود فراوان سرمدی نصیب او میگردد.

زبان حال آدم و حوا در آیه ۲۳ سوره اعراف رَبَّنٰا ظَلَمْنٰا أَنْفُسَنٰا این است که وقتی در زندان خودیت گرفتار آمدیم و از یار غافل شدیم به چاه ظَلَمْنٰا أَنْفُسَنٰا افتادیم و چون از جانب یار نظری به ما شد و شرمساری و حیا و گریه

۱- ۱) - اعراف، آیه ۲۳.

ما را به خاطر محرومیتمان از قرب خود دید، گَل ادب از بوستان درونمان شکفت و همه وجودمان چونی نی نالان به حضرتش عرضه داشت

وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ اَلْخاسِرِینَ.

با این شرمساری و ادب به بارگاه مغفرت و رحمتش راه یافتیم و زمینه توبه حقیقی از طریق تلقی کلمات برای ما فراهم شد و با این راه یابی از خودی درآمدیم و خدائی شدیم، و برای ابد سر به خاک بندگی او نهادیم، و در مقام عصمت نشستیم و جان و دل برای همیشه از تعلق به غیر بریدیم.

هرروز به دیدار توآیم ز در دل

بینم به رخ خوب تونیک از نظردلتو در دل و دل درخم زلف تونهان استمن گام زنان روز و شبان براثر دلگاه ازدل شوریده بپرسم خبرتو گاه از خم زلف تو بجویم خبر دلبردیده دری بازکن ای دادرس جان از دل خبری باز ده ای هم سفر دلتازنده کنی بازش ازآن لعل روان بخش ما دوش بریدیم به پای تو سردلحاج میرزا حبیب الله خراسانی اولین گیاه و نباتی که باران الهامات الهیه از دانه محبت و عشق به حق به وسیله حق در قلب آدم و سرزمین فطرتش روئید نبات اقرار به ظلم بنفس در پیشگاه عنایت و رحمت رب بود، همین اقرار آگاهانه بود که او را از چاه بشری که از حالت انسانی در آن سقوط کرده بود، و در استعداد سعادت ازلیه دچار خسران گشته بود نجات داد و به فضای نورانی و ملکوتی دعا و استغاثه کشید، و وی را آماده دریافت کلمات که حقیقت و عمق اسماء تعلیم یافته بود نمود، و نهایتاً از دانه های کلمات درخت اجتباء روئید و بر شاخه آن گُل توبه شکفت و توبه او به وسیله بازگشت و رجوع محبوب و به عبارت دیگر پذیرش توبه گشت و از این مجموعه میوه هدایت ظاهر شد.

ص:۱۴۵

ثُمَّ اِجْتَباهُ رَبُّهُ فَتابَ عَلَيْهِ وَ هَدىٰ: (۱)

آنگاه پروردگارش او را برگزید، و به گلستان توبهاش نشاند، و بی درنگ توبهاش را پذیرفت و او را به هدایت ویژه آراست.

او برخلاف ابلیس که به راه کبر و منیت و خودپسندی و خودخواهی و خوی استکباری ادامه داد، شرمساری و حیا، و اشک و زاری، و ادب و تواضع، و خاکساری و فروتنی نشان داد و بی درنگ و بدون معطلی و فوت وقت به مقام تلقی راه یافت.

تلقی در این آیه شریفه و نیز براساس لغت عرب عبارت از دریافت خوب و کامل، و عاشقانه و مشتاقانه و عابدانه است، دریافتی که از اطاعت و بندگی و اخلاص و صدق مایه میگیرد، و دریافتکنندهاش عقل و قلب و جان و باطن است، و قبول و پذیرفتن آن با همه وجود بدرقه آن است، و محقق شدن به حقایقش که صرفاً توحید خالصانه و شئون آن است از لوازم و واجبات و ضروریاتش شمرده میشود.

تلقی در این زمینه در حقیقت آموزش شیوه توبه از جانب محبوب به حبیب و از سوی معشوق به عاشق است که با پیمودن راه توبه دوری و فاصله میان حق و عبد برداشته شود و اوراق سیاه شده پرونده به نور تغییر یابد، و بعید قریب، و بیگانه آشنا، و غافل آگاه و خواب بیدار شود.

از این که در آیه شریفه فعل تلقی مفرد است و سخن فقط از آدم است نه این که در این میدان عظیم و سعادت بخش به همسر او بیاعتنائی شده باشد بلکه همسر در تمام این زمینهها تابع شوهر است، آنچه به شوهر عنایت میشود همان

۱- ۱) - طه، آیه ۱۲۲.

به همسـر داده میشود زیرا زن و شوهر در زندگی چون روح واحد در دو جسم اند، و باید توجه داشت که در آیه ظلمنا انفسـنا به صـراحت و آشـکار سـخن از حوا هم به میان آمـده و اقرار به ظلم بر نفس و درخواست مغفرت و رحمت مربوط به هر دوی آنهاست پس تلقی و آثارش نیز متوجه هر دو آنهاست.

نظیر این گونه سخن که ضمیر در فعل مفرد آمده ولی دو نفر منظور است در قرآن مجید دیده میشود:

وَ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ یُرْضُوهُ: (۱)

شایسته تر آن بود که خـدا و پیامبرش را خوشـنود سازنـد، از آنجا که خـدا و پیامبر یک هـدف را دنبال میکننـد و آن هدایت انسان و رساندنش به کمال و سعادت است ضـمیر در یرضوه مفرد آمده ولی مقصد از ضمیر مفرد خدا و رسول اوست در آیه مورد بحث هم داسـتان از این قرار است فتلقی شامل آدم و حوا باهم است آدم دریافت کلمات کرد و حوا را در صعود پس از هبوط کمک کرد.

فـاء فتلقی نشـانگر این معناست که آدم بیـدرنگ وارد منطقه توبه و بازگشت به سوی خـدا شـد و نشان داد که آثار و وسوسه دشمن و ازلال او استوار و پا برجا نبود و بر عقل و جان و مشاعرش چیره نشده بود، و به فطرت و ساختمان انسانیت زخم کاری وارد نکرده بود، و نشان داد که کید دشـمن و حیله او ضعیف است و با اسلحه بازگشت و توبه میتوان زحماتش را به بر باد داد و آثار شومش را از صفحه جان و دل زدود.

۱- ۱) - توبه، آیه ۶۲.

در روایتی آمده تلقی کلمات و آثارش محصول حیا و بکاء و دعای آن آراسته به مقام خلافت الهی بود. (۱)

کلمات

در آیه مورد بحث کلمات به صیغه جمع آمده که شامل حقایقی بسیار مهم و با ارزش و با عظمت است، که ارزش و عظمت آن حقایق از نکره بودن کلمات استفاده میشود، حقایقی که فوق العاده مؤثر در عقل و قلب و مشاعر و جان است و تحولی عظیم و تغییری شگفت آور در انسان ایجاد میکند و مایه تبدیل هبوط و سقوط به صعود و پرواز به سوی قرب حق است.

از آثار کلمات پیداست که این کلمات عبارت از الفاظی چند نبوده که به صوت تبدیل شده و به گوش سر رسیده باشد، الفاظ و اصوات مثبت شبانه روز به گوش مردم جهان میرسد ولی در بسیاری از آنان اثر نمی گذارد، قطعاً این کلمات مفاهیم و معانی و حقایق عینی بودهاند که تجلی نوری شدید داشته و آدم آنها را با همه وجودش تلقی کرد، و مایه بازگشت و توبه او به سوی حضرت رب العزه شد، آنچه در روایات به عنوان کلمات نقل شده بیان آن حقایق عینی است نه الفاظی که به آدم رسیده و او بر زبان جاری کرده و به مقام قرب و حوزه وصال رسیده است.

آنچه از مجموعه روایات این باب به دست میآید این است که کلمات تلقی شده بفرموده حضرت باقر یا حضرت صایق علیها السلام عبارت بوده از:

«لااله الا انت سبحانک و بحمدک علمت سوءً وظلمت نفسی فاغفرلی و انت خیر الغافرین، لااله الا انت سبحانک اللهم و بحمدک عملت سوء وظلمت نفسی فاغفرلی وارحمنی وانت ارحم الراحمین، لااله الا انت

۱- ۱) - منهج الصادقین، ج ۱، ص ۲۴۴.

سبحانك اللهم وبحمدك عملت سوء وظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب الرحیم.»

و در دیگر روایات از قول پیامبر و حضرت صادق آمده:

«سأله بحق محمد وعلی وفاطمه والحسن والحسین الاتبت علی فتاب علیه:» (۱)

از این روایات استفاده میشود که کلمات حقایقی چون توحید و تسبیح و استغفار و رسالت و ولایت بوده که نه الفاظش بلکه مصادیق عینی و وجودیاش به صورت نور از طرف آدم، دریافت شد، دریافتی که او را از جاذبههای غیرخدائی رهانید و به حضرت حق پیوند داد و این حقایق که جلوه ربوبیت حق بود آدَمُ مِنْ رَبِّهِ او را از خودیت بیرون آورد و به پیشگاه خدائی نشاند، و در حقیقت این کلمات منشأ بازگشت او به خدا و بازگشت خدا به او بود.

توحید خالص و دور از دسترس وسوسهها و ازلال شیطان را به تلقی او دادند، و تسبیح حقیقی را که علما و عملاً منزه دانستن حق از هر عیب و نقصی است از افق وجود او به طلوع آوردند، و پشیمانی جدی و عزم بر سلامت در آینده را در مشاعر و قلبش چون شجرهای ثابت نشاندند، و این سه حقیقت را با جلوه دادن ایمان به رسالت پیامبر و ولایت اهل بیت کامل کردند، زیرا که توحید انسان و تسبیح و توبهاش جز با تسلیم قلب به رسالت پیامبر و چشیدن عسل بی نظیر ولایت کامل نمی شود و نعمت حق بر آدمی تمام نمی گردد و رضای حق از انسان تحقق نمی یابد.

ص:۱۴۹

۱- ۱) - روضه کافی، ۳۰۴- نور الثقلین، ۵۶و ۵۷- تفسیر فخر رازی، ج۳، ص۱۹.

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ اَلْإِسْلاٰمَ دِيناً: (۱)

آنگاه به منطقه توبهاش پذیرفتند، و گذشتهاش را گذشتند، و به شرف قبولی توبهاش سرافراز نمودند، و به دایره إِنَّ اَللّٰهَ يُحِبُّ اَلتَّوّٰابِينَ برده بر کرسی محبوبیت قرارش دادند، و به عنوان اول تائب حقیقی اسوه و سرمشق جهانیانش نمودند، و توبه او را بهترین ارث باقی مانده برای نسلش قرار دادند تا آن که برههای از عمرشان را به متابعت پی درپی از شیطان و اقتدای به او به سر برند و زمینه سقوط و هبوط خود را از آسمان معنویت و انسانیت به چاه حیوانیت فراهم آوردند، از پدر توبه را به ارث برند، و با جلوه دادن توحید و تسبیح و استغفار و رسالت و ولایت در اعماق قلب و مشاعرشان از چاه سقوط و هبوط درآیند و به سوی قرب حق و بارگاه دوست و پیشگاه محبوب صعود کنند و سر از پنجره گنبد دوار برآورده به تماشای حقایق ماوراء این گنبد و نظر به ملکوتیان پاک نایل آیند و به رضای حضرت حق که مایه نجات از مهالک در دنیا و آخرت است برسند.

توبه آدم

آدم با تلقی کلمات به معنائی که در سطور گذشته توضیح داده شد به توبه قابل قبول موفق شد، و آثار وسوسه و ازلال را با قدرت توبه از صفحه وجودش زدود، و با ورود به عرصه توبه شکست ذلت باری به دشمن داد و راه نفوذ دوباره او را به روی خود بست و از این طریق درسی حکیمانه به هر گنهکاری داد، و درب هر

۱- ۱) - مائده، آیه ۳.

عـذری را به روی هر معصـیت کـاری مسـدود کرد و بر این شـعار بی پـایه بی منطق برای ابـد خـط بطلاـن کشـید که برخی از گنهکاران برای معذور دانستن خود جهت ادامه گناه میگویند: آب از سر ما گذشت چه یک نی چه صد نی!

او بـا این عمـل انسـانی و الهیـاش نشـان داد که هیـچ گـاه در رحمت و مغفرت به روی انسان بسـته نیست، و هرگاه گنهکار به عرصه توبه واقعی درآید صـفحات سـیاه پرورندهاش به روشنائی و پاکی تبدیل میگردد، و تواب رحیم او را عاشقانه میپذیرد و از گذشتهاش گذشت میکند.

پذیرش توبه

وجود مقـدس حق از طرفی گنهکـاران را دعوت به توبه و انـابه و دست شسـتن از گنـاه و روی آوردن به ایمـان و عمـل صالح نمـوده و از طرف دیگر وعـده حتمی و مژده قطعی به قبولی توبه داده است، او ذات مسـتجمع صـفات کمـال است که وجود و ذاتش و مفـاهیم صـفاتش را که عین ذات است حـدی و نهـایتی نیست، فرمانش به توبه گنهکار حکیمانه و عاشـقانه و قـدرت پذیرششش بی نهایت است.

اگر گناه گناهکار از نظر گستردگی چون سطح خشکی و دریا و از نظر عدد چون ریگ بیابان و برگ درختان باشد، و مهلتی برای جبران گنـاه برای خود محفوظ بـدارد و به توبه حقیقی برخیزد به یقین حضـرت او توبهاش را میپـذیرد و به جایگاه خوش مغفرت و عفو مینشاندش و راه ورود به جنت را به روی باز کرده و طریق دوزخ را به سویش مسدود مینماید.

او در سوره یوسف نا امیـدان از رحمت را از زمره کافران دانسـته، و بدگمانان به خود را مطرود درگاه شـمرده، و امیدواران به رحمت و مغفرت را ارزش داده و به توبه و انابه تشویق نموده است.

ص:۱۵۱

«انت الـذی فتحت لعبـادک بابـاً الی عفوک سـمیته التوبه فقلت یا ایها الـذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصوحاً فما عـذر من اغفل دخول الباب بعد فتحه؟» (۱)

تـو کسـی هسـتی که دری را به روی بنـدگانت به سـوی عفـو و گذشـتت گشادهـای و آن را نـام گـذاری به تـوبه کردهـای و فرمودهای ای اهل ایمان به خـدا باز گردیـد بازگشتی خالصانه، پس چه عذری است برای کسـی که از ورود به این در پس از باز بودنش غفلت کند.

او تـواب و رحیـم است، یعنی بسـیار تـوبه پـذیر است، و تـوبه پـذیریاش همراه بـا مهربـانی و محبت است، این گـونه نیست که گناهکار را بپـذیرد و توبهاش را قبول کند و از خطاکایاش بگذرد ولی نسـبت به او نفرت و بی میلی داشـته باشد، بلکه توبه را همراه با مهر و محبت به گناهکار قبول میکند انه هو التواب الرحیم.

حضرت حق از باب لطف و رحمت به گنهکاران به موسی بن عمران خطاب فرمود:

«فمن لجأ الیک وانضوی الیک من الخاطئین فقل: اهلاً وسـهلاً یا رحب الفناء بفناء رب العالمین واستغفرلهم وکن لهم کاحدهم ولاتسـتطل علیهم بما انا اعطیتک فضـله وقل لهم فلیسألونی من فضـلی و رحمتی فانه لایملکها احد غیری وانا ذوالفضل العظیم:» (۲)

هرگاه از خطاکارن کسـی به تو پناه آورد و همراه تو شد به او بگو: خوش آمدی ای گشاده پیشـگاه به سبب پیشگاه پروردگار جهانیان و برای آنان از من درخواست

۱- ۱) - مفاتیح الجنان، مناجات تائبین.

۲- ۲) - روضه کافی، ۴۸.

آمرزش کن و مانند یکی از آنان باش و بخاطر برتری و فضلی که به تو دادهام بر آنان گردن فرازی مکن و به آنان بگو: باید از فضل و رحمتم درخواست کنید زیرا جز من مالک فضل و رحمت نیست و من دارنده احسان عظیم هستم.

حقیقتی عجیب

کشف الاسرار و عده الابرار از قتاده روایت میکند که روزی که خدای مهربان توبه آدم را پذیرفت روز عاشورا بود، و از رسول خدا در همین زمینه روایت شده، نوح از کشتی در روز عاشورا بر کوه جودی پیاده شد، و روز عاشورا توبه آدم مقبول حق افتاد، و روز عاشورا توبه قوم یونس پذیرفته شد، و در چنین روزی دریا برای بنی اسرائیل شکافت، و ولادت ابراهیم و مسیح در روز عاشورا اتفاق افتاد. (۱)و روز عاشورا روز بسیار مهمی است که توبه حر با آن گناه عظیمش و توبه ابوالحتوف بن حرث انصاری و سعدبن حرث انصاری حدود یک ساعت مانده به شهادت حضرت حسین (ع) پذیرفته شد.

آری توبه با کمک توحید قلبی و تسبیح و استغفار و با توسل به حقیقت رسالت و ولایت که عبارت از پذیرفتن و قبول اعتقادی این دو واقعیت گرانبها است از هر گنهکاری پذیرفته است، به شرطی که پس از توبه گناهان گذشته جبران شود، و زمین زندگی پر از گل و شکوفه عمل صالح گردد.

زمینه های بیداری و رشد

انسان بدون تردید با آزادی و اختیار و فطرت و عقل که هرسه مایه انسانیت و نردبان صعود به حقایق، و وسیله رسیدن به واقعیات است به عنوان مسافری والا

ص:۱۵۳

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج۱، ص۱۵۶.

به نهایت و مقصد اعلایش آخرت و سکونت در جوار قرب حق است در زمین استقرار یافته و دارای قدرت درک و فهم و خلاقیت است، و در اطرافش چه در طبیعت و چه در بستر تاریخ و چه در درون پر غوغای او همه جا نشانه های بی شمار هدایت تعبیه شده است.

انسان این موجود والا و برتر، و این عنصر پاکی که از مقام با عظمت خلافت الهی برخوردار است و دارای بصیرت و دوچشم بینا و گوش شنوا و دل و قلبی هشیار و آگاه است، با همه وجود مسئول است که از این ابزار و استعدادها برای دیدن و شنیدن حق و پیام های حقیقت و مطالعه و مشاهده واقعیات هستی و انتخاب بهترین راه و عمل و ایجاد بهترین شرایط برای زندگی و بهترین بستر برای رسیدن به کمال استفاده کند، کاروان بشریت را با تمام قوا در راه رسیدن به اوج کمال و وصول به حق یاری نماید، اگر در چنین مسیری قرار گیرد و به انجام چنین اموری دست یازد، زندگی را رونق واقعی داده به سلامت و عافیت و آزادی و حقیقت و روشنائی میرسد، و اگر تنبلی کند و به تن پروری و لذت گرائی افتد، از فطرت و بصیرت و شنوائی و ابزار هدایت استفاده نکند و ذهن و عقلش را به چاه کُندی و سستی سرنگون نماید و بی تفاوتی و بی حرکتی پیشه کند. راه به هیچ جا نمی برد، محروم و ناتوان به رنج و مشقت و سیه روزی و تباهی افتد، و در کام هلاکت ابدی فرو رود.

قَدْ جٰاءَکُمْ بَصٰائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِیَ فَعَلَیْهٰا وَ مٰا أَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیظٍ: (۱)

۱- ۱) - انعام، آیه ۱۰۴.

تحقیقاً از جانب پروردگارتان بصیرتها و مایه روشنیها و خوشبختیها به سوی شما آمده، پس هر کس به وسیله آن بصیرتها و دلایل بینا شود و حقایق را با چشم عقل و دیده دل ببیند به سود خود اوست و هرکه با بی توجهی به دلایل و روی گرداندن از آنها کوردل گردد و خود را از اندک فهم حقایق محروم سازد به زیان خود اوست، وظیفه من ابلاغ پیام خداست و من بر شما حافظ و نگهبان نیستم که بالاجبار شما را از افتادن در چاه هلاکت حفظ کنم.

مسئولیت دیدن با چشم سر و دیده عقل، انتخاب کردن بهترین، عمل کردن با خود انسان است، آزادی انتخاب راه از آنچه به روی انسان گشوده است ماهیت عظیم مسئولیت اساسی آدمی را روشن میسازد.

إِنّا هَدَیْناهُ اَلسَّبِیلَ إِمّا شاکِراً وَ إِمّا کَفُوراً: (۱)

ما راه را به انسان نشان دادیم و اکنون اوست که یا به عنوان شکر راه درست و طریق سلامت را برگزینند، یا ناسپاسانه غفلت ورزد و به بیراهه و کج راهه رود.

مسئولیت انسان مایه از خودش میگیرد، زیرا سرمایه های عظیمی در اختیار اوست که منشأ مسئولیت است، تعهد انسان نسبت به خودش، سپس نسبت به دیگران سرآغاز رسالت اوست.

ما انسانها با استعدادها و امکانات فراوانی در درون و خارج از وجودمان قدم به دنیا گذاشته ایم و در محیطی نشو و نما میکنیم که عناصر بی شمار زنده و غیر زنده در حال ارتباط و تأثیر متقابل بر یکدیگر و در حال حرکت و تلاش اند، جهان عظیمی در برابر ماست با دنیاهای کوچک و بزرگ در داخل آن، و ما موجودی هستیم اگر چه از نظر فیزیکی و مادی بسیار کوچک و ناچیز و کم وزن، ولی با استعدادها و غرائز و مایه های شگفت، این حرکات ماست و اعمال

۱- ۱) - الانسان، آیه ۳.

و اخلاق ماست که اگر منطبق بر حقایق ایمانی و ملکوتی باشد یا برگرفته از هواهای نفسانی و فرهنگ های شیطانی خوشبختی و بدبختی، سعادت یا شقاوت، شادی یا رنج، سلامت یا بیماری، قدرت یا ضعف به ارمغان میآورد:

كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ: (۱)

هر کس مرهون همه اموری است که به دست آورده است.

درجه و مرتبه، پستی و تنزل هرکس متناسب با اعمالی است که انجام داده است، اینجا فقط مسئولیت انسانی مطرح است مسئولیت هر انسان نسبت به خود و آینده و سرنوشتش و در این زمینه زن و مرد فرقی نمیکند.

مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ: (۲)

از مرد و زن هر کس کار شایسته و پسندیده انجام دهد در حالی که مؤمن است مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزهای زنده میداریم و پاداششان را به پایه بهترین عملی که همواره انجام میدادهاند میدهیم.

مسئولیت انسان در برابر خدا، پیامبران، امامان، زن و مرد، اقوام، جامعه مسئولیتی است عظیم و مستقل و خدشه ناپذیر، زیرا شرایط هرچه باشد، و ضرورتها هرچه ایجاب کند انتخاب نهائی را انسان با آزادی و اختیار انجام میدهد. (۳)پس از این مقدمه نکته مهم و سئوال و پرسش این است که اگر انسان به تعهد و مسئولیتش ارزشی نداد و به آن پشت پا زد، و روی از آن برتافت و شعله چراغ فطرت را رو به خاموشی برد، و عقل را در ظلمت هوای نفس حبس کرد، و قلب

۱- ۱) - مدثر، آیه ۳۸.

۲- ۲) -نحل، آیه ۹۷.

۳- ۳) - چرا انسان متعهّد و مسئول است با توضیح و تصرف در عبارات ص ۴۴.

را خانه شیطان قرار داد، و اخلاق و عملش هم سو با فرهنگ شهوت بی مهار و عادات و رسوم غلط بی دینان شد، و خلاصه از خدا دوری کرد، و قدر پیامبران و امامان را نشناخت و از عمل به احکام الهی خودداری کرد، ولی روزی به هر علّتی از خواب غفلت بیدار شد و در وادی طور بینائی قدم گذاشت و گذشته خود را غرق در خسارت دید و ساختمان انسانیتش را ویران و تخریب شده مشاهده کرد، آیا از قرآن و مکتب سعادتبخش اسلام راهی برای جبران گذشته و ساختن آینده دارد؟

پاسخ این پرسش با توجه به آیات کتاب حق، و راهنمائی های پیامبر و امامان معصوم مثبت است، آری برای جبران گذشته و ساختن آینده مایهای و سازکاری چون توبه و رجوع به حق به معنای حقیقیاش برای او قرار داده شده، و اوست که باید با اشتیاق و علاقه، و با امیدی مثبت، و حال ملکوتی، و ارادهای استوار توبه را چونان پدرش آدم انتخاب و به آن متوسل شود و با شفاعت این مایه عرشی که نجات بخش ترین شفیع است به جبران گذشته برخیزد، و آینده خود را با ایمان و عمل و اخلاق حسنه بسازد. و همای سعادت را در آغوش گیرد و خدا و اولیاءش را از خود خوشنود و راضی نماید، و خود را با این انتخاب احسن و سعادت آفرین به عرصه گاه مغفرت و عفو و صفح و رحمت و رضای حق و بهشت عنبرسرشت آخرت برساند که همه این حقایق محصول بر ارزش توبه واقعی است.

توبه و بازگشت

توبه و بازگشت و روی برگرداندن از هوای نفس و شیطان و روی آوردن به خدا، و جبران گذشته حقیقتی است که حضرت ربّ العزه براساس مهروزی و محبت به بندگان و ملاحظه مصلحت دنیا و آخرت آنان نسبت به آن فرمان

ص:۱۵۷

واجب داده است، که اجرای این فرمان واجب از اعظم عبادات بلکه مایه و ریشه عبادات و ترکش از اعظم گناهان و محرمات است.

وَ تُوبُوا إِلَى اَللّٰهِ جَمِيعاً أَيُّهَا اَلْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ: (۱)

و شما ای گروه اهل ایمان همگی به سوی خدا بازگردید تا پیروز و رستگار شوید.

هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ اَلْأَرْضِ وَ اِسْتَعْمَرَكُمْ فِيهٰا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ: (۲)

صالح به قومش گفت: او شما را از زمین به وجود آورد، و از شما خواست که در آن آبادانی کنید، بنابراین از گناهان و آلودگیها دست بردارید و از حضرتش آمرزش بخواهید آنگاه به سوی او توبه کنید و به جناب او باز گردید زیرا پروردگارم به بندگانش نزدیک و اجابتکننده دعای آنان است.

جمله توبوا در آیات قرآن امر واجب به همگان است و اطاعت از امر واجب بر همگان ضروری و لازم است، و اجرایش موجب ثواب و پاداش، و عصیان و سرپیچی از آن گناه و سبب کیفر و آتش است.

وجود مقدس او که به توبه فرمان داده پذیرش آن را هم ضمانت فرموده و به توبه کنندگان در قرآن مجید وعده داده که آنان را مورد عفو قرار دهد و توبه بازگشتشان را بپذیرد و خود را قابل التوب و تواب معرفی کرده و کراراً در آیات کتابش به این حقیقت توجه داده است.

غٰافِرِ اَلذَّنْبِ وَ قٰابِلِ اَلتَّوْبِ: (۳)

او آمرزنده گناه و قبولکننده توبه است.

۱- ۱) - نور، آیه ۳۱.

۲- ۲) - هود، آیه ۶۱.

۳- ۳) - غافر، آیه ۳.

إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ تَوّٰاباً رَحِيماً: (۱)

به یقین خدا همواره بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

وجود مبارک او اهل توبه را محبوب خود دانسته و به این حقیقت در قرآن مجید اشاره میکند:

إِنَّ اَللّٰهَ يُحِبُّ اَلتَّوّٰابِينَ وَ يُحِبُّ اَلْمُتَطَهِّرِينَ: (۲)

یقیناً خدا دوستدار تائبان و محبّ پاکیزه شوندگان از آلودگی هاست.

هیچ زمانی نیست که در صورت تحقق توبه واقعی از پذیرفتن توبه امتناع ورزد چنان که در قرآن مجید میفرماید:

وَ هُوَ اَلَّذِي يَقْبَلُ اَلتَّوْبَةَ عَنْ عِبٰادِهِ وَ يَعْفُوا عَنِ اَلسَّيِّئٰاتِ: (۳)

و اوست کسی که همواره از بندگانش توبه را میپذیرد و از بدیها گذشت میکند.

محدث خبیر فیلسوف کبیرفیض کاشانی در کتاب شریف محجه البیضاء که تصفیه احیاء علوم الدین از مسائل غیرعقلی و غیرشرعی است میفرماید: توبه عبارت از حقیقتی است که از سه واقعیت مترتب بر یکدیگر منظم شده و پیوند و گره خورده: علم و آگاهی، حال درونی و کوشش و عمل، علم و آگاهی اول و حال درونی دوم و کوشش و عمل سوم است، مرحله اول سبب تحقق مرتبه دوم و مرتبه دوم سبب تحقق مرتبه سوم است، سببی که اقتضای جریان سنت حق را در ملك و ملکوت دارد اما علم و آگاهی عبارت است از معرفت و توجه به سنگینی زیان گناه و این معصیت حجاب میان انسان و هر محبوب مثبتی است، چون این توجه و

۱- ۱) - نساء، آیه ۱۶.

۲- ۲) - بقره، آیه ۲۲۲.

۳- ۳) - شوری، آیه ۲۵.

عرفان به او دست دهد و یقینی چیره بر قلب او گردد از این توجه به خاطر این که گناه عامل از دست رفتن محبوب شده درد پشیمانی و الم حیا و شرمساری از قلب سر میزند، و قلب به این معنا توجه میکند که این تیره بختی و تیره روزی معلول از دست رفتن عمل صالح است، این الم و درد قلبی به حالت دیگر که عبارت از اراده و قصد به جانب فعل و عمل است ظهور میکند که گرهی به گذشته و حال و آینده دارد، گره و تعلّقش به حال به صورت ترک گناه که فعلاً آلوده به آن است خودنمائی میکند، و نسبت به آینده به صورت عزم جدی بر ترک گناه خود را نشان میدهد و نسبت به گذشته در چهره تلافی و جبران گذشتهها از قضای واجب و پر کردن خلأ کارهای خیر تحقق مییابد.

چون علم و حال و عمل از افق وجود انسان نسبت به نواقص و ناپاکیها و آلودگی هایش طلوع میکند، توبه تحقق مییابد و گناه آمرزیده میشود، و گذشتهها جبران میگردد و آینده در گردونه سلامت قرار میگیرد، و مغفرت و رحمت شامل انسان میشود، و ظلمت به نور تغییر مییابد، و باطل میرود و حق به جای آن قرار میگیرد و سعادت دنیا و آخرت انسان تضمین میگردد.

و از آنجا که گناه و معصیت یقیناً مهلک ترین سم، و مخرب دین، و بر باد دهنده دنیا و آخرت است وجوب توبه از آن فوری است و نسبت به انجام آن درنگ و وقت گذرانی و وعده دادن بخود برای توبه در آینده ابداً جایز نیست و بلکه تأخیر آن به هر علّتی معصیتی دیگر و گناهی زشت است و چه بسا که در تأخیر آن آفاتی گریبانگیر انسان شود و از همه آفات زیانبارتر تنگی وقت و از دست رفتن مهلت و رسیدن لحظه مرگ که همه و همه موجب تحقق نیافتن این حقیقت عظیمه و مایه الهیه و ملکوتیه است.

قرآن مجید در این زمینه هشدار کمرشکنی میدهد که واجب است هر معصیت کاری به این هشدار با همه وجود توجه کند:

وَ لَيْسَتِ اَلتَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ اَلسَّيِّئَاتِ حَتّٰى إِذٰا حَضَرَ أَحَدَهُمُ اَلْمَوْتُ قٰالَ إِنِّي تُبْتُ اَلْآنَ وَ لاَ اَلَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفّٰارٌ أُولٰئِكَ أَعْتَدْنٰا لَهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً: (۱)

و برای کسانی که پیوسته کارهای زشت مرتکب میشوند تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد و در آن لحظه که همه فرصتها از دست رفته گوید: اکنون توبه کردم، و نیز برای آنان که در حال کفر از دنیا میروند توبهای نیست، اینانند که عذابی دردناک برای آنان آماده کرده ایم.

روایات باب توبه

از حضرت حسن از رسول خدا روایت شده است:

«لما هبط ابلیس قال و عزتک وجلالک وعظمتک لاافارق ابن آدم حتی تفارق روحه جسده، فقال الله سبحانه: وعزتی وجلالی وعظمتی لا احجب التوبه عن عبدی حتی یغرغربها:» (۲)

هنگامی که ابلیس از مقامات ملکوتیاش فرود افتاد به حضرت حق گفت سوگند به عزت و جلال و عظمتت از انسان جدا نمی شوم تا روح از بدنش مفارقت کند، حضرت حق به او فرمود: سوگند به عزت و جلال و عظمتم من هم در توبه را به روی آنان نمی بندم تا آنجا که بتوانند آن را در گلو بچرخانند.

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:

۱- ۱) - نساء، آیه ۱۸.

۲- ۲) - بحار، ج۶، ص۱۶.

«ان آدم قـال: یـا رب سـلطت علی الشـیطان و اجرنیه منی مجری الـدم فاجعـل لی شـیئً فقـال: یا آدم جعلت لک ان من هم من ذریتک سـیئته لم تکتب علیه فان فان عملها کتبت علیه سـیئته ومن هم منهم بحسـنه فان لم یعملها کتبت له حسـنه وان هو عملها کتبت له عشرا قال: یا رب زدنی قال جعلت لک ان من عمل سیئته ثم استغفر غفرت له قال: یا رب زدنی قال جعلت لهم التوبه و بسطت لهم التوبه حتی تبلغ النفس هذه قال یا رب حسبی:» (۱)

آدم به حضـرت حق گفت: پروردگـار من از شـیطان به سوی من راهی بـاز گـذاشتی و او را در محـل جریـان خونم به جریـان انداختی، در برابر آن چیزی برای من قرار بده: خطاب رسـید برای تو این را قرار میدهم که هرکس از ذریه ات گناهی را قصد کنـد در پرونـدهاش نوشـته نشود، اگر مرتکب شود فقط یک گناه ثبت شود، و هرکس از آنان یک عمل خوبی را قصد کند، اگر انجام ندهد یک حسنه در پروندهاش ثبت شود و اگر آن را انجام دهد ده حسنه برایش نوشته شود، آدم گفت: پروردگارا بر من بیفزای، خطاب رسـید برای آنان توبه قرار میـدهم و آن را از نظر زمانی توسـعه میبخشم تا جان به گلو برسد، آدم گفت: مرا بس است.

حضرت صادق از رسول خدا روایت میکند:

«من تـاب قبل موته بسـنه قبل الله توبته ثم قال: ان السـنه لکثیره من تاب قبل موته بشـهر قبل الله توبته ثم قال: ان الشـهر لکثیر من تاب قبل موته بجمعه قبل الله توبته ثم قال: ان الجمعه لکثیره من تاب قبل موته بیوم

۱- ۱) - کافی، ج۲، ص۴۴.

قبل الله توبته ثم قال: ان الیوم لکثیر من تاب قبل ان یعاین قبل الله توبته:» (۱)

هرکس به یک سال پیش از مرگش توبه کند خدا توبهاش را میپذیرد، سپس فرمود: یکسال زیاد است، هرکس به یک ماه پیش از مردنش توبه کند، خدا توبه او را قبول میکند، آنگاه فرمود: یک ماه زیاد است، هرکس به جمعهای قبل از تمام شدن عمرش توبه کند خدا توبهاش را امضاء میکند سپس فرمود یک جمعه پیش از مرگ زیاد است، هرکس به یک روز پیش از مرگش توبه کند، خدا توبهاش را میپذیرد، آنگاه فرمود یک روز زیاد است، هرکس پیش از آن که آثار دنیای پس از مرگ را مشاهده کند خدا توبهاش را میپذیرد.

در حقیقت پایان این روایت میخواهد بگوید باید به اندازهای مهلت داشته باشد که بتواند توبه واقعی را تحقق دهد، در صورتی که مهلت تحقق توبه مورد نظر حق از دست برود نجاتی برای انسان نخواهد بود.

از علی (ع) روایت شده:

«لاشفیع انجح من التوبه:» (۲)

شفیعی رستگارکننده تر از توبه نیست.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«مرّ عیسی بن مریم علی قوم یبکون فقال: علی مایبکی هؤلاء فقیل: یبکون علی ذنوبهم، قال فلیدعوها یغفرلهم.» (۳)

۱- ۱) - کافی، ج۲، ص۴۴.
۲- ۲) - بحار، ج۶، ص۱۹.
۳- ۳) - امالی صدوق، ۲۹۷.

عیسی بن مریم به قومی گذشت که میگریستند، پرسید برای چه گریه میکنند، گفتند بر گناهانشان اشک میریزند، فرمود پس نسبت به آن دعا کنند که مورد آمرزش قرار میگیرند.

امام صادق (ع) از رسول خدا روایت میکند:

«یلزم الحق لامتی فی اربع: یحبون التائب، ویرحمون الضعیف، ویعینون المحسن، ویستغفرون للمذنب:» (۱)

بر امتم ادای حق در چهار واقعیت لازم است:

توبهکننده را دوست بدارند، به ناتوان رحم کنند، به نیکوکار کمک دهند، و برای گناهکار طلب آمرزش نمایند.

امیرالمؤمنین (ع) میفرماید:

«توبوا الی الله عزوجل و ادخلوا فی محبته فان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین والمؤمن توّاب:» (۲)

به پیشگاه خدای عزوجل توبه کنید و در دایره عشق و محبتش وارد شوید که در قرآن فرموده: یقیناً خدا تائبان و پاکیزه شوندگان از آلودگیها را دوست دارد، و مؤمن بسیار توبهکننده است.

حضرت رضا (ع) از پدرانش از رسول خدا روایت میکند:

«مثل المؤمن عندالله عزوجل کمثل ملک مقرب وان المؤمن عندالله عزوجل اعظم من ذلک ولیس شیئی احب الی الله من مؤمن تائب او مؤمنه تائبه:» (۳)

۱- ۱) - خصال، ج۱، ص۱۱۴.
۲- ۲) - خصال، ج۲، ص۱۶۲.
۳- ۳) - بحار، ج۶، ص۲۱.

جایگاه مؤمن نزد خدای عزوجل چون جایگاه فرشته مقرب است و یقیناً مقام مؤمن نزد خدا از این مقام هم بزرگ تر است و چیزی نزد خدا از مؤمن تائب و مؤمنه تائبه محبوت تر نیست.

حضرت رضا (ع) از پدرانش از رسول خدا روایت میکند:

«التائب من الذنب کمن لاذنب له:»

توبهکننده از گناه مانند کسی است که گناهی برای او نیست.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«اوحی الله عزوجل الی داوود النبی علی نبینا وآله و (ع) یا داوود ان عبدی المؤمن اذا اذنب ذنبا ثم رجع وتاب من ذلک الذنب واستحیی منی عند ذکر غفرت له وانسیه الحفظه وابدلته الحسنه ولاابالی وانا ارحم الراحمین:» (۱)

خدا به داود خطاب کرد ای داود هرگاه بنده مؤمنم مرتکب گناهی شود، سپس به سوی من باز گردد و از آن گناه توبه کند و از من هنگام یاد گناه شرمسار شود او را میآمرزم، و گناه را از یاد حافظان عمل میبرم و آن را تبدیل به حسنه میکنم و باک ندارم چرا که من مهربان ترین مهربانانم.

معاویه بن وهب که از اصحاب عالی قدر و مورد اطمینان حضرت صادق (ع) است میگوید از حضرت صادق شنیدم که میفرمود:

«اذا تاب العبد المؤمن توبه نصوحا احبه الله، فستر علیه فی الدنیا والآخره قلت: وکیف یستر علیه؟ قال: ینسی ملکیه ما کتبا علیه من الذنوب و اوحی الله الی جوارحه: اکتمی علیه ذنوبه، واوحی الی بقاع

۱- ۱) - ثواب الاعمال، ۱۲۵.

الارض: اکتمی علیه ما کان یعمل علیک من الذنوب، فیلقی الله حین یلقاه ولیس شیئی یشهد علیه بشیئی من الذنوب:» (۱)

هنگامی که بنده مؤمن توبه خالص و حقیقی کند خدا او را در دایره محبتش وارد میکند، پس بر او در دنیا و آخرت پوشش میاندازد، به حضرت گفتم: چگونه بر او پوشش قرار میدهد؟ فرمود: گناهانش را از یاد دو فرشتهای که آن گناهان را بر او نوشتهاند میبرد، و به اعضایش وحی میکند گناهانش را بر او کتمان کنید و پنهان بدارید، و به قطعه های زمین وحی مینماید: آنچه بر روی شما از گناهان مرتکب شده بر او بپوشانید، پس خدا را ملاقات میکند در حالی که چیزی بر ضدش به چیزی از گناهان گواهی دهد یافت نمی شود.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«ما من مؤمن یذنب ذنبا الا اجّل سبع ساعات، فان استغفرالله غفرله وانه لیذکر ذنبه بعد عشرین سنه فیستغفرالله فیغفرله وان الکافر لینسی ذنبه لئلا یستغفرالله:» (۲)

مؤمنی نیست که مرتکب گناهی شود مگر این که هفت ساعت به او مهلت دهند، اگر از خدا درخواست مغفرت کرد آمرزیده میشود، او چنانچه پس از بیست سال فراموشی نسبت به گناهش از گناهش یاد کند و از خدا درخواست مغفرت نماید، آمرزیده خواهد شد، کافر به جریمه کفرش گناهش را فراموش میکند تا در حوزه آمرزش وارد نشود.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

ص:۱۶۶

۱- ۱) - بحار، ج۶، ص۲۸، حدیث ۳۱.

۲- ۲) - بحار، ج، ص۳۴، حدیث ۴۹.

«ان الله تعالی اشد فرحا بتوبه عبده من رجل اضل راحلته و زاده فی لیله ظلماء فوجدها فالله اشد فرحا بتوبه عبده من ذلک الرجل براحلته حین وجدها:» (۱)

خدا به توبه بندهاش خوشحال تر از مردی است که توشه و زادش را در شب تاریک گم کرده پس آن را یافته است، خدا به توبه بندهاش از چنین مردی هنگام یافتن توشهاش خوشحال تر است.

همه این روایات و دیگر روایاتی که در معتبرترین کتابها درباره توبه روایت شده مربوط به توبه حقیقی و بازگشت جدی به سوی پروردگار است، توبهای که قصد آدمی را بر ترک گناه جدی کند، و گذشته را جبران نماید، و آیندهای پاک و سالم بسازد، در رابطه با توبه حقیقی سخنی بالاتر و استوارتر و راه گشاتر از سخن امیرالمؤمنان (ع) نیافتم که بر خود واجب میدانم در پایان این بخش آن سخن زیبا را که در باب حکمت های نهج البلاغه ثبت است بیاورم.

شخصی در محضر مقدسش گفت: استغفرالله حضرت با حالتی برخاسته از خشم به او گفت: مادر به عزایت گریه کند میدانی توبه و استغفار چیست؟ بی تردید استغفار و توبه منزلت مردم بلند مرتبه است، و آن حقیقتی مرکب از شش معناست:

اول: پشیمانی جدی از گناهانی که در گذشته انجام گرفته است.

دوم: تصمیم و اراده واقعی بر ترک گناه برای ابد در آینده.

سوم: پرداخت حقوق مردم تا خدا را دیدار کنی در حالی که هیچ حقی از مردم بر عهده ات نباشد.

۱- ۱) - کافی، ج۲، ص۴۳۵.

چهارم: اراده استوار بر ادای هر واجبی از واجبات خدا که آن را ضایع کرده و بجا نیاوردهای.

پنجم: همت بر آب کردن گوشتی که از حرام و گناه بر وجودت روئیده با حرارت و آتش اندوه برگذشته تا جائی که پوست را به استخوان بچسبانی و میان پوست و استخوان گوشت جدید روید.

ششم: رنج عبادت و خدمت را بر بدن بچشانی چنان که شیرینی و لذت گناه را بر آن چشانیدی.

سپس با تحقق این شش برنامه بگوئی: استغفرالله. (۱)آری براساس گفتار آگاه به ملك و ملکوت دارنده علم کتاب، خزینه دانش اولین و آخرین حضرت امیرالمؤمنین (ع) توبه عبارت از ادای حقوق الهی و ادای حقوق خلق، و تغییر دادن بدن از پوشش حرام به پوشش پاك، و ندامت و پشیمانی از گذشته و قدم نهادن در صراط مستقیم تا پایان عمر است، و این توبه است که انسان را از هبوط راهی صعود میکند، و فرشتگان را دعاگوی انسان مینماید، و آدمی را به دایره حبّ حق میکشاند، و برای انسان طهارت و پاکی واقعی میآورد، و خیر دنیا و آخرت را تضمین مینماید و برای حضرت آدم خلفی با ارزش میسازد، و راه ورود انسان را به حریم محبوب باز میکند، و آدمی را از استحقاق عذاب دوزخ میرهاند، و شایسته ورود در بهشت جاوید و ابدی قیامت میکند.

تفسیر آیه ۳۸-۳۹

اشاره

ص:۱۶۸

۱- ۱) - نهج البلاغه، حکمت ۴۱۷.

قُلْنَا اِهْبِطُوا مِنْهٰا جَمِیعاً فَإِمّٰا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنْ تَبِعَ هُدٰایَ فَلاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ

وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ

گفتیم همه شما از بهشت به زمین فرود آئید، پس چون هدایتی جامع و کامل از جانب من به سوی شما آید، نهایتاً آنان که هدایت مرا پیروی کنند هیچ ترس و اندوهی بر آنان نخواهد بود.

و کسانی که ناسپاسی کرده حق را پنهان کنند و به انکار و تکذیب آیات ما برخیزند آنان اهل آتشاند و در آن جاوید و ابدی خواهند بود.

شرح و توضیح:

دو آیه شریفه ما را متوجه چند مطلب بسیار مهم میکند: ۱- هدایت الهی و ضرورت آن ۲- آثار هدایت در زندگی ۳- کفرورزی و انکار آیات و نتیجه آن

هدایت الهی و ضرورت آن

گو این که انسان از نعمت عقل که مایه دریافت علوم و دانش ها، و تا حدی سبب تمییز و تشخیص امور است برخوردار میباشد ولی تجربه تاریخ حیات انسان در پهنه زمین ثابت کرده است که با اتکاء به عقل تنها که نورش کاربرد کامل و همه جانبهای برای زدودن ظلمت ها، و پیشگیری از فساد، و کنترل انسان ندارد خیمه زندگی همراه با عافیت و سلامت و صلح و صفا برپا نمی شود.

در تکیه بر عقل تنها و بکار گرفتن دانشهائی که به وسیله او تحصیل میشود چون آیندهای به عنوان جهان دیگر، و ظهور حکمت و عدالت برای پاداش خوبان و کیفر بدکاران در کار نیست با علاقه و محبت شدیدی که آدمیان به ابزار

و عناصر مادی و سفره طبیعت و شهوات و لذتها و خواسته های بی محاسبه و آزادی امیال و غرائز دارند راهی برای مقید کردن آنـان برای این که به حقوق دیگران تجـاوز ننماینـد، و دست به فساد و افساد نزننـد، و آلودگیها و منکرات و فحشا و زشتیها را گسترش ندهنـد و نظـام حیـات را به لجن زار متعفّنی تبـدیل نکننـد، و بی اعتمـادی و رسوائی و افتضـاح در همه امور را حاکم ننماینـد وجود نـدارد، از اینجـاست که ضـرورت هـدایت از جانب خالق هستی و آدم که به ظاهر و باطن و مصـلحت هر چیزی آگاه است حس میشود، هدایتی که از برکت آن قلب آراسته به عقاید پاک و درون منور به نور اخلاق نیکو و اعضا و جوارح مزین به اعمـال و حرکـات شایسـته میشود و در فضـای آن هر انسـانی از اعماق درون به آخرت و دنیای پاداش و کیفر پای بند میگردد، و هر حرکت درونی و برونی را که میخواهد انجام دهد با توجه به مراقبت خدا که هدایت از جانب اوست، و با لحاظ کردن قیـامت که هر حرکتی گرچه به وزن دانه ارزن باشـد محاسـبه خواهـد شـد، اگر نیک است دارای پاداش و ثواب، و اگر زشت است سـبب جریمه و عقاب است انجام میدهـد، و با اتصال به این هدایت هرگز هوس افساد وفاسد، و ورود به زشتی ها، و از دست دادن خوبی ها، و تجاوز به حق دیگران گرچه به انـدازه پوست جو در دهان مورچه باشـد، و ظلم و سـتم به دیگران گرچه هم کیش و هم نوعش نباشـد به او دست نمی دهـد، یوسف وار هفت سال در کنار زن زیبا چهره نامحرمی بالاجبار قرار میگیرد ولی حاضـر به آلـوده کردن دامن آن زن شـوهردار نمی شود گرچه از طرف آن زن در خلوت کـاخ بـا همه وجود و با دریـائی از عشق و علاقه و عشوه و ناز به عمل نامشـروع دعوت شود، و یوسف وار در زنـدان به صبر و اسـتقامت تن میدهـد تا مصون از فساد بماند. و دیگر زندانیان را در کمال آرامش به حق و حقیقت و دوری از گناه و

جتناب از معصیت و پاک شدن از شرک دعوت مینماید، و یوسف وار بر تخت حکومت و عزیز مصر نسبت به بیت المال و حق مردم کمال امانت و حفظ را نشان میدهد، و مسند را مبدء گسترش عدالت نسبت به همه مردم مینماید و به تخت سلطنت آبروی ابدی میدهد، چرا که وجودی متصل به هدایت و معتقد به قیامت و امیدوار به پاداش و کرامت، و در ترس از جریمه و کیفر و عذاب همیشگی و شکنجههائی است که برای بلعیدن مجرمان و بدکاران و مفسدان برای ابد دهانش باز است، و این کنترل و مقید کردن و ترمز زدن به هوا و هوسها و غرائز و امیال سرکش و شهوات بی درو پیکر و روحیه فسادجوئی و افسادگری هرگز کار عقل نبوده و نیست و نخواهد بود.

مگر متجاوزان دنیا و ستمگران و ظالمان، و پایمال کنندگان حقوق انسانها که در هر پست و مقامی بودند و هستند بی عقلها و دیوانه های لایق دارالمجانین اند، اکثر آنان به ویژه در روزگار و زمانی که فعلاً ما زندگی میکنیم و سال شمسی سال ۱۳۸۵ و قمری ۱۴۲۷و میلادی ۲۰۰۶ است فارغ التحصیلان دانشگاه های معتبر شرق و غرب و اهل عقل و خرد هستند، در عین حال از طریق حکومت و دولت هایشان، و از راه ثروت و دلارشان و از طرف دست نشاندگانشان و عوامل مرئی و نامرئی شان، و با کمک رسانه های جمعی و سایتها و ماهواره هایشان، و با دست مایه مزدوران قلم بدستشان و روزنامهها و سینماها و مجلاتشان و خلاصه ابزارهای بسیار قوی و پرقدرت الکتریکی شان که محصول عقل و علم است خشکی و دریا، دشت و صحرا، بیابان و جنگل، قریه و قصبه، شهر و شهرستان، پایتخت و مرکز حکومت ها، ادارات و پارک ها، سالنها و کنفرانس ها، و ابزار وسایل جمعی از قبیل اتومبیلها و قطارها و هواپیماها را به انواع مفاسد و زشتیها و فحشا و منکرات و تجاوزات مالی و بدنی و شهوانی

و رشوه و اختلاس و دزدی در روز روشن و غصب و زورگیری و باج خواهی آلوده کرده اند، و برای پیشگیری از این همه مفاسد که جان بشر را به لب رسانده، و روز روشن او را تیره کرده، و او را از زندگی خسته نموده هیچ کاری از دست عقل تنها و علم بر نمی آید و هیچ رشته علمی قدرت کنترل کردن این گونه انسانها را ندارد و در آینده هم نخواهد داشت.

آن حقیقتی که صددرصد قدرت دارد این افسار گسیختگان را که حیات انسانی را تقریباً در سطح کره زمین تغییر به حیات حیوانی و سبعی و شیطانی و بدتر از اینها دادهاند مقید کند و کنترل نماید و از آنان انسانی عاقبت نگر، دوراندیش، باوقار، با ادب، با تربیت، حکیم، عادل، دلسوز، خیرخواه، مهربان، متخلق به اخلاق، آراسته به عمل صالح، لحاظکننده پاداش و ثواب در آینده در برابر خوبی ها، و کیفر و عقاب در قیامت نسبت به بدیها هدایت و ولالتی است که از جانب خدا به سوی او آمده:

فاما یأتینک منی هدی

قید منّی در آیه شریفه که به معنای هدایت از جانب من است بسیار بسیار قابل توجه است و فریاد میزند که هدایت اصلاح گر و کنترلکننده منحصراً باید از جانب او باشد که هر هدایتی به هر صورت که باشد اگر از جانب او طلوع نکند و از افق حکمت و علم و عدل او تجلی ننماید ضلالت است.

این هدایت هرگز از وجود فیلسوفان شرق و غرب، و حکیمان تاریخ، و اندیشمندان کشورها، و اساتید دانشگاه، و سقراطها و افلاطونها و دیاجانوسها و دکارت ها، و کخها و کارل ها، و افلاطونیان جدید و فلوطن ها، و پاستورها و پاپنها به جانب انسان نیامد زیرا خود آنان هم با همه موقعیت عقلی و علمی شان نیازمند به هدایت از جانب خدا بودند و هستند.

ص:۱۷۲

در هر صورت کلید حل مشکلات مادی و معنوی انسان، و مایه پاکسازی حیات او از مفاسد و فحشا و منکرات و ستم گریها و درندگیها و شیطنت ها، و راه علاج بیماری های فکری و روانی فقط و فقط در گرو هدایتی است که از جانب جهان آفرین و انسان آفرین آمده و آمدن این هدایت از جانب او مایه در لطف و رحمت و مهرورزی و عشق او به انسان دارد، و این انسان است که باید قدر این نعمت بی نظیر و کرامت بی بدیل و لطف بی نهایت و رحمت ویژه را که از طرف حق به او داده شده بداند، و بر سر این سفره عقل و روح و جان و قلب و اعضاء و جوارحش را تغذیه کند و هم چون پیامبران و امامان و اولیای خاص حق به اندازه استعدادش با کمک گرفتن از هدایت الهی زندگی کند و گنج سعادت دنیا و آخرت را نصیب خود نماید.

بیجا نیست که بگوئیم همه کشمکشها و اختلافات و نزاعها و کینهها و دشمنیها و بداخلاقیها که ریشه در حرص و حصد و کبر و غرور و خلأ درون دارد از عوارض زندگی مادی در روی زمین است، و هیچ داروئی جز هدایت الهی درمانکننده این امور خطرناک و هلاککننده و بر باد دهنده دنیا و آخرت نیست.

انسانی که برای او ثابت و یقینی است که به همه مواد مادی و ابزار برپاکننده زندگی نیازمند است، هر لحظه به تنفس هوا و نور خورشید، و ابر و باران، و گردش وضعی و انتقالی زمین، به حیوانات خشکی و دریا، به پرندگان، به نباتات، به مرغزارها، به زراعت، به محصولات زمینی، باغی، و انواع نباتات محتاج است و همه این نعمتها که نقش اساسی در زندگی او دارند آفریده خداست، باید با تعقل و اندیشه و پرسش از بیداران به این یقین هم برسد که برای استفاده صحیح از مواهب حق و نعمت های الهی، به صورتی که به حق مسلم خود برسد، و از

پایمال کردن حق مسلم دیگران مصون بماند، و بروجودش هزینه کار مثبت از قبیل عبادت رب به عنوان شکر نعمت و ساختن دنیائی پاك و آخرتی آباد و مصرف انجام همه خوبیها و خدمت به خلق شود نیاز مبرم و احتیاج فوق العاده ای به هدایت خدا دارد، تا در پرتو آن همه لحظات عمرش و همه نعمتها حتی یک دانه گندم و یک دانه برنج و یک پر کاه را درست و صحیح مصرف کند.

علاوه بر همه اینها با بودن دشمن خطرناك و منبعی آلوده، و سرکشی متجاوز، و طاغوتی زورگو چون شیطان و حزبش که سوگند مؤکد یاد کرده در کمین انسان بنشیند و با وسوسه و خناس گری خود، او را از مقام انسانیت بلغزاند، و از نظر رحمت حق بیندازد، و فضای زندگی را پر از فتنه و آشوب کند، و هر فساد و منکری را رواج دهد و تا قیامت هم برای جنایاتش مهلت گرفته ضرورت و وجوب هدایت از طرف خدا که قوی ترین اسلحه برای جنگیدن با این دشمن و درهم شکستن فرهنگ خائنانه او و دفع و رفع شرش میباشد احساس میشود.

تمدن آمیخته با فرهنگ شیطان

تمدن لازم و ضروری است که دارای دو جنبه باشد: مادی و معنوی.

جنبه مادی آن همان نیروی حسّی و همه آن اموری است که از حس پیروی میکند و یا آن را مدد میرساند.

اختراعات و اکتشافات از نیروی بخار و برق و اتم گرفته تا انواع اتومبیلها و هواپیما و فضاپیما و کشتی و زیردریائی و. . . بدیهی است که همه نیروهای مادی هستند، و نیز آنچه برای آسایش زندگی روزانه مردم عقل و علم پدید آورندهاند نظیر ماشین های خودکار در جهات مختلف نیز مادی است، حتی وسائل و ابزاری که برای رسیدن به این هدف بکار میگیریم مانند علوم ریاضی و طبیعی در شمار نیروهای مادی هستند زیرا نتیجه آنها برای زندگی انسان همین

اختراعـات و اکتشافـاتی اسـت کـه آسـایش و رفـاه نسـبی مـادی آدمی را فراهـم میآورنـد، حـتی مـدارس و آموزشـگاهها و دانشگاههائی که میلیونها نفر را به این منظور تعلیم میدهند از نیروهای مادی تمدن به شمار میآیند.

اما جنبه روحی یـا نیروی معنوی تمـدن عبارت است از هـدف های شـریف الهی و انسانی و اخلاقی و کوشـش در رسـیدن به آنهاست: کوشـش برای عبادت رب و بهبود روابط انسانها و بالا بردن شـعور اجتماعی و افزایش آگاهی افراد از نظر سیاسـی و عـادت دادن انسانهـا بـه این که در راه فضـیلت و بنـدگی و مصـلحت آدمیـان گـام بردارنـد و دربـاره خـوبی و نیکی و زیبـائی بیندیشـند و آرمانهـائی برای رسـتگاری انسانهـا داشـته باشـند و دلهایشـان به مهر و محبت هم نوع بتپـد، و هم چنین به موازات پیشـرفت زندگی و وسـعت تمدن آئینها و قوانینی برای تعلیم و تربیت صحیح مردم و پدید آوردن بنیادهائی برای تغذیه روح و باطن انسانها و در راه نیکی و خدمت به آدمیان وضع شود، این همه جنبه روحی تمدن و از نیروهای معنوی آن است.

هیچ تمدنی را تمدن راقی و والا و از همه نظر مفید نمی نامند مگر آن که دارای هر دو جنبه باشد، و این هر دو جنبه در آن به شکـل متعـادل و متوازنی پدیـد آیـد، اینـک در پرتو این اجمـال نگاهی به تمـدن این روزگار که سال ۲۰۰۶ میلادی و ۱۳۸۵ شمسـی هجری است بیفکنیم تا بیابیم آیا تمـدنی که از آن برخوردار شـده و در حوزه آن بسـر میبریم تمدن صالح و درست یا فاسد و تباهکننده است؟ تمدن راقی و والاست یا راکد و مضمحل کننده، مایه امید انسان است یا زمینه نا امیدی انسان! ؟

اگر بـا دیـده دقیق عقـل و بـا چشم انصـاف و بـا توجه به آثـار منفی روحی این تمـدن به آن نظر کنیم به وضوح و بـدون ابهام میبینیم که تمدن امروز از لحاظ

نیروی مادی به پیروزی های غیرقابل انتظار رسیده ولی از نظر نیروی معنوی و روحی با شکست بسیار سختی روبروست و به پستیهائی که ابداً انتظار نمی رفت گرائیده است، ظاهربینان و شهوت رانان و غافلانی که زرق و برق ظاهر و زیب و زیور صورت و آسایش مادی و تن آسایی را خوش میدارند، برای تمدن مادی امروز به اندازهای کف زدهاند و آنقدر هورا کشیده و شعار دادهاند که دیگر صدایشان گرفته و دست هایشان از کار افتاده است! ولی آنان که بیدار و دلسوزاند، و جز مصلحت و کمال و تعالی روح انسان را نمی طلبند و زیبائی صورت را بدون زیبائی سیرت نمی خواهند و همواره در پی رستگاری و کرامت انسانانند از تمدن امروز نا امید شده و آن را نه این که منجی آدمیان نمی دانند، بلکه زمینهای برای هلاکت و نابودی آنان به حساب میآورند و گروهی هم یکسره دل از این تمدن بریده و در جهان رؤیاهای خود به سر برده و مدینه فاضله را در خواب و خیال مجسم میسازند و جز در خواب و خیال نمی دانند.

هواپیماها پهنه آسمانها را تسخیر کرده اند، فضاپیماها انسان را به کره ماه رسانده اند، سفینه های عظیم و پیچیده به سوی ستارگان در حرکتاند تا اسرار وجود آنها را به سوی خاکیان مخابره کنند، زیردریائیها به اعماق اقیانوسها میروند، نیروی برق و اتم به صورت جادوئی محض آنچه را نشدنی بوده شدنی کرده است، با فشار بر یک تکمه، روشنائی و گرما و سرما و خوراکی و پوشاکی و آب و هوا و. . . هرچه را بخواهی حاضر میبینی، با وسائل حیرت انگیز مخابراتی بدون درنگ از این سوی جهان با آن سوی جهان صحبت میکنند و تو گوئی که از خانهای تا خانهای و از پنجرهای تا پنجره دیگر سخن میگویند و هنگام این سخن گوئی چهره دیگری را نیز میتوان دید و هرچه را که در هر جا

هست و در هر موقع که اراده کنی از پس دریاها و کوهها پیش روی خواهی داشت.

شمارش این اختراعات و اکتشافات و امور فنی تمدن امروز کار دشواری است، گوئی که جهان همه رازهای خود را از آغاز آفرینش در سینه نگه داشته بود تا امروز همه آنها را به مردان مخترع و مکتشف تمدن حاضر باز گوید، و گوئی در این روزگار طبیعت درصدد تصفیه حساب اسرارش برآمده است. ولی بیداران بی نظر، و خردورزان با ارزش، و صاحبدلان آگاه با همه وجود میگویند فریب این ظواهر را نباید خورد، یک ضرب المثل تازی میگوید: «خانه و آرایش آن فریبت ندهد» آن که در آن ساکن است آب خوش از گلویش پائین نمی رود، به مکان نگاه مکن به ساکنانش بنگر، مشکل بیکاران، بحران فکری و روانی جوانان، افزایش روز افزون ساکنان تیمارستان، بی خانمانی و نا امیدی اکثر مردم کره زمین، جنگ های ننگین و غیرمنطقی در گوشه و کنار پنج قاره، زور و فشار و تجاوز و تعدی از هر گونه و به هر بهانه، تسلیحات عجیب و غریب دولتها به ویژه مستکبران از فرق سر تا نوک پا، فریب ها، دروغ ها، دزدی ها، اختلاس ها، راه زنی های زمینی، هوائی، دریائی، فسادهای اخلاقی، عریانی، نیمه عریانی، روابط نامشروع از هر نوعش، رسوائی های جنسی و هرگونه ناروائی ها، کج روی ها، و تباهیها و هر شکل فحشا و منکرات، همه و همه دراین خانه مجلل زیبا، و در این کاخ باشکوه تمدن امروز روی نشان میدهد، در این قصر عظیم، و آسمان خراش تمدن، انسان های خوشبخت واقعی کیستند و کجای آن قرار دارند، این کشتی زیبای پر از بار و بنه و آکنده از زاد و توشه سفر به کدام کرانه امن و امان خواهد رسید و اصولاً ساحل نجاتش کجاست؟ !

«برتولد برشت» که رشد یافته در دامن تمدن امروز است و به درک گوشهای از نارسائی این تمدن موفق شده در کتابش مینویسد: در جامعه و ملتی که پول در آن حاکم و فرمان رواست و بدست آوردنش جز از راه بدی و نامشروع میسر نیست نیکی دروغ میشود!

ص:۱۷۷

«توماس مان» در مقدمه کتاب «آخرین نامه شهیدان» مینویسد: «در جهانی که به یک سیر قهقرائی خطرناک افتاده و در آن کینه خرافی با وحشت عمومی دست به دست هم داده، در جهانی که نارسائی فرهنگی و اخلاقی آن سرنوشت بشریت را به دست سلاح های مخرب که سرعتی کراهت آور دارند سپرده است: سلاحهائی که انبارشدهاند تا اگر لازم باشد جهان را به ویرانهای تبدیل کنند چه تهدید سفاهت آمیزی جهانی که پیرامونش را ابرهای مسموم فرا گرفته است کاهش سطح فرهنگ واقعی، مُثله شدن آموزش، بی رگی و بی غیرتی در پذیرفتن بی رویه گی های یک دادگستری سیاسی، جنت مکانی ها، سود پرستی کور، از میان رفتن وفاداری و ایمان که از دو جنگ تراویده یا دست کم بر اثر دو جنگ رونق گرفته است، در برابر جنگ جهانی سوم که نیستی بشری را به دنبال خواهد داشت، حفاظی بس نارساست.»

راز همه این تیره روزیها در طغیان جانب مادی تمدن بر جانب معنوی و روحی آن است، راز این ناکامی و بدفرجامی در آن است که تمدن امروز که فقط و فقط بر عقل و علم تنها تکیه دارد نتوانسته آدمی را به دیده اعتبار بنگرد، و هر چند فاصله را کوتاه کرده و جدائیها را از میان برداشته و جهان بزرگ را کوچک نموده و همه جهانیان را ساکنان یک خانه کرده است ولی نتوانسته فاصله میان مردمان را و دوری روحها را، و جدائی دلها را از میان بردارد، مکانها را به هم نزدیک کرده ولی ساکنان آن را با تزریق کینه و دشمنی و پراکنده کردنشان به صورت حزب حزب، دسته دسته و ملیت گرائی از هم دور ساخته.

اینجاست که انسان به استواری و استحکام آیات قرآن که تمدن را با اوضاع بی مهارش و با آلوده بودنش به فحشا و منکرات نتیجه خواست شیطان و بازیچه دست او میداند پی میبرد:

إِنَّمٰا يُرِيدُ اَلشَّيْطٰانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ اَلْعَدٰاوَةَ وَ اَلْبَغْضٰاءَ. . . . (۱)

جز این نیست که شیطان «چه جنی و چه انسی و چه آشکار و چه پنهان» ، همواره میخواهد میان شما دشمنی و کینه اندازد.

تمدن در دانش جغرافی پیش رفته ولی در علم اجتماعی عقب مانده و به جائی نرسیده، کوهها و دشتها و اعماق زمین و فضا و دریا را کشف کرده و حتی بر دل ذره نیز راه یافته ولی قلب انسان را نتوانسته تسخیر کند و به دل آدمیان راه نیافته است، از نظر جغرافی به وحدت انسان کمک کرده ولی از نظر اجتماعی به تفرقه میان آدمیان کوشیده، تمدن امروز بسیار شگرف، شگفت و تواناست ولی بسیار ناآگاه، نابینا و ناشکیباست.

تمدن امروز پرسیده است که چگونه زندگی میکنیم و چگونگی زندگی را بهبودی بخشیده ولی نپرسیده است برای چه زندگی نمی کنیم و برای چه باید زندگی کنیم و هدف زندگی چیست؟ تمدن امروز در پاسخ دادن به این پرسشها خاموش است، علم میتواند چگونگی زندگی را بهبود بخشد ولی نمی تواند هدف زندگی را بنمایاند، علم مددی برای چندی است ولی راهنمای چونی آن نیست.

تمدن جدید اندیشه ناسیونالیزم را نیرو داده ولی همین اندیشه به صورت افراطی گری وبال گردن جهان شد و بدبختیها ببار آورد، در تمدن جدید ملتها و ملیت آنان را در نظر گرفتند ولی در همه این راهها و رفتارها روی بهروزی ندیدند و با این روال جهان از این ملال رهائی نخواهد یافت مگر آن هدایت الهی قافله سالار آن شود و انسان را آگاهانه به هدف اساسی و کمال مطلوب خود رهنمون شود و با مایه این تمدن دنیائی پر از صلح و صفا، هم دلی و

۱- ۱) - مائده، آیه ۹۱.

یکرنگی، کمک و تعاون، نیکی و تقوا، مهر و محبت، دلسوزی و خیرخواهی، و دوری از بی تفاوتی و خالی بودن از کینه و عداوت و نیرنگ و فریب و زور و زر بسازد.

به شور و شرهائی که در هر شأنی از زندگی بروز کرده است بیندیشید و هربار که معلولی از این گونه رخ نشان داد به علت و ریشه اصلی آن راه یابید، خواهید دید که علت العلل این است که در این تمدن همواره ملت و ملیت هدف بوده و نه انسان انسانیت، تسلیحات روز افزون، کینهها و جنگ های پراکنده و بزرگ و کوچک، افزایش بیکاران و فقیران، گرانی کالاها و خواربار، دشمنی میان احزاب و دار و دسته ها، دشمنی میان ملت ها، نبود سرمایه مناسب برای اصلاحات، افراط و تفریط در پول و امور مادی در موارد بیجا و نامناسب، زورگوئیها و فشارها و افزون خواهیها همه وهمه سببش گمراهی و تنگ نظری بوده است: تنگ نظری سیاستمداران نسبت به ملت هایشان و تأیید توانگران و سرمایه داران بی رحم و وحشی و حیوان صفت، و فریب دادن مردان دین و هنر و ادب و اندیشه که بازوئی برای زورمندان ماده پرست باشند.

جنبه مادی و مادهپرستی در تمدن جدید بر همه چیز چیره شده است: اخلاق را هم به ملاحظات مادی رعایت میکنند، برنامه های تعلیم و تربیت را یا براساس تعصب وطن پرستی و یا به خاطر دست یابی به شغلها و کارهائی که پول بیشتر در میآورد تهیه و تنظیم میکنند، اموال دولت های جهان غلباً یا صرف اغراض جنگی و یا هوا و هوس های سررشته داران امور میشود، کارخانه های بزرگ و ماشین های غول آسا سبب شدهاند که دارندگانشان به انسان همان گونه بنگرند که به پیچ و مهره کوچک و ناچیزی در آن دستگاه های بزرگ مملوک خود مینگرند، بدین گونه ماده و ماده پرستی همه اندیشه دست

اندرکاران تمدن امروز را که اقتصاد دانان و عالمان و سیاستمداران باشند فرا گرفته است.

در این گیرودار اگر کسی برای اصلاحات روحی و معنوی و تربیتی و اخلاقی دم زند، تو گوئی نغمه ناسازی سرداده یا سخن یاوهای گفته و اندیشه کهنهای عرضه داشته است، و این تلقی غلط به وسیله به اصطلاح متمدنان و روشنفکران امروز محصول بدترین بیماری آنان که خودفراموشی است میباشد، ای کاش اینان به گوش هوش فریاد رئیس سازمان ملل را در پی اوج بحران خاورمیانه عربی که نومیدانه در جلسه سازمان ملل گفت: هیچ گاه در تاریخ بشر اخلاق سیاسی و اخلاق انسانی به طور کلی تا این حد سقوط نکرده بود میشنیدند تا بفهمند تمدن بدون معنویت چه بلاها که بر سر انسان نیاورده و چه مصیبت های غیرقابل جبرانی که پیکر حیات نزده.

دنیا و تمدنش برای جلوگیری از این سقوط غم انگیز و یا به جبران آن چه کرده است، چه اقدامی به عمل آورده است، کدام دولت، کدام ملت، کدام نهاد، کدام دانشگاه، کدام سازمان میخواهند این ورشکستگی تمدن را سامان دهد و انسان را از این چاه عمیق خطرناکی که در فضای جدای از معنویت برای خود کنده و در آن سرنگون شده است نجات دهد؟ !

سدهای بزرگ و موانع عجیب و دیوارهای بلند و قطوری از خودکامی و نفع پرستی و تعصب و تنگ نظری دولتها و وحشیان متمدن نما در برابر مصلحان که تعدادشان بسیار اندک است رخ نشان میدهد، مردم هم به وسیله افسونهای دولتها و افسون گران در خدمت آنان از آزادی به معنای حقیقی و اختیار به معنای واقعی، و انتخاب عاقلانه و اندیشمندانه محروم گشته و در عین بردگی به تصورشان دادهاند که آزاد و مختارند، در حالی که چیزی جز کالبدهای بی روان، و جسمی بدون چراغ

عقل و خرد نیستند، اکثر قریب به اتفاق مردم جهان آزادی حقیقی را علی رغم پوشش دروغین ادعای آزادی خواهی دولتها از دست دادهاند.

حالت حاکم مادیگری و فرمانروائی اختاپوس زمینگرائی و فرهنگ اقتصادی جامعه تولید و مصرف، آزادی انسانی را از آدمیان سلب کرده و شب و روز آنان را در چنگ تلاش معاش و تهیه قوت لایموت یا اشیاء لوکس و بازیچه های امروز، و شهوات بی مهار، و هوا و هوس های فسادانگیز، و خیالات خام و آرزوهای طول و دراز گرفتار ساخته و نیازهای مادی را چنان بر جان و اندیشه آنان چیره گردانیده که هرگز آنان را امکان رهائی از این ظلمتکدهای که برای آنان ساختهاند نیست و تازه این سرنوشت افراد مصرفکننده در جامعههائی است که پول و رفاه مادی را هدف خوشبختی و سعادت مردم ساختهاند!

هرچه این ظواهر تمدن بی معنویت بیشتر میشود، و ملتها در فراگیری آن جلوتر میروند نیازمندی های مردم روز افزون تر میگردد و به همان نسبت راه های برآوردن این نیازها پیچیده تر و دشوارتر میشود و مردم برای رسیدن به این گونه هدف های مادی نه تنها سلامت جسمی بلکه حیثیت اخلاقی و نجابت و اصالت و خلاصه انسانیت خود را نیز گرو میگذارند، زیرا تقاضاهای مادی حد و حصر ندارد و آزمندی آدمی بی کران است، اما امکانات همه جانبه برای همه نیست، این است که تمدن مادی امروز با تحریك و تبلیغ شبانه روزی حسّ افزون خواهی و زیاده طلبی مردم را برانگیخته رفته رفته به قلمرو اخلاق آنان تجاوز میکند و نه تنها قناعت و اعتدال و میانه روی ومآل اندیشی را از آنان میگیرد بلکه مناعت و شرافت و کفّ نفس و خلاصه انسانیت و فضیلت را نیز در آنان ناتوان و نابود میسازد.

تمـدن امروز بدون عاقبت اندیشـی و بدون توجه به شـئون مختلف جسـمی و روحی انسان در سـتایش مقام عقل و در سـنجش بهای آن، راه فوق العاده افراط پوئیـده است، پایه گـذاران این تمـدن با شـیفتگی نابخرادانهای تنها و تنها عقل را بنیان شایسـته زندگی شمرده اند.

نـتیجه سـتایش عقـل تنهـا، پیشـرفت شـگرف دانش و پیـدایش ابزارهـای اعجـاب برانگیزی است کـه آدمی را البتـه در جهت جسـمیاش تـا اوج آسـمانها فرا برده است ولی دریغ و افسوس که پس از این سـیر عجیب تازه عـدهای انـدک از بیدارشـدگان کلاس این تمـدن به این حقیقت دست یافتهانـد که تنها عقل و فرزنـد او دانش و علم مادی و آنچه دانشـی مادی به بار آورده راه خوشـبختی و رسـتگاری و نجـات و امنیت انسـان نبـوده و نیست و این عیب اگر بتـوانیم آن را عیب بـدانیم از ارسـطو (۱)و تعالیم او سرچشـمه گرفت که تنها عقل را داور کل میداند! (۲)اینجاست که بر هر خردمنـد با انصافی، و بر هر عاقل با وجدانی ثـابت و مسلّم میگردد که انسانهـا برای رهـائی و نجات از این همه مشـکلات و گرفتاریها و بردگی و اسارت، و مادی گری و پوچی، و برای به دست آوردن آزادی و اختیار و فضائی آکنـده از صـدق و صـداقت و محبت و مودت، و سـلامت و امنیت، و درستی و راستی، و تعـاون و همکـاری، و مهرورزی و فروتنی، و خوردن غم دیگران، نیازمنـد به حقیقتی فوق عقل و علم یعنی هدایت الهی هسـتند که در بردارنده عالی ترین و بهترین قوانین و احکام و آداب و رسوم و سـنت های استوار، و امور حکیمانه است که قلب را مرکز عقاید حقه و نفس را صفحه حسنات اخلاقی و اعضا و جوارح را کانون و

۱- ۱) - فلسفه از آغاز تاریخ، ج۲، ص ۱۳۱.

۲- ۲) - قرن دیوانه، ۲۲.

منبع اعمال شایسته میکند و ضامن اجرایش چنان که تاریخ حیات پاکان و خوبان ثابت کرده است ایمان به خدا و قیامت است و بدون تردید روزی که چندان دور نیست این تمدن وحشی و وحشت زا، و این آتشی که به جان بشر افتاده برای قبول هدایت خـدا براساس نیاز شدیـد آغوش باز میکنـد و انسانها را با کمک هـدایت به صـلاح و سـداد میرساند و حکومتی واحد در همه جهان به دست صالحان و شایسـتگان برقرار میکند تا همه و همه در کنار سـفره عدالت آن حکومت در کمال آسایش و امنیت زندگی کنند و بدون ترس و اندوه در کنار یکدیگر روزگار را به خوشی و سلامت به سر برند و این معنا وعده حتمی و قطعی حضرت حق به همه جهانیان است که اولاً هدایت خدا خوف و اندوه را از خیمه حیات میزداید:

فَإِمّٰا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنْ تَبِعَ هُدٰایَ فَلاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ. (۱)

و ثانیاً نیاز شدیـد انسان به هـدایت خدا بر اثر سـرخوردگی از تمدن بی معنویت، و راهی را که به خطا رفته تمدن و فرزندانش را مشـتاقانه و عاشـقانه به فضای هـدایت خـدا میبرد و نهایتاً حاکمیت بر زمین در روزی که عطش شدید هدایت خواهی انسان چراغ هدایت را در تمام زوایای زندگیاش برافروخته به دست صالحان میافتد

أَنَّ اَلْأَرْضَ یَرِثُهٰا عِبٰادِیَ اَلصّٰالِحُونَ: (۲)

مسلماً در آینده همه روی زمین را بندگان صالح و شایسته خدا به ارث خواهند برد.

هدایت حضرت حق

ص:۱۸۴

۱- ۱) - بقره، آیه ۳۸.

۲- ۲) - انبیا، آیه ۱۰۵.

هـدایت چون خورشـید پرفروغ و نوری فروزان و سازنـده است که از جانب خدای عزیز « یأتینکم منی هدی » بخاطر ربوبیت و رحمـت و لطفش و محبـتی کـه بـه انسانهـا دارد از جـانب او همراه بـا توفیـق و دلیـل و حکمـت و برهـان بر عقـل کـه سازمـان آفرینشـش اقتضای قبول حقایق را دارد میتابـد و آدمی را نسـبت به آن و آثارش آزادانه و با اختیار تسـلیم میکند و راه هرگونه شک و تردیدی را به روی انسان میبندد، زیرا حقیقتی است که ابداً شک بردار نیست و جای تردید ندارد.

ذٰلِکَ اَلْکِتٰابُ لاٰ رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ. (۱)

هدایت زمینهای برای شناخت صحیح خدا، و ایجاد باور نسبت به قیامت، و شعاعی از آن احکام و حقایق فقهی و بخش مهم از آن مسائل اخلاقی، و قسمتی از آن برنامه های عملی است.

آیـات حق در طـول بعثت پیـامبران مـایه هـای علمی مثبت نسبت به معرفت حضـرت حق و شـناخت قیـامت و دلیلی به سـوی مسئولیت هـای حقیقی انسـان در برابر خـدا و جهـان و مردم بوده و در فضای نورانیاش بیان حلال و حرام و مایه های تربیتی و قوانینی جهت رشد و ادب و کمال انسان بوده است.

قلب معـارف هـدایتی را از طریق عقل میگیرد و به فهم عمق آن معارف نایل میشود و سـپس نفس را به حسـنات اخلاقی سوق میدهد، و نهایتاً اعضا و جوارح را برای اجرای فرامین الهی به کار میگیرد.

انسان هدایت شده از جانب خدا و به عبادت دیگر قبولکننده هدایت حق به توفیق حضـرت محبوب در کمال بیداری و انصاف دلی پر از شور عشق خدای مهربان دارد، و نفس نفیس او منبع حسـنات اخلاقی است، و اعضا و جوارحش در خدمت احکام و خواسته های خداست، به این

۱- ۱) - بقره، آیه ۲.

خاطر منبعی از کرامت و مایهای عظیم از خیر، و اهل صدق و راستی و صفا و وفا، و کرم و جود، و ادب و فروتنی، و خیرخواه و دلسوز دیگران، و خلاصه بنده حق و خادم مخلص و بی ریای خلق و آراسته به فضایل و پیراسته از رذائل است.

رسول خدا (علیهما السلام) در این که انسان قبولکننده هدایت و به تعبیر دیگر مؤمن چشمه جوشان منفعت است میفرماید:

«المؤمن منفعه، ان ما شیته نفعک وان شاورته نفعک، وان شارکته نفعک، وکل شیئی من امره منفعه:» (۱)

مؤمن منعفت محض و عین منفعت است، اگر به سوی او بروی به تو سود میرساند، و اگر با او مشورت کنی به تو نفع میدهد، و اگر با او شریک شوی سودت میدهد و هر چیزی از کار و زندگی مؤمن منفعت است.

از امیرالمؤمنین (ع) درباره مؤمن روایت شده است:

«المؤمن وقور عند الهزائز، ثبوت عند المکاره، صبور عند البلاء، شکور عند الرخا، قانع بما رزقه الله لایظلم الاعداء، ولایتحامل للاصدقاء، الناس منه فی راحه، ونفسه فی تعب:» (۲)

مؤمن کنار فتنه های بنیان برانداز، و طوفان های اجتماعی، و گردباد فرهنگ های باطل و مخرب چون کوه با وقار و سنگین است، در برای پیش آمدهای ناخوشایند پابرجاست و از ادای مسئولیتش خسته و درمانده نمی گردد، در برابر بلا و آزمایش و سختی و رنج صبور، و به هنگام رفاه و خوشی و نعمت بسیار سپاس گذار است، به آنچه خدا روزی او نموده قانع است، به دشمنان ستم نمی کند تا چه رسد به دوستان،

ص:۱۸۶

۱- ۱) - میزان الحکمه، ج۱، ص۲۰۷.

۲- ۲) - میزان الحکمه، ج۱، ص۲۰۶.

بـار و تحمیـل بر دوسـتان نیست، همه مردم از جانب او در امان و راحت انـد، و خودش در مرحله عبادت و خـدمت در رنـج و تعب.

چنـد بـار این روایت بسیار مهم را که از علی (ع) درباره ویژگی های مؤمن تقل شـده بخوانیـد و در آن دقت کنیـد ببینیـد آیا تمدن امروز با همه عرض و طول مدرسهها و دانشگاهها و نهاد علمیاش قدرت پرورش چنین موجود با برکتی را با این ویژگیها دارد؟

خود قضاوت کنـد، و بنگریـد که آثار هـدایت الهی و سازنـدگی اش، و به کنترل آوردن تربیت شـدگانش چه شـگفت آور و اعجابانگیز است! !

حضرت باقر درباره هدایت شده خدا میفرماید:

«انمـا المؤمن الـذی اذا رضـی لم یـدخله رضاه فی اثم ولاباطل، واذا سـخط لم یخرجه سـخطه من قول الحق، والمؤمن الـذی اذا قدرلم تخرجه قدرته الی التعدی والی ما لیس له بحق:» (۱)

مؤمن کسـی است که هنگامی که خوشـنود و شاد باشد، خوشـنودیاش او را در گناه و باطن نمی اندازد، و زمانی که خشمگین گردد خشـمش او را از به حق سـخن گفتن بیرون نمی آورد، مؤمن کسـی است که هنگـامی که قـدرت یابـد قـدرتش او را به تجاوز و آنچه که برای او حق نیست نمی کشاند.

یقین کنیـد که هدایت حق در ساختن انسان و تربیت کردن او، و در آراسـته نمودنش به فضایل و ارزشـها معجزه میکند، و جز هدایت الهی چیزی و کسی و فرهنگی نمی تواند انسان را به چنین اوصافی متصف کند.

انسـانی که هـدایت الهی را به خـاطر شایسـتگیاش و به سـبب انصـاف و خردمنـدی اش، و به اختیـار و خـواست مثبت خـودش میپذیرد عقلش کامل و

۱- ۱) - بحار، ج ۷۱، ص ۳۵۸.

پخته، و نفسش منور به نور اخلاق و اعضا و جوارحش مزین به عمل صالح میشود، و چون هدایت الهی راهی به سوی معرفت به حقایق است، و متن هدایت علم و عرفان و دانش و بصیرت است قلبش پس از دریافت معرفت به ویژه معرفت حق کانون عشقی آتشین که به منزله موتور حرکت به سوی معشوق است میشود، و این عشق او را با مرکب عمل صالح به سوی حضرت محبوب حرکت میدهد تا به لقاء حضرت او نایل گردد.

عشق حقیقتی زنده و مافوق حسّ وظیفه است، حس وظیفه دائرهاش محدود، و موانعش فراوان، و بدون ضامن اجرای درونی است، و چه بسا که قدرت طلبی و افزون خواهی، و تعصبات قومی و قبیله ای، و ملاحظات، و شهوات سرکش او را به اسارت درآورند و از تحقق آنچه مربوط به اوست جلوگیری کنند، اما عشق به خدا که در پیامبران و امامان و اولیاء و مؤمنان حقیقی هم چون دریا در قلبشان موج میزد، مهار حس وظیفه را در دست داشت و آنان را در هر مقامی و در هر جائی و در هر شرائطی به انجام مسئولیتها و ادای تکالیف و وظائف و عبادت رب و خدمت به خلق وا میداشت، و آنان را حتی در میان حوادث و طوفانها و بلاها با دنیائی از دلگرمی و علاقه و اشتیاق به سوی حقایق و ارزشها و نهایتاً به طرف لقاء محبوب حرکت میداد.

عشق خدائی و حسّ وظیفه

عشق خدائی که حاصل معرفت انسان به خدا و نتیجه شیرین هدایت ربانی است، غذای حقیقی نفوس ناطقه و ارواح کامله است و ثابت کرده که در برابر نور جهانتاب این عشق نیروهای دیگر حسّی و عقلی و روحی

و حتی وجدان وظیفهشناسی و «فرمان بی برگشت» یا قطعی کانت (۱)جز سایه و نمودی ندارند.

کسی که در زندگی خود عشق خدائی را بر تخت سلطنت بنشاند، حسّ مسئولیت وظیفه یا وجدان اخلاقی یعنی آن فرمان درونی برای او خادم با وفا و بنده حلقه بگوش میگردد.

اگر حس وظیفه به ستاره میماند که راه تاریک زندگی را چند قدم روشن میسازد، عشق خدائی مانند آفتابی است که شب های تاریک هستی ما را مبدل به روز روشن مینماید.

توانائی عشق خدائی قابل مقایسه با قدرت حس وظیفه نیست، توانائی عشق خدائی برتر و بالاتر و فوق هر قدرتی است که از منبع فیض بی کران به نفس ناطقه انسانی عطا شده است، حس وظیفه از عشق زائیده است و نه برعکس، هیچ کس از روی حس وظیفه یا وجدان اخلاقی نمی تواند عاشق شود و عشق ورزد، لکن از روی عشق هرکس موظف میشود که همه چیز را برای خاطر عشق تحمل کند و فدا سازد.

حس وظیفه ما را فرمان به خدمت میدهد، ولی عشق ما را دستور به فدای جان مینماید، حس وظیفه تابع شرطها و قیدهاست، اما عشق، آزاد از هرگونه شرط و قید است، عشق خدائی شرطی و قیدی نمی شناسد چنان که آفتاب برای درخشیدن و پخش انوار خود شرطی نمی گذارد بلکه این کار خودِ ذات او و صفت فطری اوست.

۱- ۱) - سیر حکمت در اروپا، ج۲، ص۱۵۸ ببعد.

عشق فرمان روای حسّ وظیفه و عقل و همه قوه های دیگر است، حس وظیفه تولید غیرت و کوشش و چالاکی میتواند نمود، ولی قدرت عشق بالاترین درجه شجاعت و مردانگی و فداکاری از خود میزاید.

حس وظیفه رنگ و بوی اجبار دارد، اما عشق وجود خود را هرگز زیربار جبر نمی گذارد زیرا که او زاده آزادی و شهریار کشور آزادی است، حس وظیفه اکثر اوقات با دلتنگی و خستگی همراه است لکن عشق خدائی پیوسته شادی و شوق و توانائی میافزاید.

حس وظیفه مانند پروانه از پیش شعله شمع فدای نفس میگریزد، اما عشق خدائی مانند شمع در مقام فدای نفس آنقدر پافشاری میکند تا سرا پای هستی او بسوزد، حس وظیفه همیشه آغاز و انجامی دارد لکن عشق خدائی را نه بدایت و نه نهایت پیداست او نه آغاز دارد و نه انجام بلکه خود آغاز و انجام همه چیزهاست.

اگر حس وظیفه را به رودی تشبیه کنیم که پیوسته در جریان است، عشق خدائی دریائی است خروشان و بی پایان.

حس وظیفه نفس ما را با آب اطاعت و فرمان بری غسل میدهد اما عشق خدائی با آتش جان سپاری با ما معامله میکند چنان که خواجه فرموده:

بحری است بحرعشق که هیچش کناره نیست

t آنجا جز آن که جان بسپارند چاره نیست

اکنون یک دم بیندیشید و تصور کنید که اگر مادری هیچ محبت نمیداشت و فرزندان خود را فقط از روی حس وظیفه شناسی پرورش میداد آن فرزندان چه حالی پیدا میکردند و زندگی آن خانواده چه شکلی به خود میگرفت و چه میوهای میبخشید!

ص:۱۹۰

بگذارید نگاهی به تاریخ ترقی و تکامل بشر در روی زمین بیندازیم و از خود بپرسیم که آیا این توده خاک چه صورتی و چه حالی نشان میداد اگر پرتو عشق دل های موجودات آن را گرم و روشن نمی ساخت؟ اگر آفتاب عشق انوار زندگی بخش خود را به روی زادگان این خاک نمی پاشید و اگر پروردگان سینه عشق خدائی یعنی مردان دانا و توانا و بینا دل جان های خود را در راه عشق به نجات و تربیت بشر فدا نمی کردند زندگی نوع بشر در چه گرداب هولناک ظلمت و جهالت و اختلال میافتاد و غرق میشد.

حسّ وظیفه شناسی و اطاعت و فرمان بری از قانون و نظم «دیسیپلین» البته برای حُسن جریان امور و تأمین آسایش و امن و امان هر ملت و هر مملکتی از ضروریات و شرایط اساسی است، لکن این حسن وظیفه شناسی وقتی میوه شیرین و فیض و بهره میدهد که قوت خود را از قدرت عشق خدائی بگیرد، یعنی هرکاری را که انجام میدهد از روی عشق و به نور عشق و برای عشق بجا بیاورد.

آن دیسیپلین آهنین که زاده ترس میباشد افراد بشر را به حال عروسک های چوبین میاندازد و نفرت و خودخواهی و پستی و زبونی بار میآورد، لکن آن دیسیپلینی که براساس محبت و عشق باشد و خود را از قوّه این مائده آسمانی سیر سازد و همواره مردمان شیردل و با شرافت و قهرمانان فداکار میزاید و مایه خوشبختی و نیرومندی و کامیابی جاودانی جامعه گردد.

آیا غنچه های شادی در سینه افراد انسانی چگونه میتوانستند شکفته شوند اگر حرارت زندگی بخش عشق سرمای سخت عقل خود بین و یخ های هوس های نفس خودپرست را نمی گذاخت و زایل نمی کرد.

بر هر صاحبدلی مانند آفتاب روشن است که گلبن شادی تنها از پرتو نور عشق خدائی سرسبز میشود و شادی رونق و جمال به زندگانی میبخشد و بلکه

ص:۱۹۱

شادی خود ریشه زنـدگی است، پس عشق خـدائی است که زنـدگی را زنـده نگاه میـدارد و نهال آن را میوه شادی میبخشد و کام جان مخلوقات را با آن میوه شیرین میسازد بگفته لسان الغیب

به عشق زنده بود جان مرد صاحبدل

اگر تو عشق نداری برو که معذوری

روح انسانی اقیانوسی است موج انگیز و بی کران و پر از گوهرها و صدف های درخشان و ماهیت ذاتی او عشق خدائی است.

قوه تفکر و تصور و اراده و وجدان و حس وظیفه و جز آنها همه به جای موج های این اقیانوش عشقاند و در خطها و استقامت هـای مختلف در زمـان هـای مختلف و بـا قوت های مختلف به حرکت میآینـد، این قوه درونی اقیانون روح یعنی عشق خـدائی است که آن موج هـای قوا را بر میانگیزانـد، پس هیـچ یـک از این موج هـای قوای روحی، خود اقیـانوس نیست بلکه تظـاهر و نمایشی است از قدرت آن.

از این جهت کسانی که به یکی از این موجهای اقیانوس روح اهمیت و اصـلیت یگانه داده و آن را قوی ترین قوه محرک اراده و فعـالیت نفس انسـانی شـمردهاند پای بنـد جزء شـده از حضـرت کل بی خبر ماندهانـد و چنان که در یک مثل اروپائی گفته شده: با دیدن درختان انبوه خود جنگل را فراموش کرده و وجود آن را نکار نمودهاند! !

و پـذیرش این هـدایت ویژه و شـئون آن است که میـدان زنـدگی را از ترس و حزن و نـاامنی و اضـطراب و افراط و تفریـط، و جنایت و خیانت، وظلم و ستم، و کینه و نفاق، و غرور و مستی و کبر و خودپرستی و. . . پاک میکند.

ص:۱۹۲

فَإِمّٰا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً فَمَنْ تَبِعَ هُدٰايَ فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ. (۱)

افق طلوع هدایت

خورشید هدایت که حقیقتی مافوق عقل و علم و سامان دهنده هر دو در مرحله تعقّل و بکارگیری است و هیچ چیز در زندگی انسان جای آن را نمی گیرد به صورت وحی از قلب پیامبران الهی که صدق نبوّتشان را پرونده حیاتشان و روحیات و اخلاقشان و به ویژه معجزاتشان ثابت مینماید و برهانی میکند طلوع مینماید تا به قول قرآن مجید و بخشی از دعای کمیل و جملاتی از نهج البلاغه و قطعاتی از روایات برای هیچ انسانی در هیچ زمینهای عذری در ناقص ماندن و عاجز ماندن و گمراه ماندن و به بیراهه افتادنش نمانده قرآن مجید با بیانی رسا و منطقی و محکم و حکیمانه در این زمینه میفرماید:

در برابر خدا پس از فرستاده شدن پیامبران عذر و بهانه و حجتی نباشد و خدا همواره توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

این حقیقت برای هر صاحب نظری و برای هر خردمندی و برای هر مطالعهکنندهای و برای هر صاحب انصافی مسلم و یقینی است که: «هرمخلوقی برای کاری که آفریده شده به وسیله هدایت و وحی آفریدگار به آن کار گماشته میشود، و اگر هدایت و وحی ویژه به او به آن دلالتش نکند در جایگاهی که در عرصه حیات دارد سرگردان و متحیر و بی حرکت و بی کار میماند.»

در پهن دشت هستی هم آفریدن و هم توجیه و راهنمائی از خداست:

۱- ۱) - بقره، آیه ۳۸.

أَلاٰ لَهُ اَلْخَلْقُ وَ اَلْأَمْرُ تَبٰارَکَ اَللّٰهُ رَبُّ اَلْعٰالَمِینَ: (۱)

آگاه باشید آفریدن و فرمان نافذ نسبت به همه موجودات که در کاری که باید قرار گیرند ویژه پروردگار است همیشه سودمند و با برکت است مالک و مربی جهانیان.

رَبُّنَا اَلَّذِی أَعْطیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ: (۲)

پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آفرینش ویژه او را به او عطا کرد سپس به کاری که باید و به کمالی که لایق اوست هدایتش نمود.

وَ أَوْحیٰ فِی کُلِّ سَمٰاءٍ أَمْرَهٰا: (۳)

و در هر آسمانی کار مربوط به آن را وحی کرد.

وَ أَوْحیٰ رَبُّکَ إِلَی اَلنَّحْلِ أَنِ اِتَّخِذِی مِنَ اَلْجِبٰالِ بُیُوتاً وَ مِنَ اَلشَّجَرِ وَ مِمّٰا یَعْرِشُونَ.

ثُمَّ کُلِی مِنْ کُلِّ اَلثَّمَرٰاتِ فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلاً یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهٰا شَرٰابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوٰانُهُ فِیهِ شِفٰاءٌ لِلنّٰاسِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ: (۴)

و پروردگارت به زنبور عسل وحی کرد که: از کوهها و درختان و از داربستهائی که مردم برپا میکنند برای خود خانههائی انتخاب کن.

سپس از همه محصولات و میوهها بخور پس در راه های پروردگارت که برای تو هموار شده به سوی کندو برو، از شکم آنها پس از راهنمائی و وحی خدا شهدی

۱- ۱) - اعراف، آیه ۵۴.

۲- ۲) - طه، آیه ۵۰.

۳- ۳) - فصلت، آیه ۱۲.

۴- ۴) - نحل، آیات ۶۹-۶۸.

نوشیدنی بـا رنـگ هـای گونـاگون بیرون میآیـد که در آن درمـانی برای مردم است، قطعـاً در جریـان کـار زنبور عسل و نظم زنـدگی و محصول غـذائی بی نظیرش که همه و همه نتیجه وحی به اوست نشانهـای بر قـدرت، لطف و رحمت خـداست برای مردمی که میاندیشند.

آری چنین نیست که خداونـد فقـط بیافرینـد و به وجود آورد و حرکـات منسوب و مرتبـط به خود موجودات بـدون تصـرف و توجیه و هـدایت الهی باشـد، بلکه کوچـک ترین عمـل و حرکت به فرمـان و به وحی و هـدایت آفریـدگار است، این فرمان و وحی که از مبـدء هسـتی صـادر میشـود و نسبت به هر نـوعی ازموجـودات کیفیت خـاص دارد بـدون تخلـف اجرا میشـود، در جمادات بدون قصد و اراده و منحصراً در همان راهی که به وسیله هدایت تکوینی تعیین شده و به کیفیتی و وحیکننده خواسته است انجام میبابد.

ثُمَّ اِسْتَوىٰ إِلَى اَلسَّمٰاءِ وَ هِيَ دُخٰانٌ فَقٰالَ لَهٰا وَ لِلْأَرْضِ اِئْتِيٰا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قٰالَتٰا أَتَيْنٰا طٰائِعِينَ: (۱)

آنگـاه آهنـگ آفرینش آسـمان کرد در حـالی که به صورت دود بود پس به آسـمان و زمین گفت خواه ناخواه به صورتی که من میخواهم و بـا شـکل و انـدازه و حجم و فاصـله معین از یکـدیگر وجود بگیریـد و بیائیـد نهایتـاً آن دو به زبـان حـال گفتند فرمانبردار آمدیم.

احتمالاً کرات آسـمانی نمی دانند چرا میچرخند و در مدار معین به خودشان در حرکت اند، خورشـید از حرارت و نور بخشـی خود ناآگـاه است و مـاه خبر نـدارد که برای چه نور خورشـید را گرفته منعکس مینمایـد، زمین نیز اطلاعـی از حرکت وضـعی انتقالیاش پیدا نمی کند ولی نتیجه همه این اعمال پدید آمدن

۱- ۱) - فصلت، آیه ۱۱.

شب و روز و فصول چهارگانه و اینجاد جانداران نباتی و حیوانی و ادامه بقاء و حیات آنهاست.

نبات فعالیت بیشتری دارد: تغذیه، نمو، تولید مثل و چون پای بند زمین است طبیعت خوراکش را در پیش پایش مینهد و بر سرش میریزد، کوشش ها، و چاره روزیهائی که برای بقاء و رشد و تکثیر نسلش میکند، وسایل دفاعی که در برابر دشمنانش بکار میبرد موجب بهت و حیرت گیاه شناسان گردیده است ولی با همه این تدابیر ملتفت و آگاه نیست که این گل های زیبا و میوه های گوناگون خوش طعم را برای که میسازد و میرساند و این بوهای خوش را چرا میپراکند و چه موجودی از چوبش و برگش و محصولش و سایهاش و تنفسش سود میبرد.

مطالعه درحیات حیوانات مختلف از زمینی و دریائی و خزنده و پرنده و به ویژه حشرات و غرائز آنها آدمی را به عجز و ضعف و جهل خود واقف ساخته شمهای و گوشهای عظمت و حکمت بی منتهای آفریدگار را به او مینمایاند و غرق در اعجاب و تحسین و تحیرش میسازد.

باز چه موجودی است که بیشتر از همه جانداران دیگر از زیبائی و رنگ آمیزی های شگفت آنگیز و آواز دلربا و از سواری شان و حمل اسباب و اثقالش بر آنها و از گوشت و پوست و شیر و تخم و پشم و پر و موی و کرک آنها بهره مند میگردد و از مطالعه وجودشان و ساختمان شگفت انگیزشان و حرکاتش معرفت میآموزد؟ !

بدیهی است که بهره گیرنده از همه اینها یعنی آسمانها و خورشید و ماه و زمین و شب و روز و گیاهان و حیوانات گوناگون انسان است و انسان، ولی شگفت آور اینجاست که همین انسانی که فرمانروای گیتی و مسلط بر خشکی و

دریا و آسمان و زمین و جماد و نبات وحیوان است و از عموم جانداران از نعمت جهان بهره مندتر است از همه آنها نادان تر و موذی تر و متجاوزتر است.

مؤلف کتاب آئینه داستانی درباره کاشف سیاره نبتون در رابطه با وضع انسان ساخته که بسیار خواندی و شنیدنی است، میگوید: این دانشمند فرانسوی مایل شد که برود از سیاره نامبرده خبری بگیرد، درحالی که در گوشه اطاقش نشسته بر بال اندیشه سوار و به یک چشم بهم زدن وارد آن شده به گردش میپردازد تا به انجمنی میرسد که یکی از دانشمندان هیأت و نجوم آنجا کنفرانس میدهد.

ناطق ضمن بحث در احوال کرات دیگر در شرح حال جانوران خشکی و آبی وطن ما زمین داد سخن میدهد تا به انسان میرسد و چنین میگوید:

در میان جانداران بسیار این کره موجود فوق العاده عجیبی به نام انسان است که درست مانند خیکی است که چهار دسته دارد، دو تا از آنها که کوچک ترند خوردنی به درون خیک میریزند، و دو تای دیگر خیک را به این طرف و آن طرف حمل میکنند، در میان دو دسته کوچک تر غده پشم آلودی است که هفت سوراخ برای ورود و خروج کثافات خیک دارد. همه کارهای این جانور عجیب با سایر هم جنسانش فرق دارد.

آنها عموماً به جامهای که طبیعت به آنان بخشیده قناعت میکنند ولی او پارچه های رنگارنگ بر خود میآویزد و خویش را در انظار عموم مسخره میکند، و نیز سایر حیوانات به خوراکی که طبیعت برای آنها معین کرده میسازند ولی او خوراکیها را درهم میآمیزد و در آنها تصرفات بیجا مینماید و خود را بیمار میکند و دسترنجش را به دارو و طبیب میدهد تا بهبود یابد.

هر حیوانی و جانداری جائی، پناهی لانهای و مسکنی متناسب با خود دارد ولی این جانور مساحت وسیعی را اشغال میکند که چندین برابر میزان نیازش

میباشد و هریک سعی دارد هر چه بتواند به وسعت مسکنش بیفزاید، از این کار چنین به نظر میآید که او جای فراخ را دوست دارد ولی باز میبینیم که او بیابان های وسیع و خوش آب و هوا را رها کرده دریک محل به نام شهر ازدحام نموده برای یکدیگر مزاحمت به وجود میآورند و از سر و کول هم بالا میروند درعین حال هر کدام میکوشد مسکن دیگری را به تصرف آورد، گویا اینها از محرومیت هم نوع لذت میبرند و. . . در هر حال از مجموع رفتار و کردار این جانور چنین مینماید که خالی از یک نوع جنون خاص نمی باشد. (۱)درعین حالی که هیچ جانداری به اندازه انسان مسلط بر جهان و بهره مند از نعمت های متنوع آن نیست هیچ موجودی مانند او نادان و متجاوز نمی باشد، نوزاد آدمی هنگام ولادت هیچ نمی داند، همه چیز و همه کار حتی پستان به دهن گرفتن و راه رفتن را باید به وی بیاموزد، در غذا خوردن و جامه پوشیدن حتی قضای حاجت نیازمند کمک است، باید مواظبتش کنند تا در آتش نسوزد و در آب خفه نشود و از جائی و در چاهی نیفتد، جانوارن دیگر میدانند چه غذائی و چه مقدار باید بخورند، چگونه و چه موقع باید جفت گیری نمایند تا نوزادانشان را بتوانند حفظ کنند و طعمه دهند و بپرورانند، ولی انسان در خوردن و آشامیدن اسراف میکند، بیش از مقدار لازم و از خوردنیها و آشامیدنی های زیانبار میخورد و بیمار میشود، با مواد مسکر و مخدّر خود را مسموم میکند و چه بسیار کسانی که این اسراف موجب هلاکتشان شده است، هم چنین کار افراط و تجاوز از حدّ انسان در اعمال غریزه جنسی به جائی میرسد که به نوامیس دیگران حتی به هم جنس خود تجاوز مینماید، و علاوه بر ضعف و پیری زودرس و بیماری

۱- ۱) - پاورقی وحی و نبوت، ۱۱۲.

هـای تناسـلی که گریبـانگیرش میشود مفاسـد بسـیار دیگری را به وجود میآورد و چه بسا بسـیار اتفاق افتاده که برای وصول به مقصود کسـی یا کسانی را کشـته و یا خود را به کشتن داده است، مراجعه به پرونده های جنائی میزان جنایاتی را که از این راه به وقوع پیوسته معلوم میدارد.

حرص شدیـد به جمع آوری مـالی که از میزان احتیاج خود و هفت پشـتش اضافه است و عمر را تباه کردن و سـلب آسایش از خود نمودن و احیاناً جان بر سر این کارگذاشتن از اشتباهات دیگر این موجود عجیب است.

در موجودات اجتماعی دیگر مانند مورچه و زنبور عسل هر فردی هر دسـتهای بدون کوچک ترین تخلف و تمرد کار و وظیفه مربوط را با کمال صداقت و صمیمیت انجام میدهند اما این اشرف مخلوقات چه میکند؟

هرکس میخواهـد از زیربـار وظیفه شـانه خـالی کنـد، کـارش را بر دیگری تحمیل نمایـد، تقلب، تزویر، فریب و خیانت از امور رایج و معمول جامعه بشـری است، هر فردی میکوشد حق دیگری را غصب کند و مقام دیگری را اشغال نماید، مال دیگری را ببرد و اگر یکی از کارهـای خودش را دیگری بخواهـد دربارهـاش انجـام دهـد بانـگ و فریـاد برمی آورد، بر اثر این افکـار و اعمال کشـمکش و نزاعها و بالاخره کشـتارها و جنگ های منطقهای و جهانی به وجود آمده و میلیونها بلکه میلیاردها خانواده از هستی ساقط شده اند.

به راستی که بهترین معرفی برای انسان همان است که زبان وحی از او فرموده است

إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً:

بی تردیـد انسـان «به علّت ادا نکردن حق امانت که تکلیف و مسـئولیت الهی و انسانی است» بسـیار سـتمکار و نسبت به فرجام خیانت در امانت بسیار نادان است.

در میـان جـانوارن گونـاگون تنومنـدتر، بـاهوش تر، شـنواتر، بینـاتر، و خلاصه قوی تر از انسان در همه چیز حتی در رشـته های علمی و فنی فراوانند، مترلینگ در

میزبان ناشناس، ص۱۴۱ میگوید: «در میان حشرات، معماران، مهندسان، علمای ریاضـی، فیزیک، شیمی، هندسه، طب جراحی و بافندگی بزرگی وجود دارند که از همکاران خود درمیان نسل بشـر بسیار کامل تر و پیشرفته ترند» و شواهد روشن و فراوانی میآورد.

اما در خصوص ضـعف جسمانی انسان نویسنده نامبرده در کتاب راز بزرگ، ص۲۷۸ مینویسد: ما در میان جانوران دنیا موجود ضعیفی هستیم و بدون اغراق میتوان گفت که در طبیعت جانوری ناتوان تر و بی حفاظ تر و نازک تر از ما وجود ندارد.

مثلاً به تصور ما ضـعیف ترین جانوران حشـراتاند در صورتی که دهها برابر از ما مجهزتر و در برابر دشـمنان محفوظ ترند، این مورچه ضـعیفی که زیر پای شـماست به قـدری قوی است که میتواند دو هزار برابر وزن خود بار حمل کند و زره ضـخیمی که بـدنش را پوشانـده با توجه به تناسب، از زره چهارصد میلی متری نبرد ناوهای ما ضـخیم تر، محکم تر، و پایدارتر است ولی ما نصف وزن خود را نمی توانیم حمل کنیم، حفاظی از نیش پشه و زنبور نـداریم، اعضای بدن ما با مقایسه با جانوران دیگرمانند علقه و مضـغه است و شـباهت به ژلاتین یا شـیر دارد، محکم ترین اعضاء بدن ما اسـتخوان است که گویا برای طفل شـیر خوار ساخته شده است.

ستون فقرات ما با کمترین فشار غیرعادی میشـکند ولی مار میتوانـد هزار برابر وزن خود را حمل کنـد، برای ضـعف انسان مثال های فراوانی میتوان زد و شواهد بسیار آورد ولی برای بیان مقصود ما همین مقدار کافی است که امیرالمؤمنین (ع) میفرماید:

ص:۲۰۰

«مسکین ابن آدم، مکتوم الاجل، مکنون العلل، محفوظ العمل، تؤلمه البقّه، وتقتله الشرقه، وتنته العرقه:» (۱)

بیچاره و زمین گیر فرزنـد آدم، زمان مرگش پنهان، بیماری هایش پوشـیده، کردارش نزد خدا برای محاسـبه درقیامت محفوظ است، پشـهای او را به درد میآورد، جرعهای گلوگیر او را نابود میکنـد، و عرق وی را بـدبو میسازد، اینها همه شـرح یک جمله قرآن است که فرماید:

خُلِقَ اَلْإِنْسانُ ضَعِیفاً: (۲)

انسان ناتوان آفریده شده است.

با آنچه از نادانی و ناتوانی و ستمکاری بشر گفته شد آیا مؤاخذه از او و عقاب و کیفرش با عدل خدا سازگار است؟

چون هر کـار خلاـف و ارتکاب گناهی که از کسـی صادر میشود یا بخاطر این است که نمی دانـد و تشـخیص نمی دهـد یا به سبب این است که مقصود خود را از راه راست و طریق صـحیح نمی توانـد انجـام دهـد ناچار به بیراهه میرود و کژ روی میکند چنان که در دعای عرفه حضرت حسین آمده است:

«وانما یعجل من یخاب الموت وانما یحتاج الی الظلم الضعیف:»

فقط کسی که میترسد کار از دستش بدر رود شتاب میکند و منحصراً انسان ضعیف نیازمند به ستم نمودن میشود.

و گناه خواه کبیره و خواه صـغیره حتی شرک نوع ستم است یا ستم به خود یا ستم به غیر و به عبارت روشن تر چون ظلم است گناه است، حال کسی که غریزه جنسی او را دیوانه کرده و عشق به مال و جاه کورش نموده و از راه

۱- ۱) - نهج البلاغه، حکمت ۴۱۹.

۲- ۲) - نساء، آیه ۲۸.

مشروع نمی توانـد یا مشـکل است به مقصود برسـد بناچار دست به تجاوز میزنـد چرا بایـد مجازات شود و محکوم به ورود به دوزخ و کشیدن عذاب گردد؟

بالاـتر از این مکلـف بـودن انسـان به ایمـان غیب است که مقـدم به همه تکـالیف و مهم تر از جمیع وظـایف دینی است، بشـر بیچارهای که به انـدازه یک حشـره پست علم و آگاهی در امور محسوس زندگی ندارد و از تشـخیص مصـلحتش حتی در امر خـوراکش نـاتوان است و نمی دانـد چه چیز و چه انـدازه بایـد بخورد چگونه مکلف میگردد به پروردگـار، فرشـتگان و عوالم غیب ایمان بیاورد؟

پاسخ این همه ایراد و اعتراض را حضرت حق در پایان آیهای که در سطور گذشته عنوان مطلب بود داده است:

لِئَلاّ یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اَللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ اَلرُّسُلِ: (۱)

مردم را پس از آمـدن پیامبران و ابلاغ وحی و بیان تکالیف و وظائف و رساندن هدایت حق در همه امور بر خدا حجت و عذر و بهانه قابل قبولی نیست.

اگر پیامبران معبوث به رسالت نشده بودند، و وحی که حاوی همه نقشه های سعادت دنیا و آخرت مردم است از افق قلب آنان تجلی نکرده بود اعـتراض و ایراد فوق وارد بود و کیفر و عـذاب خلق اگر عـذابی را مسـتحق بودنـد برخلاـف عـدالت صورت میگرفت ولی خـدا عزیز و حکیم و توانای درست تـدبیر و درسـتکار اولاً انسان را بر فطرت توحیـدی و دینی آفریـده است ثانیا برهر قومی و در هر زمـانی پیـامبری مبعوث فرموده است تـا هم عقایـد حقه لازم و صالـح و ناصالـح اعمال و اخلاق را به آنان بیاموزد، و از همه مهم تر راه تسلط برنفس سرکش و غرائز بی مهار و خواسته های بی در و دروازه را به آنان نشان دهد.

۱- ۱) - نساء، آیه ۱۶۵.

بی تردید چنان که فرهیختگان شرق و غرب اقرار دارند هیچ عقل و علمی و نیروئی جز وحی و هدایت الهی نمی تواند بشر را به راه راست و طریق تکامل راهنمائی کند و نیز در تفاوت میان علم و دین گفتهاند که علم ما را بر طبیعت تسلط میبخشد ولی دین ما را بر خویشتن مسلّط و فرمانروا میسازد.

پس آنچه از جهل و ضعف و عقل و علم محدود آدمی گفته شد با غریزه دینی و بعثت پیامبران جبران شده، و در سایه این حقیقت انسانی دانا و توانا (1)و عادل و صادق و خیرخواه و نیک اندیش و آبادکننده دنیا و آخرت به وجود خواهد آمد، چنان که تاریخ حیات بر به وجود آمدن چنین انسان های والائی گواهی صادق و شاهدی راستین است.

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه اول نهج البلاغه به جایگاه والای پیامبران در زندگی انسان و این که در سایه تعالیم آنان خوشبختی واقعی انسان تأمین میشود میفرماید:

پس خداوند پیامبرانش را در میان مردم برانگیخت و انبیای خود را با فاصله های معین به سوی آنان فرستاد، تا از آنان عمل براساس پیمان فطریشان را بخواهند و نعمت های فراموش شده خدا را به یادشان آورند و با تبلیغ وحی که مجموعه فرمان های خدا و خواسته های او به مصلحت زندگی آنان است حجت را بر آنان تمام کنند و گنجینههای عقول را بر آنان برانگیزانند و نشانههای حق را در همه هستی به آنان بنمایانند: از این بلند آسمان که بر بالای سرشان افراشته و زمین که گهواره زیر پایشان نهاده، و معیشتهائی که آنان را زنده میدارد، و

۱- ۱) - وحی و نبوت، ۱۱۰.

اجلهائی که ایشان را به دست مرگ میسپارد، و ناگواریهائی که آنان را به پیری مینشاند و حوادثی که به دنبال هم بر آنان هجوم میآورد.

خدای سبحان بندگانش را بدون پیامبر یا کتاب آسمانی یا حجتی لازم، یا نشان دادن راه روشن رها نساخت، پیامبرانی که کمی عدد نشان و کثرت تکذیب کنندگانشان آنان را از رساندن پیام حق و ابلاغ وحی باز نداشت.

بعثت پیامبران و طلوع وحی از افق قلبشان برای تربیت واقعی انسان بهترین و استوارترین دلیل بر این است که عقل و زائیده او علم توانائی تربیت و کنترل بشر را ندارد، و بدون پیامبران و بدون وحی جامعه بشری هر چند از عقل و علم برخوردار باشد زندگی سالم و درست و حیات حکیمانهای نخواهد داشت، بلکه عقل و علم در دست او بدون هدایت الهی چون چراغ روشنی است که در دست دزد ماهری قرارد داد.

در مقدمه کتاب وحی و نبوت آمده: خواننده گرامی همین قدر که سر عناد و لجاج نداشته و تا اندازهای حق طلب و حقیقتپذیر باشد خواه به کلی بیدین و خواه سست عقیده و یا در شک و تردید و تحیر که بدترین حالات است، هر کدام میخواهد باشد، به برکت قرآن که در پرتوش راه یافتهایم و به برکت آیات کریمهای که در این کتاب تفسیر و تشریح شده است به روشنی حقانیت ادیان و شرایع الهی و صدق انبیأ را بفهمد و بپذیرد و نزول وحی و وقوع معجزات را به آسانی تصدیق کند و برایش مسلم و قطعی و بدیهی شود که نجات بشر از این همه مهالک و مفاسد و جنایات هولناک و شیوع فشحا و منکرات که زندگی را چنان بر همگی سخت و تلخ کرده که حتی در ممالک مترقی و متمدن بیماریهای روانی شایع و مصرف مواد مخدره در ازدیاد و اشحار روز افزون است، خلاصه نجات بشر عصر فضا از این جهنم سوزانی که به راهنمائی عقل و علم و

ص:۲۰۴

به کمک صنعت و ماشین بر افروخته، جز با پناه بردن به سایه دین ممکن و میّسر نیست و فقط در پرتو دین خواهد توانست به سعادت حقیقی برسد.

انسان با آن که از جانوارن ضعیف و فاقد اسلحه طبیعی بود، با نیروی عقل در میدان تنازع بقاء بر حیوانات نیرومندتر از خود و بر طبیعت پیروز گشته همه را استخدام کرد، از این پس نوبت به مبارزه و مجاهده با نفس میرسد که پیغمبر جهاد اکبرش نامید و در این پیکار نه تنها از عقل و از علم نیز کاری ساخته نیست بلکه اگر این دشمن خطرناک غالب شود عقل و علم را نیز ابزار کار خود ساخته در راه فساد و جنایت به کار خواهد برد، در این هنگام انسان عاقل عالم به صورت دیوانهای از بند رسته و درندهای زنجیرگسسته در خواهد آمد که همه روز اخبارشان را در روزنامهها میخوانیم و از رادیوها میشنویم، و تنها با نیروی ایمان و دیانت و سلاح تقوا میتوان بر نفس پیروز و مسلّط گردید، این است که گفتهاند علم ما را بر طبیعت مسلط میکند و تنها دین است که ما را بر خویشتن تسلّط میبخشد و با این تسلّط و پیروزی است که میتوان از همه عوامل و نیروهای طبیعت و از قوا و غرائز و مواهب خویش حداکثر استفاده را نمود، و همه را در راه خیر و صلاح همگانی به کار برد و در مسیر تکامل گام نهاد و پیش رفت، چون فقط در نوع انسان است که تکامل در مرحله تکامل جسمی متوقف نمی ماند بلکه پس از آن نوبت به تکامل روحی و تعالی روانی میرسد و در حققت خود تکامل در انسان تکامل میبابد، ولی در این مرحله مانند مرحله نخستین تکامل طبیعی و قهری نیست بلکه ارادی و اختیاری است که باید آن را بخواهد و بکوشد و مجاهده کنند، در این مسیرانبیاء رهبر و راهنمای جوامع بشرند و هریک معرّف آخرین مرحله تکامل انسان تا زمان خویش اند، و امروز دین حق موجود و کتاب وحی محفوظ جز اسلام و قرآن نیست، و خاتم پیامبران

به قول مطلق، انسان کامل به تمام معنی کلمه میباشند و منحصراً با قبول این دین و اطاعت از این کتاب و پیروی از این پیغمبر است که جامعه بشر به سعادت خواهد رسید و همه افراد منشأ خیر و برکت و رحمت و هدایت برای یکدیگر خواهند بود.

گرچه نیاز شدید جهان امروز به اسلام و قرآن ریشه در علل مختلف و زمینه های گوناگون دارد ولی برای این که این بخش یعنی تفسیر هدایت خدائی طولانی تر نشود به یک علّت از میان همه علل که به نظر میرسد مهم تر باشد اشاره میکنم و سعی میکنم علاوه بر بیان اعتقاد خود امهات مطالب را از نوشته یکی از دانشمندان بزرگ و دلسوز معاصر نقل کنم.

از علل احتیاج شدید جهان به تعالیم اسلام و به عبارت دیگر هدایت الهی که متجلی در وحی و نبوت است، قدرت پی پایان و تسلّط روز افزون شهوات است.

اینک در برابر دیدگان شما اروپای متمدن است که در گرداب عمیق شهوات پلید حیوانی فرورفته و نیروی خلاصی از آن را ندارد.

می گویند علم در اروپا ترقی و تقدم یافته، البته این حقیقت قابل انکار نیست ولی نکته قابل دقت و جالب توجه این است که بشریت از این ترقی و تقدم بهره و نصیبی شایسته نبرده است، زیرا هیچ گاه ممکن و متصور نیست که بشریت با اسارت شهوات راه ترقی را بپیماید.

شک نیست که اکتشافات علمی و اختراعات صنعتی غرب بعضی از مردم نزدیک بین و سطحی را شیفته و مفتون خود ساخته است زیرا این عده هواپیماهای سبک پر و بمب اتم و دستگاه رادیو و تلویزیون و پیشرفت های عظیم الکترونیکی و پدیدآمدن رشته مختلف و پیچیده علمی و سفر به کرات آسمانی و امثال آن را مقیاس و میزان ترقی و تقدم پنداشته اند، ولی جای تردید

نیست که این مقیاس و میزان ناقص و نارساست و مقیاس صحیح و خطا ناپذیر در ترقی مقدار قدرت و تسلّطی است که انسان بر هوای نفس و خواهشها و خواسته های بی مهار دل خود داشته باشد و ما وقتی با این میزان صحیح بشریت کنونی را بسنجیم به خوبی خواهیم دید تا کجا دچار هبوط و سقوط شده است.

باید در نظر داشت که این مقیاس و میزان که به آن اشاره شد یک موضوع ساختگی و تحمیلی نیست که ادیان یا علم اخلاق بدون مبنای واقعی و اساس عقلی وضع کرده باشد. بلکه این تنها میزانی است که نظام دقیق طبیعت، وزن و ارزش کلیه اقوام و ملل گذشته را به وسیله آن تعیین کرده است و صورت و سیاهه آن را با دقت تمام به نام تاریخ ثبت و ضبط نموده و به همین دلیل است که شما در طول تاریخ بشری هیچ قوم و ملّتی را نخواهید یافت که نیرومند و پایدار مانده و در راه خیر و صلاح و تقدم و ترقی بشر گام زده باشد در صورتی که افراد آن قوم به کامرانی و شهوت پرستی اشتغال داشته باشند.

کدام علت و موجب بود که مجد و شکوه یونان قدیم را در هم شکست؟ روم قدیم را نابود کرد، دولت ساسانی را به دست فنا و زوال سپرد؟

کدام علت بود که خلافت را در پایان عصر بنی العباس تار و مار کرد و بالاخره چه موجب شد که ملت عیاش و شهوت ران فرانسه در جنگ دوم جهانی در برابر اولین ضربت به زانو در آید و خوار و زبون شود و قدرت و سیادت خود را از دست بدهد؟

آیا جز برای این است که ملت فرانسه ملّتی عیاش و شهوت ران است و سر گرمی به لذت های بهیمی و افراط در انواع شهوت رانی نیروی مادی و معنوی او را فرو کاسته و قدرت مقاومت و دفاع را از او سلب کرده و کار پستی و دون همتی او را به جائی رسانده که از ترس خراب شدن کاخها و رقاص خانه

هـای پاریس در زیر بمب های مخرب شـرف و حیثیت تاریخی خود را فـدا میکنـد و در واقع آبرو و مجـد تاریخی خود را سپر دفاع کابارهها و مراکز فسق و فجور قرار میدهد؟ !

ممکن است مردم غافل و شـهوت پرست برای معارضه با حجت های قوی و براهین نیرومنـدی که در سراسـر تاریخ جهان برای اثبات این حقیقت وجود دارد، کشور و ملت آمریکا را مستند خود قرار دهند و بگویند: اینك ملت و کشور آمریکاست که در بحبوحه شـهوت رانی و آلـودگی هـای حیوانی بسـر میرد و بـا وجود این مسـئله نیروی سـرشار خود را حفـظ کرده و از جهت قدرت سیاسی و صنعتی و انتاج مادی در رأس کلیه اقوام و ملل جهان قرار دارد.

جواب این شـبهه این است که اولاـ این قـدرت و نیروی سـرشار را که اکنون در اختیـار آمریکاست مربوط به وضع حاضـر آن کشـور نیست، بلکه حاصـل دسترنـج و زحمت مردان صـابر و زاهـدیماننـد «تومـاس ادیسون» است که روزهـای متوالی را در آزمایشـگاه خود ماننـد زاهـدی صومعه نشـین بسـر میبرد و با اکتفا و قناعت به چند پاره نان خشك و چند جرعه آب هم چنان مطالعات عملی و تجربیات صـنعتی خود را ادامه میـداد و حتی در شب عروسـی از مجلس جشن و شادی خود فرار میکرد و بی اختیار و دیوانه وار به آزمایشگاه خود پناه میبرد و به کار بحث و تحقیق خود ادامه میداد.

آری اینگونه مردان صابر و قانع و زاهـد بودند که تمدن صـنعتی و قدرت علمی و مادی آمریکا را پایه گذاری کردند و به این درجه از عظمت و ثروت ارتقاء دادند.

ثانیاً: کسانی که به قـدرت و ثروت آمریکا و عیاشـی و شـهوت پرستی سـکنه آن قاره اسـتناد میکننـد نمی دانند یا نمی خواهند بدانند که ملت آمریکا ملتی جوان

است که از هر جهت چه از حیث روحی و چه از حیث جسمی و مادی در عنفوان جوانی بسر میبرد و بنیه و مزاج جوان همیشه بر تحمل بیماریها قدرت و توان فراوانی دارد و آثار مرض کمتر در وجودش پدیدار میشود ولی درعین حال شخص بصیر و خبیر در همان اوج نشاط و بحبوحه جوانی به خوبی میتواند عوارض مرض را از پشت پرده فریبنده و نشاط ظاهری ببیند.

ثالثاً: تولید و تثمیر عظیم و سرشار در آمریکا منحصربه بخش تولیدات مادی است، به این معنا که ملت آمریکا با وجود ثروت فراوان و جوانی و نشاط و نیروهای عظیم طبیعی و بشری که دارد، در عالم معارف و فضیلت و معانی عالیه انسانی و تولید و انتاج قابل ذکری ندارد زیرا شهوت رانیها و عیش و نوشها مجال این گونه امور را از او سلب کرده و شبیه آلات و ابزار یک ماشین ساخته است، چنان که با اندکی دقت و مطالعه در طرز رفتار این ملت با سیاه پوستان آن سرزمین به غیربلاهای عظیمی که بر سر سرخپوستان تا نابودی نسل آنان درآورد، برای نشان دادن سطح اخلاق و طرز روحیه آمریکائی که بالاخره سبب فنا و زوال او خواهد شد کافی است و این وضعی که در عیاشی و شهوت رانی و رفتار با اقوام دیگر در آمریکا حاکم است دلیل بارز دیگری است بر این که هیچ قوم و ملّتی از رهگذر سقوط وهبوط در درّه وحشت زا و هولناک شهوت رانی به قلّه فضیلت اخلاقی و انسانیت صعود نخواهد کرد و به همین جهت دنیای امروز که در سراشیبی هلاکت و لبه پرتگاه خسارت است هم چنان مانند دنیای هزار و پانصد سال قبل که عصر ظهور اسلام بود جدّاً نیازمند به اجابت دعوت اسلام و تربیت این آئین پاک و سعادتبخش است تا او را از قید بندگی شهوات رها سازد و نیروهای سرشار و عظیمش را در راه بالابردن سطح زندگی روحی و

اخلاقی و انجام اعمال خیر به کار برد و او را برای کرامت و شرف انسانیت شایسته و سزاوار سازد.

ممکن است برخی کوته بینان تصور کننـد که رسـیدن به این مقصـد عالی برای بشـریت آرزوئی بیش نیست و جامعه انسانی با گرفتـاری هـای فراوانی که از نظر غرائز و رذایل اخلاقی دارد نخواهـد توانست خود را برای صـعود به این قله و رسـیدن به این مقـام عالی و شامـخ آماده و مجهز سازد، ولی جواب این شـبهه این است که مـدتها پیش از این جامعه انسانی در طی تجربهای نشـان داده است که میتوانـد به این اوج و ارتفاع صـعود کنـد و هر امری که یک بار صورت وقوع گرفت و جامه عمل پوشـید میتواند بار دیگر نیز واقع شود زیرا مردم همان مردماند و طبایع بشری نیز همان طبایع است.

بشـریت در روزگار قبل از اسـلام در پرتگاهی نظیر همین پرتگاه سـقوط کرده و مانند همین وضع کنونی در قید و بند شهوات اسـیر و گرفتار شده بود و شهرهای عظیم در امپراتوری روم قدیم از جهت عیاشی و فسق و فجور پای کمی از پاریس و لندن و سایر پایتخت های بزرگ دنیای کنوی نداشت و شـهرهای ساسانیان در هرج و مرج و سقوط اخلاقی و معنوی نظیر همین هرج و مرج و سـقوط اخلاقی که در کشورهای غربی و شـرقی امروز رائـج است واقع شده بود، ولی با وجود این اسـلام همگی این مفاسـد را اصـلاح کرد و زنـدگانی فاسـد و منحـط آن عصـر را به حیاتی عالی و توأم با فضـیلت و آمیخته با نشاط و حرکت و کوشای در خیر و آبادی تبدیل کرد و انسانیت را چه در شـرق و چه در غرب در راه تقدّم فکری و روحی پیش برد و با آن که شرور و مفاسد سراسر دنیای آن عصر را فراگرفته بود، جنبش اصلاحی اسلام از دفع آن همه شر و فساد عاجز نماند.

عالم اسلامی از تاریخ آغاز دعوت و جنبش اصلاحی اسلام تا مدت درازی هم چنان در سراسر جهان مصدر نور و خیر و تقدم بود و هیچ گاه در خلال این مدت دراز برای تحصیل نیروی مادی و تقدم علمی و فکری، خود را به ابتذال و شهوت رانی و هرج و مرج اخلاقی نیازمند ندید، و این قدرت و سطوت هم چنان ادامه داشت و به عنوان نمونه کامل و مثل اعلا در کلیه مظاهر اجتماعی و سیاسی و اقتصادی یاد میشد، تا آنگاه که بر اثر اوج انحراف حکومت های حاکم بر مسلمانان که بدون تردید ریشه در سقیفه داشت اخلاق عمومی رو به هبوط و انحطاط نهاد و شهوات بهیمی مردم را در اسارت و بندگی خود کشید و سنت قطعی الهی دائر بر سقوط و ذلت و زبونی شهوت رانان درباره ایشان نفوذ و جریان یافت. ولی به خواست خدا بیداری و جنبشی که اکنون در سراسر عالم اسلامی دیده میشود جنبش مهیب و عظیمی است که از نیروهای اندوخته گذشته و قوای موجود استفاده خواهد کرد و آینده جهان را در اختیار خواهد گرفت و با استمداد از این عوامل مهم رشد و نما، معجزهای را که اسلام در مرحله نخستین به ظهور رسانید بار دیگر ظاهر خواهد ساخت و با قدرت و قوت آسمانی خود، جامع بشریت را از حضیض شهوت به اوج شرف و عزت خواهد رساند و اجتماعی پدید خواهد آورد که نیروی خود را از آسمان هدایت الهی بیندوزد و در راه آبادی دنیا و آخرت بکار گیرد. (۱)

آثار هدایت در زندگی

هدایت الهی سبب آثار فراوان مثبتی در زندگی است که به خواست حق در تفسیر آیات بعد به هریک از آن آثار با تفسیر لازم اشاره خواهد شد، در آیه مورد

۱- ۱) - برهان قرآن، ۲۹.

بحث به دو اثر از آثار هدایت توجه داده شده و آن این که تابع هدایت الهی از خوف و حزن در امان است.

از آنجا که خوف در آیات و روایات و حزن در معارف الهیه از نشانه های قطعی و اوصاف حتمی مؤمن شمرده شده و صاحبدلان از این خوف و حزن تعبیر به خوف و حزن مثبت و کارساز کردهاند و چنین خوف و حزنی از لوازم سلوک الی الله است، احتمال قریب به یقین میتوان داد که نفی خوف و حزن در آیه شریفه خوف و حزن درقیامت باشد به این معنا که وقتی اهل هدایت که در دنیا از پی هدایت آراسته به عقاید حقه مثل ایمان به خدا و قیامت وفرشتگان و انبیا و کتاب الهی شدند و متخلق به اخلاق حق گشتند و مشتاقانه هر عمل واجب و شایستهای را بجا آوردند وارد قیامت میشوند و آن اوضاع عجیب و غریب و هولناک و کیفر بدکاران را مشاهده میکنند ترسی بر آنان عارض نمیشود، زیرا از برکت هدایت الهی خود را در امان از عذاب میبینند، و غصه و حزنی به آنان هجوم نمیکند زیرا مییابند که رحمت حق و بهشت عنبر سرشت را از دست ندادهاند، پس جای هیچ خوف و حزنی برای آنان نیست و کتاب خدا هم به این حقیقت در آیاتی اشاره دارد:

يا عِبادِ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ اَلْيَوْمَ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ اَلَّذِينَ آمَنُوا بِآياتِنا وَ كانُوا مُسْلِمِينَ: (۱)

ای بندگان من امروز که روز قیامت است نه بیمی بر شما ست و نه اندوهگین میشوید، این بندگان همان انسانهای والائی هستند که در دنیا به همه آیات ما ایمان آوردند و همواره تسلیم ما و فرمانها و احکام ما بودند.

۱- ۱) - زخرف ۶۸- ۶۹

إِنَّ اَلَّذِينَ قٰالُوا رَبُّنَا اَللّٰهُ ثُمَّ اِسْتَقٰامُوا فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ: (۱)

بیتردید کسانی که از روی اعتقاد یقینی گفتند پروردگار و مالک و مربی، الله است سپس در میدان عمل بر این حقیقت استقامت ورزیدند نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین میشوند.

لاٰ يَحْزُنُهُمُ اَلْفَزَعُ اَلْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقّٰاهُمُ اَلْمَلاٰئِكَةُ هٰذٰا يَوْمُكُمُ اَلَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ: (۲)

درآن روز آن بزرگ ترین واهمه و فزع آنان را اندوهگین نمی کند و فرشتگان با درود و سلام و اعلام امنیت ابدی به استقبالشان آیند و گویند این است روز خیر و خوش شما که شما را به آن وعده میدادند.

إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ وَ أَقٰامُوا اَلصَّلاٰةَ وَ آتَوُا اَلزَّكٰاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ: (۳)

مسلماً کسانی که در پرتو هدایت الهی ایمان آوردند و به اجرای لوازم ایمان که عمل صالح و اقامه نماز و پرداخت زکات است اقدام کردند برای آنان نزد پروردگارشان پاداش شایسته و مناسبی است و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین میشوند.

در آیه شریفه اثر بسیار مثبت تبعیت از هدایت الهی که پاداش نزد خداست و اثر سلبی آن که نفی هر خوف و حزنی در آن روز است بیان شده است.

۱- ۱) - احقاف ۱۳

۲- ۲) - انبیاء، آیه ۱۰۳.

۳- ۳) - بقره، آیه ۲۷۷.

خوف مثبت سوء عـاقبت، و از عـذاب الهی و دادگـاه هـای روز قیامت که برای هر انسان با ایمانی جنبه بازدارنـدگی نسـبت به گناه صـغیره و کبیره دارد از جمله ارزش های واقعی است که در آیات قرآن مجیـد و روایات مطرح است و از نشانه های ابرار و اهل ایمان و بیداردلان شمرده شده است.

خوف مثبت

یقین داران به آخرت، از عذاب آن روز که برای ستمکاران و منکران حقایق آماده شده میترسد:

إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَهً لِمَنْ خٰافَ عَذٰابَ اَلْآخِرَهِ (۱)

یقیناً در مؤاخـذههائی که خدا نسبت به ملت های ناسـپاس به وسـیله عذاب های گوناگون چون طوفان و زلزله، وصاعقه و. . . داشت برای کسی که از عذاب آخرت میترسد عبرت است.

وَ لَنُسْکِنَنَّکُمُ اَلْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذٰلِکَ لِمَنْ خٰافَ مَقٰامِی وَ خٰافَ وَعِیدِ: (۲)

و یقیناً شما را پس از ستمکاران و منکران پیامبران و تهدیدگان مؤمنان در زمین سکونت خواهیم داد، این لطف و رحمت ویژه کسی است که از مقام من بترسد و از تهدید به عذابم بیم داشته باشد.

خـدای مهربان مهربان پیامبرش را در جهت ردّ خواسـته های مشـرکین که خواسـته های غیرمنطقی و جاهلانه بود فرمان میدهد بگو:

إِنِّی أَخٰافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذٰابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ: (۳)

۱- ۱) - هود، آیه ۱۰۳.

۲- ۲) - ابراهیم، آیه ۱۴.

۳- ۳) - انعام، آیه ۱۵.

مسلماً اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ میترسم، (و این ترس از عذاب آن روز است که مرا ازپذیرفتن خواسته های بیجای شما حفظ میکند) .

همه پیامبران در برابر عصیان و سرکشی ملت هایشان برآنان از عذاب روز قیامت میترسیدند و این ترس را به آنان اعلام داشتند.

وَ اُذْكُرْ أَخٰا عٰادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقٰافِ وَ قَدْ خَلَتِ اَلنُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ أَلاّٰ تَعْبُدُوا إِلاَّ اَللّٰهَ إِنِّي أَخٰافُ عَلَيْكُمْ عَذٰابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ: (۱)

و سرگذشت هود برادر قوم عاد را یاد کن هنگامی که قومش را در سرزمین احقاف بیم داد و بی تردید بیم دهندگانی پیش از او و پس از او در آن سرزمین گذشته بودند که فقط خدا را بپرستید زیرا من بر شما از عذاب روزی بزرگ میترسم.

اهل بیت هنگامی که به مسکین و یتیم و اسیر طعام دادند به آنان گفتند:

إِنَّمٰا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اَللّٰهِ لاٰ نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزٰاءً وَ لاٰ شُكُوراً، إِنّٰا نَخٰافُ مِنْ رَبِّنٰا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً: (۲)

جز این نیست که ما شما را فقط برای خوشنودی خدا اطعام میکنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم، ما از پروردگارمان در روزی که روز عبوس بسیار هولناکی است میترسیم.

خدای مهربان برای کسی که از مقام پروردگارش که دادگاه قیامت یا عذاب دوزخ است یا احاطه او بر هستی است بترسد دو بهشت قرار داده است:

۱- ۱) - احقاف، آیه ۲۱.

۲- ۲) - انسان، آیات ۹-۱۰.

وَ لِمَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ جَنَّتٰانِ: (۱)

و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو بهشت است.

وَ أَمّٰا مَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ وَ نَهَی اَلنَّفْسَ عَنِ اَلْهَویٰ فَإِنَّ اَلْجَنَّةَ هِیَ اَلْمَأْویٰ: (۲)

و اما کسی که از مقام پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته بی تردید جایگاهش بهشت است.

اهل سلوک میگویند: در بدایات خوف سالك از جهت عذابهائی است که حق متعال برای عاصیان مقرر فرموده است، ذکر جنایات، توجه به امر آخرت، تصدیق وعید این سه موجب میشود که سالك خائف گردد، و برای خلاصی از عذاب راه تقوا و پرهیزکاری پیش گیرد، این خوف لازمه ایمان است و وجود این خوف موجب صحت ایمان خواهد بود.

در درجه دوم خوف سالك از مکر است او از مکر الهی خائف است، این خوف در وقتی است که سالك در یقظه است و از لذت حضور متنعّم، حلاوت انس لذت خاصی دارد، سالك در حال حضور و انس خائف میگردد از این جهت که مبادا این حال از او سلب شود، بیشتر این خوف درجریان انفاس مستغرق در یقظه «البته یقظه مشوب به حلاوت انس» به سالك دست نمی دهد. (۳)اسحاق بن عمار از حضرت صادق (ع) روایت میکند: که حضرت صادق به من فرمود:

۱- ۱) - الرحمن، آیه ۴۶.

۲- ۲) - نازعات، آیات ۴۰-۴۱.

۳- ۳) - مقامات معنوی، ج۱، ص۱۰۴.

«یا اسحاق خف الله کانک تراه وان کنت لاتراه فانه یراک وان کنت تری انه لایراک فقد کفرت وان کنت تعلم انه یراک ثم برزت له بالمعصیه فقد جعلته من اهون الناظرین علیک:» (۱)

ای اسحاق از خدا بترس چنان که او را میبینی و اگرتو او را نمی بینی بی تردید او تو را میبیند و اگر اعتقادت این باشد که او تو را نمی بیند قطعاً کافر شدهای و اگر یقین داری او تو را میبیند سپس آشکارا در برابرش به معصیت برخیزی پس او را پست ترین نظرکنندگان برخود قرار دادهای.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من عرف الله خاف الله ومن خاف الله سخت نفسُه عن الدنیا:» (۲)

هر کس خدا را شناخت از او ترسید و هر که از خدا بترسد دلش از دنیا برکنده شود.

و نیز در کتاب شریف کافی آمده که راوی به حضرت صادق عرضه داشت:

«قوم یعملون بالمعاصی و یقولون نرجو فلا یزالون کذلک حتی یأتیهم الموت فقال: هؤلاء قوم یترجّحون فی الامانی کذبوا لیسوا براجین ان من رجی شیئاً طلبه و من خاف من شیئ هرب منه:» (۳)

قومی گناه میکنند و میگویند: امیدواریم و پیوسته چنین هستند تا مرگشان برسد، حضرت فرمود: اینان مردمی باشند که دل به آرزوهای بیجا خوش میکنند، دروغ میگویند اهل امید نیستند، هرکه امید به چیزی بندد آن را تا رسیدن به آن بخواهد، و هر که از چیزی بترسد از آن بگریزد تا جائی که در امان رود.

در خبرمناهی رسول خدا آمده که آن حضرت فرمود:

ص:۲۱۷

۱- ۱) - بحار، ج ۷۰، ص۳۵۵، حدیث ۲.

۲- ۲) - کافی، ج ۲، ص۶۸.

۳- ۳) - کافی، ج ۲، ص۶۸.

«من عرضت له فاحشه او شهوه فاجتنباه من مخافه الله عزوجل حرم الله علیه النار وآمنه من الفزع الاکبر وانجزله ما وعده فی کتابه فی قوله: ولمن خاف مقام ربه جنتان:» (۱)

کسی که گناهی یا شهوتی بر او عرضه شود و از ترس خدا از آن کناره گیری نماید، خدا آتش دوزخ را بر او حرام کند و از هول و ترس روز قیامت که بزرگ ترین هول و ترس است امانش دهد، و به عده‌ای که در قرآن به او داده که دو بهشت برای خائف از خداست نسبت به او وفا کند.

از ابوحمزه ثمالی از امام سجّاد علی بن الحسین حضرت زین العابدین روایت شده که آن حضرت فرمود:

«ابن آدم لاتزل بخیر ماکان لک واعظ من نفسک، وماکانت المحاسبه من همک، وماکان الخوف لک شعاراً والحزن لک وثاراً ابن آدم انک میت ومبعوث و موقوف بین یدی الله عزوجل ومسئول فاعد جواباً:» (۲)

فرزند آدم پیوسته به خیر و خوبی خواهی بود، تا برای تو واعظی از درون خودت باشد، و محاسبه وجودت وجه همتت قرار گیرد، و خوف شعارت و حزن لباست باشد، فرزند آدم تو خواهی مرد، و برانگیخته میشوی، و در پیشگاه خداوند نگاهت میدارند، پس برای آن روز پاسخ آماده کن.

حضرت مجتبی و خوف

حضرت رضا (ع) از پدرانش روایت میکند که هنگام شهادت حضرت مجتبی کسانی که حضور داشتند مشاهده نمودند که آن بزرگوار گریه میکند، عرضه

۱- ۱) - امالی صدوق، ص۲۵۷.

۲- ۲) - بحار، ج ۷۰، ص ۳۸۲.

داشتند یابن رسول الله چرا گریه میکنید با این نسبتی که به پیامبر دارید و مقامات و منزلتهائی که آن حضرت درباره شما فرموده و نیز بیست مرتبه پیاده به حج رفته اید و ثروت خود را سه در راه خدا قسمت نمودید به طوری که ازیک جفت کفش و نعلین نیمی برای خود و دانه دیگر را در راه خدا دادهای حضرت پاسخ داد:

«ابکی لهول المطلع وفراق الاحبه:»

از هراس و ترس مطّلع و فراق دوستان گریه میکنم. (۱)مجلسی میفرماید: مراد حضرت از هول مطلع ایستادن در روز قیامت است آن هم در پیشگاه عدل الهی و گرفتاری های گوناگون که پس از مرگ بر انسان وارد میشود.

خوف از خدا سدّی در برابر گناه

ابوحمزه ثمالی از حضرت زین العابدین نقل کرده که آن بزرگوار فرمود: مردی با همسرش به کشتی نشست، کشتی در برخورد با امواج درهم شکست، از مسافران کشتی جز همسر آن مرد کسی نجات نیافت، آن زن به وسیله تخته پارهای خود را به جزیرهای رسانید در آن جزیره مرد راهزنی بود که از هیچ گناهی امتناع نداشت، راهزن با زن مصادف شد، زنی تنها و جوان و بدون یار و مددکار و بیمانع، ابداً احتمال نمیداد زنی را در جزیره با این وضع مشاهده کند، با شگفتی پرسید تو از آدمیانی یا از جنیان؟ پاسخ داد از بنی آدم، راهزن به خیال خود زمان را غنیمت

۱- ۱) - بحار، ج۴۴، ص ۱۵۰.

شمرد، و بدون این که کلمهای از او بپرسد آماده عمل نامشروع شد در این هنگام زن را چنان مضطرب و لرزان دید که شاخه درخت در برابر باد میلرزد.

پرسید از چه میترسی با سر اشاره به عالم ملکوت کرد و گفت: از خدا میترسم، پرسید تاکنون چنین پیش آمدی که با مردی نامحرم جمع شوی برایت انفاق افتاده؟ زن گفت: به عزت پروردگارم سوگند هنوز چنین کاری نکردهام.

لرزیدن مفاصل زن و رنگ پریدهاش اثری نیکو در آن راهزن به جای گذاشت و گفت: با این که تو تاکنون چنین کاری را نکردهای، این بار هم به اجبار من با نارضایتی تن در میدهی اینگونه میترسی به خدا سوگند من به این گونه ترسیدن از تو سزاوارترم، سپس از جا حرکت کرده منصرف شد به خانه و خانواده خود برگشت و از گناهانش توبه کرد.

او پس از توبه با راهبی در راهی مصادف شد، چون مقداری راه پیمودند حرارت آفتاب بر آنان تابید، راهب گفت: جوان خوب است دعا کنی خداوند به وسیله ابری برما سایه اندازد که از این حرارت آسوده شویم، جواب با شرمندگی گفت: مرا نزد خدا کار نیکی نیست که جرأت دعا داشته باشم، راهب گفت پس من دعا میکنم تو آمین بگو جوان پذیرفت.

راهب از حضرت حق درخواست سایهای به وسیله ابر کرد، راهزن تائب آمین گفت، چیزی نگذشت که ابری بر سر هر دو سایه انداخت و آن دو در سایه ابر به راه خود ادامه دادند، بیش از ساعتی راه را طی نکرده بودن که بر سر دو راهی رسیدند، جوان ازیک طرف و راهب از طرف دیگر از هم جدا شدند، ناگهان راهب دید ابر بالای سر جوان در حرکت است به او گفت: جوان اکنون روشن شد که تو از من بهتری دعای تو بود که مستجاب شد نه دعای من!

ص:۲۲۰

باید داستانت را برای من بگوئی، جوان داستان برخورد خود را با آن زن پاکدامن گفت، راهب به او خطاب کرد:

«غفرلک مامضی حیث دخلک الخوف فانظر کیف تکون فیما تستقبل:»

خدای مهربان به سبب همان ترسی که بر دلت وارد شد از گناهان گذشتهات درگذشت اینک بیدار باش که در آینده چگونه خواهی بود. (۱)

امیرالمؤمنین (ع) و خوف از خدا

حبّه عرنی میگوید: شبی من و نوف در پیشگاه خانه خوابیده بودیم، چون مقداری از شب گذشت ناگاه دیدیم امیرالمؤمنین دست روی دیوار نهاده مانند اشخاص واله و حیران این آیه را میخواند:

إِنَّ فِی خَلْقِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ. . .

تا پایان آیه، پیوسته میخواند مانند کسی که هوش از سرش پریده باشد، آنگاه روی به من کرد و فرموده حبه بیداری یا خواب؟ گفتم: مولای من بیدارم شما که اینگونه عمل میکنید ما چه کنیم؟ !

در این وقت متوجه شدم قطرات اشک از دیده فرود بارید و فرمود:

«یا حبه ان لله موقفاً ولنا بین یدیه موقفا لایخفی علیه شیئی من اعمالنا یا حبه ان الله اقرب الی والیک من حبل الورید یا حبه انه لایحجبنی ولاایاک عن الله شیئی:»

۱- ۱) - اصول کافی، ج۲، ص ۷۰.

حبه برای خدا موقفی جهت حسابرسی بندگان هست و ما باید در آن روز در پیشگاهش بایستیم، کمترین عمل ما از نظر او پنهان نیست، حبّه خدا به من تو از رگ گردن نزدیک تر است، هیچ چیز نمی تواند ما را از نظر خدا بپوشاند.

سپس رو به نوف کرد و پرسید خوابی یا بیدار، عرض کرد بیدارم یا امیرالمؤمنین حال امشب شما مرا به گریه زیادی انداخت حضرت فرمود:

«یا نوف ان طال بکائک فی هذه اللیله مخافه الله تعالی قرت عیناک غداً بین یدی الله عزوجل یا نوف انه لیس من قطره قطرت من عین رجل من خشیه الله الا اطفأت بحاراً من النیران انه لیس من رجل اعظم منزله عندالله تعالی من رجل بکی من خشیه الله واحب فی الله وابغض فی الله:»

ای نوف اگرامشب از ترس خدا گریه ات طولانی گردد فردا در پیشگاه او شاد خواهی بود، نوف بدان هر دانه اشکی که از چشم به سبب ترس از خدا ریخته شود دریاهائی از آتش را خاموش کند، کسی نزد خدا محبوب تر از شخصی که به خاطر ترس از خدا اشک بریزد و برای خدا دوست بدارد و برای خدا خشم بورزد نیست.

نوف هر که برای خدا دوست بدارد محبت غیر را بر او مقدم نخواهد داشت، هرکس عملی که مورد نفرت خداست انجام دهد از آن خیری نخواهد دید، هنگامی که دارای این ویژگی شدید حقایق ایمان را کامل کرده اید و درپایان گفتارش فرمود از خدای هراس داشته باشید.

آنگاه راه خود را گرفت و گذشت در حالی که میگفت:

«لیت شعری فی غفلاتی امرض انت عنی ام ناظر الی ولیت شعری فی طول منامی وقله شکری فی نعمک علی ما حالی؟»

ای کاش میدانستم در غفلت هایم از من روی گردانیدهای یا به من توجه داشتی، خدایا کاش میدانستم در خواب های طولانی و کمی سپاسگزاریم نسبت به نعمت هایت حاکم نزد تو چگونه است! !

ص:۲۲۲

حبه میگوید: به خدا سوگند پیوسته درهمین راز و نیاز و سوز و گداز بود تا صبح دمید. (۱)

ترس پیامبر و اصحاب از دوزخ

زمانی که این دو آیه شریفه نازل شد:

وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ، لَهٰا سَبْعَةُ أَبْوٰابٍ لِكُلِّ بٰابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ: (۲)

و مسلماً دوزخ وعدهگاه همه متابعان شیطان است برآن هفت دراست، برای هر دری گروهی از پیروان شیطان تقسیم شدهاند.

چنان رسول خدا گریان شد که اصحاب هم از گریه ایشان گریستند، هیچ یک نمی دانستند جبرئیل با خود چه آیهای یا چه آیاتی نازل کرده؟ از طرفی عظمت پیامبر و حال گریهاش اجازه نمیداد که از سبب آن بپرسند.

اصحاب این حقیقت را میدانستند که هرگاه رسول خدا حضرت زهرا را ببیند شاد میشود، یکی از اصحاب به درخانه آن بانو رفت، شنید با آسیابی دستی مقداری جو آرد میکند و با خود میگوید:

مٰا عِنْدَ اَللّٰهِ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ: (۳)

آنچه نزد خداست بهتر و ماندگارتر است.

داستان نزول وحی و گریه پیامبر را خبر داد، حضرت زهرا از جای حرکت کرد، چادر کهنهای که دوازده جای آن وصله داشت بر سر انداخت و از منزل

۱- ۱) - الکنی والالقاب، ج۲، ص ۹۰ چاپ جدید.

۲- ۲) - حجر، آیات ۴۳-۴۴.

۳- ۳) - شوری، ۳۶.

بیرون آمد، وقتی چشم سلمان فارسی به آن چادر افتاد در حالی که به شدت میگریست با خود میگفت: وه که پاداشان روم و ایران لباس های ابریشمن و دیبای زربفت میپوشند ولی دختر پیامبراسلام چادری پشمین به سر دارد که دوازده جای آن با برگ خرما دوخته شده! !

هنگامی که حضرت فاطمه خدمت رسول خدا رسید و عرض کرد پدرجان سلمان از لباس من در تعجب است و حال آن که مدت پنج سال است من و علی را به خدا سوگند جز پوست تختی بیش نیست که روزها شترمان را روی آن علف میدهیم، و شبانگاه همان را فرش خود مینمائیم، بالش زیر سر ما از چرم است و داخل آن با پوست درخت خرماست! !

پیامبر فرمود: سلمان دخترم از آن گروهی است که در بندگی حق بسیار پیشی و سبقت گرفتهاند، آنگاه فاطمه عرض کرد: پدر شما را چه محزون و اندوهگین نموده، پیامبر آیهای را که جبرئیل آورده بود برای فاطمه قرائت کرد آن بانوی دنیا و آخرت از شنیدن خبر دوزخ و آتش عذاب چنان ناراحت شد که زانویش قدرت ایستادن را از دست داد و به زمین نشست و گفت: وای بر کسی که وارد آتش شود!

سلمان گفت: ای کاش گوسپند آفریده شده بودم و مرا میخوردند و پوستم را میدریدند تا اسم آتش را نمی شنیدم، ابوذر گفت: ای کاش مادر مرا نزائیده بود که نام آتش دوزخ را بشنوم، مقداد گفت: کاش پرندهای در بیابان بودم و مرا حسابی و عقابی نبود و نام آتش را نمی شنیدم، امیرالمؤمنین (ع) گفت: کاش حیوانات درنده پاره پارهام میکردند و مادر مرا نزائیده بود و نام آتش را نمیشنیدم، آنگاه دست خود را به سر گذاشته شروع به گریه کرد و میگفت:

«وابعد سفراه واقله زاداه فی سفر القیامه یذهبون و فی النار یترددون و یتخطفون مرضی لایعاد سقیمهم وجرحی لایداوی جریحهم واسری لایفک اسرهم من النار یأکلون و منها یشربون و بین اطباقها یتقلبون:»

آه چه دور است سفر قیامت، وای از کمی زاد و توشه در این سفر، آنان به سوی آتش میروند در آن تردد میکنند و با چنگ و قلاب آنان را میربایند بیمارانی هستند که عیادت نمی شوند، مجروحانی هستند ولی جراحاتشان مداوا نمیگردد، اسیرانی هستند که از اسارت نجات نمی یابند از غذا وآب جهنم میخورند و میآشامند، در بخشهای گوناگون دوزخ و طبقاتش زیر و رو میگردند. (۱)

حزن مثبت

اولیاء الهی و صاحبدلان با کرامت نسبت به پارهای از امور چه درباره خودشان و چه در رابطه با دیگران اندوهگین میشدند و اندوهشان بسیاربسیار به جا بود و گاهی حالت و کیفیت اندوهشان در پرونده آنان عبادت محسوب میشد.

هنگامی که برادران حسود یوسف خواستند او را به مکر و حیله و نقشه ظالمانه از دامن پر مهر پدر جدا کنند و یعقوب با بصیرتی که داشت میدانست رفتن یوسف همان و دچار شدنش به فراق سخت همان، اعلام حزن و اندوه کرد و این حزن و اندوه که قلب پدر را در فراق عزیزترین سرمایه معنویاش اشغال میکرد امری طبیعی و از جهتی معنوی بود.

قَالَ إِنِّی لَیَحْزُنُنِی أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ: (۲)

یعقوب گفت بردن او مرا سخت اندوهگین میکند.

۱- ۱) - تفسیر برهان، ج۲، ص۳۴۶.

۲- ۲) - یوسف، آیه ۱۳.

یعقوب پس از دچار شدن به فراق یوسف به شدت اندوهگین بود ولی شکایت اندوه و غصه‌اش را به پیشگاه حضرت حق میبرد:

قٰالَ إِنَّمٰا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اَللّٰهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اَللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ

یعقوب گفت: شکایت اندوه شدید و غم و غصه‌ام را فقط به درگاه خدا میبرم و از خدا میدانم آنچه را شما نمیدانید.

پیامبر عزیز اسلام که دریائی بی نهایت از رحمت و محبت و مهر و عطوفت بود از این که مردم به سوی انکار حقایق میشتافتند و در حقیقت از بهشت و سعادت ابدی روی گردانده با عجله به طرف دوزخ میرفتند سخت اندوهگین میشد و اندوهش تا جائی بود که خدا او را تسلیت میداد:

وَ لاٰ يَحْزُنْكَ اَلَّذِينَ يُسٰارِعُونَ فِي اَلْكُفْرِ. . . (۱)

و مبادا آنان که به سوی کفر میشتابند تو را اندوهگین سازد.

بندگان واقعی حق از این که گاهی استطاعت خدمت به دین و عباد الهی را نداشتند در غم و اندوه فرو میرفتند:

وَ لاٰ عَلَى اَلَّذِينَ إِذٰا مٰا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لاٰ أَجِدُ مٰا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ اَلدَّمْعِ حَزَناً أَلاّٰ يَجِدُوا مٰا يُنْفِقُونَ: (۲)

۱- ۱) - آل عمران، آیه ۱۷۶.

۲- ۲) - توبه، آیه ۹۲.

و نیز هیچ مؤاخذه و سرزنشی نیست بر کسانی که وقتی نزد تو آمدند تا آنان را برای رفتن به سوی جهاد تجهیز کنی، گفتی به سبب نبود امکانات بر تجهیز شما دسترسی ندارم تا شما را در این خیر عظیم شرکت دهم، آنان از نزد تو بازگشتند درحالی که به خاطر غصه و اندوه از دیدگانشان اشک میریخت که چرا چیزی نمی یابند تا در نبرد با دشمنان هزینه کنند.

البته حال عاشقان خدا این است که اگر چیزی از دست برود یا خاطر بر چیزی تعلق پیدا کند که دست از آن کوتاه باشد، شخص متأثر و محزون میگردد، شدت حزن و تأثیر با شیئی مورد علاقه نسبت مستقیم دارد، هر اندازه علاقه بیشتر حزن بیشتر و هر قدر کمتر باشد حزن کمتر است.

از جمله چیزهائی که از دست میرود و شخص متأثر و محزون میشود عمر عزیز است، شخص وقتی متنبه و بیدار میگردد تأثرش نسبت به گذشت عمر شدید است چرا؟ چون کمتر میسّر است که گذشته را به آینده جبران کرد و شاید به تعبیری این کار غیرممکن باشد، وظیفه دیروز مربوط به دیروز است وظیفه امروز مربوط به امروز.

سالک در اوّل متأسف است از این که عمر عزیزش تلف شده، وقت از دست رفته را غنیمت نشمرده است میگوید: چرا من نفهمیدم و خود را به گناه مبتلا کردم چرا کاری نکردم که موجب رضای خدا باشد، چرا من در طاعت و عبادت خدمت قابل توجهی ندارم، چرا من زودتر در مقام اصلاح خود برنیامدم؟ اینها افکاری است که یک سالک در سر دارد، همینها موجب میشوند که او متأثر و محزون شود.

در مراحل سلوک موجبات حزن نسبت به درجات سالکین مختلف میشود، در ابتدای سلوک این افکار علت حزن سالک هستند، تمایل او به حق سبب میشود که این افکار در او پدید آید.

چون میل او به ارادت تبدیل شود نوع فکر سالک عوض میشود، پیش از این محزون بود چرا عمر او تلف شده است اکنون اندوهگین است چرا قلب به غیرحق توجه دارد، قبلاً محزون بود چرا به معصیت مبتلا شده، اکنون میگوید: چرا اشتغالات بی فایده مرا از مشاهده حق محروم نموده، قبلاً میگفت: چرا من طاعت و عبادت به سزائی ندارم اکنون میگوید: چرا من باید به عمل خود دلبند باشم.

اینها نوع افکار زمان ارادت است، چون ارادت به محبت تبدیل میشود باز نوع فکر سالک عوض میشود، سالک در مقام محبت میگوید: چرا باید من موجبات تشتّت خاطر برای خود فراهم کنم، چرا باید من به زن و فرزند دلبستگی بیش از اندازه داشته باشم، چرا باید من از حق محجوب باشم، چرا باید من چشم و گوشم بسته باشد؟

اینها نوع افکار عالم محبت است، اگر محبت اوج بگیرد و به عشق تبدیل گردد باز طرز فکر سالک عوض میشود، در زمان عشق سالک وضع دیگری دارد.

در مقام عشق عنوان سالک عوض میشود به او عاشق گفته میشود در این مقام غم و غصه او و اندوه و حزنش غم عشق است.

در مقام عشق عاشق نه بفکر جاه است نه بفکر مقام نه به فکر علم نه بفکر کمال نه در بند بهشت نه در اندیشه دوزخ بلکه شب و روز از غصه فراق اشک میریزد تا به وصال معشوق برسد.

در مقام عشق شب و روز عاشق یکی است، سر و سامانی برای او نیست، آسایش از او سلب و عنان اختیار از کفش رفته است.

آتش عشق کدورت را از عاشق میگیرد، او را از همه علایق و دلبستگیها آزاد میکند، از چهار دیواری ملک و عوالم طبیعت خارج میسازد، یعنی عاشق را میمیراند پیش از آنکه او بمیرد، پس از مرگ غم و اندوه نسبت به عوالم پشت سرگذشته دنیا معنا ومفهومی ندارد.

أَلاَ إِنَّ أَوْلِیاءَ اَللّهِ لاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاَ هُمْ یَحْزَنُونَ. (۱)

در عین حال باید به این نکته توجه داشت که موحدین، اولیاء خدا عرفای کامل چون از شرّ نفس رستهاند و به حق پیوستهاند از جانب وجود خویش آسوده اند، حزن، تشویش، طلب، حالت انتظار ندارند، چیزی که موجب حزن خود آنان باشد در وجودشان نیست، ولی چون با خلق در مراوده و تماس هستند ممکن است اعمال و گفتار دیگران آنان را محزون و متحزّن سازد.

مشی غلط، عمل خلاف، غصب حق، حکم باطل، حرف بیجا، گفتار ناصواب، تصور واهی، شخص را در هر مقامی که باشد اگر قادر بر دفع نباشد محزون و متأثر خواهد کرد (۲).

امیرالمؤمنین (ع) میفرماید:

«فاغضیت علی القذی وجرعت ریقی علی الشجی وصبرت من کظم الغیظ علی امّر من العلقم والم للقلب من حرّ الشفار:» (۳)

چشم خاشاك رفتهام را بر هم نهادم و با استخوان در گلو آب دهان فرو بردم، و برای فرو نشاندن خشم صبر کردم و به چیزی که از حفظل تلخ تر و برای دل از کارد تیز بزرگ دردناك تر بود!

۱- ۱) - یونس، آیه ۶۲.

۲- ۲) - مقامات معنوی، ج۱، ص۹۵.

۳- ۳) - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۸.

کفر ورزی و انکار آیات

کفر در لغت به چند معنا آمده: از جمله به معنای پوشانیدن و ناسپاسی است، گروهی که با داشتن هوش و عقل، و چشم باز و گوش شنوا به خاطر کبر و غرور و هوا و هوس و علاقه به آزادی شهوات و به دست آوردن مال و منال دنیا حق را در همه زمینه هایش پنهان میدارند و از اقرار و اعتراف به آن امتناع میکنند و نهایتاً آیات حق را تکذیب مینمایند و نسبت به نعمتهای معنوی و مادی خدای مهربان ناسپاسی میکنند در اصطلاح قرآن مجید به عنوان کافر قلمداد شده اند، اینان همان بدبختها و تیره روزهائی هستند که با داشتن چشم باز و گوش انسانی خود را اسیر هبوط کرده و در تاریک خانه مادّیت و شهوات بی مهار مسکن گزیدهاند و نمی خواهند تا قدرت وحی و هدایت الهی و دلسوزی پیامبران از هبوط به درآیند و به ملکوت و عرصه لقای حق صعود کنند.

اینان با این کبر و غرور و آلودگی و فساد، و کفرورزی و تکذیب آیات حکیمانه حق و روی گرداندن از اسلام که هماهنگ با فطرت و طبیعت و عقل سلیم است، و به سبب دشمنی با پیامبران، و ایجاد مزاحمت برای اهل ایمان و فروختن آخرت به قیمت به دست آوردن اندکی از دنیا مستحق آتش دوزخاند و در آن جاودانه خواهند بود.

تفسیر آیه ۴۰

اشاره

یَا بَنِی إِسْرَائِیلَ اُذْکُرُوا نِعْمَتِیَ اَلَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکَمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أَوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیّٰایَ فَارْهَبُونِ

ای فرزندان اسرائیل نعمت های مرا که به شما عطا کردم یاد کنید و به عهدم وفا نمائید تا من هم به عهدتان وفا کنم و فقط از من بیمناک باشید.

شرح و توضیح:

چند مطلب بسیار مهم در آیه شریفه مطرح است که واجب است تفسیر و توضیح آن را همه کسانی که طالب سعادت خود در دنیا و آخرت هستند بدانند.

۱ نعمت ۲- عهد و وفای به آن ۳- ترس از خدا

معنای گسترده و جامع عهد و وجوب وفای به آن به طور مفصل در آیه بیست و هفتم سوره مبارکه بقره، و معنای ترس از خدا و توضیح جامع آن در آیه سی و هشتم سوره مبارکه بقره گذشت بنابراین لزومی در توضیح دوباره آن نمی بینم، در تفسیر آیه شریفه مورد بحث درباره بنی اسرائیل و مسئله نعمت تا آنجا که مسیر است مطالبی عرضه می شود. پیش از آن که به شرح و توضیح آیه بپردازم لازم است به این نکته توجه دهم که منظورم از بحث درباره یهود، یهود پیش از اسلام و زمان ظهور اسلام و پس از ظهور است، یهودی که در هر دوره ای به تناسب وضع زمان با پیامبران و مؤمنان و ملت ها به دشمنی برخاستند، و به اذیت و آزار و مزاحمت نسبت به همه دست یازیدند، و مخترع انواع گناهان و مفاسد شدند، و عمر و مال و همت خود را هزینه گوساله پرستی، تحریف آیات تورات و انجیل، مخلوط کردن حق به باطل، قتل و غارت در همه جا به ویژه در سرزمین قدس، هم دستی با منافقان در هر دوره به خصوص در مدینه و مکر و حیله و تقلب و برهم زدن امنیت کشورها و دیگر جنایات نمودند.

یهود پیش از اسلام

پیش از آن که حضرت موسی (ع) که مقام با عظمت کلیم الهی ویژه آن بزرگوار بود و سومین پیامبر اولوالعزم حضرت حق است مبعوث به رسالت شود و سفره هدایت الهی را برای نجات همگان و بخصوص بنی اسرائیل و قوم یهود بگستراند و راه سعادت و خوشبختی را به مردم نشان دهد یهود سخت ترین روزهای خود را زیر شکنجه های طاقت فرسا و فشارهای گوناگون فرعونیان می گزارندند!

زمانی که موسی (ع) مبعوث به رسالت شد و پرچم توحید و خدا پرستی و کرامت و فضیلت را برافراشت و چراغ پرفروغ هدایت را فرا راه یهود قرار داد ارواح پژمرده آنان را جوان ساخت و به جان های در بند شده و اسیر گشته آزادی بخشید، و آنان را از زیر بار شکنجه ها و عذاب های فرعون و قومش نجات داد.

ولی دقت کنید که این پیامبر بزرگ و این منجی خیرخواه و این دلسوز امت یهود در برابر خدمات معنوی و مادی اش از یهود چه دید و چه پاداشی گرفت؟

به یکی از پاداش هائی که این قوم عنود به آن پیامبر با کرامت دادند چنان که تفاسیر و تواریخ و روایات نقل می کنند به عنوان مثال اشاره می شود.

هنگامی که موسی و بنی اسرائیل به فرمان حضرت حق مصر را مخفیانه ترک کردند و به کنار رود نیل رسیدند، موسی با اشاره عصای خود آب ها را روی هم ریخته در لابلای رود خروشان راهی نمایان شد. موسی (ع) فرمان داد تا همگی آن راه را در پیش گرفته و از نیل عبور کنند ولی آنان یک صدا گفتند: ما دوازده قبیله ایم و هر قبیله ای عادات و رسوم مخصوصی دارد بنابراین باید راه دوازده بخش شود تا فرمانت را اجرا کنیم.

موسی به اذن حق به دریا گفت: دوازده راه باز کن و دریا دوازده راه باز کرد.

ولی آنان یک قدم پیش نرفتند و بهانه و عذرشان این بود: ممکن است که در میان راه ما را به یکدیگر نیازی افتد پس دریا را بگو تا چون پنجره ها سوراخ هائی در میان دیوارهای آب باز کند، تا هر قبیله ای بتواند قبیله های دیگر را ببیند و با آنان گفتگو کند، و چنین شد.

ولی باز هم برجای خود ایستاده و فریاد زدند: پاهای ما برهنه است و زمین رود نیل رطوبت دارد و تا فرمان ندهی زمین خشک شود ما از آن عبور نمی کنیم.

خداوند فرمان داد زمین خشک شد ولی باز هم برجای خود ایستادند و این بار بی ادبی و وقاحت را به منتها درجه رسانیده و با یکدیگر چنین گفتند:

موسی ما را از شهر آواره کرد و اینک می خواهد در دریا غرقمان کند تا مال و ثروت هایمان را نصیب خود نماید و به تصرف خویش درآورد! !

موسی با یک دنیا دِهشت در حالی که لبخند تلخی بر لبانش نقش بسته بود پای بر رود نیل نهاد و پیشاپیش آنها به راه افتاد.

این نخستین تجربه و آزمایش تلخی بود که یهود به موسی نشان دادند.

باز در همان مدارک آمده: چون یهود از رود نیل خارج شدند و خیالشان با نابودی فرعونیان از برکت موسی راحت شد و به صحرای سینا رسیدند به موسی گفتند: ما را از آشیانه خود بیرون آورده در صحرائی شن زار سکونت دادی، این چه رفتاری است که با ما داری مگر ما سنگ هستیم و نیاز به خوراکی و آشامیدنی نداریم؟ !

خدای مهربان فرمان داد تا از آسمان برای آنان طعام بیاید و ابری بر آنان سایه اندازد، و سنگی به آنان آب دهد.

ص:۲۳۳

چندی به آن منوال گذشت تا آن که روزی به موسی گفتند ما طعام های آسمانی نمی خواهیم به خدایت بگو «دقت کنید گفتند به خدایت بگو (۱)نه به پروردگارمان» همان پیاز و سبزی و خیار و عدس و سیر (۲)را برای ما قرار دهد زیرا ما به آنها عادت کرده ایم و برای ما خوش مزه تر از طعامی است که خدا از آسمان نازل می کند! !

موسی گفت: پس داخل یکی از این قریه ها شوید و آنچه می خواهید خود بکارید، دیگر خداوند برای شما طعامی نخواهد فرستاد.

نافرمانی و لجاجت یهود آنقدر زیاد شد، و آزارشان به عبد صالح خدا حضرت موسی چنان اوج گرفت که خدا عقوبتی سخت متوجه آنان کرد، و آن این بود که مدت چهل سال در صحراها و بیابان ها سرگردان بودند و آنان که با موسی بیرون آمدند آرزوی ورود به شهر را به گور بردند و نوه ها و نواده هایشان با یوشع بن نون هزار و پانصد سال پیش از میلاد وارد شهر کنعان شدند.

پس از آن هم این قوم بدکردار و لجوج در نسل های بعد به خاطر جنایتشان و خیانت به دین خدا و ظلم و ستمشان به مردم دچار عقوبت های فراوان شدند ولی باز هم به علت سنگدلی عبرت نگرفتند.

حکومت و دولت آنان سالها پس از سلیمان که زمینه دین داری و آرامش را برای آنان فراهم کرده بود به دو بخش تقسیم شد: یکی در شمال که پایتختش نابلس بود و دیگری در جنوب که پایتختش در اورشلیم قرار داشت.

ص:۲۳۴

۱- ۱) - بقره، آیه ۶۱.

۲- ۲) - بقره، آیه ۶۱.

این دو دولت مدت دویست سال با هم جنگیدند تا آن که سرجون امپراطور آشوری ها بر آنان چیره گشت و فرمان داد تا همه یهود را از آن منطقه خارج سازند و به دربدری و ذلت گرفتار شوند.

پس از آن که نینوا به دست کلدانیها سقوط کرد یهود برای به هم زدن میان آنان و مصری ها که بر کنعان حکومت داشتند سخت مشغول فتنه گری شدند که از پی آن جنگ دامنه داری میان آنان واقع شد بالاخره (نبوخذ نصر) پادشاه بابل در سال ۵۶۲ پیش از میلاد پیروز شد و برای انتقام از فتنه گری ها و جنایات یهود اورشلیم را خراب کرد و هیکل شان را نابود ساخت و همه را دست بسته با ذلت و خواری به بابل سوق داد.

مدت زیادی را در اسیری گذراندند تا کورش پادشاه ایران که مادرش یهودی بود آنان را از اسیری که به اسیری بابل مشهور شده بود نجات داد و دوباره هیکل را بنا کرد.

در ایام هیلین یهود عنود و خرابکار و فتنه گر مورد تهاجم های بسیاری واقع شدند که آخرین آنها وقتی بود که رهبر معروف رومانی قیطس اورشلیم را خراب کرده، هر چه یهودی بود اسیر کرد و به رُم فرستاد، این حادثه در سال ۷۰ میلادی واقع شد و در سال ۱۲۵ میلادی ادریانوس امپراطور رومانی برآنان تاخت و اورشلیم را خراب کرد و تعداد پانصد هزار یهودی را نابود و پنجاه هزار نفرشان را اسیر نمود.

در عهد تراجان تعداد زیادی از یهود مخفیانه وارد اورشلیم شده و بنای خرابکاری را گذاردند و هنگامی که ادریانوس پادشاه روم شد اورشلیم را به تصرف آورد و انجام مراسم بر یهود سخت گرفت، یهود به رهبری بارکوخیا شورش کردند ولی پیروز نشدند در این واقعه بیش از ۵۸۰ هزار یهودی فتنه گر و خرابکار قتل عام شدند و آنان که جان سالم بدر بردند از شهر بیرون رفتند و پس

ص:۲۳۵

از این تاریخ یهود خرابکاری های زیادی کردند و در اثر آن چندین بار قتل عام شدند که مسبب این واقعه ها خود آنان بودند. (۱)گوستاولوبون فرانسوی می گوید: اگر ما بخواهیم صفات و خصوصیات یهود را در چند کلمه خلاصه کنیم باید بگوئیم، یهود چوی آدمیانی هستند که تازه از جنگل داخل شهر شده اند و همیشه از صفات انسانی بی بهره بودند و چون پست ترین مردم روی زمین زندگی می کنند.

یهود همیشه مردمی وحشی، سفاک و بی غیرت بوده و حتی در زمان هائی که خود آنان بر کشورهای محل اقامت خود حکومت میکردند باز هم از سفاکی خود دست برنداشته اند، بی پروا داخل جنگ شده و چون از پای در آیند به یک مشت خیالات ناانسانی و بی اساس پناه میبرند، خلاصه آن که هیچ فرقی میان یهود و حیوانات یهود نمی توان گذاشت. (۲)

ویژگی های یهود در همه دورها

اشاره

خالق هستی و پدید آورنده موجودات که به ظاهر و باطن هر چیزی آگاه است و پنهان و آشکار ذره ای از او پنهان نیست این قوم خطرناک و این گروه فتنه انگیز و آتش بیار هر معرکه را در قرآن مجید در ضمن بیان کردن برجسته ترین اوصافشان به جهانیان معرفی می کند تا هرگونه رابطه را با آنان قطع کرده و از هرگونه کمکی به آنان که در راه تقویتشان بکار برده می شود حذر کنند

ص:۲۳۶

۱- ۱) - برای آگاهی بیشتر از جنایات و فتنه گری های این قوم عنود به کتاب های فلسطین و الضمیر الانسانی، مجله العربی شماره ۱۰۹، تاریخ الاسرائیلیین، تاریخ القدس، خطر الیهودیه العالمیه، الیهود فی تاریخ الحضارات الاولی و دنیا بازیچه یهود مراجعه کنید.

۲- ۲) - دنیا بازیچه یهود، ۱۱.

و از دوستی با آنان بپرهیزند باشد که تسلیم حق شوند و به جنایاتشان خاتمه داده شود.

۱- سنگدلی و قساوت قلب که عامل هر کار بی رحمانه ای است.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ فَهِیَ کَالْحِجارَهِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَهً وَ إِنَّ مِنَ اَلْحِجارَهِ لَما یَتَفَجَّرُ مِنْهُ اَلْأَنْهارُ وَ إِنَّ مِنْها لَما یَشَّقَّقُ فَیَخْرُجُ مِنْهُ اَلْماءُ وَ إِنَّ مِنْها لَما یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَهِ اَللّهِ وَ مَا اَللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ: (۱)

سپس دل های شما پس از آن همه معجزات و حقایق و دلایل محکم و استوار سخت شد مانند سنگ یا سخت تر، زیرا پاره ای از سنگ هاست که از آنها نهرها می جوشد، و پاره ای از آنها می شکافد و آب از آن بیرون می آید و پاره ای از آنها از ترس خدا سقوط می کند و خدا از آنچه شما یهود عنود مرتکب می شوید بی خبر نیست.

سنگدلی و قساوت قلب آنان از عذاب های دنیائی حق است که به جرم و جنایاتشان مستحق آن شدند چنان که در قرآن مجید آمده است:

فَبِما نَقْضِهِمْ مِیثاقَهُمْ لَعَنّاهُمْ وَ جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِیَهً یُحَرِّفُونَ اَلْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ وَ لا تَزالُ تَطَّلِعُ عَلیٰ خائِنَهٍ مِنْهُمْ إِلاّ قَلِیلاً مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اِصْفَحْ إِنَّ اَللّهَ یُحِبُّ اَلْمُحْسِنِینَ: (۲)

۱- ۱) - بقره، آیه ۷۴.

۲- ۲) - مائده، آیه ۱۳.

پس آنـان را به سـبب پیمـان شکسـتنشان لعنت کردیم و از رحمت خود دور داشتیم و دل هایشـان را بسـیار سـخت نمودیم، از سنگـدلی آنان است که کلمات خدا را از جایگاه اصـلی اش و معانی واقعی اش تغییر می دهند و بخشـی از آنچه را از معارف تورات نازل شـده که به وسـیله آن پنـد داده شدنـد از یاد بردنـد و نادیـده گرفتند و همواره از اعمال خائنانه آنان جز اندکی از ایشـان آگـاه می شـوی پس تـا نزول حکم جهـاد و به ذلت نشسـتنشان از آنـان گـذشت کن و از مجازاتشـان بگـذر زیرا خـدا نیکوکاران را دوست دارد.

قساوت و سنگدلی این ملت وحشی و بی رحم را تاریخ در همه انحصار و قرون مبرهن کرده است.

کاسـیوس در کتاب ۷۸ خـود در فصـل ۳۲ در حـوادث سـال ۱۱۷ میلادی می نویسـد، برابر این تاریـخ یهود در کنـاره دریای طرابلس غرب به رهبری اندریا برای کشتن رومی ها و یونانیها خروج کردند و همه را از دم تیغ گذراندند سپس خونهایشان را آشامیده و گوشت هایشان را خوردند، سرها و استخوانهای آنان را هم قطعه قطعه کرده و به سگ ها دادند! !

بسیاری را هم مجبور کردند که یکدیگر را چون حیوانات بکشند تعداد کسانی که در این معرکه بدون گناه به قتل رسیدند به دویست وبیست هزار رسید! !

و همانند همین کشتار را نیز در مصر و قبرس به رهبری آرت میون تکرار کردند و در آن بیش از دویست وچهل هزار نفر را به قتل رساندند! !

در سافیـل واقع در منطقه اسـپانیا یکصدوسـی هشت مسـیحی را به یکی از مقـابر دور از شـهر برده و آنـان را به گلوله مجروح کردند سپس همه را زنده به خاک سپردند در حالی که دستهایشان به روی زمین ظاهر بود! !

این سـنگدلی و قساوت برای این طایفه خبیث تازه و کهنه و پیش از اسـلام و بعد از اسلام ندارد، در جنگی که در همین عصر که این نویسنده اخبارش را از

دستگاه های تبلیغاتی می شنید و در روزنامه ها می خواند هنگامی که ضربات سختی بر مصر و اردن و سوریه و لبنان وارد کردند و بر بخشی قابل توجه از بیت المقدس چیره شدند به یکی از قریه های نزدیک به شهر هجوم برده در حالی که همه مردم بی گناه قریه از زن و مرد و کوچک و بزرگ از ترس به مسجدی پناه بردند از طریق هوا ده ها تن مواد منفجره در مسجد ریختند و مسجد را با تمام پناهندگانش در آتش سوزاندند! !

۲- کشتن پیامبران

در کتاب خدا که محکم ترین و استوارترین سند حقایق است آمده:

وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ وَ قَفَّیْنا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَیْنا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ وَ أَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَ فَکُلَّما جاءَکُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوی أَنْفُسُکُمُ اسْتَکْبَرْتُمْ فَفَرِیقاً کَذَّبْتُمْ وَ فَرِیقاً تَقْتُلُونَ (۱)

مسلماً ما به موسی کتاب عطا کردیم، و پس از او پیامبرانی به دنبال هم فرستادیم و به عیسی بن مریم دلایل روشن دادیم، و او را به وسیله روح القدس توانائی بخشیدیم، ای یهود پس چرا هرگاه پیامبری آئین و احکامی که مطابق هوا و هوستان نبود برای شما آورد تکبر و سرکشی نمودید پس نبوت گروهی را انکار کرده و گروهی را می کشتید!

ص:۲۳۹

۱- ۱) - بقره، آیه ۸۷.

وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ قٰالُوا نُؤْمِنُ بِمٰا أُنْزِلَ عَلَيْنٰا وَ يَكْفُرُونَ بِمٰا وَرٰاءَهُ وَ هُوَ اَلْحَقُّ مُصَدِّقاً لِمٰا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيٰاءَ اَللّٰهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: (۱)

هنگامی که به آنان گویند به آنچه خدا بر پیامبر اسلام نازل کرده ایمان آورید گویند: به توراتی که بر خود ما یهود نازل شده ایمان می آوریم و به غیر آن در حالی که حق است و تصدیق کننده توراتی است که با آنان است کفر می ورزند بگو: اگر شما از روی راستی و درستی به تورات مؤمن بودید پس چرا پیش از این پیامبران خدا را می کشتید؟

شگفتا کشتن پیامبران آنقدر در میان آنان عادی و آسان شده بود که صورت طبیعی به خود گرفته بود چنان که در روایات است که: یهود میان طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیامبر را سر می بریدند و سپس مغازه های خود را باز می کردند و گویا هیچ حادثه ای اتفاق نیفتاده است! !

از جمله پیامبرانی که به دست آنان به قتل رسیدند ذکریا و یحیی بودند که فقط بخاطر این که آن مفسدان را از فحشا و منکرات منع می کردند مستحق کشتن شدند، آنان می خواستند هارون را به قتل برسانند، و برای مسیح چوبه های دار نصب کردند ولی موفق نشدند. از همه زشت تر آن که سبب کشته شدن پیامبر اسلام شدند چنان که در کتاب ها و روایات آمده: پس از فتح خیبر دختر حارث بن سلام بن مشکم؟ ؟ که به ظاهر به اسلام گرائیده بود طعامی از گوشت ذراع گوسپند آلوده به زهر آماده کرد و خدمت رسول اسلام فرستاد، پیامبر که هیچ گاه عادت نداشت غذا را تنها میل کند بشربن براء را دعوت به خوردن غذا

۱- ۱) - بقره، آیه ۹۱.

کرد، بشر هم دست برده قطعه ای از آن گوشت را خورد، ولی همین که پیامبر مقداری گوشت را در دهان خود گذاشت و اندکی جوید ناگهان لقمه را از دهان بیرون انداخت و فریاد زد به خدا سوگند این گوشت به من خبر می دهد که مسموم است، آن زهر به اندازه ای قوی بود که بشر را در همانجا به قتل رسانید و پیامبر را پس از سه سال که از آثار آن رنج میبرد در بیست وهشتم صفر مسافر دار بقا کرد.

پیامبر اسلام به مادر بشر زمانی که در بیماری منجر به شهادت پیامبر از آن حضرت عیادت کرد فرمود:

این بیماری از آثار غذای مسمومی است که آن زن یهودی پس از فتح خیبر برای من آورد که اکنون رگ زندگی مرا قطع کرده است. (۱)

۳- دروغ، افتراء، تحریف

در کتاب خدا قرآن مجید درباره این طایفه مفسد و قلب و زبان خطا کارشان آمده است:

وَدَّتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ اَلْکِتابِ لَوْ یُضِلُّونَکُمْ وَ ما یُضِلُّونَ إِلاّ أَنْفُسَهُمْ وَ ما یَشْعُرُونَ: (۲)

گروهی از اهل کتاب آرزو دارندای کاش شما مؤمنان را از راه خدا و صراط مستقیم الهی گمراه کنند (و ابزارشان در این زمینه دروغ و افترا و تحریف است) در حالی که جز خودشان را به ضلالت و گمراهی نمی برند و این واقعیت را درک نمی کنند.

ص:۲۴۱

۱- ۱) - بحار، ج۲۱، ص۶- سیره ابن هشام- مکتب اسلام سال نهم شماره ۳ ص ۱۶۲- تاریخ یعقوبی، ج۱، ص ۴۱۶. .

۲- ۲) - آل عمران، آیه ۶۱.

يَا أَهْلَ اَلْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ اَلْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ اَلْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ: (۱)

ای یهود و نصاری چرا در حالی که به حقایق و واقعیات که قرآن و رسالت پیامبر و معجزات اوست آگاهید حق را به باطل مشتبه می سازید و نیز حق را پنهان می دارید تا مردم در گمراهی و ضلالت بمانند!

وَ مِنَ اَلَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ اَلْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هٰذَا فَخُذُوهُ وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ مَنْ يُرِدِ اَللّٰهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اَللّٰهِ شَيْئاً أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اَللّٰهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي اَلدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي اَلْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۲)

و از کسانی که یهودی اند به شدت شنونده دروغ انـد (با آن که می داننـد دروغ است) و به شـدت گوش به فرمان گروهی دیگرند که از روی حسد و کبر نزد تو نیامده اند همانان که آیات خدا را در تورات پس از استواری در جایگاه هایش تحریف می کننـد و معنای حقیقی اش را تغییر می دهند و به مقلدان و مطیعان بی سواد خود می گویند: اگر جانب پیامبر اسلام احکام و فرمان هائی مطابق میل ما را به شما ابلاغ کردند بپذیرید و اگر آن را مطابق خواسته ما ندیدید از قبول آن بپرهیزید و کسانی را که خدا عذاب و رسوائی و ذلتشان را بخواهد تو هرگز نمی توانی چیزی از عذاب خدا را از آنان برطرف کنی اینانند کسانی که خدا به خاطر کثرت دروغ و افترا و ستمشان نخواسته دل هایشان را از آلودگی پاک کند، برای آنان در دنیا خواری و رسوائی و در آخرت عذابی بزرگ است.

ص:۲۴۲

۱- ۱) - آل عمران، آیه ۷۱.

۲- ۲) - مائده، آیه ۴۱.

۴- مکر و خدعه

این دو صفت دو عصای ضخیمی است که همیشه یهود در کارهای خود بر آن تکیه می کنند، مکر و خدعه سرشتی است که در طبیعت هر یهودی دیده می شود، در هر کجا که هست و در هر کاری که انجام می دهد، قرآن در این زمینه می فرماید:

آنان منافقانه و مکارانه به مسیح ایمان آوردند در حالی که عیسی از آنان احساس کفر کرد. (۱)آنان با ایمان منافقانه با خدا هم مکر و حیله کردند بی خبر از این که مکر و حیله مکاران با خدا به جائی نمی رسد.

وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اَللّٰهُ وَ اَللّٰهُ خَیْرُ اَلْمٰاکِرِینَ: (۲)

کافران از یهود درباره مسیح و آئینش نیرنگ زدند و خدا هم کیفر نیرنگشان را داد و خدا بهترین پاداش دهنده نیرنگ زنندگان است.

۵- مال اندوزی و ثروت پرستی

از هنگامی که موسی برای آوردن الواح به کوه طور رفت و سامری گوساله ای از طلا و نقره به عنوان الهه برای آنان ساخت تا به امروز مال و ثروت اولین و آخرین و بزرگ ترین معبود یهود است.

هر یهودی در این اندیشه است که ثروت جهان را در اختیار خود بگیرد و از این راه اختیاردار مردم باشد.

۱- ۱) - آل عمران، آیه ۵۲.

۲- ۲) - آل عمران، آیه ۵۴.

وَ تَرىٰ كَثِيراً مِنْهُمْ يُسٰارِعُونَ فِي اَلْإِثْمِ وَ اَلْعُدْوٰانِ وَ أَكْلِهِمُ اَلسُّحْتَ لَبِئْسَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۱)

و بسیاری از آنان را می بینی که در گناه و معصیت و تجاوز از حدود خدا و حرام خواری از هر راهی که باشد می شتابند، هر آینه بد است کارهائی که همواره انجام می دادند.

۶- پیمان شکنی و خیانت به عهد

فکر نمی کنم این مسئله نیاز به توضیح داشته باشد تاریخ این گروه مفسد و این جانیان بی نظیر تمام لحظاتش از پیمان شکنی و نقض عهد موج می زند.

اگر امکان داشت پیمان شکنی را مجسم دید باید بنا گذاشته شود که به این طایفه خبیث نگاه کرد، چه پیمان ها و عهدهائی را که زیر پا نهادند و به همه هویت شرافت و کرامت و انسانیت لگد زدند.

۷- فساد اخلاق

فاسد بودن به هر صورت و در هر کجا و در هر موقعیت و افساد کردن یکی از وسائل شرافتمندانه پیشرفت یهود است و به قول یکی از سران اروپا هر دملی را که انسان بشکافد خواهد دید که میلیون ها یهودی در آن مشغول افساد هستند، قرآن مجید می فرماید:

لُعِنَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرٰائِيلَ عَلىٰ لِسٰانِ دٰاوُدَ وَ عِيسَى اِبْنِ مَرْيَمَ ذٰلِكَ بِمٰا عَصَوْا وَ كٰانُوا يَعْتَدُونَ كٰانُوا لاٰ يَتَنٰاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مٰا كٰانُوا يَفْعَلُونَ (۲)

۱- ۱) - مائده، آیه ۶۲.

۲- ۲) - مائده، آیات ۷۸- ۷۹.

ناسپاسان و کافران از یهود به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند، لعنت شدنشان بخاطر این بود که نسبت به فرمان های خدا و پیامبران سرپیچی و عصیان داشتند و همواده از حدود الهی تجاوز می کردند.

آنان یکدیگر را از کارهای زشتی که مرتکب می شدند باز نمی داشتند مسلماً بد بود آنچه را همواره انجام می دادند.

۸- ظلم، پیش گیری از ورود مردم به صراط مستقیم، رباخواری، مال مردم خوردن از روی ستم

قرآن مجید همه این مفاسد و جنایات را در دو آیه بیان می کند:

فَبِظُلْمٍ مِنَ اَلَّذِینَ هٰادُوا حَرَّمْنٰا عَلَیْهِمْ طَیِّبٰاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِیلِ اَللّٰهِ کَثِیراً وَ أَخْذِهِمُ اَلرِّبَوا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ أَکْلِهِمْ أَمْوٰالَ اَلنّٰاسِ بِالْبٰاطِلِ وَ أَعْتَدْنٰا لِلْکٰافِرِینَ مِنْهُمْ عَذٰاباً أَلِیماً (۱)

پس به کیفر ستمی که یهود به آیات خدا و خود و دیگران روا داشتند و به سزای آن که بسیاری از مردم را از راه خدا باز داشتند، چیزهای پاکیزه ای را که بر آنان حلال شده بود (مانند صید ماهی و چربی و شیر و گوشت حیوانات) حرام کردیم.

و نیز این حرام شدن به سبب ربا گرفتنشان بود که از آن نهی شده بودند و خوردن اموال مردم به باطل و نامشروع و ما برای کافران عذابی دردناک آماده کرده ایم.

ص:۲۴۵

۱- ۱) - نساء، آیات ۱۶۰- ۱۶۱.

از صفات آنان و برخورد خداوند با این ملت معلوم است که اینان مردمی پست، و رذل و بی شرافتی هستند که انسانیت از دست آنان زخم های زیادی بر پیکر دارد، و آنچه بر سرشان آمد و میآید قطعاً کمترین کیفر آنان نخواهد بود. (۱)

یهود در زمان ظهور اسلام

احبار و علمای یهود پیش از ظهور پیامبر اسلام به وسیله آیات تورات و انجیل از اوصاف پیامبر اسلام و بعثت و قرآن نازل شونده بر او خبر داشتند و به مریدان و تابعان خود هم این حقایق را خبر داده بودند.

الذی یجدونه مکتوباً عندهم فی التورات و الانجیل:

(۲)

محمد کسی است که یهود و نصاری او را نزد خود با همه اوصاف و نشانه هایش در تورات و انجیل حقیقتی ثبت شده می یابند.

ولی با ظهور اسلام و طلوع خورشید نبوت و نزول قرآن مجید اکثر علما و بزرگان آنان از حق روی تافتند و گفتند و به باور دیگر یهود دادند که این شخص آن کسی نیست که در تورات و انجیل صفاتش بیان شده است.

این نابکاران که بخشی از منافع مادی خود را که از طریق مردم یهود تامین میشد در خطر دیدند، و مقام و مناصب دینائی خود را با گسترش اسلام بر باد رفته احساس کردند ا زتسیلم مردم خود با مکر و حیله و سفسطه و مفاسطه و مشتبه کردن حق به باطل به اسلام مانع شدند و فضائی به وجود آوردند که عوام یهود در خرابکاری و همدستی با منافقان مدینه و از پشت خنجر زدن به اسلام و آزار مسلمانان و رنج دادن به پیامبر با آنان همدست باشند.

۱- ۱) - مطالب این بخش با اندکی تصرف و اضافه از مقدمه طولانی کتاب دنیا بازیچه یهود استفاده شد.

۲- ۲) - اعراف، آیه ۱۵۷.

یهود زمان ظهور اسلام البته مستکبران و معاندان و لجبازانشان به سرپرستی احباروها خامها و سران نظامی خود بر ضد پیامبر و قرآن و مؤمنان آتش جنگهائی چون بنیالنظیر، بنی قریضه و خیبر را بر افروختند، و در پنهان هم در جنگهای مردم کله و سایر قبایل با پیامبر یار و مددگار شرک و کفر شدند و از این طریق موانع سختی در راه گسترش اسلام و زندگی اهل ایمان ایجاد نمودند.

در این زمینه آیات فراوانی در قرآن مجید وضع یهود و گاهی نصاری را که با همه وجود با اسلام و پیامبر به دشمنی برخاستند شرح می دهد که به خواست خدا در تفاسیر آن آیات به جنایات و ستم های آنان نسبت به فرهنگ الهی و مؤمنان اشاره خواهم کرد.

اگر بخواهید بدانید رنج و آزادی که پیامبر اسلام و مؤمنان از دو طایفه یهود و نصاری به ویژه یهود کشیدند در چه حد بود به روایت بسیار بسیار مهمی که شیخ طوسی در کتاب گرانقدر امالی و شیخ حر عاملی در کتاب پرارزش و کم نظیر وسایل الشیعه ذکر کرده اند عمیقاً توجه کنید، من متن روایت را همراه با سلسله سندش نقل می کنم تا به اعتبار روایت هم عنایت کنید:

شیخ طوسی که از اعظم فقها و بزرگان جهان اسلام است و فریقین به درایت، دانش، بصیرت و خدمات ارزنده اش به دین و دیانت و دانش اسلامی اقرار دارند می فرماید:

«اخبرنا ابن حمّویه قال: حدثنا ابوالحسن قال: حدثنا ابوخلیفه قال: حدثنا مکی قال: حدثنا محمد بن یسار قال: حدثنا وهب بن حزم قال: حدثنا ابی قال: سعمت یحیی بن ایوب یحدث عن یزیدبن ابی حبیب عن ابی سلمه بن عبدالرحمن عن ام سلمه ان رسول الله اوصی عند وفاته: ان تخرج

الیهود و النصاری من جزیره العرب و قال الله فی القبط فانکم ستظهرون علیهم و یکونون لکم عدّه و اعوانا فی سبیل الله:» (۱)

راویان روایت را نهایتاً به ام سلمه همسر با کرامت پیامبر اسلام می رسانند که این بانوی مؤمنه عفیفه بزرگوار می گوید:

رسول خدا هنگام وفاتش سفارش کرد که یهود و نصاری را از منطقه جزیره العرب بیرون کنید و دنبال گفتارش فرمود خدا را خدا را به توجه به مصریان که به زودی بر آنان پیروز می شوید و آنان اسلام را می پذیرند و برای شما در راه خدا نیرو و پشتیبان خواهند بود.

یهود در عصر حاضر

اشاره

با توجه این که اکثر دولت ها و بخشی از ملت ها به ویژه ملت ایران از تشکیل دولت غاصب اسرائیل به دست انگلیس این کفتار خونخوار استعمارگر و آمریکا این شیطان بزرگ آگاه اند و می دانند که سرزمین فلسطین و دیار قدس از قدیمی ترین روزگار ارتباطی با یهود نداشته، و برخی از اینان صدها سال پیش از میلاد جهت تجارت و زندگی آرام مهاجر به آن مکان بودند و هیچ حقی به آن سرزمین ندارند و برای آگاهی بیشتر می توانند به کتاب های سرگذشت فلسطین کارنامه سیاه نوشته اکرم زعتیر ترجمه هاشمی رفسنجانی، فلسطین والضمیر الانسانی، تاریخ الاسرائیلین، الیهود فی تاریخ الحضارات الاولی، تاریخ القدس و صدها مجله و مقاله در این زمنیه مراجعه کنند من لازم نمیدانم شرح و تفصیل این واقعه اسف انگیز و جنایت بی نظیر، و خیانت بی بدیل را که با شرکت یهودیت و نصرانیت و کفر کمونیست و عواملشان در دولت های عربی که نوکران

۱- ۱) - امالی طوسی، ص۶۰۶-مجالس طوسی- وسائل، ج۱۵، ص۱۳۲ حدیث ۲۰۱۴۷ با اندگی اختلاف با روایت نقل شده در امالی.

جیره خوار آن گَرگان خونخوارنـد به وقوع پیوست در این سـطور بیاورم، تنها به ذکر پروتکل های یهود، جامعه ای که فعلاً به صورت حزبی خطرناک تحت عنوان صـهیونیسم زیر پوشـش آئین یهودیت درآمـده اند بسـنده می کنم حزبی که به همه امور اقتصادی وسیاسـی جهان نفوذ کرده انـد و قدرت تخریبی هر کدام از صـهیونیسم ها در زندگی ملت ها و تسـلط بر دولت های ضعیف و جیره خوار از هزاران بمب خطرناک تر است! ! تا یهود عصر حاضر و خطر آنان شناخته نشود.

من از خواننـدگان عزیز جداً می خواهم این پروتکل ها را که نقشه و طرح زندگی آنان نسـبت به خود و دیگران است به دقت مطالعه کننـد تا ببیننـد امروز همه جهان و به ویژه ملت های مستضـعف گرفتار چه بلای خطرناک و خانمان سوزی است، و چه وظیفه سنگینی بر عهده بیداران و اندیشمندان و فرهیختگان، و رهبران آزاد و آزادی خواه، و علمای اسلام و ملت های اسلامی و افرادی از یهود که تا حـدی مؤمن به فرهنگ موسـی هسـتند می باشد آن یهودیانی که از این که گروهی کافر بنام یهودی و صهیونیسم یهودیان جـدای از این امور را بدنام کرده اند به شدت رنج می برند و نیز چه وظیفه سـنگینی بر عهده مومنان واقعی به دین مسـیح خصوصـاً کشـیش هـا و کاردینـال های آزاد انـدیش است که همه جهان و جهانیان را از این خطر بالفعل نجات دهند و زمین و فرزندان مظلوم اسیر شده اش را از دست این اربابان جنایت و خیانت نجات دهند.

مؤلف عـالم و دانشـمند کتاب با ارزش دنیا بازیچه یهود که از مراجع بیـدار و دورانـدیش است متن پروتکل ها را نقل کرده و من این متن را از آن مصـدر برای شـما روایت می کنم: یکی از حیرت انگیزترین، عجیب ترین، و خطرنـاک ترین کتـاب های سیاسی که تا کنون انتشار یافته کتاب پروتکل های حکمای یهود می باشد.

ص:۲۴۹

شما هنگامی که این کتاب را مطالعه کنید حتماً متوجه خواهید شد که همین یهودی که عده ای بی خبر آنان را مردمی سالم و بی آزار و مظلوم فرض می کنند چه تشکیلات خطرناک و زیان بخشی را اداره می کنند. این کتاب مجموعه‌ای است از سخنرانی های یک شخصیت برجسته یهودی که برای چند تن از ثروتمندان و افراد با نفوذ یهودی ایراد کرده است.

پنجه های خونین یهود از پشت صفحات کتاب به خوبی پیداست و صدق گفتار «اوسکارلیفی» یهودی که می گوید:

پادشاهان، اخلال گران، فتنه انگیزان و جلادان جهان ما هستیم (۱)به وضوح از این کتاب معلوم می گردد.

اینک چند پروتکل را به آگاهی خوانندگان برسانم تا این افعی های پرنفوذ را که یگانه شعار آنان کلامی است که دی؟ ؟ اسرائیلی نخست وزیر سابق بریتانیا گفته است: مکر و دروغ و خیانت در راه پیروزی گناه نیست. (۲)

پروتکل شماره (۱)

تز آزادی سیاسی را ما وضع کردیم ولی بر ما لازم نیست که آن را تطبیق کنیم اما اگر ضرورت اقتضا کند آن هنگام تمسک به آزادی سیاسی برای جلب مردم بی مانع است.

فرق نمی کند چه کشمکش های داخلی دولت را از پای درآورد، و چه جنگ های خارجی آن را به دست دشمن بسپارد در هر دو صورت کشور سقوط کرده به دست ما خواهد افتاد. اخلاق و سیاست جمع نمی شوند، بنابراین حاکمی

۱- ۱) - صفحه اول پروتوکلات.

۲- ۲) - صحفه ۵۹ همان کتاب.

که خویش را مقید و پایبند دستورات اخلاقی می داند در واقع مغز سیاسی ندارد و هرگز حکومتش دوام نخواهد آورد.

حقوق ما در پس قدرت مخفی است در حقیقت حق یعنی: آنچه در دست داری به من بده تا ثابت کنم من پیروزتر از توام.

هدف واسطه را توجیه می کند و هر چه در راه رسیدن به هدف انجام دهیم خوب است.

ما نباید خود را به جملات: این بهتر است، این اخلاقی است و مانند آن مقید سازیم.

برخی از مسیحیان را به مواد مخدر اعتیاد داده و به شکل کلاسیک جوان هایشان را منحرف ساختیم.

حیا، عفت، ناموس را به وسیله قهرمانان، آموزگاران و آموزش و پرورشمان از مغزها بیرون آورده و دیگران این چیزها در اجتماع مفهومی ندارد.

دروغ، و سرنیزه و خدعه یگانه شعار ماست.

به عقیده ما زور و عنف و جبر یگانه عامل ایجاد عدالت اجتماعی است.

ما نخستین کسانی بودیم که جملات آزادی، مساوات، اخوت را در ذهن مردم انداختیم مردم بیچاره هم آنها را طوطی وار تکرار کردند در صورتی که هیچ یک از آنها تا بحال تحقق نیافته است و در نتیجه هم آزادی فردی را از دست داده و هم از حقوق اجتماعی خویش محروم شدند.

با آن که این کلمات مانند کرم سعادت مسیحیان را آهسته آهسته نابود می کرد در عین حال آنان پرچم ما را برفراز کشورهای خویش نصب کرده و دولت های خود را یکی پس از دیگری در اختیار ما گذاشتند.

پروتکل شماره (۲)

از میان مردم افرادی کوتاه فکر و بی رأی را انتخاب خواهیم کرد تا هر چه به آنان دستور دهیم بدون چون و چرا اجرا نمایند.

ص:۲۵۱

خیال نکنید که این تصریحات پوچ و بی اساس است به خاطر داشته باشید که ما بودیم که زمینه را برای داروین و مارکس و نیچه آماده ساختیم و به اصطلاح به آنان سرو سامان دادیم. روزنامه یکی از بهترین و مهم ترین وسیله نشر افکار ما است روزنامه نگاری یکی از منابع سرشار فرهنگ است ولی چون دولت ها نتوانستند از آن به طور شایسته ای استفاده کنند سرانجام به دست ما افتاد و به وسیله آن توانستیم افکار خود را در اذهان مردم بگنجانیم و صدها کرور طلا و نقره هزینه نمائیم.

پروتکل شماره (۳)

زمامداری مملکت را هدف احزاب سیاسی قرار داده و به وسیله آن میدان هائی برای زد و خورد به وجود آوردیم در نتیجه اضطراب و ناامنی همه را بیچاره کرده و فقر و بدبختی بر تمام کشورها حکم فرما شد.

با جمله حقوق کارگر فقرا و بینوایان را دچار بحران کردیم، زیرا فشار زندگی آنها را از رسیدن به این حقوق ساختگی باز داشته در نتیجه هم از حقوق روزانه خود محروم شده و هم در اثر اعتماد بر کابینه های کارگران و تظاهرات بی مورد فقیرتر و بیچاره تر گشتند.

مردم در زیر لوای ما ایان و اشراف را که در واقع به نفع آنان بود از بین برده و خود را در ذهن استعمارگران و ثروتمندان نوظهور (که زالو صفت خونشان را می مکند) انداختند.

ما پیوسته می کوشیم تا خود را مخلص و مدافع کارگران قلمداد کنیم، ما به این وسیله آنان را تحت خرقه کشیده و داخل در اشتراکیت و کمونیزم کنیم.

از مبادی کمونیزم دفاع خواهیم کرد تا مردم گمان کنند که ما مخلص آنان هستیم و این همان روشی است که حزب ماسونی در پیش گرفته است.

ص:۲۵۲

ملت یهودی برای آن که دوستان خود را به شکل قهرمان نشان دهد آنان را از قهرمانان درجه اول معرفی می کند.

تا توانستیم بساط فقر و بیچاره گری را وسیع ساختیم تا مردم هم چنان برده و ذلیل اراده ما باشند.

از راه تقویت حس حسد و کینه توزی، عواطف و احساسات مردم را به بند کشیدیم.

ملت های غیر یهودی بدون کمک های فکری ما نمی توانند کاری انجام دهند، حتی در کوچک ترین مسائل زندگی خود به مان نیاز دارند. انقلاب فرانسه که آن را انقلاب کبیر مینامیم به دست ما انجام گرفت و اعلامیه حقوق بشر از متراوشات مغزهای یهودی است اسرا این اعلامیه برای ما خیلی روشن و واضح است زیرا ما آن را نظام داده و به وسیله آن و چماق کردنش مردم را بدبخت و بیچاره کردیم.

پروتکل شماره ۴

جامعه زمانی سعادتمند خواهد بود که متدین و به رهبری روحانیت گام بردارد، ولی هر چه مردم از دین دور شده و به اصطلاح متمدنتر شوند به سود ما خواهد بود، به این سبب ما باید ایمان به خدا را از اذهان مردم بیرون کرده و آنان را به سوی مادیت سوق دهیم.

برای آن که ملتهای غیر یهودی متوجه سیاست پشت پرده ما نشوند باید آنان را به کارهای صنعتی و تجارتی سرگرم کنیم تا به دشمن مشترک خود پی نبرند.

نتیجه این عمل این است که ثروت ملتهای غیر یهودی که هم چنان در بانکها عاطل مانده است به وسیله معاملات ربوی به خزانههای ما تحویل میگردد.

پروتکل شماره (۵)

ص:۲۵۳

بذر دشمنی، کینهتوزی و حسد را در هر خانه ای کاشته و در این زمینه از تعصبات مذهبی، قبیله ای و غیره استفاده می کنیم. در مملکتی که ما زندگی می کنیم هیچ موقع از طرف همسایگان علیه آن مملکت اعلان جنگ نخواهد شد، زیرا سیاست ما طوری است که هر دولتی صلاح خود را کناره گیری از ستیزه با ما می داند.

خدا ما را نابغه های جهان خلق کرده است تا از عهده حکومت بر دنیا بخوبی برآئیم.

علم اقتصاد حقیقت شگرفی را کشف کرد و آن این که قیمت ثروت بیش از تخت و تاج است.

اهمیت بی سلاح بودن ملّت بیش از روانه کردن او به جنگ است، و بهتر از همه آن است که در عوض خمود کردن عواطف و احساسات مردم، از آنان در رسیدن به مقاصد خود استفاده کنیم.

برای آن که اجتماع را مجبور سازیم از سیاست ما پیروی کند باید آنقدر در قوانین دولتی تغییر و تبدیل ایجاد کنیم تا همیشه جامعه متحیر و سرگردان بوده و نتواند خطا را از صواب تمیز دهد و در نتیجه از هر رأی مجهولی پیروی خواهد کرد.

باید عقاید و آراء متضادی را در اجتماع ایجاد کنیم تا کسی نتواند حق را از باطل تمیز دهد و خلاصه دریچه فهم به روی مردم بسته شود. (۱)

پروتکل شماره (۶)

ص:۲۵۴

۱- ۱) - مسئله مخلوط کردن حق به باطل و مشتبه ساختن حقیقت به سراب و کتمان حق از کارهای خطرناک قوم یهود است که قرآن مجید در سوره بقره آیه ۴۲ نسبت به آن هشدار داده است.

جنگ هائی که برپا خواهیم نیاز به ثروت سرشاری دارد، این چنین پول هنگفت را به وسیله احتکارهای بزرگ تأمین خواهیم کرد، تا هم دولت ها را زمین گیر و بیچاره نموده و هم پول مصرف جنگ به دست برسد.

باید اشراف ملت های غیر یهودی نابود شده و بدین سبب خطری از جانب آنان متوجه ما نخواهد شد، ولی از این نظر که هنوز ملت ها مالك اراضی خود هستند مصالح ما در خطر خواهد بود. فعلاً کارهای درجه اول را در دست گرفتیم تا دیگران محتاج ما بوده و برای یک لقمه نان در برابر ما به سجده درآیند.

پروتکل شماره ۷

تقویت ارتش و پلیس برای تحقق این نقشه ها ضروری و لازم است.

در اروپا و آسیا باید جنگ، فتنه و آشوب بپا کرد و این کار در حقیقت دو فایده دارد: یکی از بین رفتن آنان و دیگری تسلط ما.

پیروزی در کارهائی نصیب ما می گردد که مخفیانه انجام گرفته باشد، هرگز لازم نیست که یک فرد دیپلومات و سیاسی مطابق گفتارش عمل نماید.

برای آن که به هدف نهائی خود برسیم لازم است که اولا افکار خود را به وسیله روزنامه ها به تمام مردم تزریق کنیم تا اگر دولت بخواهد با ما مبارزه کند آن را با عصای «مخالفت با افکار عمومی» تأدیب کنیم.

پروتکل شماره (۸)

رژیم ما، آن چیزی است که از طرف نویسندگان، قانون شناسان اهل اداره و خلاصه محصلین عالی مقام تهیه شده، این اشخاص تمام جزئیات زندگی اجتماعی را دانسته و تمام حرف های دیپلوماسی و سیاسی را به ما یاد می دهند و به این ترتیب از تمام ریزه کاری های زندگی آگاه می شویم.

ص:۲۵۵

پروتکل شماره (۹)

هنگامی که دولت ما تشکیل شد، جزئیات مربوط به زندگی یعنی آزادی، مساوات، اخوت را تکذیب کرده فقط هم این کلمات را روی افکار خود قبول نموده، تمام آنها را حق آزادی و وظیفه مساوات و فکر برادری می گذاریم یعنی شاخه های کار را به دست خود می گیریم و بدین وسیله گاو را از شاخ هایش گرفته و تمام نیروهای مخالفین را سرکوب خواهیم کرد.

من می توانم با کمال جرأت اعلام کنم که واضعین قانون و اجرا کننده قانون و خلاصه فرشته سعادت و بدبختی ما هستیم.

سر منشأ هر ارهاب و نگرانی ما هستیم.

برای اجراء تصویب نامه های خویش از کمونیست ها، سوسیالیست ها، و امپریالیست ها استفاده می کنیم

بدین نحو که تا ممکن باشد آنان را تقویت می نمائیم، زیرا بالاخره هر حزبی به سهم خود دیواری از بناهای عظیم قدیم را خراب کرده و به اصطلاح سر نخی به ما خواهد داد.

فقط یک چیز ممکن است از شوکت و قدرت ما بکاهد و آن همکاری دولت و ملت است، ولی ما احتیاطات لازمه را در این زمینه کرده ایم، مثلاً میان ملت و دولت جدائی وسیعی انداخته و ملت را از دستگاه حاکمه خود مرعوب و خائف نموده، در این حال چگونه ممکن است ملت تحت نفوذ ما نباشد.

و بلاخره آموزش و پرورش ما توانست به وسیله نشر افکار و آراء باطله نسل جوان را فاسد و متعفن سازد.

چون پایتخت های کشورهای دیگران توسعه پیدا کند مجبور می شوند خط زیرزمینی بکشند و این به نفع ماست زیرا از همان نقب ها و تونل های زیر زمینی اعمال تخریبی ما شروع خواهد شد.

ص:۲۵۶

پروتکل شماره (۱۰)

مردم همیشه از دریچه زرق و برق به سیاست می نگرند، مگر ممکن است آنان حقیقت مطلب را درک کنند در صورتی که وکلا و کارگردانان آنان غرق در شهوات و عشرت هستند.

هنگامی که اعلام انقلاب کردیم به مردم اینطور خواهیم گفت: شما در منتهای ناراحتی و بدبختی زندگی می کردید ما این را خوب درک کرده می خواهیم علت این بدبختی را رفع کنیم، ما می خواهیم آسایش و رفاهیت عمومی ایجاد کنیم گرچه شما ما را متهم می دانید ولی آیا ممکن است قبل از آن که دولت ما را مشاهده کنید حکم قاطعی در بدی ما بدهید؟

برای این که رأی اکثریت را به دست آوریم باید به همه حق رأی بدهیم زیرا تفرقه و تمییز میان طبقات مانع از تحصیل آن می گردد.

لازم نیست تمام دستگاه حاکمه را فاسد کنیم، تنها فاسد کردن یک جزء کافی است که دولت را به دست ما بیندازد.

هر گاه سوزن آزادی را در جسم مملکت فرو بریم در واقع او را چون بیمار وبا زده نموده و سبب هلاکش را فراهم کرده ایم.

دستور و قانون جز مدرسه فتنه و فساد چیز دیگری نیست و به عبارت ساده تر یگانه عامل ایجاد ضعف و انحلال ملت ها همانا دستور است. خطابه چون روزنامه پادشاهان، ملوک و حاکمان را ضعیف و زائد در اجتماع کرده لذا اکثر آنان معزول و برکنار شدند بدین وسیله زمینه برای رژیمی دیگر آماده می شود و به جای حاکم به منفعت هیئتی به ریاست یکی از بردگان جانی و سوء سابقه دار یهود تشکیل می دهیم.

اختیار یک حاکم جانی برای ما خیلی سودمند است زیرا همیشه از تشهیر سوءسابقه خود خائف و آنچه دستورش می دهیم اجرا خواهد کرد.

ص:۲۵۷

به این سبب به رئیس صلاحیت اعلان حکم و حکومت خواهیم و در صورت اعتراض به مردم چنین خواهیم گفت: چون رئیس کشور رئیس کل ارتش است باید صلاحیت حمایت دستور را داشته باشد زیرا او نماینده مسئول دستور است.

پس از آن که هیئت حاکمه «زیر پرچم دستور که در مکتب ما جز مدرسه فتنه و فساد چیز دیگری نیست» فاسد شد مردم به ستوه آمده فریاد خواهند زد ما را از دست این روسا نجات دهید، رئیس و حاکمی برای ما انتخاب کنید که اسباب و علل این اختلافات را از بین برده تعصبات دینی و اخلاقی را نابود کند، رئیس که بتواند امن و امان را حکم فرما کند.

پروتکل شماره (۱۱)

یکی از نعمت هائی که به ما عطا شده این است که در چهار گوشه جهان پراکنده و متفرق هستیم، گرچه دیگران آن را از اسباب ضعف و بدبختی ما می دانند ولی همین تفرقه است که سبب به دست آوردن زمام حکومت جهان شده است.

پروتکل شماره (۱۲)

کلمه آزادی تفسیرهای متعددی دارد، بهترین وجه آنها این است که بگوئیم: آزادی یعنی مواردی که قانون رخصت می دهد، این معنا با هدف های ما بهتر سازش دارد زیرا تعیین آن موارد به دست ماست چون قانون را ما جعل می کنیم.

دیگر هیچ کس نمی تواند به سیاست ما کوچک ترین تعرضی بنماید هر نشریه ای که در صدد هجوم بر ضد ما برآید فوراً آن را به بهانه تحریک احساسات عمومی توقیف خواهیم کرد.

البته در نشریات خودمان به نقطه هائی از سیاست یهود که مایلیم آنها را تغیر دهیم پرخاش خواهیم کرد.

ص:۲۵۸

هیچ خبری پیش از آن که به اطلاع ما برسد به گوش کسی نخواهید رسید یعنی کنترل اخبار جهان به دست ما و تنها خبرهائی به اطلاع همگان می رسد که به نفع ما باشد. کتاب هائی با سبکی شیوا و ارزان تألیف کرده و بدین وسیله افکار مسموم خود را به خورد مردم می دهیم.

به زودی سال سوز کتاب به دست ما خواهد افتاد و از این راه از نشر افکار مشوش و مخالف یهود جلوگیری می کنیم.

در درجه اول از روزنامه های رسمی دنیا برای دفاع از حقوق یهود استفاده خواهیم کرد و در درجه دوم روزنامه های شبه رسمی را وسیله نشر افکارمان قرار داده و در درجه سوم از روزنامه های معارض استفاده می کنیم زیرا مخالفین را فقط به وسیله روزنامه های معارض میتوان شناخت.

ما از هر مشکل روزنه ای خواهیم داشت: ارستوکرات، جمهوری پرست، انقلابی و حتی آنارشیست.

بدون تردید تا این تشکیلات باقی است روزنامه های ما هم مانند خدای هند «فنشو» و از احصا خارج خواهند بود و در مقابل دست هائی که اداره روزنامه به آنها سپرده شده، هم در تغییر جمعیت و هم در حاضر کردن افکار عمومی به سود ما بی اثر نمی باشد، و مردمی که دارای عصبانیت زیاد می باشند از عقیده و تابعیت خود گذشته و به نفع ما سخن خواهند گفت.

وقتی رژیمی را بنفع خود تغییر می دهیم روزنامه ها نباید از آن انتقاد کنند تا مردم به حکومت جدید بدبین نشوند.

پروتکل شماره (۱۳)

برای آن که مردم را مشغول کرده باشیم، هر روز مشکلات جدیدی برای آنها به وجود می آوریم تا آنان را از مذاکره در مسائل سیاسی باز داریم.

ص:۲۵۹

هر روزه صـفحات جرائد، و مجلات را از مسابقات فوتبال، بسـكتبال، كشتی آزاد، . . . پر خواهیم كرد و بدین وسـیله مغز ملت را منحصر در تفكر در این مسابقات میكنیم.

شایـد هیچ كس نداند كه در پشت كلمه تقدم و پیشـرفت چه دروغها و فریب هائی خوابیده است به طور حتم این كلمه جز در مواردی كه در پیشروی های علمی استعمال می شود هیچ گونه معنی مفیدی ندارد.

پروتكل شماره (۱۴)

ما عقاید دینی را ریشه كن خواهیم كرد، در تمام كشورهای بزرگ مطالب مسـموم خود را به وسیله نویسندگان عالی مقام آن كشور تزریق مردم می كنیم.

پروتكل شماره (۱۵)

همه پلیس های مخفی بین المللی در احزاب ما داخل خواهنـد شد، برای آن كه لوكوموتیو بزرگ خود را به حركت در آوریم هیأتی متشكل از افراد بی باك، جانی و منبوذ جامعه تأسیس می كنیم تا به وسیله زور آنها و زر ما كارمان دائر شود.

وكلاء مجلس سنا و تمامی شخصیت های بزرگ اجتماع كوركورانه از سیاست ما پیروی می كنند.

چگونگی سیطره ما در یک جمله خلاصه می شود: تمام ملت های جهان كودك و یهود ما در آنهاست.

پروتكل شماره (۱۶)

پیروی از علمای مـذهبی را ارتجاع و كهنه پرستی قلمداد خواهیم كرد تا بدین وسـیله از یگانه دشـمنی كه ممكن است در برابر ما ایستادگی كند آسوده شویم زیرا دیگر مردم پس از تبلیغات سوء ما بر ضد آنان دور آنان نخواهند رفت. تا یهود هست علما بدبخت، فقیر و بیچاره زندگی خواهند كرد.

پروتكل شماره (۱۷)

هر چند زمانی برای آن که از شوکت و عظمت رؤساء غیر یهودی کاسته باشیم یکی از شخصیت های برجسته کشور را به وسیله ترور فردی به قتل می رسانیم.

پروتکل شماره (۱۸)

قتل سیاسی، نبرد در راه آزادی، جنگ برای خوشبختی انسان جملاتی است که به وسیله آنها مردم را متمرد، سرکش و بی باک بار می آوریم و اکثر فریب ما را خورده اند.

پروتکل شماره (۱۹)

مالیات های کمرشکنی بر املاک و عایدات وضع خواهیم کرد تا بودجه دولت زیر نظر ما تأمین شود.

بحران های اقتصادی را به وسیله از کار انداختن پول ها در کشورهای غیر یهودی به وجود می آوردیم.

رؤسای غیر یهودی یا از روی اهمال و یا از روی عمد دولت های خویش را مجبور کردند تا آنقدر از ما پول قرض کنند که از پرداخت آن عاجز بمانند آیا می دانید با چه زحمتی این کارها را انجام دادیم؟ ! !

این بود جملاتی چند از (پروتکلات) کتابی که ده ها نفر به جرم ترجمه یا نشر آن به قتل و از زندگی محروم شدند.

عجیب این که اکثر این مسائل و اوضاع در جهان غرب و بخش عمده ای از جهان اسلام جامه عمل پوشیده است.

و عجیب تر آنکه دنیا با یک حرکت سریع و کورکورانه به سوی تحقق بخشیدن به تمام این هدف های یهودی پیش می رود به طوری که احتمال داده می شود که ظلم و تعدی، نگرانی و بدبختی به زودی جهان را به ورطه سقوط بکشاند.

امید است نویسندگان مقتدر و دلسوز، دانشمندان خیرخواه، مؤمنان و آزادگان بازوی کوشش را بکار انداخته و برای رسوا کردن این ماده فساد و قطع دست او

از غرب و شرق به ویژه برای نابودی سمبل عملی او اسرائیل غاصب جدیت بیشتری از خود ابراز دارند، چنان که بر صاحبان مناصب عالیه و حکومت ها لازم است که چشم های خود را بیشتر باز کنند تا در این تارهائی که یهود در هر گوشه و کناری تنیده اند گرفتار نشوند. (۱)

توضیح آیه شریفه چهلم سوره بقره

خطاب قرآن مجید به یهود تحت عنوان «بنی اسرائیل» احتمالاً برای این است که این قوم دشمن دین و دشمن بشریت به یاد یعقوب آن انسان موحد و خالص و عابد و هدایت گر و پدران با کرامتش اسحاق و ابراهیم افتند، باشد که این یادآوری آنان را از خواب غفلت بیدار و راه و روش و فرهنگ آن مشعل های هدایت و اسوه های فضیلت و کرامت را تحقق دهند و از ستم و نقض پیمان و افساد و فساد دست بردارند و جهان را از شر اعمال و اخلاق خود نجات دهند، یا مُهر خزی دنیا و آخرت، رسوائی و ننگ ابدی و عذاب دائم قیامت را بر پیشانی وجود خود ثبت نمایند.

این خطاب نشانی روشن و علامتی مهم از رحمت و لطف و محبت حضرت حق به گناهکاران و ستم پیشه گان است تا شاید با توجه به این حقیقت که در توبه به روی آنان باز است و مهلت جبران گذشته در اختیار است از ظلم و ستم و جنایت و افساد و فساد دست بردارند و تبدیل به انسان هائی شریف و با کرامت و منبع خیر و درستکار گردند و دنیائی سرشار از امنیت و آسایش و سلامت به دست آرند و به آخرتی آباد و به تعبیر قرآن مجید به عیش راضیه برسند.

ص:۲۶۲

۱- ۱) - دنیا بازیچه یهود ۱۳۹.

راستی با این خطاب عاطفی و کلامی که چون چشمه جوشان از سراسرش محبت و رحمت می جوشد چه فرصت گران بهایی در اختیار یهود است که در فرهنگ فکری و عملی و اخلاقی خود و برخوردشان با مردم تجدید نظر کرده و همانند بعضی از هم نوعانشان که در عصر موسی و زمان ظهور اسلام و پس از ظهور اسلام به طوری جدی متدین به دین خدا گشته و به مقاماتی بلند از عبادت و انسانیت و کرامت رسیدند به فرهنگ اصیل حق که از روز بعثت پیامبر اسلام تا ساعت برپا شدن قیامت تجلی در قرآن و فرهنگ اهل بیت دارد روی آورده و خود را از استحقاق ذلت و مسکنت و خواری دنیا و آخرت برهانند و با دیگر ملت ها هم چون برادر زندگی کرده و از مواهب حق در دنیا و آخرت بهره مند شوند و به همه دشمنی ها و بدبینی ها که همه جهانیان نسبت به آنان دارند خاتمه دهند.

نعمت

کلمه نعمت از نظر ادبی به یاء متکلم اضافه شده و به این حقیقت اِشعار می دهد که نعمت فقط آفریده خداست و دهنده و عطا کننده آن به انسان هم فقط خداست و احدی در ساخت و پرداخت آن سهم و نصیب مستقلی ندارد.

یاد نعمت اگر یادی با دقت عقلی و یادی همراه با انصاف باشد، بی تردید انسان را به یاد منعم و احسان و لطف و محبت او می اندازد، و یاد منعم آدمی را به فضای یا عظمت سپاسگزاری سوق می دهد و در این صورت است که انسان چون در همه لحظات غرق انواع نعمت هاست با همه وجود یاد منعم است و از طریق قدرت این یاد به سپاس گزاری که در حقیقت هزینه کردن نعمت ها در عبادت رب و خدمت به خلق است اشتغال می یابد نعمت در این آیه شریفه شامل نعمت های مادی حق از قبیل من و سلوی و نعمت های معنوی حق از قبیل نبوت موسی، نزول تورات و آزادی از فراعنه و ستم های جانکاه آنان است.

ص:۲۶۳

نعمت هائی که سبب وحدت و عزت و کرامت و فضیلت این قوم شد، و یاد این نعمت ها و آثارش برای این است که این لجبازان و ستمکاران وضع فعلی خود را که وضعی ذلت بار و ناامن، و فضای بدبینی و کینه جهانیان به آنان است با روزگار ایمان و عزت و وحدت و کرامتشان مقایسه کنند و با این مقایسه علل آن عزت و خوشبختی و این نکبت و ذلت را در یابند.

چهار حقیقت بسیار مهم

اشاره

قرآن مجید از نظر کلی نعمت های حق را در چهار بخش اصولی بیان می کند:

۱- کمال نعمت و جامعیت آن

أَ لَمْ تَرَوْا أَنَّ اَللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظٰاهِرَةً وَ بٰاطِنَةً (۱)

آیا ندانسته اند که خدا آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین مسخر و رام شما کرده است و نعمت های ظاهری و مادی و معنوی اش را کامل و جامع به شما ارزانی داشته است؟

آری سفره نعمت مادی و معنوی حق بر همگان جامع و کامل است و راه هزینه کردن هر نعمتی را هم اسلام به انسان راهنمائی نموده، که اگر همه نعمت ها در همان جائی که باید هزینه شود هزینه گردد فضای زندگی دنیای مردم هم چون فضای بهشت آمیخته با امنیت و رفاه و آسایش خواهد شد.

کامل بودن نعمت های مادی و معنوی حق به شکلی اتمام حجت خدا بر بندگان است تا در قیامت نسبت به نواقص و کاستی های اعتقادی و عملی و اخلاقی خود عذر و بهانه ای نداشته باشند.

۱- ۱) - لقان، آیه ۲۰.

نعمت هـای آشـکار و مادی در جهت رشـد و تربیت جسم و آسایش و رفاه حیات مادی و نعمت های معنوی حق چون عقل و قرآن و نبوت و ولایت و فطرت و وجـدان در جهت رشـد و تربیت روحی و انسانی به انسان عنایت شـده است، این خود انسان است که باید با کمک گرفتن از هدایت الهی هر دو نوع نعمت را در جهت کمال جسمی و روحی خود بکار گیرد.

۲- تعداد نعمت

راستی کیست که کـدام قـدرت و کـدام ماشـین حسـاب است که بتوانـد نعمت هـای حضـرت حق را که در حیـات و زنـدگی کاربرد دارد بشمارد.

تعـداد قطرات باران، برف، تگرگ، تعداد برگ های سبز درختان و نباتات و فعالیت های آنها در تأمین حیات، تعداد دانه ها و حبه هـا و حصه ها، تعـداد گنـدم و جو و سایر حبوبات، قطرات آبی که دریاها، رودها، چشـمه ها را تشـکیل می دهنـد، تعـداد ذرات خاکی که در به وجود آمـدن گیاهان کاربرد دارند، تعداد حیوانات بری و بحری و هوائی که برای بپا بودن خیمه حیات در کارنـد، تعـداد اتم ها و ذراتی که پیکر همه موجودات و عوامل دست اندرکار زندگی و هستی را تشـکیل می دهند، تعداد سلول هائی که بدن انسان به وسیله آنها سرپاست و. . . . شمارش این نعمت ها از عهده که برآید، و چه کسی از شکر و سپاس این همه نعمت ها بدرآید؟ !

در این زمنیه به جایگاه دو سه نعمت و کاربرد آنها در زندگی و حیات توجه کنید:

ماشـین مغز از نظر علم حیرتانگیزترین ماشـین هاست و وظایفی را انجام می دهد که پرقدرت ترین ماشین های ساخته بشری از انجام دادن آنها ناتوان است.

ص:۲۶۵

یکی از وظائف مغز ثبت و ضبط وقایع گوناگون است که نیروی حافظه را تشکیل می دهد، حافظه انسانی فقط به قسمت کوچکی از مغز ارتباط دارد برای قدرت حافظه مثالی آورده اند:

فرض کنیم مردی پنجاه سال از عمرش گذشته باشد بخواهد خاطرات خود را بدون کم و زیاد بنویسد برای درج این خاطرات معادل صدوشصت میلیون نسخه روزنامه به قطع بزرگ که در بیست صفحه و سراسر با حروف ریز چاپ شده باشد نیاز خواهد بود!

مکانیسم به یادآوردن خاطرات گذشته از بسیاری جهات مانند نوارهای ضبط صوت است، فرقی که دارد آن که نوارهای مغز به قدری ظریف و حساس است که با نوارهای معمولی نمی توان تطبیق کرد، نیروی برق نوارهای مغز از اعصاب بدن تأمین می شود و هیچ گونه احتیاج به چرخیدن ندارد.

مطابق حساب دقیق اگر بخواهند ماشینی بسازند که کم و بیش کار یک مغز انسانی را انجام دهد، می بایستی دستگاهی دو برابر بزرگ ترین ساختمان های جهان تهیه کنند و برای تهیه نیروی برق آن تمام برق حاصله از بزرگ ترین آبشار جهان را به آن اختصاص دهند و چون ناگزیر لامپ های الکترونی و سیم های این ماشین گرم می شود باید تمام آب آن آبشار برای خنک کردن آن گرداگرد ماشین بگردد و با این همه کار ماشین اختراعی نخواهد توانست تمام وظایف مغز یک انسان معمولی را از نظر تفکر انجام دهد.

دانش و قدرت و حکمت او بزرگ ترین کارخانه جهان و دقیق ترین کارخانه جهان را در این حجم کوچک «که دارای ۱۴ میلیارد سلول است» قرار داده است!

آیا این کار بزرگ ترین شاهکار آفرینش نیست؟

ص:۲۶۶

آیـا این نشـانه دانش بی انتها و قـدرت نامحـدود او نیست؟ ! (۱)غـذائی که خورده می شود دارای موادی گونـاگون و اجزائی مختلف است، اعضای پیکر ما نیز گوناگون و مختلف هسـتند و هر عضوی از آنها غذائی مخصوص به خود لازم دارد و غذای این عضو به درد آن عضو نمی خورد.

غـذائی که داخل پیکر انسان می شود تجزیه می گردد، به رنگ های گوناگون در می آیـد، غذای هر عضوی درست می شود و خـدمت آن عضو تقـدیم می گردد تـا ایشـان میل فرموده نقیصه ای را که بر اثر حرارت غریزی برای ایشان پیـدا شـده جبران کنند.

در این پیکر کوچک چند کارخانه شـیمیائی و مکانیکی و چند آزمایشـگاه موجود است؟ مهندسان و کارگران این دستگاه ها کیانند و چند تن هسـتند، متخصصـین این دستگاه ها در کدام دانشگاه تحصیل کرده اند که هرگز اشتباه نمی کنند و هیچ یک از تجزیه های آنها خطا نمی شود و همه مواد را می شناسند.

مأموران ایصال غذا به هر عضو چگونه اشـتباه نمی کنند که غذای این عضو را به عضوی دیگر بدهند؟ این اعضا چگونه غذای خود را می شناسـند که غـذائی دیگر را نمی خورنـد، اینهـا پرسـش هائی است که همه کس از پاسـخ آنها ناتوان است، پاسـخ قطعی آن است که سازنده ای دانا و گرداننده ای بسـیار توانا همه این کارها را انجام می دهد کارهائی که عقل و علم بشـر در برابر انجام دهنده اش سر تعظیم فرود می آورد. (۲)

۱- ۱) - نشانه هائی از او، ۱۴۴.

۲- ۲) - نشانه هائی از او، ۵۸.

انسان وقتی که به مجموعه ای از کابل های پیچیده و تو در توی مراکز تلفن بر می خورد غرق در شگفتی می شود که چگونه هزاران تلفن در یک دم همه با هم سخن می گویند بدون این که یکی با دیگری اشتباه شود لذا انسان به مهندسان عالی مقامی که چنین دستگاه عظیم و دقیقی را ساخته اند آفرین می گوید.

ولی دستگاه اعصاب پیکر انسان به مراتب پیچیده تر و تودرتوتر از یک مرکز تلفن شهرهای بزرگ است.

این دستگاه عظیم و دقیق عصبی، روز و شب میلیون ها پیام از میلیاردها سلول می گذراند و حرکات قلب و دست و پا و تنفس را تنظیم می کند.

اگر این ارتباطات منظم در پیکر انسان برقرار نبود بدن انسان از توده های درهم و برهم و سلول های آشفته تشکیل می شد.

آیا می دانید که زبان دارای سه هزار جوانه چشائی است که هر کدام آنها به وسیله عصبی با مغز مربوط است؟

آیا می دانید که گوش ها دارای یک میلیون سلول شنوائی هستند؟ انتهای سلول های عصبی در گوش داخلی فرکانس های صوتی را گرفته و به ارتعاش در می آیند آیا می دانید که هر چشمی دارای ۱۳۰ میلیون گیرنده نورانی است که احساس های نورانی گرفته شده را به مغز می رسانند بنابراین دو چشم دارای ۲۶۰ میلیون گیرنده نورانی است.

پوست دارای یک شبکه وسیع گیرنده است، اگر جسمی گرم را به پوست نزدیک کنند یکی از سی هزار گیرنده حرارتی آن زنگ اعلام خطر را به صدا در می آورد. به علاوه پوست دارای ۲۵۰ هزار سلول حساس سرما و پانصد هزار سلول لمسی است.

ص:۲۶۸

جریان عصبی در هر ساعت بیش از سه هزار کیلومتر طی طریق می کند. آیا دستگاه به این عظمت و به این دقت که هرگز اشتباه نمی کند نشانه سازنده ای عظیم در دانش، عظیم در قدرت، عظیم در حکمت عظیم در رحمت نیست؟ (۱)ریه ها در یک دوره زندگی معتدل در حدود پانصدمیلیون بار عملیات قبض و بسط را انجام می دهند.

در جهاز تنفس، صدها هزار غده وجود داردکه از آن مایعی چسبنده ترشح می شود که ذرات زیان داری که در گرد و خاک وجود دارد و همراه نفس داخل بدن می شوند جذب می کند، اگر این مایع نبود ذرات مزبور در ظرف چند لحظه لوله های تنفس را می بستند و منجر به مرگ می شد.

در لوله های تنفس موهای بسیار باریکی وجود دارد که آنجا را پیوسته تمیز و پاکیزه می کنند، این موها در ظرف یک ثانیه دوازده بار تمام لوله ها را جاروب می کنند و ذرات زیان بخش را به جهاز هاضمه می رسانند در آنجا تأثیر خود را از دست می دهند.

لوله های تنفس هوا را به ۷۵۰ میلیون کیسه ریوی می رسانند که در آن کربن و اکسید خون به اکسیژن حیات بخش تبدیل می شود.

حکیم و توانا و دانائی که موجودی می آفریند از هر ناحیه ای خطر مرگ را از وی دفع می کند هر چند خود آن موجود خطرها را تشخیص ندهد. (۲)

۱- ۱) - نشانه هائی از او، ۱۳۰.

۲- ۲) - نشانه هائی از او، ۱۹۷.

اکنون پس از توجه به گوشه ای از نعمت هـای حق که در ساختمـان برخی از آنها عـدد میلیونی به کار رفته به این آیه شـریفه که شمردن نعمت ها را غیر ممکن می داند عنایت کنید.

وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اَللّهِ لاٰ تُحْصُوهٰا إِنَّ اَلْإِنْسٰانَ لَظَلُومٌ کَفّٰارٌ: (۱)

اگر به شـماره کردن نعمت های خـدا اقـدام کنید نمی توانید آنها را به شـماره آورید، بی تردید انسان در برابر این نعمت های بی شمار و خدای نعمت دهنده بسیار ستمکار و فوق العاده ناسپاس است.

۳- تبدیل نعمت

وجود مقـدس نعمت دهنـده، هـدف از اعطـای نعمت را هزینه کردن آن در عبـادت و بنـدگی رب و خـدمت به خلق قرار داده است، که اگر نعمت بدین گونه هزینه شود سعادت دنیا و آخرت انسان تضمین می گردد و حیات فرد و خانواده و جامعه قرین امنیت و آسایش و راحت می شود. ولی بـا کمـال تـأسف این نعمت هـای بی شـمار و عظیم به دست بسـیاری از مردم نادان و غافـل و مغرور و متکبر از هـدف پاک و عالی اش منحرف و تبـدیل به ناسپاسـی و کفر و گناه و معصـیت و فساد و جنایت می شود قرآن در این زمینه می فرماید:

أَ لَمْ تَرَ إِلَی اَلَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اَللّهِ کُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دٰارَ اَلْبَوٰارِ جَهَنَّمَ یَصْلَوْنَهٰا وَ بِئْسَ اَلْقَرٰارُ: (۲)

۱- ۱) - ابراهیم، آیه ۳۴.

۲- ۲) - ابراهیم آیات ۲۹- ۲۸.

آیا کسانی که نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت در آوردند ندیدی؛ سرای هلاکت و نابودی همان دوزخی است که در آن وارد می شوند و بد قرار گاهی است.

ای کاش جامعه انسانی هم چون انبیاء الهی و امامان و اولیاء حق به تبدیل نعمت ها به امور مثبت و باارزش بر می خاستند.

آنان نعمت را در کارگاه وجودشان قرار می دادند و انرژی گرفته شده از نعمت را تبدیل به تعقل و اندیشه و عبادت رب و خدمت به خلق و اولاد صالح و شایسته می نمودند.

انرژی گرفته شده از نعمت به وسیله امیرالمؤمنین (ع) تبدیل به عبادت های خالصانه بی نظیر و تهجد و مناجات شبانه و دعای کمیل و صباح و نهج البلاغه و در بخش دیگر از چکیده آن نعمت ها فرزندانی چون حضرت حسن و حسین و زینب و قمر بنی هاشم به وجود آمد.

نوح در حدود نهصد و پنجاه سال زیست و ذره ای از نعمت خدا در کارگاه وجودش هدر نرفت، او در تمام عمر پربرکتش جز عبادت و خدمت و مهرورزی به مردم و هدایت آنان کاری انجام نداد.

۴- یادآوری نعمت

البته درباره یادآوری نعمت ها و توجه به آن ها و آثار این یادآوری و توجه به خواست خدا در آیاتی که مسئله یادآوری در آن مطرح است و در آینده مورد شرح و توضیح قرار خواهد گرفت مسائل مهمی خواهد آمد.

فَاذْكُرُوا آلاٰءَ اَللّٰهِ وَ لاٰ تَعْثَوْا فِی اَلْأَرْضِ مُفْسِدِینَ: (۱)

پس نعمت های خدا را یاد کنید و در زمین تبهکارانه فتنه و آشوب برپا مکنید.

ص:۲۷۱

۱- ۱) - اعراف، آیه ۷۴.

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اُذْكُرُوا نِعْمَهَ اَللّهِ عَلَيْكَمْ. . . (۱)

ای اهل ایمان نعمت های خدا را بر خود یاد کنید.

وفای به عهد

در آیه شریفه مورد بحث خدای مهربان به بنی اسرائیل می فرماید:

وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِكُمْ

و به عهدم وفا کنید تا به عهدتان وفا کنم.

عهد خدا در میان بندگان مصداق اتم و اعظمش نبوت پیامبران و کتاب آسمانی است، وفای به این عهد عبارت از ایمان به انبیا و کتاب الهی و اقتدای خالصانه به پیامبران و اجرا کردن آیات کتاب خداست، و عهد بندگان نسبت به خدا اجابت دعای آنان و قرار دادنشان در قیامت در نعمت ابد بهشت و دار کرامت است.

وفای خدا به عهد بندگان که اجابت دعا و وارد کردنشان به بهشت عنبر سرشت است حتماً مشروط به وفای بندگان به عهد خداست و در این مرحله یک طرفه بودن هیچ جایگاهی ندارد، اگر بندگان به عهد خدا که در معنای گسترده اش کتاب الهی و نبوت و امامت و ولایت است وفا نکنند بر خدا نیست که به عهد بندگان که اجابت دعا و بردنشان در بهشت است وفا کند، وفای خدا به وفای بندگان گره خورده و راه دیگری وجود ندارد.

چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی

که یک سر مهربانی درد سر بی اگر مجنون دل شوریده ای داشت جدل لیلی از او شوریده تر بی ج t باباطاهر

ص:۲۷۲

۱- ۱) - احزاب، آیه ۹.

در این زمینه به روایات بسیار پرقیمتی که در معتبرترین کتاب ها آمده توجه کنید.

صدوق به اسنادش از ابن عباس روایت می کند که پیامبر اسلام فرمود: خدا أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ را نازل فرمود: به خدا سوگند آدم از دنیا رفت در حالی که از قومش وفاء به فرزندش شیث را تعهد گرفت و قوم او نسبت به شیث وفا نکردند، و نوح از دنیا رفت در حالی که از قومش نسبت به سام وصی اش پیمان گرفت ولی امتش به عهدش وفا نکردند، و ابراهیم از دنیا رفت در حالی که از قومش نسبت به اسماعیل تعهد گرفت ولی امتش به اسماعیل وفا نکردند و موسی از دنیا رفت در حالی که از امتش نسبت به وصی اش یوشع بن نون پیمان گرفت ولی امتش به آن پیمان وفا نکردند و عیسی به آسمان بالا برده شد و از قومش برای شمعون بن حمون الصفا تعهد گرفت ولی امتش به عهد گرفته شده وفا نکردند، و من به همین نزدیکی ها از شما مفارقت می کنم و از میان شما می روم و استوار و محکم نسبت به ولایت علی به شما سفارش می کنم، ولی برایم روشن است که شما هم در پیمان شکنی به همان راهی می روید که امت های گذشته رفتند، شما به مخالفت و سرپیچی از وصی من برمی خیزید و به این عهدی که با شما می کنم وفا نخواهید کرد! !

آگاه باشید من عهدم را نسبت به ولایت علی با شما تجدید می کنم هر کس این عهد را بشکند به زیان خود شکسته است و هر کس به عهدی که خدا بر آن تعهد گرفته وفا کند یقیناً پاداش عظیمی به او می دهند.

ای مردم علی رهبر و امام و خلیفه بر شما پس از من است او وصی و وزیر و برادر و همسر دخترم و پدر فرزندانم و صاحب شفاعت و حوض من است، هر کس از علی سرپیچی کند یقیناً از من سرپیچی کرده و هر کس نسبت به من عصیان ورزد خدا را معصیت نموده است.

ص:۲۷۳

و هر کس از علی پیروی کند از من پیروی کرده و هر که از من پیروی کند از خدا اطاعت کرده است.

ای مردم هر کس در سخنی یا عملی علی را رد کند تحقیقاً مرا رد کرده است و هر کس مرا رد کند خدا را بر فراز عرش رد کرده است.

ای مردم هر کس به جای علی رهبر و پیشوائی انتخاب کند پیامبری را به جای من انتخاب کرده و هر کس به جای من پیامبری انتخاب کند پروردگاری را به جای خدا انتخاب کرده است. ای مردم علی سید اوصیاء و پیشوای آبرومندان و مولای مؤمنان است دوستدار او دوستدار من و دوستدار من دوستدار خدا است، و دشمن علی دشمن من و دشمن من دشمن خداست.

ای مردم به عهد و پیمان خدا نسبت به علی که ولایت و امامت او بر شماست وفا کنید تا خدا در قیامت نسبت به وارد نمودنتان به بهشت وفا کند. (۱)محمدبن ابی عمیر از جمیل دراج روایت می کند که مردی به حضرت صادق (ع) گفت:

«جعلت فداک ان الله یقول: «ادعونی استجب لکم» و انا ندعو فلایستجاب لنا؟ قال لانکم لاتفون بعهده وان الله یقول اوفوا بعهدی اوف بعهدکم والله لووفیتم الله لو فی الله لکم:» (۲)

فدایت گردم خدا می فرماید: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم و ما خدا را می خوانیم ولی دعایمان مستجاب نمی شود فرمود: برای اینکه شما به عهد خدا وفا نمی کنید در حالی که خدا فرموده: به عهدم وفا کنید تا به عهدتان وفا کنم، به خدا سوگند اگر شما نسبت به خدا وفادار بودید، حتماً خدا هم نسبت به شما وفادار بود.

۱- ۱) - نورالثقلین، ج۱، ص۶۰، حدیث ۱۵۹- معانی الاخیار ص،

۲- ۲) - علی ابن ابراهیم، ج۱، ص۴۶- نورالثقلین، ج۱، ص۶۱، حدیث ۱۶۲.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«القرآن عهدالله الی خلقه:» (۱)

قرآن عهد خدا به سوی بندگان است.

از صریح این روایات که در کتاب های با ارزش و معتبری چون معانی الاخبار، کافی، تفسیر علی بن ابراهیم، و تفسیر نورالثقلین نقل شده به روشنی استفاده می شود که عهد خدا در میان مردم نبوت، ولایت، کتاب های آسمانی و عهد مردم نسبت به حق اجابت دعا و ورودشان به شرط وفای به عهد خدا به بهشت قیامت و دار کرامت است.

ترس از خدا

در آیه شریفه مورد بحث آمده:

وَ إِیّایَ فَارْهَبُونِ

فقط از من بترسید.

رهبت از نظر لغت ترسی است که انسان را از دچار شدن به عقوبت فراری می دهد. (۲)به کار گرفتنش در این آیه به این معناست که از عقوبت و کیفر من نسبت به نقض پیمان و شکستن عهد بترسید آنگونه بترسی که شما را از دچار شدن به عذاب دوزخ فراری دهد.

ترس از حضرت حق از بهترین زمینه های وفا به عهد حق است، کسی که محروم از این حالت با ارزش نفسانی است یقیناً به هیچ عهدی از عهود خدا وفا نخواهد کرد و نهایتاً دچار عذاب ابد خواهد شد.

۱- ۱) - کافی ج۲، ص۶۰۹، حدیث۱.

۲- ۲) - فروغ الغات۱۱۹.

آیه شریفه خطاب به یهود زمان پیامبر و پس از پیامبر است و روی این حساب باید گفت: عهد مطرح در آیه شریفه «عهدی» بر پایه روایاتی که به عنوان توضیح آیات قرآن در معتبرترین کتاب ها نقل شده و بخشی از آن در سطور گذشته ذکر شده عبارت از نبوت پیامبر و قرآن مجید و ولایت علی (ع) است که نقض و شکستن عهد خدا بی تردید سبب عذاب ابد قیامت و کیفر شدید خداست.

در آیه بیست و هفتم سوره مبارکه بقره آمده نقض و شکستن عهد خدا موجب بر باد رفتن همه سرمایه های وجودی انسان است اولئک هم الخاسرون و در سوره مبارکه رعد درباره عهد شکنان آمده است:

أُولٰئِکَ لَهُمُ اَللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ اَلدّارِ

اینانند که برای آنان لعنت و فرجام بد ودشوارتر سرای آخرت است.

تفسیر آیه ۴۱

اشاره

وَ آمِنُوا بِمٰا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِمٰا مَعَکُمْ وَ لاٰ تَکُونُوا أَوَّلَ کٰافِرٍ بِهِ وَ لاٰ تَشْتَرُوا بِآیٰاتِی ثَمَناً قَلِیلاً وَ إِیّٰایَ فَاتَّقُونِ

و به آنچه بر پیامبر اسلام نازل کرده ام که تصدیق کننده تورات و انجیلی است که با شماست ایمان آورید و اول کافر به آن مباشید (که نسل های پس از شما به پیروی از شما به آن کافر شوند) و آیاتم را (در تورات و انجیل که اوصاف محمد و قرآن در آن است با تغییر مفهوم و مصداق و تحریف کردن) به بهائی ناچیز نفروشید و فقط از من پروا کنید.

شرح و توضیح:

از آیه شریفه چند مطلب بسیار مهم و حیاتی استفاده می شود:

۱- ایمان به قرآن ۲- تصدیق قرآن نسبت به تورات و انجیل نازل شده از جانب حق. ۳- نهی از کفر به قرآن. ۴- فروش آیات حق به بهای اندک. ۵-پروای از خدا.

ایمان به قرآن

بـا توجه به ارتباط این آیه شـریفه که در آن فرمان واجب ایمان آوردن به قرآن مطرح است با آیه قبل، به روشـنی اسـتفاده می شـود که منظـور از عهـد در آیه سـابق قرآن مجیـد است و وفـای به عهـد ایمـان واقعی به این منبع حقـایق و چشـمه واقعیـات و اقیانوس معارف حقه، و چراغ پرفروغ هدایت است.

قرآن مجیـد حـاوی همه حقـایقی است که انسـان برای رشـد کمـال و تربیت خود لازم دارد، و کتابی است که سـعادت دنیا و آخرت مردم را تأمین می کند و به زندگی مادی و معنوی آدمیان نظم می دهد.

عقل از پرتو هدایت قرآن به پختگی و کمال می رسد و از حالت مطبوع به مسموع می رسد، و زمینه ظهور کردن آثار شگفت انگیزش فراهم می گردد.

وجـدان از برکت ایمـان به قرآن بیـدار می شود، و در محکمه بـاطن بـا صـلابت و درسـتی و بـدون این که تحت تـأثیر عوامل بیرونی قرار بگیرد به قضاوت صـحیح می نشـیند و به جا و به موقع سـرزنش می کند و به جا و به موقع ایجاد آرامش می نماید فطرت از پرتو نوربخش و حرارت معنوی قرآن از نابـالغی به بلوغ می رسـد و زمینه پـذیرش حق را در همه امور برای صاحبش فراهم می کند، و راه به سوی توحید و گرایش به حقیقت را به روی انسان باز می کند.

نفس و بـاطن در سـایه ایمان به قرآن از رذائل اخلاقی پاک می گردد، و به فضائل و ارزش های اخلاقی آراسـته می شود و به مقام اطمینان و آرامش و مرتبه با عظمت راضیه و مرضیه می رسد.

اعضا و جوارح پس از گرویدن انسان به قرآن عرصه گاه عمل صالح و کردار پسندیده، و حرکات الهی و عرشی می شوند.

قلب که پخش کننـده انرژی و غذای لازم به همه وجود آدمی است با اتصال به قرآن منبع نور و کرامت، مهر و مبحت، عشق و شرافت و نهایتاً تبدیل به عرش حق و حرم الهی می شود، و از نورانیت و کرامت و شـرفش که از طریق ایمان به قرآن به دسـت آورده همه وجود آدمی را تغذیه می کند و از او انسان کامل و جامع می سازد.

نزول قرآن که حـاوی حقـایقی چون توحیـد، قیامت، نبوت، امامت، احکام، اخلاق، موعظه، عبرت ها، سـرگذشت درس آموز گذشـتگان و معـارف حقه بود فرصتی برای همه به ویژه یهود بود که بـا ایمـان واقعی به آن به کمـال انسانیت و به مرتبه انسان کامل برسند.

دعوت حق از بنی اسـرائیل به ایمـان به قرآن که منبع همه حقـایق و معـارف است نهـایت لطف و رحمت و عنایت حق به آنان بـود، اگر این قـوم و دیگر مردم گمراه آن زمـان و زمـان هـای پس از ظهور اسـلام خواسـته خـدا را در ایمـان آوردن به قرآن اجـابت می کردنـد، متخلق به اخلاـق حق می شدنـد، و منبعی از عمـل صالـح می گشـتند و از حیات و زنـدگی خود در دنیا و آخرت بهره فراوان و سود ابدی می بردند.

بـدون تردیـد بهترین و برترین و سودمنـدترین یاری و نصـرتی که از جانب حق انسان را بـدرقه می کند روشن گری و هدایت اوست که به وسیله قرآن صورت می گیرد، و با این مشعل فروزان است که تاریکی ها از خیمه حیات بشر رخت بسته و فرار را بر قرار ترجیـح می دهـد، و برای انسان در برابر شـرور و خطرات و شـکنجه ها و عذاب ها چه در دنیا و چه در آخرت امنیت و مصونیت حاصل می شود.

ایمان به قرآن در حقیقت ایمان به خدا و توحید، ایمان به قیامت و معاد، ایمان به میزان و حساب، ایمان به بهشت و دوزخ، ایمان به نبوت و امامت، ایمان به کتاب های آسمانی دیگر، ایمان به فرشتگان، و ایمان به احکام و حلال و حرام خداست.

ایمان به قرآن و باور کردن این اقیانوس نور، فراهم آوردن زمینه برای تحقق حسنات اخلاقی، نیات پاک، افکار سالم، تعقل در حقایق، اندیشه در واقعیات، و ظهور عمل صالح و هر کار خیری است.

ایمان و عمل صالح که از ارتباط قلبی با قرآن مجید به دست می آید، انسان را تبدیل به موجودی می کند که از همه جنبندگان هستی مقام و مرتبه اش برتر می شود و فوق همه ارزش ها می گردد.

إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ اَلْبَرِیَّهِ: (۱)

مسلماً آنان که ایمان آوردند (ایمان به آیات حق که در حقیقت ایمان به همه حقایق است) و کارهای شایسته انجام دادند منحصراً ایناننـد که بهترین مخلوقات عرصه هستی و آفرینش اند. آری کمال و شرف و عزت و کرامت و آبرومندی انسان در دنیا و آخرت و پیروزی اش بر همه امور و خلاصه تبدیل شدنش به انسان کامل در سایه ایمان به قرآن تحقق می پذیرد.

ایمان به قرآن زمینه صعود انسان به حقایق و رسیدنش به کمالات و باز شدن راهش به سوی لقاءالله و تبدیل فراقش به وصال محبوب است.

۱- ۱) - بینه، آیه۷.

روی گردانی از قرآن زمینه هبوط و سقوط و حرکت به سوی اسفل سافلین و رسیدن به پوچی و بی ارزشی و نهایتاً دچار شدن به خزی و خواری دنیا و عذاب شکننده دوزخ و اسارت ابدی است.

ایمان به قرآن مجید شجره وجود انسان را تبدیل به شجره طیبه می کند که ریشه اش ثابت و پایدار و شاخ و برکشیده به آسمان و میوه اش همیشگی و جاوید است.

نگاه امیرالمؤمنین (ع) به اهل قرآن

از خطبه های بسیار بسیار مهم و فوق العاده امیرالمؤمنین (ع) که در نهج البلاغه و سایر کتاب ها نقل شده خطبه هشتاد و ششم (۱)است که در آن خطبه به نشانه ها و علائم و آثار کسانی اشاره شده که از برکت ایمان به قرآن و تقوا و عمل صالح واخلاق حسنه به مقامات و مراتب و منزلت های شگفت آوری رسیده اند.

اگر در فرهنگ امیرالمؤمنین (ع) جز این خطبه نبود به خدا سوگند برای اصلاح همه امور دنیا و آخرت مردم بس بود.

یقیناً شرح و تفسیر این خطبه آن گونه که در خور خطبه است اگر به میدان ظهور برسد از ده ها جلد کتاب قطور علمی، روانکاوی، اخلاقی، اجتماعی، عرفانی، معنوی تجاوز خواهد کرد، روی این حساب ناچارم به توضیح یا ترجمه مختصر جملاتش قناعت ورزم، باشد که از طریق این خطبه بتوانیم به اندکی از آثار ایمان به قرآن و عمل به آن که در این منبع عظیم منعکس است آگاهی یابیم.

«عبادالله ان من احب عباداللہ الیه عبداً اعانه الله علی نفسه:»

۱- ۱) - نهج البلاغه ترجمه این حقیر خطبه ۸۶ ص ۱۷۴.

ای بنـدگان خدا، از محبوب ترین بندگان در پیشگاه حضـرت او بنده ای است که خدا او را بر ضد تبهکاری های نفسـش که دارای حالت امّاره به سوء است یاری دهد.

برخی از شارحان آگاه و بینای به کلمات حضرت مولی الموحـدین در توضـیح اعانه الله علی نفسه گفته انـد: یاری خداوند به عبـدش به این است که به او قـدرت و قوتی در اسـتعداد عنایت کنـد که بوسـیله آن قـدرت و قوت عقلش را بر چیره شـدن بر نفس امارّه کمک کند (1)تا بتوانـد با عقل نیرومنـدش که با هدایت حق و به عبارت دیگر یاری خدا تغذیه شده به خودسازی که از اعظم عبادات است نائل گردد.

در این عرصه که پـای عقـل و قـدرت و فعالیت او در میان است بایـد گفت تحلیل مسـئله به این است که این یاری و کمک و نصـرتی که از جانب حضـرت دوست به انسان می رسـد ظهورش در شـناخت نفس و خویشـتن خویش و ساختن آن با هدایت تشریعی حق است.

پیونـد عقـل بـا قرآن مجیـد و دریـافت حقـایق از آیـات عرشـی و ملکوتی اش عامـل شـناخت جایگاه خویش در عالم هستی و ساختن آن به وسیله آیات کتاب حکیم است.

روشن است که خودسـازی که بالا ـترین و والا ـترین هـدف اساسـی اولیـاء الهی و عبـاد خـاص حضـرت رب العزه است بـدون خودشناسی غیر ممکن است.

خودشناسی هم بدون تحصیل دانش و علمی که خود را آنچنان که هست به ما بشناساند میسر نمی باشد.

آیا آن علم و دانش که عهده دار این حقیقت است جز قرآن علمی دیگر است؟

۱- ۱) - شرح ابن میثم، ج ۲، ص ۲۹۰.

آیات قرآن در زمینه عقل، نفس، مسئولیت، تکالیف، شناخت، اندیشه، تفکر، خودشناختی، خودسازی و. . . . آیاتی است که از سوی خالق انسان به عنوان مشعل نور که در ظلمتکده دنیا همه حقایق را به انسان نشان می دهد و راه را در تراکم تاریکی ها به انسان می نمایاند نازل شده است.

در حقیقت این خداست که بوسیله قرآن وجود انسان را در همه ابعادش به انسان می شناساند و او را به جایگاهش در عرصه هستی آشنا می سازد، سپس راه خودسازی و رسیدن به اوج کمالات انسانی و معنوی را فرا روی او قرار می دهد.

«خودشناسی به این نیست که انسان باید اوّلاً یک روان شناس ماهر و یک فیلسوف در مسائل روانی باشد سپس به انسان شدن آغاز کند.

آنچه که مهم است این است که نخست باید به وسیله تعلیم و تربیت و درون نگری و مراقبت های روشنگر مقداری به عظمت روح پی ببرد و تدریجا به یک عده اصول و فعالیت های عالی روح آشنائی پیدا کند و این اعتقاد و یقین به او حاصل آید که برخورداری روح از آن نیروها و استعدادها که خداوند متعال به آن عنایت فرموده است قانون دارد و نظم دارد.

دلیل بر لزوم چنین اعتقاد و یقین این است که وقتی این انسان آگاه می بیند یک موجود کوچک و محقر و ساده مانند یک عدد کاه، یک برگ در روی درخت یا افتاده بر زمین بدان جهت که واقعیت دارد بر کنار از نظم و قانون نیست آیا روح با آن عظمت خیره کننده اش می تواند چیزی بی نظم و قانون باشد؟ !

این آگاهی ها و معارف ابتدائی به شرط آن که پیگیری شوند و عملی را که اقتضا می کنند با کمال خلوص بجا آورده شود در این موقع سالک سبیل عرفان به راه افتاده است.»

«فاستشعرالحزن»

پس او پس از یاری خدا و تقویت عقلش بر شناخت نفس و خودسازی از درون و باطن شعارش اندوه است.

این اندوه، اندوه مثبت و پاکی است که ملازمت با آن عین عبادت و بندگی است و آتشی است که هر لحظه انسان را به پخته شدن در انسانیت نزدیک می کند و فعالیت و حرکت آدمی را به سوی کمالات سرعت می بخشد و این حزن و اندوه منشأش بیداری و توجه دقیق به آن سرمایه های عظیمی از قبیل عقل و فطرت و استعداد و حالات معنوی است که خدا به انسان عطا فرموده، که این دقت و جستجو و کنجکاوی را به دنبال خود می آورد که آیا من از این سرمایه ها در این فرصت اندکی که در اختیار دارم آن چنان که باید بهره برداری می کنم یا نه؟

t « وتجلبب الخوف»

و لباسی از خوف و بیم بر خود پوشیده.

آری این بنده یاری شده از خطرات سنگین و مهلکی که چون هوا و هوس، شیاطین، طواغیت، آمال بی اساس، آرزوهای پوچ در برابرش دارد می ترسد.

و می ترسد که نکند تقصیری در ادای تکلیف گریبان گیر او گردد و می ترسد که کشش های مادی او را از فضای معنویت دور کند و می ترسد که کوشش و فعالیتش آن گونه که باید خالص نباشد، و نهایتاً می ترسد که فردای قیامت در دادگاه های الهی از پاسخ پرسش ها عاجز بماند و می ترسد که با عذاب دوزخ روبرو شود و در یک کلمه خائف از مقام خداست و به همین خاطر خود را از همه خطراتی که متوجه انسانیت او و رابطه وی با خداست در کمال بیداری و هشیاری حفظ می کند و تا جائی که میسر است به بندگی حق و خدمت به خلق اشتغال می یابد و از ضایع کردن حتی یک لحظه عمر دریغ می ورزد.

ص:۲۸۳

«فزهرمصباح الهدی فی قلبه واعدی القری لیومه النازل به:»

بر اساس توجه حق به او و شایستگی رسیدن یاری خدا بر وی به توفیق خاص الهی از طریق قرآن چراغ هدایت و مشعل راهنمائی در دلش روشن گشته و عمل و طاعت برای روز مرگش آماده نموده.

زمانی که چراغ هدایت در دل روشن گردد، دل با همه هستی و وجودش عاشق خدا و پیامبران و امامان و قرآن می شود و انسان را در حوزه جاذبه ملکوت قرار میدهد و او را برای رسیدن به مقام قرب آماده می سازد و هر عشق و محبتی را زیر مجموعه آن عشق پاک و پر جاذبه قرار می دهد و تحرک شگفت آوری برای انجام هر کار مثبت و هر عمل صالحی در انسان به وجود می آورد تا جائی که انسان به هنگام نزول روز مرگ با دستی پر از طاعت و عمل و خدمت و کرامت با مرگ روبرو می شود، و با دیدن چهره پر نور سروش مرگ که انعکاسی از فعالیت مثبت و طاعت خالصانه خود اوست فریاد برمی دارد:

«فزت ورب الکعبه »

به پروردگار و مالک کعبه رستگار و فائز شدم

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی جج

تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ ججمن ز او عمری ستانم جاودان جاو زمن دلقی ستاند رنگ رنگ جدر این موقعیت والا و استثنائی که چراغ هدایت در دل روشن است، وظیفه ای خطیر و مسئولیتی عظیم بر عهده انسان می باشد و آن این که باید این مشعل پر فروغ را در برابر طوفان های بسیار خطرناک درونی که از هوا و هوس برمی خیزد، و طوفان های سهمگین برونی که از ناحیه مادیات و زرق و برق ظاهری و

فرهنگ های شیطانی می وزد حفظ کرد و با ادامه حرکت و سلوك در راه محبوب و تداوم عبادت و خدمت به فروغ و روشنائی آن و آثارش افزود.

إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدىً: (۱)

اصحاب کهف جوان مردانی بودند که در یکی از طوفانی ترین زمان ها و در کنار حکومت پر قدرت بت پرستان چراغ ایمان به پروردگارشان را در قلبشان برافروختند و ما به نور آن چراغ و ایمان پر فروغشان افزودیم.

«فقّرب علی نفسه بعید و هوّن الشدید»

خودشناس خودساز امتداد و کمیت و حال و آینده ابداً برایش مطرح نیست، او که دایره ای از ایمان و عمل صالح و اخلاق پاك قرار دارد قیامت را که همه دور می بینند چنان با کشش ایمان و عمل صالحش به خود نزدیک کرده که گویا در مرز ورود به آن زندگی می کند یا در عرصه گاه آن قرار دارد.

«فهم والجنه کمن قدرآها فهم فیها منعمون هم والنارکمن قدرآها فهم فیها معذبون:» (۲)

آنان با بهشت چنان اند که گوئی آن را مشاهده کرده در فضایش غرق نعمت اند و با آتش دوزخ چنانند که گوئی آن را مشاهده نموده و در آن معذبند.

آنان رحمت حضرت حق را که از ناشایستگان دور است با جاذبه ایمان و طاعت و عبادت و خدمتشان به خود نزدیک کرده اند و آن را با باطن آراسته به عرفان و معرفتشان لمس می کنند و به آن دل خوش و امیدوارند و در کنار آن برای هر فعالیت مثبتی غرق نشاط و شادی اند.

۱- ۱) - کهف، آیه ۱۳.

۲- ۲) - نهج البلاغه خطبه ۱۸۳ ص۴۲۵ ترجمه مؤلف.

إِنَّ رَحْمَتَ اَللّهِ قَرِیبٌ مِنَ اَلْمُحْسِنِینَ: (۱)

بی تردید رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

آنـان آرزوهـای طول و دراز و دور از دسترس را به خود نزدیک کرده و آن حالات هوس برانگیز را با تکیه بر خـدا و امیـد به عنایـات و الطـاف او درهم شکسـته و همه را تبـدیل به آرزوهـا و امیـدهای مثبت که با ایمان و عمل به سـرعت و به آسانی در دسترس قرار می گیرند تبدیل کرده اند.

سالک با نوری که به وسـیله هدایت الهی کسب کرده هه حقایق، و واقعیات را پیوسـته به یکدیگر بدون فاصـله زمانی مشاهده می کند و آنها را به خود نزدیک می بیند.

عظمت روح و گستردگی قلب، و قدرت نفس و قوت جان او آنچنان است که شدائد و سختی ها و بلاها و مصائب هرگز نمی توانند او را شـکست دهند و به ضعف و ناتوانی بنشانند، صلابت ایمان، و نور یقین، و خلوص در عمل و اعتقاد ریشه دارش به پاداش های آخرت در برابر صبر و اسـتقامت بر سختی ها او را در کوران مشکلات و رنج ها و شدايد هم چون کوه راسخ قرار می دهد وهمه مشکلات را در کنارش آسان و سهل می کند.

اعتمـاد به خـدا و توکل به او و احساس وابسـتگی اش به قـدرت بی نهایت و لایزال حق توانائی عجیبی به او داده، آن چنان که در میـدان های مردافکن سـختی ها و مصائب و بلاها نه این که ذره ای از عبادت و خـدمت و کارهای مثبتش نمی کاهـد بلکه همه آلام و مصائب و سـختی ها را به عنوان امتحان و آزمایش حق می بینـد و از همه آنها بنفع خود و برای افزودن به ارزش و کرامت و

۱- ۱) - اعراف، آیه ۵۶.

شرف خود بهره برداری می کند و هر بلائی را نردبانی برای رساندن خویش به مقام قرب حق می سازد.

«نظر فابصر و ذکر فاستکثر:»

بـا دقت عقلی به همه برنـامه های عبرت آموز اعم از طبیعی و تاریخی و انسانی نظر کرد و از آنها درس عملی گرفت در نتیجه به مقـام بـا عظمت بینـائی و بصـیرت رسـید، و بـا همه وجود و بـا عمق قلب به خـدا توجه نمود و با یاد او زیست در نتیجه غرق دریای ذکر کثیر شد.

«آن نور هـدایت که در دل سالـک سبیـل حق برافروخته شـده است اختیار همه حواس را به دست گرفته، چنان که گوش را از وارد شدن هر صدا و سخنی جز نغمه الهی و سخن حق باز می دارد، ذائقه را از چشیدن طعم هر گونه حرامی ممنوع می سازد، چشم را نیز از لمس کردن نمودهای واقعیات هستی کهماننـد دست مالیـدن کوران بر سـطح اجسام است جلوگیری می نماید، نگـاه عـارف ربـانی در حقیقت پیش از آن که بـا نور فیزیکی برای دیـدن نمودهـای هستی ارتبـاط برقرار کنـد، با نور هـدایت درونی اشـباع می شود و به وسـیله همان نور، اول شکوه و جلال هستی وابسته به هستی آفرین را می بیند، سپس با نور فیزیکی نمودهای اجزاء هستی را.

سالک سبیل حق به زنـدگی می نگرد، نه مانند سایر زندگان که رویدادهائی را لمس می کنند و با هدف گیری لذت جوئی و خودخواهی، آنها را برای خود تنظیم می نمایند و در پایان کار هم می گویند:

افسوس که مرغ عمر را دانه نماند جج

امید به هیچ خویش و بیگانه نماند ججدردا و دریغا که در این مدت عمر ججاز هر چه بگفتیم جز افسانه نماند جج

ص:۲۸۷

بلکه او بـا اِشـراف به معنای حیات وابسـته به هستی بزرگ که با آهنگی ربانی روانه هـدف اعلای خود می باشـد به حیات می نگرد، از قناعت به شناخت محدودی از ظاهر زندگی که

یَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ اَلْحَیاهِ اَلدُّنْیا

آن سطح نگران، ظاهری از حیات این دنیا را می دانند

بیزار شده و به اعماق و اسـرار حیات وارد می شود و با آن بینائی که به دست آورده لحظات آن را سپری می نماید، این بینائی است که آنان را به ذکر دائمی خداوندی وادار می کند حتی می توان گفت: لحظه ای در غفلت از خدا به سر نمی برند.

آیـا یـک انسـان آگاه از اهمیت هستی خود می توانـد در غفلت از خویشـتن به سـر ببرد؟ معنای غفلت از خویشـتن از یک نظر مساوی کاهش و نقص شخصیت به همان اندازه غفلت می باشد. (۱)»

«وارتوی من عذب فرات سهلت له موارده فشرب نهلاً و سلک سبیلا جدداً:»

از نهری خوشـگوار و شـیرین و زلال و صـاف سـیراب شـد، که جایگاه های ورود به آن نهر برایش آسان شـده بود، پس آب خوشگوار را با شتابی که به سوی آن داشت حریصانه آشامید و در راهی روشن و مستقیم حرکت کرد.

اینان از شـراب طهوری که پروردگار مهربان از چشمه وحی و چشمه قلب و عقل پیامبران و اولیاء خاصش جوشانید نوشیدند و از پی آن نوشـیدن همه حجـاب هـای ظلمـانی که مانع از دیـدن حقایق و به دست آوردن واقعیات، و حرکت به سوی کمالات بود از برابر دیده جانشان کنار رفت، تا جائی که از اسیر

۱- ۱) - تفسیر نهج البلاغه جعفری، ج۱۴، ص۹۴.

بودن در تنیدهای کرم خودبینی و گرفتار بودن در زندان بسیار خطرناک هوا و هوس رهیدند و به فضای نور و نورانیت درآمده به توحید خالص و خدابینی رسیدند و بقایای خودیت و منیت را برباد دادند.

مایه عشق واقعی نسبت به معشوق مثبت ازلی و ابدی در آنان حرارت گرفت و تا اعماق وجود آنان را گرمی بخشید، و چنان وجد و نشاطی به آنان داد که دیگر خزانی برای شکوفه های شکفته در دنیای باطنشان از پی نخواهد داشت.

با آن حالت مستی که از آن شراب طهور به آنان دست داد پای کوبان به سوی بارگاه کمالات و رساندن وجودشان به پیشگاه قرب ربوبی بدون این که تحت تأثیر صداهای غیر محبوب قرار گیرند به راه افتادند و سر از گنبد دوار بیرون آورده به تماشای حقایق پشت پرده هستی نایل شدند.

با پذیرفتن بارهای سنگین مسئولیت و تکلیف و قبول آزمایش ها و ابتلائات و نشان دادن شایستگی برای جذب توفیق حق جایگاهای ورود به چشمه شراب طهور برای آنان آسان شد، روی این حساب بی توجه به سختی ها و مشکلات و بی توجه به غوغاهای زندگی مادی و بازیگری های کران و کوران که از شرترین مزاحمان زندگی انسان های بیدار هستند همانند شتران تشنه ای که با سرعت و شتاب از دیگر شتران برای ورود به چشمه آب پیشی می گیرند خود را به جایگاه های ورود به آن چشمه الهی و ملکوتی رساندند و با ولع و حرص از آن شراب طهور که مستی اش ابدی و لذتش سرمدی است نوشیدند.

در این مسیر انجام تکالیف و مسئولیت های مشقت بار، و تحمل تلاش های مثبت برای آنان سهل و آسان گشت، چرا که عشق به حقایق و کمالات و حرکات مثبت از جانب انسان و توفیق از سوی خدا همه سختی ها را سهل و آسان می کند.

ص:۲۸۹

اینـان بـا توجه به همه این امور در راه مسـتقیم و جـاده پـاک از افراط و تفریـط برای رسـیدن به رضـا و لقـا و قرب محبوب راه افتادند و دیگر تشنگان زلال ملکوت را هم به دنبال خود به راه انداختند.

«قد خلع سرابیل الشهوات، و تخلی من الهموم الا هما واحداً انفرد به:»

در این مسـیر همه امکانات و ابزار مصـرف می شود و آدمی با آن همه همّ و غم به درصـدی اندک از خواسـته ها و شـهواتش نمی رسد، عمرگرانمایه به سر می آید و جز کوهی سنگین از حسرت و پشیمانی نسبت به گذشته و از دست رفتن فرصت ها و خاکستر باقی مانده از سوختن درخت عمر چیزی باقی نمی ماند!

آنچه واجب است نسـبت به آن هم و غم داشت و از هر چه جز آن چشم پوشـید فقـط و فقط جلب رضای معشوق و باز کردن راه رسـیدن به مقـام قرب و وصـال محبوب است، که در این زمینه به کـار گرفتن تعقل و انـدیشه و همه ابزرها و نعمت ها عین عبادت و بندگی و سبب ثواب عظیم و پاداش فراوان الهی است.

«فخرج من صفته العمی، و مشارکه اهل الهوی و صار من مفاتیح ابواب الهدی و مغالیق ابواب الردی:»

این انسان والا و با معرفت، این تشـنه سیراب گشته از شراب طهور، این دارنده یک هم و غم نهایتاً از صفت کوردلی و شرکت در هوای نفس اهل هوی نجات یافت و از چاه شـهوات بیرون آمـد و وجودش کلیـدهائی برای گشودن درهای هدایت به روی خود و دیگران، و قفل هائی برای بستن درهای گمراهی و ضلالت به روی خود و دیگران شد.

بی تردید چنین انسانی که از شراب طهور نوشیده، و دست در دست مستان میخانه الست و مدهوشان پیمانه ازل و ابد گذاشته، و پیراهن شهوات از بدن وجودش برکنده، و همی و غمی جز رسیدن به وصال معشوق ابدی ندارد، و همه

امکانات و ابزار را برای یافتن چنین هـدف مقدسـی به کار گرفته از کور دلی در می آیـد و به وادی بصـیرت و بینائی قـدم می گـذارد، و هرگز در این فضـای پر از نور و سـرور و شوق و اشتیـاق و شور مستی که بر اثر عرفـان به حیات و معرفت نسـبت به حضـرت رب به دست آورده نمی توانـد در زنـدگی هوا پرسـتان و خواسـته هـا و ایـده های آنان که هیـچ اسـتقراری در جاده حقیقت ندارنـد و در تاریکی های متراکم سـرگردانند، و به تباه کردن سـرمایه وجودشان سـرگرم انـد مشارکت داشـته باشد و برای آنان که از حزب شیطان اند یار و یاور باشد.

اینـان بـا فراهم آوردن همه زمینه های نور و با نشان دادن شایسـتگی لیاقت، به توفیق حضـرت دوست همه نواحی وجودشان به مثابه کلیدهای ملکوتی برای باز کردن درهای هدایت و قفل ها برای بستن درهای ضلالت شده است.

«قد البصرطریقه، سلك سبیله و عرف مناره و قطع غماره و استمسك من العری باوثقها و من الجبال بامتنها:»

به راه متصـل به فطرت و انسانیتش که همان صـراط مسـتقیم الهی و راه همه موجودات جهان هستی که به صورت تکوینی اش به روی آنان باز شده بینا و بصیر شده و هر چه جز آن راه و طریق است گمراهی و ضلالت و حرکت در آن را موجب هلاکت و خسارت می بیند.

در آن راهی که درست بـودنش را بـا توفیق حق تشـخیص داده و حق بودنش را به همه وجود لمس کرده و نسـبت به آن هیچ شك و تردیـدی نـدارد به حرکت آمـده و می دانـد و بلکه یقین دارد که پایان این راه قرار گرفتن در مقعـد صدق عند ملیك مقتدر است. (۱)

ص:۲۹۱

۱- ۱) - قمر، آیه ۵۵.

با دلائل و براهینی که از طریق مطالعه در حقایق وحی و حیات پاکان و نگاه حکیمانه به هستی به دست آورد نشانه ها و علائم راه حق را شناخت و نسبت به حرکت در آن با تکیه بر آن دلائل آرامش و اطمینان یافت.

از دریاهای پر خطر مشتقات دنیا و جاذبه های فریبنده آن و حوزه کشش های اهل هوا و هوس و آتش شهوات و فرهنگ های مادی گری و شیطانی به سلامت عبور کرد و آگاهانه گذشت و ابراهیم وار همه شعله های سوزنده و خاکستر کننده صفات انسانی و ملکوتی را تبدیل گلستان نمود.

از دستگیره های نجات به محکم ترینشان که قرآن مجید واهل بیت نبوت و رسالت اند چنگ زد تا به سعادت دنیا و آخرت و خوشبختی امروز و فردا برسد و از طناب های نگهدارنده از حوادث مملک به استوارترینشان متوسل شد، تا از افتادن در چاه ضلالت و اهوال روز قیامت مصونیت یابد.

«فهو من الیقین علی مثل ضوء الشمس، قد نصب نفسه لله سبحانه فی ارفع الامور من اصرار کل وارد علیه و تصییر کل فرع الی اصله:»

او به خاطر چنگ زدنش به محکمترین دستگیره و تمسّکش به استوارترین طناب نجات بخش با تابیدن انوار ملکوت به قلبش از جهت یقین به حقایق مثل این است که میان نور خورشید مشغول به تماشای نور خورشید است، او با دیده دل نائل به دیدن ملکوت و حقایق ماوراء پرده دنیا شده با آن چشم پر قدرت باطن قیامت و بهشت و دوزخ و حساب و میزان و صراط را مشاهده میکند، چنان که با چشم نور خورشید را میبیند.

وجودش را برای خدا بپا داشته آن هم در بدترین امور که هدایت خلق به سوی خدا و حقیقت و رساندن قوانین و احکام الهی به مردم و نشان دادن راه بهشت به آنان است او با اندیشه و تعقل تابناکی که دارد و اتصالی که به چشمه های علم و حکمت برای او فراهم است پاسخ هر شبهه و سئوالی را که

حقیقتش برای سئوال کننـدگان مبهم است با برگرداندن هر فرعی به اصـلش که نشان از اجتهاد او در حقایق قرآنیه و واقعیات فقهیه و علمیه دارد، می دهـد و تشـنگان معـارف را بـا پاسـخ هـایش سـیراب می سـازد و دغـدغه داران را به فضـای آرامش و طمأنینه رهنمون می گردد و در حقیقت وجودش برای مردم چراغی پرفروغ در مسیر حیات است.

«مصباح ظلمات، کشاف عشوات، مفتاح مبهمات، دفاع معضلات:»

چراغ تـاریکی هـاست که به وسـیله وجود او هر گمراهی راه را می یابـد و از تاریکی ها به درمی آیـد و به سوی وادی نور که صراط مستقیم خداست به راه می افتد برطرف کننده پرده های ضخیم شبهات و تردیدها و شک ها از چهره حق در همه موارد است تا برای مردم در این زمینه عـذر و بهانه ای نماند، کلید رفع مبهمات از اذهان مردم است، تا نسـبت به حقایق روشن شوند و آنچه را از حق باید درک کنند به درک آن نائل گردند.

هر مشـکل و معضـل فکری و روانی و دینی و علمی و دنیائی را از مردم دفع می کننـد به صورتی که زنـدگی مردم برای مردم سهل و آسان و بدون پیچیدگی شود.

او و امثال او نمی تواننـد با بصـیرت و مسـئولیتی که دارنـد نسبت به مشـکلات و مضـیقه ها و پیچیدگی های زندگی مردم بی تفاوت باشند، غم مردم غم خود آنان و مشکل مردم گویا مشکل خود آنان است.

در بیابان های حیرت و سـرگردانی و سـردرگمی ها و آنجا که فرهنگ های شیطانی افکار را در هم می ریزد و حق را به باطل مشـتبه می سـازد و راه تشـخیص درست را از نـادرست پیچیـده و سـخت می کنـد دلیـل و راهنما هسـتند، تا افتادگان در وادی حیرت و گرفتاران چاه سرگردانی و ضلالت و بیماران شبهه و تردید را

نجات داده به راه مستقیم الهی رهنمون گردند و آنان را به سعادت دنیا و آخرت برسانند.

«یقول فیفهم، و یسکت فیسلم، قد اخلص لله فاستخلصه، فهو من معادن دینه و اوتاد ارضه:»

او که با کوشش و فعالیت و با امتداد دادن عبادت رب و انجام هر کار خیر و با پاک نگاه داشتن دامن زندگی از عیوب و با حرکت در مسیر تقوا و ورع به مشاهده حق و حقیقت نائل شده در سخن گفتن از لفظ بازی و پیچیده گوئی و مبهم سخن گفتن عاری و دور است، حکمت می گوید، وحی را بیان می کند، حقایق را بازگو می نماید و در این زمینه چنان صراحت و روشن گوئی دارد که آنچه را برای هدایت مستمع مفید است به مستمع می فهماند و او را به راه حق و حقیقت دلالت می کند، از آفات زبان و گفتار لغو و بیهوده و مدح و ذم نابجا و اغراق گوئی و سخن بی فکر و اندیشه در هر جا و در هر شرایطی ساکت است و در نتیجه از افتادن در خطر و دچار شدن به بازی گری های اشرار و ضربه دیدن از دست دشمنان سالم می ماند.

در همه امور و همه اعمال و همه حرکات و نهایتاً در عبادت و خدمتش به خلق به خاطر خدا اخلاص نشان داده و از جلب توجه مردم به کوشش هایش و افتادن در امور اعتباری و موهوم می پرهیزد و در همه حرکات و سکنات و حالاتش جز خدا را در نظر ندارد و خدا هم از میان همه مردم او را ویژه خود ساخته انواع فیوضات و کمالات و عنایات و الطاف را چون باران ابر بهاری بر سرزمین وجودش می بارد، آن وقت است که از معادن دین خدا شده، گوهرهای ملکوتی و حقایق الهی و واردات غیبی و الهامات عرشی در جان و قلبش قرار می گیرد و چون کوه هایی که به عنوان میخ های زمین، این کره خاکی را از اضطراب و خروج

از آرامش و سکونت حفظ می کننـد خانواده و جامعه خود را تا آنجا که قـدرت و اسـتطاعتش اقتضا می کنـد از اضـطراب و ناامنی که محصول وزش طوفان های فکری و روانی و فرهنگ های باطل شیطانی است حفظ می نماید.

«قد الزم نفسه العدل، فکان اول عدله نفی الهوی عن نفسه:»

او وجودش را ملزم به عـدالت نموده، عـدالتی که میوه شـیرین حکمت و معرفت و عفت و شـجاعت است، روحیه پرمنفعتی که انسـان را از دچـار شـدن به افراط و تفریط حفظ می کنـد، حقیقتی که از شـناخت خویش و عرفان به رب و عبادت صـحیح به دست می آیـد، و نخستین عـدل وی نسـبت به خودش که دور ساختن و نفی هوا و هوس از وجودش می باشـد ظهور می کند، چنین انسانی است که با آراسـته بودن درون و برونش به ملکه عظیم عدالت و هم اخلاقی اش در این زمینه با حضرت حق، می توانـد نسبت به دیگران عـدالت بورزد و گرنه از کسـی که متصف به عـدالت نیست انتظـار داشـتن عـدالت انتظار به تمام معنا بیجائی است.

«یصف الحق و یعمل به لا یدع للخیر غایه الا امها و لامظنه الا قصدها:»

او عالم بی عمل نیست، و انسانی نمی باشـد که تنها زبانش با توصـیف حق گوش مردم را بنوازد و خود آراسـته به حق نباشـد، حق را در همه زمینه ها بیان می کند و خودش پیش از هر مستمعی به آن عمل می کند.

از توصـیف حق معلوم می شود که حق را شناخته و از عمل به حق روشن می گردد، که عاشق و مشتاق حرکت به سوی مقصد اعلا یعنی لقاء پروردگار است.

در انجام خیر در هر زمینه ای که باشد به اندک و برخی از آن قناعت نمی کند، سعی اش در این است که به هر خیری برسد، و هر کار خیری را انجام دهد.

ص:۲۹۵

اگر در امری، در جائی احتمال خیر دهد، و گمان خوبی برد، همین احتمال و گمان سبب حرکت و فعالیتش می شود، و به سوی آن مورد که می داند برای دنیا و آخرتش مفید است چون دیدار با آگاهان، نشستن با عارفان واقعی، معاشرت با نیکان، شرکت در مجلس علم و ذکر می شتابد و سعی می کند که در این زمینه چیزی را از دست ندهد.

«قد امکن الکتاب من زمامه، فهو قائده و امامه، یحل حیث حل ثقله و ینزل حیث کان منزله:»

همه حقیقت و واقعیت در عمق این جملات جمع است، ظهور کمالاتی که در سطور گذشته توضیح داده شد از این افق و مطلع است.

زمام عقل و نفس و قلب و اعضا و جوارح را به دست قرآن مجید سپرده، و این منبع حقایق و دریای معارف، و اقیانوس واقعیات، و معدن نور را بر مهار و زمام همه حقایق وجودی اش حکومت داده و چون مرده میان دست غسال خود را تسلیم قرآن نموده، و خواسته ای جز آراسته شدن به آیات قرآن و نهایتاً تبدیل شدن به قرآن مصداقی ندارد، در تمام امور زندگی و در همه حرکات و سکنات، و در هر شرایطی قرآن کریم رهبر و پیشوای اوست و در هر کجا و تحت هر جوّ و فضائی مشتاقانه بار احکام قرآنی و دستورات فرقانی را به دوش می کشد و به مقتضای آیاتش عمل می کند و در راه سلوک به سوی خدا از قرآن فرمان می برد، و در هر زمینه ای که آیاتش نزول کند همانجا منزل می گیرد و لحظه ای و آنی از این کتاب هدایت گر که راهنمای به سوی کمالات توضیح داده شده است جدا نمی گردد.

اگر در آیه شریفه مورد شرح و توضیح آیه چهل و یکم سوره مبارکه بقره پروردگار مهربان فرمان لازم و واجب می دهد که به قرآن ایمان بیاورید و با جان و دل آن را بپذیرید، و آیاتش را عمل کنید به خاطر این است که چهل کمال و حقیقتی که در خطبه هشتاد و ششم نهج البلاغه درباره اهل ایمان و تقوا و عارفان واقعی بیان شده فقط و فقط از طریق ایمان به قرآن و عمل به آیاتش به دست

می آید، و این قرآن است که انسان را به فضای نورانی و پربرکت خودشناسی و خودسازی رهنمون می گردد، و از انسان موجودی عارف، عادل، کامل، و آراسته به صفات انسانی و الهی و معدنی از خیر و برکت و افقی برای طلوع سعادت دنیا و آخرت می سازد.

قرآن در قرآن

اهداف نزول قرآن مجید در برخی از آیات شریفه خود قرآن بیان شده از جمله:

ذٰلِکَ اَلْکِتٰابُ لاٰ رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ: (۱)

در وحی بودن و حقانیت این کتاب با عظمت هیچ شکی نیست سراسرش هدایت برای کسانی است که میخواهند خود را از دچار شدن به خزی دنیا و عذاب آخرت حفظ کنند.

قَدْ جٰاءَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ شِفٰاءٌ لِمٰا فِی اَلصُّدُورِ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ: (۲)

ای مردم مسلماً از سوی پروردگارتان برای شما پند و موعظه، و درمان دردهای فکری و روانی و مادی و معنوی و سراسر هدایت و رحمت برای مؤمنان آمده است.

قَدْ جٰاءَکُمْ رَسُولُنٰا یُبَیِّنُ لَکُمْ کَثِیراً مِمّٰا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ اَلْکِتٰابِ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ قَدْ جٰاءَکُمْ مِنَ اَللّٰهِ نُورٌ وَ کِتٰابٌ مُبِینٌ یَهْدِی بِهِ اَللّٰهُ مَنِ اِتَّبَعَ رِضْوٰانَهُ سُبُلَ اَلسَّلاٰمِ وَ یُخْرِجُهُمْ مِنَ اَلظُّلُمٰاتِ إِلَی اَلنُّورِ بِإِذْنِهِ وَ یَهْدِیهِمْ إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ: (۳)

ص:۲۹۷

۱- ۱) - بقره، آیه ۲.

۲- ۲) - یونس، آیه ۵۷.

۳- ۳) - مائده، آیات ۱۵-۱۶.

بی تردید از سوی خدا برای شما نور و کتابی روشنگر آمده است خدا به وسیله آن کسانی را از خشنودی او پیروی کنند به راه های سلامت راهنمائی می کند، و آنان را به توفیقش از تاریکی های جهل، کفر، شرک، نفاق به سوی روشنائی معرفت، ایمان و عمل صالح بیرون می آورد و به راه راست هدایت می کند.

امیرالمؤمنین (ع) در رابطه با حکمت نزل قرآن، و فلسفه ظهور آن و اهداف پاک و مقدسش می فرماید: آنگاه قرآن را بر محمد (علیهما السلام) نازل کرد، نوری که چراغهایش خاموش نمی شود، و چراغی که افروختگی اش کاهش نمی پذیرد، و دریائی که عمقش به دست نمی آید، و راهی که حرکت در آن گمراهی نمی آورد، و شعاعی که روشنی اش به تاریکی نمی گراید، و جدا کننده حق از باطل که برهانش خاموش نمی شود، و ساختمانی که پایه هایش ویران نگردد، و داروئی که بیم بیماری های آن نمی رود، و قدرتمندی که یارانش را شکست نرسد، و حقی که مددکارانش به خذلان ننشینند.

کتاب خدا معدن ایمان است و میان سرای آن، و چشمه های دانش است و دریاهای آن، و باغ های عدالت و داد و حوض های آن، و پایه های اسلام و اساس آن و وادی های حق و دشت های سرسبز آن، دریائی است که آب برداران آبش را تمام نکنند، و چشمه هائی است که آب کشان آبش را به آخر نرسانند، و آبشخورهائی است که واردان از آن کم ننمایند، و منازلی است که مسافران راهش را گم نکنند، و نشانه هائی است که از چشم راهروان پنهان نمانند، و تپه هائی است که روندگان از آنها نگذرند، خداوند آن را سیرابی تشنگی دانایان قرار داد، و بهار قلوب بینایان، و مقصد و هدف راه شایستگان، و داروئی که پس از آن بیماری نیست، و نوری که با آن تاریکی نمی باشد، و ریسمانی که جای چنگ زدن به آن محکم است، و حصار استواری که آفات را بر اوج آن راه نیست، عزت است برای دوستدارانش، و ایمنی و صلح است برای وارد شونده اش، و هدایت است

برای اقتـدا کننده اش، و دلیل است برای کسـی که آن را مذهب و دین خود قرار دهد، و برهان است برای کسـی که به وسـیله آن سـخن گوید، و شاهد است برای آن که به وسیله آن با دشمن به جدال و گفتگو برخیزد، و پیروزی است برای کسی که به آن حجت آورد، و راهبر است برای آن که به آن عمل نمایـد، و مرکب رساننـده به قرب حق است برای کسـی که آن را بکار گیرد، و نشانه روشن است برای آن که نشانه جوید، و سپر بازدارنده از بلا است برای کسی که آن را در برکند، و دانش است برای آن کـه آن را در گـوش جـای دهـد، و خـبر صـحیح است برای کسـی که روایت نمایـد، و حکم حقی است برای آن که حکم دهد. (۱)در هر صورت ایمـان به قرآن، ایمـان به همه حقـایق است: ایمان به خـدا، به قیامت، به حشـر و نشـر، به میزان و کتاب عمل، به بهشت و دوزخ، به فرشتگان، به پیامبران، به اوصیا، به احکام، به مسائل اخلاقی.

این ایمان هنگامی که گُل عمل از آن بشـکفد، و با تقوا و پرهیز از هر گناهی آبیاری شود، و آفتاب خلوص بر آن بتابـد سـبب سعادت دنیا و آخرت، و خوشبختی امروز و فردا می شود.

تصدیق قرآن نسبت به تورات و انجیل

تورات و انجیـل که اولی بر موسـی و دومی بر حضـرت مسـیح نـازل شـد، حـاوی مسائـل اعتقادی، عملی و اخلاقی بود و برای زدودن ظلمت هـای فکری و درونی ودرمـان دردهای معنوی و هـدایت انسان به سوی خـدا و رحمت برای اهل ایمان فرسـتاده شد.

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۱۸۹.

قرآن مجید هم به صورتی کامل تر و جامع تر از تورات و انجیل برای همان اهداف نازل گشت.

به بنی اسرائیل می گوید این قرآن تصدیق کننده همان حقایق تورات و انجیل است که بر دو پیامبر گذشته نازل شد، نه مخالف و مباین آن که از ایمان آوردن به آن امتناع ورزید.

قرآن عهد جامع و کامل حق به سوی بندگان است، اگر به این عهد وفادار باشید دعایتان مستجاب می شود و شایسته ورود به بهشت و کرامت می گردید.

ای بنی اسرائیل ایمان به قرآن در حقیقت کامل کردن ایمان به تورات و انجیل است و تکذیب قرآن که حاوی همه حقایق تورات و انجیل و بیش از آن است تکذیب تورات و انجیل است.

در جمله مُصَدِّقاً لِمَا مَعَکُمْ نمی خواهد بگوید قرآن مساوی و هم وزن تورات و انجیل است بلکه قرآن چون آخرین کتاب الهی است و تا قیامت عهده دار هدایت انسان است و تر و خشکی نیست مگر آن که ریشه و اصلش در این کتاب است ضرورتا از همه کتاب های پیشین از جمله تورات و انجیل کامل تر و برتر است.

مُصَدِّقاً لِمَا مَعَکُمْ می گوید قرآن از نظر هدف و فلسفه نزول هیچ فرقی با کتاب هایی که بر پیامبران نازل شد نمی کند ولی از نظر محتوا و احکام و حقایق از همه کتاب ها کامل تر و جامع تر است.

کمال قرآن نسبت به دیگر کتاب های آسمانی تا جائی است که پیامبر فرمود:

«لو کان موسی حیاً لما وسعه الااتباعی:» (۱)

ص:۳۰۰

۱- ۱) - منهج، ج ۱، ص ۲۵۴.

اگر موسی زنده بود، مجاز به کاری جز پیروی از من نبود.

ای بنی اسرائیل علما و دانشمندان شما و برخی از خودتان می دانید و آگاه هستید که تورات و انجیل به نزول قرآن و نبوت محمد بشارت دادند و شما هم پیش از نزول قرآن و بعثت پیامبر در انتظار این حادثه بودید، اکنون بر اساس بشارت تورات و انجیل به قرآن ایمان بیاورید قرآنی که آیات تورات به ویژه آیات بشارت تورات و انجیل را تصدیق می کند و به شما زمینه باور و ایمان نسبت به خودش و نبوت پیامبر را می دهد.

نهی از کفر به قرآن

با توجه به مطالب بسیار مهمی که در سطور قبل گذشت، باید به این معنا توجه داشت که تکذیب و کفر به قرآن تکذیب تورات و انجیل و در حقیقت تکذیب خدا و قیامت و انبیا و به ویژه موسی و عیسی و همه حقایق ملکوتی و عرشی و تکذیب احکام و فرمان ها و خواسته های پروردگار عالم است.

به یهود می گوید شما غیر از مشرکین هستید، مشرکین تورات و انجیل را نمی شناختند و خبری از نزول قرآن و بعثت پیامبر نداشتند، ولی شما پیش از نزول قرآن و بعثت پیامبر نسبت به قرآن و نبوت پیامبر شناخت داشتید و اوصاف رسول اسلام را در تورات و انجیل خوانده بودید و جداً انتظار ظهور او را می بردید، بنابراین کفر شما آگاهان و تکذیب شما عالمان غیر از کفر دیگران است و زیان و خسارتش با کفر دیگران قابل مقایسه نیست، پس شما اولین آگاهان و عالمانی نباشید به تکذیب قرآن و کفر به این منبع حقایق دست یازید، که کفر شما و تکذیب حقایق به وسیله شما و خلاصه کتمان شما نسبت به حق که عالم و آگاه به آن هستید و مورد توجه و اعتماد ملت خود می باشید سبب کفر و تکذیب دیگران و پراکنده شدن آنان از حول محور دین و در نتیجه ضربه بسیار سنگین و غیر قابل جبران به مسئله هدایت و فطرت و عقل و زندگی انسان است و یقینا موجب می شود که گناه بشریت و عصیان و کفر و تکذیب جوامع و

ملت ها بر عهده شما قرار گیرد و شما را به غضب و خشم خدا و عذاب دردناك قیامت و آتش دوزخ که رهائی از آن برای ابد غیر ممکن است گرفتار کند.

از رسول خدا روایت شده:

«من سنّ سنه حسنه فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامه، و من سن سنه سیئه کان علیه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامه:» (۱)

کسی که روش نیکی را بنا نهد، پاداش آن روش معادل و پاداش هر که تا قیامت به آن عمل کند برای او خواهد بود و هر کس روش زشتی را بنا گذارد، کیفر آن روش و معادل هر که تا قیامت به آن عمل کند بر عهده اوست.

بی تردید سبب کفر به قرآن از ناحیه هر کس که باشد کبر و غرور و حسد و تعصب جاهلی است.

یهود به دعوت حضرت حق که عامل سعادت دنیا و آخرت آنان بود توجه نکردند، و به تکذیب قرآن که در حقیقت تکذیب تورات و انجیل بود برخاستند و خود را مستحق خزی دنیا و عذاب آخرت نمودند و بار کفر دیگران را هم تا قیامت به دوش برداشتند! !

آری از گروه عالمان و آگاهان اگر آنان اوّل مؤمن به قرآن می شوند دیگران را نیز تا قیامت به عرصه ایمان آورده بودند و از این طریق به خیر بی نهایت و رحمت واسعه حق و بهشت عنبر سرشت دست می یافتند.

فروش آیات به بهای اندک

قرآن به آگاهان یهود اخطار کرد و به آنان هشدار داد که آیات مرا در تورات و انجیل که بشارت به نزول قرآن و بعثت پیامبر در آن بیان شده با بهای اندك و متاع قلیل دنیا عوض نکنید.

۱- ۱) - مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸۶.

ولی عالمـان و آگاهـان یهود که همه سـاله از جیب عوام یهود مخـارج خود را اداره می کردنـد و بر آنـان ریـاست و آقـائی و حکمرانی داشـتند و می دانسـتند اگر به یهود تفهیم کننـد و به بـاور آنـان بدهنـد که این پیامبر همان انسان والائی است که در تورات و انجیـل وصـفش بیـان شـده و عوام یهود به اسـلام و پیـامبر گرایش پیـدا کننـد، احتمـال دارد از مـال ناچیز دنیا و متاع انـدکش بی بهره شوند، به تحریف معانی آیات بشارت دست زدند و به پیامبر گفتند برای ما روشن است که پیامبر و اهل بیت او ظهور می کنند ولی تو و اهل بیتت آنانی که در آیات بشارت بیان شده نیستید، بلکه آنان پانصد سال دیگر می آیند! ! (۱)

پروای از خدا

چون لازمه تقوا و پروای از خـدا ایمـان به قرآن و اجتناب از تبـدیل دین و آیات حق به بهای انـدک از مال و متاع دنیاست به یهود مخصوصاً به احبار و علما و دانشـمندانشان خطاب شـده وایای فاتقون: در ارتباط با آیات تورات و انجیل و به ویژه آیاتی که در آن بشارت به محمـد و اهل بیتش قرار دارد فقط از من پروا کنیـد و از کفر به قرآن و تکـذیب آن که تکذیب تورات و انجیـل است و در هر صورت تکـذیب همه حقـایق است بپرهیزیـد، زیرا بی پروائی از خـدا بخصوص در مسـئله قرآن و رسالت پیـامبر شـما را به ذلت و خواری در دنیـا و عـذاب دردناك ابـدی در قیامت دچار می کنـد و در این زمینه هر کس تا قیامت از شما پیروی کند علاوه بر این که گناهکار و اهل عذاب است همه گناهانش نیز بر عهده شما هم خواهد بود!

۱- ۱) - صافی، ج ۱، ص ۱۲۴.

تفسیر آیه ۴۲

اشاره

وَ لاٰ تَلْبِسُوا اَلْحَقَّ بِالْبٰاطِلِ وَ تَكْتُمُوا اَلْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

و حق را با باطل مخلوط نکنید تا تشخیص آن از باطل بر مردم جویای حق دشوار و یا غیر ممکن شود و حق را در حالی که به آن عالم و آگاه هستید کتمان مکنید تا مردمی که تابع شما هستند در گمراهی و ضلالت بمانند.

شرح و توضیح

آیه شریفه در مرحله اوّل یهود و سپس دیگران را به دو گناه بسیار سنگین و خطرساز هشدار می دهد و هر دو گناه را با نهی تحریمی بیان می دارد که همگان به ویژه عالمان و آگاهان بدانند که این دو گناه از محرمات قطعی حق تا روز قیامت است و کسی را در ارتکاب آن عذر و بهانه قابل قبولی نیست:

۱. مخلوط کردن و مشتبه نمودن حق به باطل، ۲. کتمان و پوشیده نگاه داشتن حق.

مخلوط کردن حق به باطل

مخلوط کردن حق به باطل برای این که توده مردم در تشخیص میان حق و باطل دچار انحراف و اشتباه شوند از گناهان بسیار زشتی است که کار آگاهان و عالمان به حق و باطل است، این دانشمندان هستند که حق و جایگاه آن را میدانند، و به باطل و جایگاه آن آگاهاند.

اینان که عهدهدار هدایت مردم و مسئول حفظ جامعه و ملت از کژی و انحرافاند، گاهی با تکیه بر آرزوها و خیالات، و به سبب ترسی که به خاطر از دست رفتن ریاست و مال و منال و متاع دنیا دارند با اغوای هوای نفس و شیطان درون و بردن از چهار چوب مسئولیت و تکلیف الهی و انسانی خود بیرون میآیند، و به جای هدایت مردم به سوی حق، و حفظ آنان از کژی و انحراف با آمیختن حق به باطل و به عبارت دیگر حق را باطل نشان دادن و باطل را به صورت حق جلوه دادن دست به اضلال و گمراه

کردن مردم میزننـد، و جامعه و ملت را به کژی و انحراف میکشاننـد، تا با مال انـدکی که از کیسه مردم غارت میکنند شـکمی سیرنمایند، و لذتی از شهوات ببرند!

اینان با این کار زشـتشان به خود و دیگران ضـربه هولناک و خسارت سنگینی میزنند که تا ابد قابل جبران نیست. اینان گرگان و سـگان در لباس میش هسـتند که با این عمل منافقانه خود بیش از پیش بستر فساد را وسعت داده و بندگان حق را دسته دسته و گروه گروه تحویل ابلیس و ابلیسیان می دهند.

اینـان برای به وجود آمـدن فرعون ها و نمرودها و ابولهب ها، و یزیـدها و آتیلاها و نرون ها و هیتلرها و صـدام ها و امثال اینان بسترسازی می کننـد و فقط خـدا می دانـد که چه کوه هائی از گناهان غیر قابل بخشـش در پرونـده آنان ثبت است و بر دوش آنان بار است.

حق آن واقعیت ثابت و روشن و آشکار است که از چشم عقل و از دیده انصاف پوشیده نمی ماند و هر کم سواد و بی سوادی می تواند آن را بفهمد و درک کند، ولی زمانی که با هنرمندی مکارانه و منافقانه عالمان و دانشمندان با باطل مخلوط گردد از چشم عقل و دیـده انصاف پنهان می مانـد و تشـخیص و یافتنش بسـیار بسیار مشـکل می شود و شـخص گمراه که باید با حق هدایت گردد در چاه گمراهی می ماند!

مسئله مخلوط کردن حق با باطل بر اساس تزویر و مکر و حیله و تدلیس انجام می گیرد و در حقیقت کاری ابلیسی و شیطانی و عملی است ویژه خناسان و دشـمنان خـدا که به خاطر کبر و حسـدشان و به سـبب فعال نگاه داشـتن شـهوات و هوا و هوسـشان انجام می گیرد.

در این زمان هم دولت های آمریکا و اروپا که قسـمت عمده اش به دست یهود صهیونیست مسلک اداره می شود، با در دست داشتن ابزار مهمی چون رادیو،

تلویزیون، سایت، ماهواره، روزنامه، مجله، شبانه روز حق را به باطل مخلوط می کننـد و حق مخلوط شـده به باطل را دریاوار تبلیغ می نماینـد تـا تشـخیص آن از باطـل برای ملت های جهان دشوار و یا غیر ممکن باشـد و به این خاطر در گمراهی و فساد بمانند و برای آنان نوکری و عملگی کنند.

یقیناً اگر جمعیت میلیارد نفری اروپا و آمریکا و آسـیا و آفریقا و اقیانوسـیه حق را در همه جلوه هایش بیابنـد و باطل را در همه جایگاههایش بفهمند در مدتی بسـیار اندک دمار از روزگار سـتمگران وظالمان در آورده و ریشه آنان را قطع کرده و درخت وجود تک تک زورگویان و قلدران را می خشکانند تا هر کسی در زندگی دنیا به هر حقی که دارد، برسد.

در کتاب های یهود به ویژه تورات مردم را از روی آوردن به مـدعیان کاذب و دروغین رسالت و پیامبری هشدار داده بودند و مژده ظهور رسولی از فرزندان اسماعیل با بیان اوصاف و خصوصیاتش به آنان اعلام شده بود.

هنگامی که پیامبر بزرگوار اسلام مبعوث به رسالت شد و نزدیک بود بسیاری از یهود که او را مصداق همان اوصاف بیان شده در تورات می دیدنـد به اسـلام گرایش پیـدا کننـد احبـار و عالمـان یهود با تـدلیس و خـدعه و تزویر و فریبکاری به باور مردم دادند که این شـخص یکی از مدعیان دروغین نبوت است و لازم است او را تکذیب کنید و به این صورت حق را در نظر مردم به باطل مشـتبه ساختند و بر خود و ملت یهود جنایت و خیانتی عظیم نمودند و راه رحمت حق و صـراط بهشت را به روی خود و پیروانشان مسدود کردند و بسیاری از جوامع ملت های

پس از خود را نیز در مسیر کژی و انحراف و ضلالت و گمراهی انداختند و مانع از نهی شدن سفره عدالت در سطح کره زمین شدند.

اگر اینان و گروهی از علمای مسیحیت زمان پیامبر به این خیانت بزرگ و جنایت غیر قابل جبران دست نمی آلودند، از آن روز تا امروز و از امروز تا قیامت چراغی جز چراغ اسلام و هدایت روشن نبود و این همه فرهنگ های باطل مادی، و ایسم های باطل پر زرق و برق و احزاب شیطانی و دار و دسته های خناسی و راه های ابلیسی به وجود نمی آمد و اکثریت مردم جهان دچار این همه انحراف و فساد و کژی نبودند و کره زمین از فساد و افساد و ظلم و ستم و آلوده بودن به شهوات حرام و انواع گناهان در امان بود.

امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه می فرماید:

«فلوان الباطل خلص من مزاج الحق لم يخف على المرتادين، و لو ان الحق خلص من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعاندين، و لكن يؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فيمزجان فهنا لك يستولى الشيطان على اوليائه و ينجو الذين سبقت لهم من الله الحسنى:» (۱)

اگر باطل از آمیزش با حق خالص می شد، حق یک طرف و باطل هم یک طرف، یقیناً راه بر حق جویان پوشیده نمی ماند.

و اگر حق از آمیختگی به باطل خالص می گشت و زیر پوشش باطل پنهان نمی شد، زبان دشمنان یاوه گو از آن قطع می گشت ولی مشتی از حق و مشتی از باطل گرفته و در هم آمیخته شد در نتیجه در کنار این حادثه تلخ که دست خدعه گران و مکاران و دنیا پرستان به وجود آورد شیطان بر دوستانش دست

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۵۰.

تسلط می اندازد و چیره گی اش بر آنان پایدار می شود و آنان که لطف و رحمت ویژه حق شاملشان شده از این طوفان خطرناک نجات می یابند.

کتمان حق

از شگفتی های خباثت باطن و آلودگی درون برخی از عالم نمایان این است که با علم به حق و آگاهی از حقیقت، به خاطر به دست آوردن اندکی از مال دنیا یا حفظ ریاست شیطانی و صندلی ابلیسی حق را از مردم بپوشانند و به کتمان آن برخیزند و از بیان و اعلامش خودداری کنند و با این برنامه ظالمانه مردم را در گمراهی و ضلالت نگه دارند.

عالمان یهود حق را که نبوت پیامبر اسلام بود از طریق آیات تورات و بشارت های انجیل می شناختند و نیز به حقانیت قرآن آگاهی کامل داشتند ولی محض شکم و شهوت و چند روز ریاست بر مردم حق را پنهان داشتند و به این خاطر در گمراهی ماندند و دیگران را هم در گمراهی و ضلالت پا برجا نمودند

قرآن مجید پیامبرشناسی آنان را بدین گونه بیان می کند:

يَعْرِفُونَهُ كَمٰا يَعْرِفُونَ أَبْنٰاءَهُمْ: (۱)

پیامبر اسلام را بر اساس اوصاف و ویژگی هایش که در تورات و انجیل خوانده اند می شناسند به صورتی که فرزندان خود را می شناسند.

شگفتا! عالمان یهود پیامبر اسلام را آنگونه که باید می شناختند ولی بر اثر حسادت و خباثت باطن و روح مادی گری و تمایل به شهوات آزاد حق را از ملت خود و جامعه یهود پنهان کردند.

قرآن مجید نیز به قرآن شناسی آنان اشاره کرده می فرماید:

فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ مٰا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اَللّٰهِ عَلَى اَلْكٰافِرِينَ: (۲)

۱- ۱) - بقره، آیه ۱۴۶.

۲- ۲) - بقره، آیه ۸۹.

هنگامی که قرآن (که پیش از نزولش آن را با پیشگوئی های تورات) می شناختند به سوی آنان آمد به آن کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافران باد.

این نابکاران خبیث و خائنان آلوده دامن، اگر از خدا می ترسیدند و از حضرتش پروا داشتند، یقیناً به دو گناه بسیار خطرناك مشتبه کردن حق به باطل و کتمان حق دست نمی زدند، ولی به جای این که از خدا بترسند، از این که محروم از مال و منال و ثروت باده آورده شوند و ریاست و حکومتشان بر یهود از دست برود ترسیدند و بی پروائی از خدا نشان دادند، لذا دچار آمیخته کردن حق به باطل و کتمان حق شدند و خود و جامعه یهود را به خسران ابدی و عذاب دائمی و ذلت و خواری دچار کردند.

آنان که خائف از خدا هستند و روح پرهیزکاری بر آنان حاکم است و اسیر شکم و شهوت نیستند و هر کاری را با لحاظ کردن مراقبت خدا و قیامت انجام می دهند، هرگز از بیان حق و اعلام مردود بودن باطل و آشکار کردن حق در هر شرایطی که باشند امتناع نمی ورزند و اگر در این زمینه احساس خطر و حتی از دست رفتن جان شیرین کنند، هراسی به خود راه نداده و با کمال اشتیاق حاضرند جان را در راه محبوب به قیمت بیان حق فدا کنند و شربت گوارای شهادت را که در مذاقشان شیرین تر از آن در همه هستی وجود ندارد بچشند.

من لازم می دانم در زمینه بیان حق و آشکار کردن آن به وسیله اولیاء الهی به ویژه در برابر ستمگران چند نمونه ذکر کنم باشد که حرکت الهی آنان سرمشق ما قرار گیرد و ما هم چون آنان گر چه بخاطر بیان حق در مضیقه و مشکل قرار گیریم، یا نهایتاً به شرف با عظمت شهادت که خدا به حق خاصان درگاهش نصیب ما نماید نائل گردیم و از این راه به خیر دنیا و آخرت برسیم.

ص:۳۰۹

سعیدبن جبیر شهیدی بر بام سعادت

سعیدبن جبیر از چهره های معروف علمی و دینی و از بزرگان تابعین و شاگرد جرامت ابن عباس بود.

او در فقه و تفسیر کتاب خدا و رشته های دیگر دینی متخصص و از اصحاب و عاشقان ویژه امام عارفان، پیشوای ساجدان حضرت زین العابدین (ع) بود و از پنج عارف و آگاهی بود که در زمانی که تشیع دچار طوفان های کمرشکن و حملات سنگین امویان بود در مذهبش و ارادت به امام چهارم و ولایت ثابت قدم ماندند.

ایمان پابرجای وی و پایداری و استقامتش در عشق به اهل بیت به ویژه امیرالمؤمنین (ع) نمونه بود.

حضرت صادق (ع) سبب شهادت او را ارادت و محبت خالصانه و عشق شدیدش به حضرت سجاد می دانند.

حجاج بن یوسف که در ظلم و ستم و جنایت و خیانت و فروختن دنیا به قیمت از دست دادن آخرت و خدمت به امویان ضرب المثل است، هنگامی که از ایمان و عقیده سعید و ارادتش به خاندان رسالت و اهل بیت پیامبر خبردار شد، به جاسوسانش فرمان داد تا او را تعقیب و دستگیر و نزد وی آورند.

سعید برای آن که بتواند بیشتر به پیشگاه قرآن و اهل بیت خدمت کند به اصفهان رفت و به صورت ناشناس در آنجا قرار گرفت، حجاج که از طریق جاسوسان از خدا بی خبر، و دین فروشان آلوده دامن از بودن سعید در اصفهان آگاه شد به حکمران آنجا نوشت: سعید را دستگیر و نزد من بفرست.

حکمران اصفهان که تکیه بر جمله سراسر دروغ المأمور معذور نداشت و نمی خواست دستش به خون سعید آغشته شود و گناهی سنگین به گردن بگیرد، پنهانی به او پیام داد هر چه زودتر از اصفهان برود و در جای امنی مسکن گزیند.

ص:۳۱۰

سعید از اصفهان به اطراف قم و سپس به آذربایجان رفت و مدتی در آن مناطق ماند، ولی چون توقف طولانی اش در آن منطقه دور او را غصه دار کرد به ناچار به عراق آمد و در سپاه عبدالرحمن بن اشعث که بر ضد حجاج قیام نموده بود شرکت کرد، هنگامی که عبدالرحمن دچار شکست شد به مکه رفت و با گروهی که مانند او از ترس حجاج متواری بودند به طور ناشناس در جوار خانه امن اقامت گرفت، در آن ایام خالدبن عبدالله که موجودی بی رحم و عنصری خبیث بود از جانب ولیدبن عبدالملك به حکمرانی مکه گماشته شد، پس از استقرار خالد در مکه ولید به او نوشت: مردان معروف عراق را که در مکه پنهان شده اند دستگیر و به سوی حجاج روانه کن، حاکم مکه سعید را بازداشت و به زنجیر کشید و به کوفه فرستاد.

سعید را در غل و زنجیر وارد کوفه کردند و به درخواست خودش به خانه مسکونی اش منتقل نمودند، با ورود او همه قاریان و عالمان کوفه به دیدارش شتافتند، سعید هم فرصت را غنیمت شمرده در حالی که تبسم بر لب داشت به نقل احادیث همت گماشت، سپس او را به شهر واسط در اقامتگاه حجاج بردند، حجاج از دیدن سعید که مدت ها متواری بود و مأموران در جستجوی او سخت کوش بودند به شدت برآشفت و پرسید: نامت چیست؟

گفت: سعیدبن جبیر

حجاج: نه تو شقی بن کسیری، سعید: مادرم بهتر می دانست که نام مرا سعید نهاد.

حجاج: تو و مادرت هر دو شقی هستید، سعید فقط ذات پاك حق آگاه به غیب است.

حجاج: من تو را در همین دنیا به آتش دوزخ در می اندازم.

سعید: اگر می دانستم چنین قدرتی داری و این کار به دست تو انجام گرفتنی است تو را به خدائی می پذیرفتم!

حجاج: عقیده تو درباره محمد چیست؟

سعید محمد پیامبر مهر و رحمت است.

حجاج: درباره خلفا ابوبکر و عمر و عثمان چه عقیده ای داری

سعید: تو را به آنان چه کار مگر وکیل آنان هستی؟

حجاج: علی را بیشتر دوست داری یا خلفا را؟

سعید: هر کدام نزد حضرت حق پسندیده تر باشد.

حجاج: کدام یک از آنان نزد خدا پسندیده ترند؟

سعید: این را کسی آگاه است که از درون آنان خبر دارد. حجاج: قصد نداری راستش را به من بگوئی؟

سعید: نمی خواهم به تو دروغ بگویم.

حجاج: چرا نمی خندی؟ سعید: کسی که از خاک آفریده شده و میداند خاک هم در آتش می سوزد چرا بخندد؟ !

حجاج: پس چرا ما می خندیم؟

سعید: برای آن که دلهایتان با هم صاف نیست.

حجاج: یقین بدان که من تو را در هر حال خواهم کشت.

سعید: در این صورت من سعادتمند خواهم بود، چنان که مادرم مرا سعید نامیده.

حجاج: دوست داری چگونه و به چه صورت تو را به قتل رسانم؟

سعید: ای بدبخت! تو خود باید چگونگی آن را انتخاب نمائی، به خدا سوگند امروز مرا به هر شکلی که به قتل برسانی فردای قیامت به همان صورت کیفرش را می چشی.

حجاج: می خواهی از تو گذشت کنم؟

سعید: این عفو و گذشت اگر از جانب خداست می خواهم ولی از تو ابداً انتظار ندارم!

حجاج جلاد بی رحم را طلبید و فرمان داد سعید را در برابر دیدگانش سر از بدن جدا کنند، جلاد دست های سعید را از پشت بست چون خواست او را گردن بزند سعید این آیه شریفه را قرائت کرد:

إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ حَنِیفاً وَ مٰا أَنَا مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ: (۱)

من همه وجود خود را به سوی کسی قرار دادم که آسمانها و زمین را آفرید، در حالی که حق گرایم و از مشرکان نیستم.

حجاج گفت صورتش را از قبله بر گردانده به سوی دیگر کنید، هنگامی که رویش را برگرداندند این آیه را خواند:

فَأَیْنَمٰا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اَللّٰهِ: (۲)

بس که هست از همه سو و ز همه رو راه به تو

به تو برگردد اگر راهروی برگردد

حجاج گفت: او را به صورت روی زمین بخوابانید، چون خوابانیدند گفت: مِنْهٰا خَلَقْنٰاکُمْ وَ فِیهٰا نُعِیدُکُمْ وَ مِنْهٰا نُخْرِجُکُمْ تٰارَةً أُخْریٰ: (۳)

شما را از خاک آفریدیم و به خاک بر می گردانیم، و دوباره از خاک بیرون می آوریم.

۱- ۱) - انعام، آیه ۷۹.

۲- ۲) - بقره، آیه ۱۱۵.

۳- ۳) - طه، آیه ۵۵.

حجاج گفت: زودتر او را به قتل برسانید، سعید که لحظات آخر خود را می گذرانید خالصانه اظهار داشت:

«اشـهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد عبده و رسوله» سپس به حضرت حق عرضه داشت: پروردگارا به حجاج مهلت مده که پس از من کسـی را به قتل برسانـد، پس از این درخواست سـر از بـدنش جـدا شد در حالی که چهل و نه سال بیشتر از عمرش نگذشته بود.

پس از شـهادت او حجـاج حـالش دگرگون گشت و گرفتار اختلال حواس شـد، پانزده روز بیشتر زنـده نمانـد و در این مـدت فرصت کشـتن کسـی را پیدا نکرد، پیوسـته در خواب می دید که سعید با حالتی خشمگین به او حمله می کند و می گوید: ای دشـمن خدا گناه من چه بود، چرا مرا کشتی، حجاج زمان مرگ به سختی جان داد، گاهی از هوش می رفت و زمانی به هوش می آمد و پیوسته می گفت: مرا با سعیدبن جبیر چه کار؟ ! (۱)

شجاعت در ابلاغ وحی

اهـل مکه در برابر پیـامبر و قرآن موضـعی بسـیار سـخت گرفتنـد، از هیـچ آزار و ظلمی نسـبت به پیامبر و یاران وفادارش دریغ نداشـتند، می کشـتند، می بسـتند، شکنجه می کردند، تبعید می نمودند، به غارت اموال مسلمان شده ها می پرداختند، محاصره اقتصادی می کردند، و در گوش مسافران و زائران حرم خدا پنبه می گذاشتند تا قرآن را از زبان پیامبر نشنوند!

در این غوغـای عجیب و طوفان همه جانبه سوره مبارکه الرحمن نازل شـد، پیامبر رو به یاران کرد و فرمود: کـدام یک از شـما این سوره را به گوش رؤسای

۱- ۱) - مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۷۳.

مکه می رساند؟ حاضـران که از آزار و شـکنجه های سـران مکه بیمناک بودند و جان خود را در این زمینه در خطر می دیدند سکوت کردنـد، عبـدالله بن مسـعود که در آن زمان سـنین جوانی را پشت سـر می گذاشت برخاست و عرضه داشت: ای پیامبر الهی ای فرستاده خدا من این سوره را بر آنان قرائت می کنم، او با جثه کوچک و بدن ضعیفش نزد سران قریش آمد در حالی که کنـار کعبه جمع بودنـد، بـا کمـال شـجاعت و به هـدف ابلاغ حق قرائت سوره الرحمن را شـروع کرد، ابوجهل که نسـبتاً از قدرت جسـمانی و جرأت و جسارت برخوردار بود، از جای برخاست و چنان سـیلی محکمی به صورت عبدالله زد که گوشش پاره و خون جاری شد.

عبـدالله با همان حال به محضـر مبارک رسول خـدا آمـد، پیامبر با دیـدن وضع قاری قرآن و مبلغ وحی ناراحت شد، سـر به زیر انـداخت و در غصه و انـدوه قرار گرفت. در این هنگام امین وحی نازل شـد در حالی که شاد و مسـرور بود، پیامبر به او فرمود: چرا مسـروری در حـالی که پسـر مسـعود نـاراحت و نالاـن است؟ جبرئیـل گفت: به زودی دلیـل آن را خـواهی دانست. از این داسـتان مـدتی گـذشت، زمانی که مؤمنان در جنگ بدر به پیروزی رسـیدند عبدالله بن مسـعود در میان جنازه های دشـمن می گشـت، بناگـاه چشـمش به ابوجهـل افتـاد در حـالی که لحظـات آخر عمرش را سـپری می کرد، عبـدالله روی سـینه او نشسـت هنگامی که چشم ابوجهل به او افتاد، گفت: ای چوپان ناچیز بر جایگاه بلندی نشسته ای! پسر مسعود گفت:

«الاسلام یعلو و لا یعلی علیه:»

اسـلام برتر از هر چیزی است و چیزی بر اسـلام برتر نیست. آنگاه به پسر مسعود گفت: سرم را با این شمشیر قطع کن که تیزتر است، عبدالله سر دشمن را از بدن جدا کرد و چون سنگین بود موی سر را گرفت و روی زمین کشید تا

خدمت رسول خدا آورد، هنگامی که پیامبر ماجرا را شنید فرمود: فرعون زمان من از فرعون زمان موسی بدتر بود، زیرا فرعون زمان موسی در آخرین لحظات عمرش گفت: من ایمان آوردم ولی این فرعون طغیانش بیشتر شد. (۱)

قاریان باصلابت و شجاع

تعدادی از نمایندگان قبائل اطراف مدینه برای تضعیف و کم کردن نیروی اسلام و انتقام گرفتن از مسلمانان به حیله و خدعه وارد شهر شده به محضر پیامبر اسلام مشرف گشته و گفتند: ای پیامبر حق دلهای ما مجذوب اسلام شده و محیط ما برای قبول اسلام مهیاست، ضرورت دارد عده ای از اصحاب خود را همراه ما بفرستید که در میان قبائل تبلیغ دین کنند، قرآن به ما بیاموزند و ما را با حلال و حرام خدا آشنا سازند.

پیامبر از نظر ظاهر مسئولیت داشت به دعوت این گروه که نمایندگان قبائل بزرگ بودند پاسخ دهد به این خاطر دسته ای را به فرماندهی (مرثد) همراه نمایندگان قبائل به آن نقاط مورد نظر فرستاد.

این گروه تبلیغی همراه نمایندگان قبائل از مدینه بیرون رفتند و به تدریج از قلمرو قدرت و حکومت مسلمانان دور شدند تا به نقطه ای معروف به رجیع رسیدند در آنجا نمایندگان قبائل نیات پلید خود را آشکار نموده و به کمک قبیله هذیل تصمیم گرفتند که افراد اعزامی را دستگیر و سپس نابود کنند!

گروه تبلیغی در آن نقطه در حالی که دسته های مسلح خائن آنان را محاصره کرده بودند، پناهگاهی جز قبضه های شمشیر خود نداشتند، از این جهت دست به قبضه های شمشیر برده آماده دفاع شدند ولی دشمنان سوگند یاد کردند که ما

۱- ۱) - نمونه، ج ۲۷، ص ۱۷۰.

قصدی جز دستگیری شما نداریم و منظور ما این است که شما را زنده به مقامات قریش تحویل دهیم و در برابر آن مبلغی پول از آنان بگیریم.

مبلغان به یکدیگر نگریستند و بیشتر آنان تصمیم گرفتند که با دشمن به جنگ برخیزند و به آنان اعلام داشتند: ما از مشرک و بت پرست پیمان نمی پذیریم، سپس دست به اسلحه بردند و مردانه در راه دفاع از اسلام و تبلیغ فرهنگ حق نبرد کردند و جان خود را در راه خداوند فدا کردند.

تنها سه نفر به نام های زیدبن دثنه، خبیب عدّی و طارق شمشیرها را غلاف و تسلیم شدند، طارق در نیمه راه از تسلیم شدنش پشیمان شد، دست از بند رها کرد و به سوی دشمن حمله برد، دشمنان عقب نشستند و با پرتاب سنگ او را از پا در آورده همانجا به خاک سپردند.

ولی دو اسیر دیگر به مقامات رسمی کفار مکه سپرده شدند تا در برابر آنان دو اسیری که از قبیله اسیر کنندگان بودند آزاد شوند.

صفوان بن امیه که پدرش در جنگ بدر به قتل رسیده بود زیدبن دثنه را خریداری کرد تا انتقام پدر را با کشتن یک مبلغ اسلامی بگیرد، قرار بر این شد که در یک اجتماع با عظمت زید را به دار بیاویزند، چوبه دار، در تنعیم محل مقدس که برای عمره مفرده احرام می بندند نصب شد، قریش و هم پیمانان آنان آمدند و در آن نقطه جمع شدند، محکوم کنار چوبه دار ایستاده و دقایقی بیشتر از عمرش باقی نمانده بود، ابوسفیان فرعون مکه که دست پلیدش پشت پرده همه حوادث کار می کرد رو به زید نمود و گفت: تو را به خدائی که به او ایمان داری سوگند می دهم آیا می خواهی محمد به جای تو کشته شود و تو آزاد شده به خانه و کاشانه نزد اهل و عیالت برگردی؟

زید با کمال شجاعت و صلابت گفت: من هرگز راضی نمی شوم خاری به پای پیامبر فرو رود گرچه به بهای آزادی من تمام شود.

پاسخ زید حال ابوسفیان را منقلب ساخت و از کثرت عشق یاران پیامبر به آن انسان والا شگفت زده شد و گفت در همه عمرم یاران کسی را مانند محمد نیافتم که تا این اندازه فداکار و عاشق باشند.

چیزی نگذشت که زید بالای دار رفت و مرغ روحش به سوی حریم قرب دوست به پرواز آمد و در راه دفاع از کیان اسلام به خاطر و مشت زدن به دهن دشمن و مبارزه با شرک و بت پرستی به شرف شهادت رسید.

نفر دوم خبیب مدت ها در بازداشتگاه اسیر بود، شورای مکه تصمیم گرفت که او را نیز در تنعیم به دار بزنند، مراسم به دار آویختن آماده شد، خبیب در کنار چوبه دار از قاتلان مهلت خواست که دو رکعت نماز بخواند، دو رکعت را در کمال اختصار به جای آورد، سپس رو به سران مکه کرد و گفت: اگر نبود که گمان کنید من از مرگ بیم و هراس دارم بیش از این نماز می خواندم و رکوع و سجده نمازم را طولانی می کردم، آنگاه رو به جانب حق کرد و گفت: خدایا ما به مأموریتی که از سوی پیامبر داشتیم عمل کردیم، فرمان به دار کشیدنش صادر شد چون بر سر دار قرار گرفت گفت: خدایا شاهدی که یک دوست در اطراف من نیست که سلامم را به پیامبر برساند، خدایا تو سلام مرا به او برسان، حالات این انسان ملکوتی و فداکار ابوعقبه را که از سران شرک بود خشمگین ساخت تا جائی که از جای برخاست و ضربتی به پیکر خبیب زد و او را شهید کرد. (۱)

اظهار حق در برابر ستمکار کم نظیر

ص:۳۱۸

۱- ۱) - مغازی واقدی، ج۱، ص۳۵۹.

حره دختر حلیمه سعدیه فانی در ولایت امیرمؤمنان است که با زبان الهی و ملکوتی خود که وصل به دریائی که ایمان به خدا بود در برابر ستمگری کم نظیر و خون ریزی خائن و سفاکی بی باک به جهاد و اظهار حق و پاسداری از ولایت برخاست. هنگامی که بر حجاج وارد شد، حجاج پرسید: تو حره دختر حلیمه سعدیه هستی، حره گفت: فراست و تیز هوشی از غیر مؤمن؟ !

حجاج گفت: خدا تو را به اینجا آورد، می گویند: تو علی را از ابوبکر و عمر و عثمان بالاتر و برتر می دانی گفت آنان که این مطلب را از قول من نقل می کنند دروغ می گویند، من علی را فقط از اینان برتر نمیدانم، حجاج گفت: دیگر از چه کسانی او را برتر میدانی؟

گفت: از آدم، نوح، لوط، ابراهیم، موسی، داود، سلیمان، و عیسی بن مریم (ع) .

حجاج گفت: وای بر تو! او را از صحابه و هشت پیامبر بزرگ برتر میدانی؟ اگر اقامه دلیل ننمائی سرت را از تنت جدا می کنم. حره گفت: خدا در قرآن او را بر این پیامبران مقدم داشته، من از پیش خود نگفتم، خدا درباره آدم می فرماید:

وَ عَصیٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَویٰ: (۱)

آدم از خواسته خدا که نزدیک نشدن به درخت بود روی برگرداند در نتیجه ناکام شد.

و در حق علی می فرماید:

وَ کٰانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً: (۲)

و کوشش و تلاشتان مقبول درگاه خدا قرارگرفته است.

۱- ۱) - طه، آیه ۱۲۱.

۲- ۲) - انسان، آیه ۲۲.

حجاج گفت: آفرین به چه دلیل او را بر نوح و لوط ترجیح می دهی؟ گفت: خدا درباره آن دو پیامبر گفته است:

ضَرَبَ اَللّٰهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ کَفَرُوا اِمْرَأَتَ نُوحٍ وَ اِمْرَأَتَ لُوطٍ کٰانَتٰا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبٰادِنٰا صٰالِحَیْنِ فَخٰانَتٰاهُمٰا فَلَمْ یُغْنِیٰا عَنْهُمٰا مِنَ اَللّٰهِ شَیْئاً وَ قِیلَ اُدْخُلاَ اَلنّٰارَ مَعَ اَلدّٰاخِلِینَ: (۱)

خدا برای کافران زن نوح و زن لوط را مثل زده که تحق سرپرستی و زوجیت دو بنده شایسته از بندگان ما بودند ولی در امر دین و دینداری به آن دو بنده ما خیانت ورزیدند و آن دو پیامبر چیزی از عذاب خدا را از آن دو زن برطرف نکردند.

و هنگام مرگ به آن دو گفته شد: وارد شوندگان به آتش وارد آتش شوید.

ولی همسر علی فاطمه است که خدا با خوشنودی او خوشنود می گردد و از خشم او به خشم می آید.

حجاج گفت: آفرین، به چه دلیل او را از ابراهیم برتر میدانی؟

گفت: خدا درباره ابراهیم گفته:

وَ إِذْ قٰالَ إِبْرٰاهِیمُ رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ اَلْمَوْتیٰ قٰالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قٰالَ بَلیٰ وَ لٰکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی: (۲)

و یاد کن هنگامی که ابراهیم گفت: پرودگار را به من بنمایان که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ خدا فرمود: آیا به قدرتم نسبت به زنده کردن مردگان ایمان نیاورده ای، گفت چرا ولی مشاهده این حقیقت را با دو چشم خواستم تا قلبم آرامش یابد.

ولی مولایم امیرمؤمنان فرمود:

ص:۳۲۰

۱- ۱) - تحریم، آیه ۱۰

۲- ۲) - بقره، آیه ۲۶۰.

«لو کشف الغطاء ما ازدرت یقیناً:»

اگر پرده ها از چهره همه حقایق هستی کنار رود بر یقینم نمی افزاید و این سخن را نه کسی قبل از او گفت و نه پس از او.

حجاج گفت: آفرین چرا او را بر موسی مقدم داری؟

گفت خداوند در حق موسی فرموده:

فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً یَتَرَقَّبُ: (۱)

پس موسی ترسان و نگران در حالی که حوادث تلخی را انتظار می کشید از شهر بیرون رفت.

اما فرزند ابوطالب شب هجرت پیامبر که معروف به لیله المبیت است، در بستر پیامبر آرمید و هیچ هراسی به او راه نیافت و خدا درباره اش فرمود:

مِنَ اَلنّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ اِبْتِغاءَ مَرْضاتِ اَللّهِ: (۲)

و از مردم کسی است که جانش را برای خوشنودی خدا می فروشد و خدا به بندگان مهربان است.

حجاج گفت: آفرین بر تو، چرا علی را بر داود و سلیمان ترجیح می دهی، گفت: خدا او را برتر دانسته، در کتابش می گوید:

إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی اَلْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ اَلنّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ اَلْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اَللّهِ إِنَّ اَلَّذِینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ اَللّهِ: (۳)

۱- ۱) - قصص، آیه ۲۱.

۲- ۲) - بقره، آیه۲۰۷.

۳- ۳) - ص، ۲۶.

ای داود و همانا تو را در زمین جانشین و نماینده خود قرار دادیم پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی منما که تو را از راه خدا منحرف می کند.

حجاج پرسید: این آیه اشاره به کدام قضاوت داود دارد؟

گفت: مردی مالک باغ انگوری بود و دیگری گوسپند داشت، گوسپندان به باغ انگور رفته و آنجا چریدند، این دو مرد نزد داود شکایت برند داود چنین قضاوت کرد که: گوسپند را بفروشند و پول آن را در بهبود سازی باغ هزینه کنند تا به صورت اول باز گردد، سلیمان فرزند داود گفت: پدر از شیر گوسپندان به صاحب باغ دهند تا باغ را آباد کند خدا فرموده:

فَفَهَّمْناها سُلَيْمانَ: (۱)

ما آن را به سیلمان تفهیم کردیم.

اما امیرمؤمنان فرموده: از من بپرسید از مطالب فوق عرش، از من بپرسید درباره زیر عرش، از من بپرسید پیش از آن که مرا از دست بدهید و از دیدارم محروم شوید.

و نیز روز فتح خیبر به محضر پیامبر شرفیاب شد، رسول خدا به حاضرین فرمود: برترین شما، داناترین شما و بهترین قضاوت کننده شما علی است.

حجاج گفت آفرین چرا او را از سلیمان برتری دانی؟

گفت: سلیمان از خدا خواست:

رَبِّ اِغْفِرْ لِی وَ هَبْ لِی مُلْكاً لا یَنْبَغِی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی: (۲)

ص:۳۲۲

۱- ۱) - انبیاء ۷۲.

۲- ۲) - ص، آیه۳۵.

پروردگارا حکومتی به من بخش که پس از من سزاوار هیچ کس نباشد ولی علی (ع) فرمود: ای دنیا من تو را سه طلاقه کرده ام و نیازی به تو ندارم، آنگاه این آیه درباره اش نازل شد:

تِلْکَ اَلدّارُ اَلْآخِرَهُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی اَلْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ اَلْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ: (۱)

آن سرای پر ارزش آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین هیچ برتری و تسلطی و هیچ فسادی را نمی خواهند و فرجام نیک برای پرهیزکاران است.

حجاج به او آفرین گفت و از او پرسید چرا او را از عیسی برتر میدانی؟

گفت: خدا درباره عیسی گفته:

إِذْ قالَ اَللّهُ یا عِیسَی اِبْنَ مَرْیَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اِتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اَللّهِ قالَ سُبْحانَکَ ما یَکُونُ لِی أَنْ أَقُولَ ما لَیْسَ لِی بِحَقٍّ إِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما فِی نَفْسِی وَ لا أَعْلَمُ ما فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلاّمُ اَلْغُیُوبِ ما قُلْتُ لَهُمْ إِلاّ ما أَمَرْتَنِی بِهِ: (۲)

و عرصه هول انگیز قیامت را یاد کنید هنگامی که خدا به عیسی بن مریم می فرماید: آیا تو به مردم گفتی که مرا و مادرم را به عنوان دو معبود به جای خدا انتخاب کنید؟ می گوید منزه و پاکی مرا چنین قدرتی نمی باشد که آنچه را حق من نیست بگویم، اگر آن را گفته باشم یقیناً تو آن را میدانی، تو از آنچه در جان و روح و باطن من

۱- ۱) - قصص، آیه۸۳.

۲- ۲) - مائده، آیه۱۱۶.

است آگاهی و من از آنچه در ذات توست بی خبرم زیرا تو بر نهان ها بسیار دانائی، جز آنچه را تو به من فرمان دادی به مردم نگفتم.

عیسی قضاوت درباره کسانی که او و مادرش را خدا دانستند به قیامت واگذاشت ولی علی (ع) کسانی را که درباره او غلو کردند محاکمه نمود و به کیفر رسانید.

اینها فضائل و مناقب علی است و دیگران را با او جای قیاس نیست.

حجاج او را تحسین نمود و گفت: سئوالات مرا خوب پاسخ گفتی وگرنه تو را مجازات می کردم. (۱)

بیان حقایق در برابر امویان

سلیمان عبدالملک در حالی که عازم مکه بود به مدینه وارد شد و چند روزی را در آن شهر اقامت گزید. پرسید در مدینه کسی هست که یکی از اصحاب پیامبر را درک کرده باشد؟ به او گفتند: ابو حازم.

دنبال او فرستاد تا وارد بر سلیمان شد، سلیمان بن عبد الملک به او گفت: ای ابو حازم این چه ستمی است که روا داشتی؟ !

ابو حازم گفت: چه جفا و ستمی از من دیده‌ای؟ گفت: ای ابو حازم همه چهره‌های معروف مدینه به دین من آمدند جز تو گفت: ای امیر به خدا پناه میبرم که سخنی بگوئی که حقیقت ندارد، پیش از امروز مرا نمیشناختی و من هم تو را ندیده بودم بنابراین چه دلیلی برای دیدار تو داشتم.

سلیمان روی به محمد بن شهاب زهری کرد و گفت: پیرمرد درست میگوید و تو در این که میگوئی بدون عذر به دیدنت نیامده خطا کردی.

۱- ۱) - زنان قهرمان، ج

سلیمان بن عبد الملک گفت: ای ابو حازم ما را چه میشود که از مردن کراهت داریم و مرگ برای ما ناخوشایند است؟

ابو حازم گفت: برای این که شما با فساد و گناه و عصیانتان آخرت را خراب کردید، و دنیایتان را به خیال خود آباد نمودید، روی این حساب انتقال از آبادی را به ویرانه کراهت دارید.

گفت: باو حازم درست گفتی، اکنون بگو: فردا چگونه وارد بر خدا می شویم؟ گفت: اما نیکوکار مانند غائبی است که به اهل و عیالش وارد می شود و اما بدکار غلامی فراری است که به مولایش می رسد.

سلیمان گریه کرد و گفت: ای کاش می دانستم وضع ما در پیشگاه خدا چیست؟

ابوحازم گفت: اعمال خود را بر کتاب خدا عرضه کن، گفت به کجای کتاب خدا؟ گفت: به این آیات:

إِنَّ اَلْأَبْرٰارَ لَفِي نَعِيمٍ وَ إِنَّ اَلْفُجّٰارَ لَفِي جَحِيمٍ: (۱)

بی تردید نیکان در نعمت دائم اند و مسلماً فاجران در دوزخ اند سلیمان گفت: ای ابوحازم پس رحمت خدا کجاست؟ ابوحازم گفت:

إِنَّ رَحْمَتَ اَللّٰهِ قَرِيبٌ مِنَ اَلْمُحْسِنِينَ: (۲)

بی تردید رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

سلیمان گفت: ابوحازم کدام بندگان نزد خدا گرامی ترند؟ گفت: صاحبان مروت و خرد.

۱- ۱) - انفطار، آیات ۱۳-۱۴.

۲- ۲) - اعراف، آیه ۵۶.

پرسید در میان اعمال چه عملی برتر است؟ گفت انجام واجبات به شرط ترک محرمات، سئوال کرد کدام دعا مستجاب تر است؟ گفت دعای کسی که در حق او نیکی شده نسبت به نیکی کننده، گفت کدام صدقه افضل است؟ گفت: پرداخت به فقیر بدحال گرفتار و عیال وار سنگین خرج که در آن منت و آزار نباشد.

سلیمان گفت کدام گفتار عادلانه تر است؟ ابوحازم گفت: سخن حق در برابر کسی که از او میترسی یا به او امید داری.

گفت: کدام یک از مؤمنان زیرک تر است؟ پاسخ داد: مؤمنی که بر اساس طاعت خدا عمل کند و مردم را نیز به طاعت حق راهنمائی نماید، پرسید کدام یک از مومنان احمق تر است؟ گفت: کسی که در خواسته های نامشروع دیگری افتد، بی تردید او ستم کاری است که آخرتش را به قیمت به دست آوردن دنیا فروخته است.

سلیمان گفت: نسبت به آنچه که ما در آن قرار داریم چه نظری داری؟ پاسخ داد امیر مرا معذور بدار، سلیمان گفت: کلام تو نصیحتی است که ما آن را دریافت می کنیم. گفت: امیر پدرانت بر این مردم با قدرت اسلحه چیره شدند و این حکومت را به زور به چنگ آوردند، در این زمینه با مسلمانان مشورت نکردند، و رضای آنان را به دست نیاوردند، مردم را تا توانستند بدون عذر شرعی کشتند و کشتارشان عظیم بود و نهایتاً از دنیا بیرون رفته به کام مرگ افتادند، اگر می فهمیدی چه گفتند و درباره آنان چه می گویند فکری غیر این می کردی!

یکی از بارگاه نشینان سلیمان گفت: چه بد گفتی ای ابوحازم. ابوحازم گفت: ای دروغگو ساکت باش، به یقین خدا از دانشمندان نسبت به بیدار کردن مردم و دوری از کتمان حق پیمان گرفته است.

سلیمان گفت: چگونه خود را اصلاح کنیم؟ ابوحازم گفت: خودستائی را واگذارید به مروت و جوانمردی آراسته شوید و بیت المال را عادلانه میان مردم

ص:۳۲۶

تقسیم کنید. سلیمان گفت: از کجا به دست آوریم؟ پاسخ داد از طریق حلال به دست آورید و در جای مناسبش هزینه کنید.

سلیمان گفت: ابوحازم دوست داری از اصحاب دربار ما شوی، وُسعی از بیت المال عاید تو گردد؟ پاسخ داد: به خدا پناه می برم گفت: چرا؟ جواب داد می ترسم اندک میلی به شما پیدا کنم، در نتیجه خدا در دنیا و در آخرت مرا دو چندان عذاب کند، گفت: ابوحازم حاجاتت را از من بخواه، گفت: مرا از عذاب دوزخ نجات ده و در بهشت درآور، سلیمان گفت: اینگونه برنامه ها بر عهده من نیست، ابوحازم گفت من هم جز اینها حاجتی ندارم.

سلیمان گفت: ابوحازم مرا دعا کن، ابوحازم گفت: پروردگارا اگر سلیمان دوست توست خیر دنیا و آخرت را برایش فراهم آر، و اگر دشمن توست وجودش را به آنچه که دوست داری و می خواهی بگیر.

سلیمان گفت مرا موعظه کن، ابوحازم گفت مختصر و فراوان گفتم اگر اهل شنیدن باشی و اگر اهلش نباشی سزاوار نیست با کمانی که زه ندارد تیراندازی کنم.

گفت سفارشی به من بنما، گفت تو را مختصر سفارشی می کنم، خدایت را بزرگ بشمار و مواظب باش که تو را در کاری که از آن نهیت کرده ببیند، یا تو را در عملی که به آن فرمانت داده نیابد. (۱)

تفسیر آیه ۴۳

اشاره

وَ أَقِیمُوا اَلصَّلاٰةَ وَ آتُوا اَلزَّکاٰةَ وَ اِرْکَعُوا مَعَ اَلرّٰاکِعِینَ

و نماز را اقامه کنید و زکات بپردازید و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید که نماز با جماعت محبوب خداست.

۱- ۱) - روح البیان، ج ۱، ص ۱۵۸.

شرح و توضیح:

پس از آن که بنی اسرائیل را دعوت به توجه به نعمت ها می کند، و از آنان می خواهد که به عهد خدا که قرآن است و عمل به آن وفا کنند و جز از او نهراسند، و به قرآنی که تصدیقکننده تورات و انجیل است مؤمن واقعی شوند، و از تکذیب آن اجتناب نمایند و آیات خدا را با بهای اندک عوض نکنند، و فقط از او پروا نمایند و به حق لباس باطل و به باطل لباس حق میوشانند تا مردم نسبت به حق سردرگم شوند و نیز خود را به گناه بسیار سنگین کتمان حق آلوده ننمایند، به سه حقیقت که مایه تکمیل بنای انسانیت و زمینه فراهم آوردن اخلاق و آدمیت و موجب شکوفائی گُل سعادت در دنیا و آخرت است فرمان قاطع می دهد:

بپا داشتن نماز. ۲. ادای زکات. ۳. عبادت دستهجمعی.

این سه برنامه بسیار مهم اختصاص به اسلام و شریعت محمدی ندارد، بلکه سه حقیقتی است که در مکتب همه پیامبران که در حقیقت مکتب خداست و در هر عصری جز اسلام نبوده تجلی داشته و همه فرستادگان خدا امت ها را به اجرای آنها دعوت کرده اند.

نماز ارتباط و پیوند با مبدء هستی و منبع کلّ خیر، و به کار انداختن همه قوای وجود برای صعود به حریم قرب حق، و زکات مایه پیوند نفوس و تصفیه درون از رذیلت بخل، و کم کردن فاصله میان غنی و فقیر، و عبادت دسته جمعی مایه نزدیکی قلوب به هم، و خبردار شدن از احوال یکدیگر، و قرار گرفتن در یک صف واحد برای خدا و تشکیل دادن حزب معنوی و به عبارت دیگر حزب الله در برابر احزاب شیطانی و نهایتاً خضوع و خاکساری دسته جمعی در برابر حضرت رب العزه و خالق عالم و آدم، و کارگردان همه موجودات غیب و شهادت است.

ص:۳۲۸

این فقیر لازم می داند تا جائی که ممکن است این سه حقیقت را شرح و توضیح دهد، باشد که به گوشه ای از رحمت و لطف خدا نسبت به بندگانش که سبب دعوت آنان به اجرای این سه حقیقت گشته تا اندازه ای آگاه شویم.

نماز

نماز پس از ایمان استوارترین رشته الفت و قوی ترین عامل پیوند میان عابد و معبود است.

نماز نور باطن، صفای قلب، مایه پاکی جان، سبب سلامت، و پرتو پرفروغ رحمت حق در خیمه حیات انسان است.

نماز رشته محکمی است که همه وجود انسان را به ملکوت پیوند میدهد، و فرشی را تبدیل به عرشی می کند و مانند آن برنامه ای را نمیتوان یافت که آدمی را به حق و حقیقت ربط دهد.

نماز پناه بی پناهان، سنگر مجاهدان، گلستان روح افزای عاشقان، چراغ سحر مشتاقان، نور وجود عارفان، آرامش قلب مضطربان، و سیر کمالی آگاهان است.

نماز زنده کننده جان، ظهوردهنده حیات جاودان، راز و نیاز دردمندان، روشنی راه راهروان، نور دیده بینایان، سرمایه مستمندان، دوای درد دردمندان، نوای دل بیدلان، دلیل گمراهان، امید امیدواران، نشاط سحرخیزان، سوز دل سوختگان، حرارت روح افسردگان، مایه بقای جان و دستگیره نجات انسان از مهالك است.

نماز برتر از همه عبادات، جامع تمام کمالات، منعکس کننده کلّ واقعیات، منبع برکات و کلید حل مشکلات است نماز خمیر مایه حیات، تزکیه کننده صفات، علاج زشت ترین عادات، نمو دهنده حسنات، شستشو دهنده سیئات، سبب کرامات، منبع فیض و افادات، نگهدارنده انسان از حادثات، مانع سانحات و حقیقت کائنات است.

ص:۳۲۹

نماز عشق سالکین، عبادتی آتشین، کاری بی قرین، بهترین یار و معین، خورشید اهل زمین، مونس اصحاب دین، امنیت جان غمین و رحمت واسعه حضرت ارحم الراحمین است.

نماز حقیقتی روحانی، فرمان واجب حضرت سبحانی، نفخه رحمانی، جان انسانی و نور یزدانی است. نماز هویت ایمان، حقیقت جهان، طریقت جان، قدرت انسان و راه ورود به بهشت و رضوان است.

نماز چشمه زمزم روح، ساغر معنوی صبوح، فتح الفتوح، توبه نصوح، ذکری ممدوح و در طوفان حوادث کشتی نوح است.

بدون نماز خود را اهل حقیقت و حقمدان و رسیدن فیض خاص الهی را به سوی خود توقع مدار.

اکسیر وجود بدون نماز بی سود است، بی خبران از نماز بی خردانند و فراریان از این مقام گرفتار دام شیطان اند.

ثروتمندان بی نماز فقیرند و تهیدستان با نماز از همه غنی ترند. شاید گروهی تصور کنند که نماز عبادتی ویژه شریعت محمدی است و در گذشته خبری از این حقیقت معنوی در آئین پیامبران نبوده، ولی این تصور ساخته و پرداخته خیال و نتیجه عدم آگاهی از حقایق و میوه تلخ بی اطلاعی از آیات قرآن مجید و روایات است.

نماز در فرهنگ پیامبران و امت ها

تفسیر علی بن ابراهیم قمی در حدود قرن سوم هجری، یعنی نزدیک به عصر حضرت عسگری علیه اسلام به رشته تحریر کشیده شده است.

بزرگان از دانشمندان و فقها به این تفسیر اطمینان نموده و بسیاری از مطالب و روایات آن را در کتابهای خود نقل کردهاند.

ص:۳۳۰

در جلد اوّل این تفسیر در توضیح آیه شریفه

فَتَلَقّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِمٰاتٍ (۱)

روایتی از قول پدرش ابراهیم قمی از ابن عمیر، از ابان بن عثمان از حضرت صادیق (ع) درباره نماز نقل میکند.

با توجه به این که کتابهای رجالی شیعه مانند رجالکشی، جامع الرواه، قاموس الرجال، معجم الرجال، سند روایت را صد در صد معتبر میدانند، نشان گر این حقیقت است که نماز در زمان حضرت آدم حتی از ابتدای شروع زندگیاش در زمین جایگاه خاصی داشته و از حلّال مشکلات زندگی بوده است.

برگردان فارسی روایت تا آنجا که لازم و نقطه شاهد است از نظر شریف عاشقان نماز میگذرد.

آدم پس از خروج از بهشت و هبوط به زمین، چهل روز در کوه صفا واقع در قرب حرم امن اقامت داشت، آن روزها به خاطر دوری از مقامی که در ملکوت داشت و هبوط از مرتبه بلندی که ویژه او بود، و به سبب از دست رفتن همنشینی با فرشتگان و محروم شدن از بهشت در حالی که چهره بر زمین میگذاشت، هم چون ابر بهاران سرشک از دیده میریخت.

امین وحی از جانب حضرت معبود- که جز لطف و محبت و احسان و رحمت به بندگان ندارد- بر او نازل گشت و سبب ناله جگر سوز و دلخراش او را پرسید، در پاسخ به آن فرشته مقرب حق گفت: چرا ننالم، و اشک از دیده نبارم، مگر نه این است که خدای عزیز مرا به خاطر سرپیچی از فرمانش و بیتوجهی به خواستهاش از مقام قرب خود رانده و از جوار رحمتش محروم نموده و جایم را در خاک ذلت و

۱- ۱) - بقره آیه ۳۷.

بر غبار مکنت قرار داده است. فرشته وحی به او گفت: به پیشگاه لطف دوست باز گرد و وجودت را به زینت توبه بیارای.

آدم پرسید: چگونه توبه کنم و جسان به سوی حق باز گردم؟ خدای مهربان چون نیت آدم را بر جبران گذشته راسخ دید، قبّهای از نور که جایگاه بیت را مشخص میکرد و تابش نورش حدود جغرافیائی حرم را معلوم مینمود فرود آورد و به امین وحی فرمان داد محل بیت را نشانهگذاری کند، چون به وسیله آن نور محل بیت و حدود حرم معلوم شد و این برنامه سامان گرفت، فرشته وحی از آدم خواست آماده شود تا مراسمی را به جا آورده و دست نیاز به سوی بینیاز برای توبه و بازگشت بردارد.

روز ترویه شروع برنامهای بود که آدم از فرشته حق تعلیم میگرفت.

پدر آدمیان به دستور امین وحی غسل کرد و مُحرم شد و پس از انجام آن مراسم، روز هشتم ذو الحجه به سرزمین منی رفت و دستور گرفت که شب را در آنجا بیتوته کند. صبح روز نهم در حالی که تلبیه می گفت به عرفات آمد، آفتاب عرفه از ظهر می گذشت فرشته الهی به او گفت: از ادامه دادن تلبیه خودداری کن و دوباره خود را به غسل بیارای، آنگاه نماز عصر را به جای آورد، امین وحی به او گفت: در این سرزمین بپاخیز، چون بپا خاست کلماتی را که از جانب خداوند برای راه یافتن آدم به مقام توبه نازل شده بود به آدم تعلیم داد. (۱)از این روایت که علاوه بر تفسیر علی بن ابراهیم دیگر کتاب های اسلامی هم نقل کرده اند استفاده می شود که حضرت آدم که اولین انسان از نوع ما بوده از جانب حضرت حق مأمور به نماز بود، ولی این که چگونگی و کیفیت و شرایط

۱- ۱) - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۴۴.

و عدد رکعات و اوقاتش به چه صورت بوده بر ما پوشیده است و به دانستن آن هم نیازی نیست، آنچه مهم است این است که آدم برای اقامه نماز مکلف و مسئول بوده و نماز را از برنامه های واجب آئینش قرار داده بودند.

جایگاه نماز تا مرتبه ای است که در روایات آمده: آدم پس از آن که از دنیا رفت هبه الله جانشینش بر جنازه او نماز گذارد.

کتاب بحار از کتاب معتبر و با ارزش تهذیب شیخ طوسی آن فقیه والامقام و محدث خبیر و مفسر کبیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود:

هنگامی که آدم از دنیا رفت و زمان نماز گزاردن بر او فرا رسید، فرزندش هبه الله به امین وحی گفت: ای فرستاده حق پیش به ایست تا بر جنازه آدم نماز خوانده شود، فرشته الهی گفت: خدا ما را به سجده بر پدرت فرمان داد و اکنون در شأن ما نیست که بر نیکوترین فرزندش مقدم شویم شما بر ما پیشی گیر و با پنج تکبیر بر جنازه پدر نماز بخوان، پس از آن واجب شد بر جنازه فرزندانش پیش از دفن نماز میت خوانده شود.

با کمال تأسف بسیاری از جوامع و امتها از فرهنگ حق دور شدند و به پرستش بتهای زنده و بیجان دچار شدند و اسیر فرهنگهای انحرافی و اختراعی گشتند و از همه ارزشها به ویژه نماز این فیض عظیم الهی بیبهره ماندند، زندگانشان در چاه مهلک بی نمازی افتادند و مردگانشان بدون بدرقه نماز دفن می شوند و یا به آتش می سوزانندشان.

ادریس و نماز

علامه مجلسی از حضرت صادق (ع) روایت می کند: به هنگام ورود به شهر کوفه از مسجد سهله دیدن کن و در آن مکان مقدس نماز بگزار و حل مشکلات دینی و دنیائی ات را در آنجا از خدا بخواه، زیرا مسجد سهله خانه حضرت

ادریس است، انسان بزرگواری که در آنجا به پیشه خیاطی مشغول بود و نمازش را در آن مکان پاك اقامه می کرد.

آری کسی که در آنجا دست نیاز به سوی بی نیاز بردارد بی پاسخ نمی ماند و در قیامت در کنار ادریس از مقام رفیعی برخوردار خواهد شد، و به سبب عبادت و اظهار نیازمندی در آن مسجد، از ناراحتی های دنیائی و شر دشمنان در پناه حق قرار خواهد گرفت. (۱)طبرسی در تفسیر بسیار پر ارزش مجمع البیان می گوید: حضرت ادریس از قدیمی ترین پیامبران خدا و جد پدری نوح بوده است. (۲)توجه داشته باشید که حضرت ادریس پیش از نوح می زیسته و فرهنگش همراه نماز بوده و محل اقامه نمازش چنان با ارزش و دارای معنویت است که حضرت صادق (ع) دعای دعا کننده در آن مقام را مستجاب می داند.

نوح و نماز

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:

پرستش خدای یکتا، و اخلاص ورزی به پیشگاه او، و بی همتا دانستن حضرتش که خدا فطرت آدمیان را بر آن قرار داده اصول آئین نوح بود.

پروردگار بزرگ از نوح و همه پیامبران پیمان گرفت که او را فرمان برند و از شرکت دوری جویند، و نیز خدای مهربان حضرت نوح را به نماز و امر به معروف و نهی از منکر و رعایت حلال و حرام دعوت کرد. (۳)

۱- ۱) - بحار ج۱۱، ص ۲۸۰.

۲- ۲) - مجمع البیان ج۶، ص۵۱۸.

۳- ۳) - بحار ج۱۱، ص ۳۳۱.

ابراهیم و نماز

ابراهیم بزرگ که از او به عنوان بت شکن، قهرمان توحید، پدر پیامبران، اواه، حلیم، صالح، مخلص، مخلّص، موحد، بینای به ملک و ملکوت یاد می شود، هنگامی که هاجر و نور چشمش اسماعیل را در حالی که شیرخوار بود در سرزمین بی آب و علف مکه نزدیک حرم امن گذاشت و قصد بازگشت به شام کرد به پیشگاه حق عرضه داشت:

رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ اَلْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا اَلصَّلاةَ. . . (۱)

پروردگار را من برخی از فرزندانم را در درهای بی کشت و زرع نزد خانه محترمت سکونت دادم، پروردگار را برای این که نماز را برپا دارند.

او به نقل قرآن مجید درخواست های با ارزشی از خدا داشت از جمله:

رَبِّ اِجْعَلْنِی مُقِیمَ اَلصَّلاةِ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی رَبَّنا وَ تَقَبَّلْ دُعاءِ: (۲)

پروردگار را مرا برپا دارنده نماز قرارده و نیز ذریه و نسلم را توفیق اقامه نمازده و پروردگارا دعایم را بپذیر.

اسماعیل و نماز

قرآن در این زمینه می فرماید:

۱- ۱) – ابراهیم، آیه۳۷.

۲- ۲) – ابراهیم، آیه ۴۰.

وَ اُذْکُرْ فِی اَلْکِتٰابِ إِسْمٰاعِیلَ إِنَّهُ کٰانَ صٰادِقَ اَلْوَعْدِ وَ کٰانَ رَسُولاً نَبِیًّا وَ کٰانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاٰهِ وَ اَلزَّکٰاهِ وَ کٰانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِیًّا: (۱)

و در این کتاب سرگذشت اسماعیل را یاد کن که او وفا کننده به وعده و فرستاده ای پیامبر بود.

و همواره اهلش را به نماز و زکات فرمان می داد و نزد پروردگارش انسانی پسندیده بود.

اسحاق، یعقوب و نسل ابراهیم و نماز

در قرآن مجید در رابطه با این منابع کرامت آمده است:

وَ وَهَبْنٰا لَهُ إِسْحٰاقَ وَ یَعْقُوبَ نٰافِلَهً وَ کُلاًّ جَعَلْنٰا صٰالِحِینَ وَ جَعَلْنٰاهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنٰا وَ أَوْحَیْنٰا إِلَیْهِمْ فِعْلَ اَلْخَیْرٰاتِ وَ إِقٰامَ اَلصَّلاٰهِ وَ إِیتٰاءَ اَلزَّکٰاهِ وَ کٰانُوا لَنٰا عٰابِدِینَ: (۲)

و اسحاق و یعقوب را به عنوان عطائی افزون به ابراهیم بخشیدیم، و همه را افرادی صالح و شایسته قرار دادیم، و آنان را پیشوایانی مقرر کردیم که به فرمان ما مردم را هدایت می کردند و انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی نمودیم و آنان فقط پرستش کنندگان ما بودند.

شعیب و نماز

مردم مدین مردمی فاسد و طاغی و متجاوز به حقوق حق و خلق بودند، خدای مهربان شعیب را برای هدایت آنان مبعوث به رسالت کرد تا از گمراهی و

۱- ۱) - مریم، آیات ۵۴-۵۵.

۲- ۲) - انبیاء، آیات ۷۲-۷۳.

ضلالت نجاتشان دهد، تعالیم ملکوتی آن حضرت به این صورت در قرآن مجید آمده است:

خدا را بپرستید جز او معبودی نیست، اجناس پیمانه ای و کشیدنی را کم مردم نگذارید، من شما را در توانگری و نعمتی که بی نیاز کننده از کم فروشی است می بینم و بر شما از عذاب روزی فراگیر بیمناکم.

اجناس پیمانه و ترازو را به عدل و انصاف کامل و تمام بدهید، و اجناس مردم را کم شمارتر و کم ارزش تر از آنچه که هست به حساب نیاورید و در زمین تبهکارانه فتنه و آشوب برپا مکنید. (۱)تعالیم شعیب ضامن خیر دنیا و آخرت مردم بود، ولی جامعه مدین در برابر شعیب و دل سوزی های او موضوع سختی گرفتند و نخواستند هدایت خدا را که به وسیله شعیب به آنان رسیده بود بپذیرند، و دست از هوا و شهوات و دنیا پرستی بردارند، و شگفت اینجاست که تعالیم او را نتیجه نماز می دانستند، آیا به این حقیقت آگاهی داشتند که نماز باز دارنده نمازگزار از هر فحشا و منکری است؟ ! آنان به شعیب گفتند:

یٰا شُعَیْبُ أَ صَلاٰتُکَ تَأْمُرُکَ أَنْ نَتْرُکَ مٰا یَعْبُدُ آبٰاؤُنٰا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِی أَمْوٰالِنٰا مٰا نَشٰؤُا إِنَّکَ لَأَنْتَ اَلْحَلِیمُ اَلرَّشِیدُ:

ای شعیب آیا نمازت به تو فرمان می دهد که آنچه را پدرانمان می پرستیدند رها کنیم، یا از این که در اموالمان به هر کیفیتی که می خواهیم تصرف کنیم دست برداریم به راستی تو انسانی بردبار و راه یافته ای پس چرا می خواهی در برابر آزادی ما نسبت به بت پرستی و هزینه کردن اموالمان به هر صورت که بخواهیم بایستی؟ !

ص:۳۳۷

۱- ۱) - هود، آیات ۸۴-۸۵.

آری نماز رشد دهنده و هدایت گر و بازدارنده از فحشا و منکرات است ولی مردم دنیا پرست و غرق در شهوات نمی خواستند در چنین حصن حصینی وارد شوند و دایره حیات را با این دژ محکم و حصار مستحکم از شر شیاطین و خطرات هوای نفس محفوظ بدارند.

موسی و نماز

حضرت کلیم الله که از پیامبران اولوالعزم است مورد عنایت خاص حضرت حق بود.

یاد آن حضرت و اوصاف حمیده اش زیاد در قرآن مجید آمده است.

او زمانی که به هدایت حضرت حق در مسیر مدین به مصر به وادی سینا و منطقه طور رسید برای اولین بار طنین دلربای صدای معشوق را به این گونه شنید:

إِنِّی أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوادِ اَلْمُقَدَّسِ طُویً وَ أَنَا اِخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِما یُوحیٰ إِنَّنِی أَنَا اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدْنِی وَ أَقِمِ اَلصَّلاٰةَ لِذِکْرِی: (۱)

به یقین این منم پروردگارت، پس کفش خود را از پایت بیفکن، زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی.

و من تو را به پیامبری برگزیدم پس به آنچه وحی می شود گوش فرا دار، همانا من خدایم که جز من معبودی نیست، پس مرا بندگی کن و نماز را به خاطر یاد من برپای دار.

ص:۳۳۸

۱- ۱) – طه، آیات ۱۲-۱۴.

آری نمازی که همراه با شـرایط ظاهری و باطنی اقامه شود یاد حضـرت محبوب را در دل زنـده می سازد و حاکمیت آن یاد را در اعمـال و خلاـق می گستراند، و امنیتی همه جـانبه در قلب ایجـاد می نمایـد و آدمی را در حصار حفظ حق می برد و نهایتاً سعادت دنیا و آخرت را برای انسان به ارمغان می آورد.

أَلاٰ بِذِكْرِ اَللّٰهِ تَطْمَئِنُّ اَلْقُلُوبُ: (۱)

بدانید با یاد خدا دلها آرامش و امنیت یابد.

چـون امنیت واقعی به وسـیله نمـاز و از برکت این عبـادت به درگـاه بی نیـاز حکومتش را در عرش قلب برقرار کرد، به هنگـام مرگ و سـفر به آخرت، دارنـده قلب مطمئن مخـاطب به خطـاب حضـرت حق می شود و در چنین حـالتی مردن برای انسان از عسل شیرین تر می گردد:

يٰا أَيَّتُهَا اَلنَّفْسُ اَلْمُطْمَئِنَّةُ اِرْجِعِي إِلىٰ رَبِّكِ رٰاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبٰادِي وَ اُدْخُلِي جَنَّتِي: (۲)

ای جـان آرام گرفته و اطمینـان یـافته به سوی پروردگارت در حالی که از او خوشـنودی و او هم از تو خوشـنود است بازگرد، پس در میان بندگانم درآی، و در بهشتم وارد شو.

لقمان و نماز

آن بزرگ مرد الهی که بر اثر تزکیه نفس و جهـاد اکبر و اجتنـاب از هر گنـاه و عمل بیهوده ای از جانب حق به مقام با عظمت حکمت نائل آمد در سفارش های پر ارزشش به فرزندش فرمود:

ص:۳۳۹

۱- ۱) - رعد، آیه ۲۸.

۲- ۲) - فجر، آیات ۲۷- ۳۰.

یا بُنَیَّ أَقِمِ اَلصَّلاٰهَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ اَلْمُنْکَرِ وَ اصْبِرْ عَلیٰ مٰا أَصٰابَکَ إِنَّ ذٰلِکَ مِنْ عَزْمِ اَلْأُمُورِ: (۱)

پسرم نماز را بر پا دار، و مردم را به کار پسندیده وادار، و از کار زشت باز دار که اینها از اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است.

داود و نماز

علامه مجلسی محدث کم نظیر شیعه در توضیح آیاتی که در رابطه با زندگی با برکت داود است، روایاتی درباره فضائل و محاسن و کثرت عبادات و مناجات داود به خصوص علاقه شدیدی که آن انسان ملکوتی به نماز داشت نقل می کند: آن حضرت در خانه اش محراب های متعددی قرار داده بود تا در جای جای خانه اش اقامه نماز کند.

او اوقاتش را به چهار بخش تقسیم کرده بود: روزی را برای حل مشکلات مردم، وقتی را برای زن و فرزند، زمانی را برای دعا و مناجات در دل کوهها و کنار دریا، و ایامی را برای انس با محبوب در خلوت منزل و در کنار محراب عبادت. حضرت صادق (ع) می فرماید: در حالی که در محراب عبادتش مشغول نماز بود، خدای مهربان با وی سخن می گفت. (۲)

سلیمان و نماز

علامه مجلسی از کتاب با ارزش ارشاد دیلمی روایت می کند:

۱- ۱) - لقمان، آیه ۱۷.

۲- ۲) - بحار ج۱۴، ص۲۰.

لباس سلیمان لباسی بس عادی بود، در حالی که سلطنت و حکومت و ثروتی که در اختیار داشت، برای احدی از گذشتگان و آیندگان مقرر نشد.

او شب هایش را با نماز به صبح می رساند در حالی که هم چون چشمه بهاری از دیده اشک می ریخت، آن حضرت اداره امور معاشش را از طریق بازوی خود تأمین می کرد.

یونس و نماز

آن بنده صالح حق سال ها ملت نینوا را به عبادت خدا و دست برداشتن از بت پرستی و شرک و گناه دعوت کرد، ولی مردم در برابر دعوتش به تکبر برخاستند و با او از هر دری مخالفت کردند، تا جائی که آن حضرت را از هدایت خود ناامید ساختند و آن جناب در پیشگاه حق برای هلاک شدن مردم نفرین کرد، سپس آنان را رها نموده به جائی رفت که به او دسترسی نداشته باشند.

چون به منطقه بازگشت زندگی مردم را همانند پیش از نفرین کردنش عادی یافت، معلوم شد جامعه نینوا توبه کرده و عذاب را دفع نموده و به زندگی پاک و حیات معقولی بازگشته اند.

یونس با خشم و غضب منطقه را ترک کرد و نهایتاً در میان امواج دریا به کام نهنگ انداخته شد، حضرت حق سبب نجاتش را از آن زندان که احدی توان یافتن آن را نداشت چنین بیان می کند:

فَلَوْ لاٰ أَنَّهُ كٰانَ مِنَ اَلْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ: (۱)

ص:۳۴۱

۱- ۱) - صافات، آیات ۱۴۳-۱۴۴.

پس اگر او از تسبیح کنندگان نبود، بی تردید تا روزی که مردم برانگیخته می شوند در شکم ماهی میماند.

مجمع البیان از قول مفسر معروف قتاده نقل می کند که منظور از تسبیح یونس که عامل نجاتش شده نماز بود. (۱)

زکریا و نماز

قرآن مجید درباره نماز زکریا می فرماید:

هُنالِکَ دَعا زَکَرِیّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّهً طَیِّبَهً إِنَّکَ سَمِیعُ اَلدُّعاءِ.

فَنادَتْهُ اَلْمَلائِکَهُ وَ هُوَ قائِمٌ یُصَلِّی فِی اَلْمِحْرابِ أَنَّ اَللّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیی مُصَدِّقاً بِکَلِمَهٍ مِنَ اَللّهِ وَ سَیِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِیًّا مِنَ اَلصّالِحِینَ: (۲)

در آنجا بود که زکریا با دیدن کرامت و عظمت مریم، پروردگار خود را خواند که پروردگارا مرا از سوی خود فرزندی پاک و پاکیزه عطا کن، یقیناً تو شنوای دعائی.

پس فرشتگان او را در حالی که در محراب عبادت به نماز ایستاده بود ندا دادند: خدا تو را به یحیی مژده می دهد در حالی که تصدیق کننده کلمه ای از سوی خدا یعنی مسیح است، یحیی سرور و پیشوا و بر اساس زهد و حیا حافظ خود از مشتهیات نفسانی و پیامبری از شایستگان است.

عیسی و نماز

۱- ۱) - مجمع البیان ج۸، ص۴۵۹.

۲- ۲) - آل عمران، آیات ۳۸-۳۹.

داستان عیسی و مادرش مریم که دارای مقام عصمت و طهارت است از شگفتی های قدرت و عظمت خداست.

خدای مهربان برای نشان دادن قدرت خود و برای عبرت دیگران و در جهت هدایت امت ها به طور مکرر به داستان با عظمت این پسر و مادرش در قرآن اشاره فرموده است.

از عجایب زندگی عیسی سخن گفتنش در گهواره پس از ساعاتی چند از ولادت اوست، که در آن گفتار حقایق و معارف الهیه را برای مردم بازگو کرد و به ویژه حقیقت توجه داد که خدا مرا به نماز سفارش کرده است:

قالَ إِنِّی عَبْدُ اَللّهِ آتانِیَ اَلْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا وَ جَعَلَنِی مُبارَکاً أَیْنَ ما کُنْتُ وَ أَوْصانِی بِالصَّلاهِ وَ اَلزَّکاهِ ما دُمْتُ حَیًّا: (۱)

بی تردید من بنده خدایم، به من کتاب آسمانی عطا شده، و به شرف نبوت آراسته ام و هر کجا باشم برای جهانیان مایه برکت و سودم، خدا من را تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است.

پیامبر اسلام و نماز

نماز در شریعت محمدی از ارکان اسلام، و اساس دین، و عمود آئین، و معراج مؤمن، و نور عبد در دنیا و آخرت است. مسائل و شرایطی که در باب نماز در این شریعت کامل، و آئین جامع مطرح است در هیچ فرهنگی مطرح نبوده و نیست.

ص:۳۴۳

۱- ۱) - مریم، آیات ۳۰-۳۱.

نماز در اسلام محمدی حقیقتی جامع و واقعیتی کامل است، که در پرتو آن، انسان به آداب ملکوتی، و اخلاق الهی مؤدب می شود، و به وسیله آن طریق رشد و کمال و عرفان و مسیر حق و حقیقت و محبت را می پیماید.

نماز در آئین احمدی بال پر قدرتی است که اگر با شرایط ویژه اش اقامه شود، انسان را تا مقام قرب و وصال محبوب ابدی و معشوق سرمدی پرواز می دهد.

عارفان عاشق و واصلان کامل می گویند: نماز معجونی است که شارع حکیم آن را ترتیب داده و به لطف عمیمش ترکیب نموده است.

مشخص است که هر جزء آن مبتنی بر حکمتی، و مقتضی سری و مصلحتی است، و هویدا و مبرهن است که افضل اعمال بنی آدم سجده کردن است، چنان که صریح اخبار و صحیح اعتبار بر آن ناطق و شاهد است.

صادق از آن که اعضای هفتگانه را در آن حال نمازگزار از بر خاک گذارد، و مجمع النورین را که اشرف جوارح است بر زمین مالد و به زبان نیاز به درگاه کریم کارساز بنده نواز نالد.

در حدیثی بسیار مهم از قول رسول خدا (علیهما السلام) آمده است:

«انما العلم ثلاثه: آیه محکمه، او فریضه عادله، او سنته قائمه:» (۱)

آیت محمکه تفسیر به توحید و معرفه الله شده، و فریضه عادله به اخلاق و تزکیه نفس معنا گشته و سنت قائمه به فروع شریعت محمدی تبیین شده است.

نماز معجونی است که اجزاء آن از این سه علم ترکیب گشته و جامعه ای است که از این سه رشته دوخته شده، و حقّه ای است که در آن این سه گوهر

۱- ۱) - کافی ج ۱، ص۲۴.

نفیس انـدوخته گشـته، و صـدفی است که این سه لؤلؤ نایـاب در آن تعـبیه شـده و منبعی است که این سه چشـمه از آن منفجر گردد.

اما اشـتمال نماز بر توحیـد از آن است که افتتاح نماز با تکبیره الاحرام است و مفهوم تکبیر توحید ذات و نفی صـفات است، و بلند کردن انگشتان دهگانه هر کدامش دلیل و نشانه ای بر صفات جمالیه و جلالیه است.

انسان ضرورت دارد به هنگام راه یافتن به نماز متوجه این معانی بلند آسانی و مفاهیم عرفانی ملکوتی باشد.

اما اشتمال نماز بر تزکیه اخلاق به این است که طهارت بر دو نوع است:

طهارت ظاهر از خبائث و احـداث، و طهارت باطن از ذمائم اخلاق، و چنان که تطهیر ظاهر شـرط صـحت نماز است، هم چنان تطهیر باطن نیز شرط قبولی این عبادت الهیه است.

و اشـتمال نماز بر سـنت قائمه از این جهت است که نماز اشـرف عبادات و افضل طاعات و در فروع شـریعت هیـچ عملی با آن برابری نمی کند.

آری نماز اسلام محمدی سرا پا آداب الهی و مسایل تربیتی و حقایق ملکوتی و واقعیات آسمانی است.

نماز زکات بدن و عمر است

برای هر چیزی زکاتی است، زکات مال دستگیری از فقیران است، زکات آبرو و مقام یاری دادن به ضعیفان است، زکات آواز خوش خواندن قرآن است، زکات زبان نصیحت مسلمانان است، زکات خانه پذیرائی از مهمان است، و گوهر گرانمایه و گران بهـای عمر که نفیس ترین متاع و بهترین سـرمایه است زکاتش هزینه کردن آن در طاعات و عبادات و دعا و مناجات با قاضـی الحاجات است، و

نماز که اشرف مثوبات و افضل قربات است باید به عنوان زکات عمر و بدن به حساب آید و در اوقات معنیش پرداخته شود.

پس عبـد چون عـازم حرم کبریـا و متوجه عـالم بالاـ گردد بایـد قلب او که فرمـان فرمـای مملکت وجود وی است اول پیش به ایسـتد و تمـام اعضـا و جوارح و حواس بـاطنه و ظاهره با همه رگ ها و اسـتخوان ها که همه زیر دست و رعیت اوینـد به قلب اقتدا کنند و او را متابعت نمایند.

چون عبد در حال نماز چنین کند و به خضوع و خشوع رو به درگاه حضرت رب العالمین نماید گوهر گران بهای عمر خود را زکـات داده و هر حق لازمی را به مسـتحقش رسانیـده، چه این که حق امام و مقام ما فوق امامت و حق رعیت پیروی و متابعت است. (۱)

نماز در روایات

بدون تردید در میان عبادات و مسائل معنوی و ملکوتی، نماز از ارزش و اهیمت ویژه ای برخوردار است.

به اندازه ای که به نماز سـفارش شده به چیزی سـفارش نشده است. نماز سفارش حضرت حق، و پیامبران، و امامان و عارفان و ناصحان و حکیمان است.

کتابی از کتابهای آسمانی حق خالی از آیات مربوط به نماز نیست.

از مسائل و مطالب بسیار مهم کتابهای عرفانی، و اخلاقی به ویژه مجموعههای حدیث نماز است.

۱- ۱) - اسراء الصلاه تهرانی ۳۶.

معارف الهی انسان بینماز را انسان نمیدانند، و هر بینمازی را مستحق عذاب ابد و محروم از رحمت و ممنوع از ورود در بهشت دانسته و بلکه بینماز را موجودی پست و وجودی تهیدست و تیره بختی بیچاهر به حساب میآوردند.

نماز در عرصه زندگی و حیات انسان به اندازهای ارزش دارد که اولیاء الهی برای یک لحظه از آن غافل نبودند، و به هر صورت که ممکن بود دیگران را هم به این عبادت پرارزش ملکوتی تشویق میکردند.

نماز با این که به افراد غیر مکلّف واجب نیست ولی به سبب ارزش و اهمیتی که دارد امامان معصوم فرمان میدادند که فرزندانشان را از شش و هفت سالگی به نماز وا دارید و آنان را برای حرکت در این سفر معنوی تشویق نمائید.

عن معاویه بن وهب قال سألت ابا عبد الله (ع) فی کم یؤخذ الصبی بالصلاه فقال: فیما بین سبع سنین و ست سنین: (۱)معادیه بن وهب که از بُزرگان از اصحاب حضرت صادق (ع) است میگوید: از امام هشتم پرسیدم در چه زمانی کودک را به نماز توجه دهند؟ حضرت فرمود میان هفت و شش سالگی.

«عن محمد بن مسلم عن احدهما فی الصبی متی یصلی قال: اذا عقل الصلاه قلت: متی یعقل الصلاه و تجب علیه؟ قال: ست سنین:» (۲)

محمد بن مسلم از یکی از دو امام یا حضرت باقر یا حضرت صادق (ع) درباره کودک روایت میکند که چه زمانی نماز بخواند، حضرت میفرماید هنگامی که نماز

۱- ۱) - وسائل ج۳، ص۱۲.

۲- ۲) - وسائل ج۳، ص۱۲.

را درک کند، میپرسد چه زمانی نماز را میفهمد تا خواندنش بر او لازم باشد؟ حضرت میفرماید: در شش سالگی.

«عن الحلبی عن ابی عبدالله (ع) عن ابیه قال: انا نأمر صبیاننا بالصلاه اذا کانوا بنی خمس سنین، فأمروا صبیانکم بالصلاه اذا کانوا بنی سبع سنین:» (۱)

حلبی که از راویان بزرگوار شیعه است از امام صادق نقل می کند که حضرت از پدر بزرگوارشان روایت می کنند که ما فرزندانمان را در سن پنج سالگی به نماز وادار می کنیم، پس شما آنان را در سن شش سالگی وادار نمائید.

ارزش نماز و گناه سبک شمردن آن

ابن عباس به نقل صدوق از رسول خدا روایت می کند:

خدا را فرشته ای است به نام سخائیل که در کنار هر نمازی از خداوند برای نمازگزاران برات می گیرد.

هنگامی که مؤمنان شب را به پایان می برند و برمی خیزند و وضو می گیرند و نماز صبح را به جای می آورند برای آنان از خدا براتی می گیرد که در آن نوشته شده:

«انا الله الباقی، عبادی و امائی فی حرزی جعلتکم، و فی حفظی وتحت کنفی صیرتکم و عزتی لاخذلتکم وانتم مغفور لکم ذنوبکم الی الظهر:»

من خدای پاینده ام، بندگانم و کنیزانم شما را در حصار استوارم قرار دادم، و در حفظ و حراستم بردم، به عزتم سوگند شما را وا نمی گذارم، گناهانتان تا ظهر مورد مغفرت است.

ص:۳۴۸

۱- ۱) - وسائل ج۳، ص۱۲.

چون ظهر شود و به وضو و نماز برخیزند برائت دوم را از خدا برای آنان می گیرد که در آن نوشته شده:

«انا الله القادر، عبادی و امائی بدلت سیاتکم حسنات وغفرت لکم السئیات و احللتکم برضای عنکم دارالجلال:»

من خدای توانایم، بندگانم و کنیزانم، زشتی هایتان را به خوبی ها تبدیل کردم، گناهانتان را آمرزیدم و به خاطر خوشنودی ام از شما، شما را به خانه جلال وارد نمودم.

و چون به وضو و نماز عصر اقدام کننده برائت سوم را از خدا برای آنان می گیرد که در آن نوشته شده:

«انا الله الجلیل جل ذکری، وعظم سلطانی، عبیدی و امائی حرکت ابدانکم علی النار، و اسکنتکم مساکن الابرار، و دفعت عنکم برحمتی شر الاشرار:»

من خدای بزرگم، و ذکرم بزرگ است، و سلطنتم عظیم است، بندگانم و کنیزانم، بدن هایتان را بر آتش دوزخ حرام کردم، و شما را در مسکن های نیکان مسکن دادم، و به رحمتم شر اشرار را از شما دفع کردم.

و چون وقت مغرب شود و به وضو و نماز برخیزند برائت چهارم را برای آنان می گیرد که در آن نوشته شده:

«انا الله الجبار الکبیر المتعال عبیدی و امائی صعد ملائکتی من عندکم بالرضا و حق علی ان ارضیکم واعطیکم یوم القیامه منیتکم:»

من خدای جبران کننده بزرگ و برترم، بندگانم و کنیزانم فرشتگانم از نزد شما با خوشنودی رضا صعود کردند، بر عهده من است که شما را خوشنود کنم، و روز قیامت همه خواسته های شما را به شما عطا کنم.

و هنگامی که وقت عشا برسد و به وضو و نماز اقدام کنند برائت پنجم را از خدا برای آنان می گیرد که بر آن نوشته شده:

«انی انا الله لا اله غیری ولا رب سوای عبادی وامائی فی بیوتکم تطهرتم، والی بیوتی مشیتم وفی ذکری خضتم و حقی عرفتم و فرائضی ادیتم اشهدک یا سخائیل و سائر ملائکتی انی قد رضیت عنهم.»

منحصراً خدای بر حق بر منم، معبودی جز من نیست، پروردگاری غیر من وجود ندارد، بندگانم و کنیزانم در خانه هایتان وضو گرفتید، و به سوی خانه هایم مساجد رفتید و در یادم افتادید، و حقم را شناختید و واجباتم را ادا کردیدای سخائیل و دیگر فرشتگان شاهد باشید از همه اینان راضی و خوشنود شدم. (۱)حضرت صادق (ع) می فرماید:

«یؤتی بشیخ یوم القیامه فیدفع الیه کتابه ظاهره مما یلی الناس لا یری الا مساوی فیطول ذلک علیه فیقول: یا رب أتامرنی الی النار فیقول الجبار جل جلاله یا شیخ انا استحیی ان اعذبک و قد کنت تصلی فی دار الدنیا، اذهبوا بعبدی الی الجنه:» (۲)

پیرمردی را در قیامت می آورند، پرونده اش را به دستش می دهند، ظاهر پرونده اموری است که مردم آن را دنبال می کنند و جز گناهان و بدی ها در آن دیده نمی شود، کار بر او طولانی می شود، می گوید خدا مرا به رفتن به دوزخ فرمان

۱- ۱) - امالی صدوق، ۴۱-۴۲. بحار، ج ۸۲، ص ۲۰۳.

۲- ۲) - خصال، ج ۲، ص ۱۱۵.

می دهی؟ خدای جبار می گوید: پیرمرد من حیا می کنم تو را عذاب کنم در حالی که در دنیا نماز می خواندی، فرشتگانم بنده مرا به بهشت ببرید.

عبدالعظیم حسنی از حضرت عسگری روایت می کند که خدا با موسی بن عمران سخن گفت، موسی پرسید معبودا پاداش کسی که نمازهایش را به وقت معینش می خواند چیست؟ حضرت حق فرمود:

«اعطیته سؤله و ابیحه جنتی:» (۱)

خواسته هایش را به او عطا می کنم، و بهشتم را برای او حلال و مباح می نمایم.

حضرت باقر (ع) می فرماید:

مردی ثقفی به محضر پیامبر آمد و از آن حضرت از پاداشی که برای خواندن نمازش مقرر شده پرسید، حضرت فرمود:

«اذا قمت الی الصلاه وتوجهت و قرأت ام الکتاب و ما تیسر من السور ثم رکعت فاتممت رکوعها وسجودها وتشهدت وسلمت غفر کل ذنب فیما بینک وبین الصلاه التی قدمتها الی الصلاه المؤخره فهذا لک فی صلاتک:» (۲)

هنگامی که برای نماز برخاستی، و روی به قبله آوردی و سوره فاتحه و به دنبالش هر سوره ای که میسر بود خواندی، آنگاه به رکوع و سجود در آمدی و آن را تمام کردی و تشهد و سلام را به جای آوردی هر گناهی که میان تو و نماز ادا شده تا نماز بعدی قرار دارد آمرزیده می شود، این است پاداش تو به خاطر نمازی که خواندی.

۱- ۱) - بحار، ج ۸۲، ص ۲۰۴، ح ۵.

۲- ۲) - امالی صدوق، ۱۲۵.

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«یؤتی بعبد یوم القیامه لیست له حسنه فیقال له: اذکروا تذکر هل لک من حسنه قال فیتذکر فیقول: یا رب ما بی حسنه الا ان فلاناً عبدک المؤمن مرّبی فطلبت منه ماء فاعطانی ماء فتوضات به و صلیت لک قال: فیقول الرب تبارک و تعالی: قد غفرت لک ادخلوا عبدی الجنه:» (۱)

شخصی را در قیامت می آورند که برای او حسنه ای نیست، به او می گویند یاد کن یا به خاطر آر که آیا حسنه ای برای تو هست؟ پس به خاطر می آورد و می گوید پروردگارم برای من حسنه ای نیست مگر این که فلان بنده مؤمنت روزی بر من گذشت، من از او درخواست آب کردم، او هم به من آب داد، من با آن آب وضو گرفتم و برای تو نماز خواندم، خدا می فرماید تو را آمرزیدم، ای فرشتگان بنده ام را وارد بهشت کنید.

«عن النبی (علیهما السلام) قال: ان احب الاعمال الی الله عزوجل الصلاه والبر والجهاد:» (۲)

از رسول خدا روایت شده: یقیناً محبوب ترین اعمال به سوی خدا، نماز و نیکی و جهاد است.

حضرت رضا (ع) از پدرانش از رسول خدا روایت می کند که پیامبر فرمود:

«من ادی فریضه فله عند الله دعوه مستجابه:» (۳)

کسی که واجبی را انجام دهد، برای او نزد خدا دعای مستجاب مقرر است.

حضرت صادق (ع) فرمود:

۱- ۱) - خصال، ج ۱، ص ۱۵.
۲- ۲) - بحار، ج ۸۲، ص ۲۰۶، ح ۱۰.
۳- ۳) - عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۸.

«اما والله انکم لعلی دین الله و ملائکته فاعینونا علی ذلک بورع و اجتهاد، علیکم بالصلاه و العباده، علیکم بالورع:» (۱)

آگاه باشید به خدا سوگند شما شیعه بر دین خدا و فرشتگانش هستید، پس ما را بر حفظ این دین به پاکدامنی و کوشش مثبت کمک کنید، بر شما باد به نماز و عبادت، بر شما باد به پاکدامنی.

حضرت رضا (ع) از پدرانش از امیرالمؤمنین (ع) روایت می کند که حضرت فرمود:

«اوصیکم بالصلاه و حفظها فانها خیرالعمل و هی عمود دینکم:» (۲)

شما را به نماز و مواظبت و حفظ آن سفارش می کنم، زیرا نماز بهترین عمل و ستون و پایه دین شماست.

از رسول خدا روایت شده:

«حبب الی من دنیاکم: النساء و الطیب و جعل قره عینی فی الصلاه:» (۳)

از دنیای شما سه چیز محبوب من است: زنان، بوی خوش، و دل خوشی ام را در نماز قرار داده اند.

در توضیح این روایت گفته شده که مراد پیامبر این است که سه لذت مشروع محبوب من است، ازدواج، بوی خوش، نماز یا نماز نمازگزار ازدواج کرده و نماز نمازگزاری که عطر استعمال نموده نمازی افضل از نماز دیگران است.

ادریس قمی می گوید از حضرت صادق (ع) پرسیدم:

اَلْباقِیاتُ اَلصّالِحاتُ که در قرآن آمده چیست؟ حضرت فرمود:

۱- ۱) - امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۱.
۲- ۲) - بحار، ج ۸۲، ص ۲۰۹، ح ۲۰.
۳- ۳) - بحار، ج ۸۲، ص ۲۱۱.

«هی الصلاه فحافظوا علیها:» (۱)

اَلبَاقِیَاتُ اَلصَّالِحَاتُ نماز است، بر نماز محافظت کنید.

پیامبر فرمود:

«اول ما ینظر فی عمل العبد فی یوم القیامه فی صلاته فان قبلت نظر فی غیرها و ان لم تقبل لم ینظر فی عمله بشیئی:» (۲)

به اول چیزی که از اعمال عبد در قیامت نظر می شود نماز اوست، اگر پذیرفته شود به دیگر اعمالش نظر می شود، اگر پذیرفته نشود به چیزی از عملش نمی نگرند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«صلاه فریضه خیر من عشرین حجه و حجه خیر من بیت مملو ذهباً یتصدق منه حتی یفنی او حتی لا یبقی منه شیئی:» (۳)

یک نماز واجب از بیست حج بهتر است و یک حج بهتر است از خانه ای که پر از طلا باشد، از آن صدقه دهند تا پایان یابد یا چیزی از آن نماند.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«لا تتهاون بصلاتک فان النبی (علیهما السلام) قال عند موته: لیس منی من استخف بصلاته، لیس منی من شرب مسکراً لا یرد علی الحوض لا و الله:» (۴)

۱- ۱) – تفسیر عیاشی ج۲، ص۳۲۷.
۲- ۲) – بحارج۸۲، ص۲۲۷، ج۵۳.
۳- ۳) – کافی ج۳، ص۲۶۵. – تهذیب، ج ۱، ص۲۰۳
۴- ۴) – وسائل ج۳، ص۱۵.

نمازت را سبک مشمار، زیرا رسول خدا هنگام مرگش فرمود: هر کس نماز را سبک بشمارد از من نیست، هر کس شراب بنوشد از من نیست، به خدا قسم کنار حوض کوثر بر من وارد نمی شود.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«ان شفاعتنا لا تنال مستخفا بالصلاه.» (۱)

بی تردید شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمارد نمی رسد.

از پیامبر اسلام روایت شده است:

«لا تضیّعو صلاتکم فان من ضیع صلاته حشر مع قارون و هامان و کان حقا علی الله ان یدخله النار مع المنافقین.» (۲)

نمازتان را ضایع مکنید، زیرا کسی که نمازش را ضایع کند با قارون و هامان محشور می شود، و بر خداست که او را با منافقان وارد دوزخ کند.

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«اول ما یحاسب به العبد الصلاه فان قبلت قبل سائر عمله و اذا ردت رد علیه سائر عمله.» (۳)

اول چیزی که عبد را به آن محاسبه می کنند نماز است، اگر پذیرفته شود دیگر اعمال او پذیرفته می شود، و اگر مردود گردد دیگر اعمالش نیز مردود خواهد شد.

«عن ابی عبدالله (ع) قال: ان تارک الصلاه کافر.» (۴)

از حضرت صادق (ع) روایت است: بی تردید بی نماز کافر است.

۱- ۱) - بحار ج۸۲، ص۲۳۵، ج۶۳.

۲- ۲) - وسائل ج۳، ص۱۹.

۳- ۳) - وسائل ج۳، ص۲۲.

۴- ۴) - وسائل ج۳، ص۲۹.

حضرت صادق از پدرش امام باقر از جابر از رسول خدا روایت می کند:

«ما بین الکفر و الایمان الا ترک الصلاه:» (۱)

میان کفر و ایمان جز ترک نماز چیزی نیست.

روایت بسیار مهمی از رسول خدا درباره بی نماز نقل شده که دانستنش برای همه لازم است:

هر کس نماز را ترک کند خدای متعال او را به پانزده عقوبت مبتلا کند، شش عقوبت در دنیا، و سه عقوبت نزدیک مرگ، و سه عقوبت در قبر و سه عقوبت در قیامت:

اما شش عقوبت در دنیا:

۱. بی آبرو شود.

۲. برکت از مالش برود.

۳. عمر و ثروتش زیاد نگردد.

۴. خوبی هایش قبول حق نشود.

۵. دعایش به اجابت نرسد.

۶. مشمول دعای صالحان نگردد.

اما سه عقوبت نزدیک مرگ:

۱. سکرات مرگ بر او سخت شود.

۲. گرسنه از دنیا برود.

۳. تشنگی هرگز از او برطرف نگردد.

اما سه عقوبت در قبر:

۱- ۱) - وسائل ج۳، ص۲۹.

۱. با درد و غم قرین باشد.

۲. در تاریکی محض بسر برد.

۳. تا قیامت در عذاب باشد.

اما سه عقوبت در قیامت:

۱. حساب بر او دشوار شود.

۲. خدا دشمن وی گردد، و به او نظر رحمت نکند، و او را عذاب دردناک رسد.

۳. از قبر چون حیوان وارد قیامت شود و سپس با ذلت و خواری رهسپار دوزخ گردد.

در کتاب پر ارزش اسرار نماز علامه شیخ عبدالحسین تهرانی این روایات از مصادر عصمت و طهارت نقل شده است:

«الصلاه نورالمؤمن، الصلاه نور، افضل الاعمال بعد الایمان الصلاه، الصلاه کفارات للخطاء، الصلاه معراج امتی، علم الایمان الصلاه:» (۱)

نماز نور مؤمن است، نماز نور است، برترین عمل پس از ایمان نماز است، نماز کفاره گناهان است، نماز معراج امت من است، نشانه ایمان نماز است.

برای این که به بخشی از معانی و حقایق و اسرار نماز واقف شوید در جلد اول این تفسیر به شرح و توضیح سوره مبارکه حمد که از ارکان نماز است مراجعه کنید.

من علاقه داشتم بیش از این به روایات نماز و نکات بسیار مهمی که در آن روایت است بپردازم، ولی به نظرم رسید که شرح و توضیح نماز اثری در چند

۱- ۱) - اسرار الصلاه تهرانی، ۲۴-۲۹.

جلد نیاز دارد، به این خاطر به همین مقدار که اشاره شد و برای درک عظمت نماز کافی است قناعت می کنم.

زکات

زکات پرداخت بخشی از درآمد زراعتی، طلا و نقره و چند نوع حیوان حلال گوشت و در معنای وسیع و گسترده اش هزینه کردن هر نعمتی از نعمت های مادی و معنوی در راه خداست.

پرداخت زکات فریضه ای از فرائض حق، و عبادتی از عبادات و موجب پاداش دنیائی و آخرتی، و امتناع از آن حرام و ترکش سبب نکال دنیا و آخرت و عذاب سخت قیامت و دلیل بر دنیا پرستی و بخل و حرص و آز است.

پرداخت زکات نمودهنده مال، تزکیه کننده نفس از رذیلت بخل، و پاکسازی درون از گرایش اضافی به دنیا و مادیت و علت رفع گرفتاری گرفتاران و حل مشکل مستمندان، و برطرف کننده نیاز نیازمندان است.

ایستادگی در برابر این حکم واجب الهی، ایستادگی در برابر حق، و تکبر ورزی نسبت به خواسته خداست.

دارنده ثروت و کشاورز غنی، و دامدار متمکن باید نظری به خلقت و تحولات شگرفش بیندازد، و ببیند که همه موجودات از آنچه دارند و تولید می کنند کریمانه در اختیار همگان قرار می دهند و در این زمینه از خود بخلی نشان نمی دهند.

معادن زمین و کوهها سخاوتمدانه عناصر مورد نیاز بخصوص طلا و نقره را بیش از حد نیاز به بشر میپردازند، حیوانات حلال گوشت میلیون ها سال است با زاد و ولد خود سفره زندگی را اداره می کنند، و دانه ای نباتی و غلات به وفور خود را تسلیم انسان می کنند، و دیگر موجودات هم چون خورشید و ماه، و ابر و

باران و باد وجودشان را هزینه آدمیان می نمایند، انسان مالدار و کشاورز محصول دار، و دامدار غنی باید از وضع کریمانه و کار سخاوتمندانه همه موجودات درس گرفته و او هم برای هماهنگ شدن با همه هستی، دست پرداختش را بدون گره زدن به ابرو، و مشتاقانه و عاشقانه باز کند و به هم نوعانش به فرمان خدا رسیدگی نماید و دل دردمندشان را بی منت شاد کند، و از این که توفیق انجام این فریضه قرآنیه و حکم الهیه را پیدا کرده است. با همه وجود شکر و سپاس به درگاه خدا آورد.

پیامبر بزرگ اسلام و امامان معصوم در زمینه زکات روایات بسیار مهمی دارند که به بخشی از آن اشاره می شود.

زکات در روایات

از رسول الهی روایت شده:

«الزکاه قنطره الاسلام فمن اداها جاز القنطره و من منعها احتبس دونها و هی تطفئ غضب الرب:» (۱)

زکات پل اسلام است، کسی که آن را بپردازد از پل عبور کرده، و هر کس از پرداختش خودداری کند، خود را از عبور از آن محبوس و گرفتار نموده، زکات خشم حق را نسبت به زکات دهنده فرو می نشاند.

و نیز آن حضرت فرمود:

«اذا اردت ان یثری الله مالک فزکه:» (۲)

اگر می خواهی ثروتت افزون شود زکات آن را بی چون و چرا بپرداز.

۱- ۱) - بحار ج۷۷، ص۴۰۵.

۲- ۲) - بحار ج۹۶، ص۲۳.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده:

«ان الله فرض علی اغنیا الناس فی اموالهم قدر الذی یسع فقرائهم فان ضاع الفقیر، او اجهد او عری فبما یمنع الغنی و ان الله عزوجل محاسب الاغنیا فی ذلک یوم القیامه و معذبهم عذابا الیما:» (۱)

بی تردید خدا بر ثروتمندان جامعه در اموالشان اندازه ای را که در زندگی نیازمندانشان گشایش ایجاد کند واجب نموده است، پس اگر تهیدستی تباه شود، یا به زحمت و مشقت افتد، یا برهنه بماند، بخاطر امتناع غنی از پرداخت حق آنان است، خداوند در قیامت ثروتمندان را در این زمینه حسابرسی می کند و آنان را به عذاب دردناکی عذاب خواهد کرد.

آنان که از کاهش مال به خاطر پرداخت زکات هراس دارند به این روایت که از حضرت مجتبی نقل شده توجه کنند:

«ما نقصت زکاه من مال قط:» (۲)

زکات هرگز از مالی نکاسته.

حضرت صادق (ع) هشدار عجیبی به ثروتمندان داده، در سخن گهربارش می فرماید:

«ما ضاع مال فی بر و لا بحر الا بتضییع الزکات، فحصنوا اموالکم بالزکاه:» (۳)

هیچ ثروتی در خشکی و دریا تباه نشد مگر این که سببش ضایع کردن زکات بود، ثروت خود را با پرداخت زکات حفظ و حراست کنید.

۱- ۱) - بحار ج۹۶، ص۲۸.

۲- ۲) - بحار ج۹۶، ص۲۳.

۳- ۳) - بحار ج۶۹، ص۳۹۳.

و نیز آن حضرت در رابطه با سنگینی گناه بخل ورزیدن از پرداخت زکات فرموده:

«اذا قام القائم اخذ مانع الزکاه فضرب عنقه:» (۱)

هنگامی که حضرت مهـدی (ع) ظهور کند و برای گسترش دین و عدالت قیام نماید، منع کننده زکات را می گیرد و گردنش را می زند.

امام ششم می فرماید:

«من منع قیراطا من الزکاه فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیاً:» (۲)

کسی که قیراطی از زکات را نپردازد، باید بمیرد اگر خواست یهودی و اگر خواست نصرانی از دنیا برود:

زکات معنوی

در این زمینه روایات فوق العاده و مهمی از امیرمؤمنان (ع) در غررالحکم به مضامین زیر نقل شده است: (۳)

«زکاه العلم نشره:»

زکات دانش ترویج و نشر آن است.

«زکاه الجاه بذله:»

زکات بزرگی و آبرومندی هزینه کردن آن در گره گشائی است.

«زکاه الجمال العفاف:»

زکات زیبائی پاکدامنی و عفت است.

۱- ۱) - بحار ج۹۶، ص ۲۱.

۲- ۲) - بحار ج۶۹، ص ۲۰.

۳- ۳) - غررالحکم حرف زاء ص۴۲۴، ۴۲۵.

«زکاه القدره الانصاف:»

زکات قدرت به عدالت و انصاف رفتار کردن است.

«زکاه الظفر الاحسان:»

زکات پیروزی نیکی بر اسیر و زیردست است.

«زکاه البدن الجهاد و الصیام:»

زکات بدن نبرد در راه خدا و روزه گرفتن است.

«زکاه الیسار برّ الجیران و صله الارحام:»

زکات توانگری نیکی با همسایگان و صله ارحام است.

«زکات الصحه السعی فی طاعه الله:»

زکات تندرستی کوشیدن در طاعت خداست.

«زکاه الشجاعه الجهاد فی سبیل الله:»

زکات دلاوری پیکار در راه خداست.

«زکات السلطان اغاثه الملهوف:»

زکات حاکم کشور به فریاد رسیدن بیچاره است.

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«المعروف زکاه النعم، والشفاعه زکاه الجاه، والعمل زکاه الابدان، و العفو زکاه الظفر، و ما ادیت زکاته فهو مأمون السلب:» (۱)

زکات نعمت ها کارهای پسندیده، و زکات بزرگی و آبرومندی میانجیگری و شفاعت برای حل مشکل مردم، و زکات بدنها عمل بر اساس طاعت خدا، و زکات پیروزی

۱- ۱) - بحار، ج ۷۸، ص ۲۶۸.

عفو و گذشت است. و آنچه که زکاتش پراخت شود از تاراج و چپاول در امان است.

و نیز آن حضرت فرمود:

«علی کل جزء من اجزائک زکاه واجبه لله عزوجل بل علی کل شعره، بل علی کل لحظه، فزکاه العین النظر لعبره و الغض عن الشهوات و ما یضاهیها، و زکاه الاذن استماع العلم و الحکمه و القرآن. . . . .» (۱)

بر هر جزئی از اجزاء وجودت در راه خدا زکاتی واجب است بلکه برای هر مویت و بلکه برای هر لحظه ات، زکات چشم نگاه برای عبرت گرفتن، و فروپوشی از عوامل شهوات حرام و مانند آن است، و زکات گوش شنیدن علم و حکمت و قرآن است.

عبادت دستهجمعی

از زیبائی های اسلام این است که دارای دو نوع عبادت است، عبادت در خلوت و عبادت در میان مردم و با مردم.

عبادت در خلوت که از بهترین عبادات، و دارای پاداشی عظیم و غیر قابل تصور است عبادت نیمه شب و تهجد در سحر و عبادت دور از انظار مردم است، عبادتی که جز خدا کسی آن را نمی بیند.

عبادت در میان مردم و با مردم مانند نماز جماعت، نماز جمعه و مناسک حج و پیکار در راه خدا، که آنها را هم چون عبادت های در خلوت میتوان خالصانه انجام داد.

اجتماع مردم هر محل و منطقه ای در مسجد آن محل و منطقه مطلوب خدا و پیامبر و امامان است.

۱- ۱) - بحار ج ۹۶، ص ۷.

این اجتماع دارای آثار و برکات فراوانی است، برادران ایمانی و مؤمنان مشـفق هر صبح و ظهر و مغرب در خانه خدا به زیارت یکـدیگر نائل می گردند و از احوال همدیگر خبر می شوند و درد یکدیگر را به درمان میرسانند و مشـکل یکدیگر را حل می کننـد و کـاستی هـا و نواقص محـل و منطقه را برطرف می نماینـد و در یـک صف واحـد برای پیشانی سائیـدن به پیشـگاه حق وتواضع دسته جمعی و عبادت عاشقانه به امامت امامی عادل و باتقوا شرکت می کنند.

چنین جماعتی که یار و ناصـر یکدیگرنـد و در صف واحـد در عبادت و بنـدگی حق هسـتند مورد عنایت و نظر خـدا، و عامل جذب رحمت حضرت ارحم الراحمین است.

روایات از طرفی به اجتماع و جمع شـدن تشویق می کنند، و از طرف دیگر به تشـکیل جماعت برای عبادت ترغیب می نمایند، به بخشی از هر دو دسته روایات برای آگاهی به ارزش اجتماع و جماعت اشاره می شود:

از رسول خدا روایت شده است:

«ایها الناس علیکم بالجماعه و ایاکم و الفرقه:» (۱)

ای مردم شما را به اجتماع و با هم بودن سفارش می کنم و از تفرقه و دور افتادن از یکدیگر بر حزر می دارم.

«ید الله مع الجماعه، فاذا اشتذ الشاذ منهم اختطفه الشیطان کما یختطف الذئب الشاه الشاذه من الغنم:» (۲)

۱- ۱) - کنز العمال، ۱۰۳۱.

۲- ۲) - کنز العمال، ص ۲۰۷.

قدرت خدا با جماعت است، هر گاه یکی از آنان از جماعت جدا شود و تنها و فرد بماند شیطان او را می رباید، چنان که گرگ گوسپند تنها مانده از گله را می رباید.

«الجماعه رحمه و الفرقه عذاب:» (۱)

جماعت مهر و رحمت و تفرقه عذاب است.

درباره نماز جماعت و حاضر شدن در آن و امتناع از حضور در نماز جماعت روایاتی از پیامبر و اهل بیت نقل شده است:

پیامبر فرمود:

«من صلی الخمس فی جماعه فظنوا به خیراً:» (۲)

کسی که نماز پنج گانه را در جماعت بخواند به او گمان خیر برید.

حضرت صادق فرموده:

«ان اناسا کانوا علی عهد رسول الله فابطئوا عن الصلاه فی المسجد فقال رسول الله لیوشک قوم یدعون للصلاه فی المسجد ان نامر بحطب فیوضع علی ابوابهم فتوقد علیهم نار فتحرق علیهم بیوتهم.» (۳)

گروهی از مردم در زمان رسول خدا بودند که برای حضور در نماز جماعت در مسجد کُندی می کردند، پیامبر فرمود قومی که نماز در مسجد را ترک کرده و جماعت را واگذاشته اند نزدیک است فرمان دهم هیزم درب خانه هایشان بگذارند و آتش برافروزند و خانه هایشان را به آتش بکشند! !

ص:۳۶۵

۱- ۱) - کنز العمال، ۲۰۲۴۲.

۲- ۲) - وسائل، ج ۵، ص ۳۷۱.

۳- ۳) - تهذیب، ج ۳، ص ۲۵.

«رفع الی امیرالمؤمنین (ع) بالکوفه ان قوماً جیران المسجد لا یشهدون الصلاه جماعه فی المسجد فقال: لیحضرّن معنا صلاتنا جماعه او لیتحولن ولا یجاورونا و لا نجاورهم:» (۱)

در کوفه به امیرالمومنین گزارش رسید که گروهی همسایه مسجدند ولی در نماز جماعت حاضر نمی شوند، حضرت فرمود: باید با ما در نماز جماعتمان حاضر شوند یا تغییر مکان دهند که همسایه ما نباشند و ما هم همسایه آنان نباشیم.

حسنت به اتفاق ملاحت جهاد گرفت ججج جج

آری به اتفاق جهان میتوان گرفت ججج

تفسیر آیه ۴۴

اشاره

أَ تَأْمُرُونَ اَلنّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ اَلْکِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ

آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را در ارتباط با انجام نیکی فراموش می کنید در حالی که کتاب تورات را که به شدت به نیکی دعوتتان کرده قرائت می کنید آیا (به وضع زیانبار و خطرناک خود) نمی اندیشید؟

شرح و توضیح

خطاب آیه شریفه در حقیقت به همه واعظان غیر متّعظ و عالمان بی عمل است که دچار بیماری مهلک خود فراموشی اند.

ص:۳۶۶

۱- ۱) - تنبیه الخواطر، ص ۳۳۱.

انسانی که به خود توجه دارد به این معنا آگاه است که در عرصه گاه وجود مملوکی بیش نیست و جز حضرت ربّ العزه مالکی و سرپرست و فرمانروائی ندارد.

این مملوکیت ذاتی اقتضا دارد که مملوک با همه وجودش در برابر مالک مسئول و مکلف باشد، و در انتخاب راه زندگی و منش و روش باید تسلیم مالک گردد، و مشتاقانه همه فرمان ها و دستورات حضرت او را اجرا نماید.

از عوارض بسیار بسیار زیانبار خود فراموشی بر طبل استقلال و استغنا و منیت کوبیدن است.

خود فراموش، به دیگران در برخی از امور توجه دارد، و شاید نسبت به هم نوع خود دلسوزی هم بنماید، ولی هرگز به خود توجه ندارد، و به نفع و زیان واقعی خود فکر نمی کند، بلکه در همه حالات و همه امور جز به منافع نامشروع و شکم و شهوت توجهی نمی کند و در فضای تاریک خود فراموشی از خسارت ها و خطرات و زیان هائی که هجوم به او دارد غافل است.

خود فراموش محکوم فرهنگی مخلوط از کفر و شرک و نفاق است، و از دایره انسانیت بیرون قرار دارد، و وجودش موجب فساد و افساد و سدّ راه رشد و کمال دیگران است.

خود فراموش در جایگاه حکومت فرعون و در کنار ثروت قارون و در کنار دانش و علم بلعم باعور است.

خود فراموش عالم به علم کتاب، و دانای به احکام شرع، و همراه شده قاتل انسانیت، و هویت ملکوتی خویش به دست خویش است، هنگامی که از حضرت صادق درباره آیه اتأمرون الناس بالبرو تنسون انفسکم پرسیدند حضرت فرمود:

«کالذابح نفسه»

ص:۳۶۷

خود فراموش، مانند کسی است که خودکشی می کند!

واعظان غیر متعظ

پیش از آن که به وضع عالمان یهود در زمینه دعوتشان به نیکی و نیکوکاری از مردم و بی توجهی به خودشان پرداخته شود، لازم است به این نکته بسیار مهم اشاره شود که لبه تیز توبیخ و سرزنش در آیه شریفه اصل استوار و حکم حکیمانه امر به معروف نیست تا گفته شود: کسی که خود عمل کننده به معروف و آراسته به نیکی نیست حق امر به معروف ندارد، و اجرای این قانون الهی بر او واجب نیست و به عبارت دیگر معنای آیه این نیست که چون خود عمل نمی کنی پس چرا از دیگران دعوت به عمل می کنی، بلکه آیه کریمه به این معناست: که هنگامی که دیگران را به معروف می خوانی چرا خود آراسته به معروف نیستی، بنابراین کسی که عامل به معروف نیست، نباید امر به معروف را ترک کند، بلکه باید امر بمعروف کند ولی قبل از دیگران خودش باید عامل به معروف باشد.

از تفاسیر مهم و دیگر کتابها و روایات استفاده میشود که علمای یهود مردم را به ده حقیقت دعوت میکردند ولی خود آنان به خاطر هوا و هوسشان و به سبب فرهنگ پولپرستی و شهرت محوریشان عاری از آن ده حقیقت بودند.

۱- از مردم دعوت میکردند که به آیات تورات مؤن باشند، و احکام خدا را که در آن کتاب آسمانی بیان شده عمل کنند ولی خود در باطنشان نه این که مؤمن به تورات نبودند، و احکام ان را اجرا نمیکردند بلکه بر کفر و تکذیب آن اصرار داشتند!
!

۲- پیش از بعثت پیامبر اسلام به همه یهود اعم از فقیر و غنی بیسواد و باسواد تأکید میکردند که چون محمّد مبعوث به رسالت شد برای تأمین خیر دنیا و آخرشان و برای پیروزی بر دشمناشان به او ایمان بیاوردید، ولی هنگامی که

رسول اسلام ظهور کرد خودشان از ایمان آوردن به پیامبر امتناع کرده و در برابر حضرتش صف آرائی نموده و ایستادگی کردند.

۳ – به فقیران و تهیدستان یهود که از آنان منافعی نصیب سردمداران علمای یهود نمی شد فرمان ایمان به پیامبر می دادند ولی حق را از ثروتمندان که بوسیله آنان جیب خود را پر می کردند و سفره شکم و شهوتشان را آباد نگاه می داشتند پنهان می داشتند و می گفتند و به باور آنان می دادند که این محمد پیامبر معرفی شده و تورات نیست!

۴ – مردم را به طاعت و عبادت خدا می خواندند، و آنان را تشویق به بندگی حق می نمودند ولی خودشان به ویژه در پنهان اهل معصیت و گناه بودند.

۵ – مردم را به راستی و درستی و صدق و صداقت می خواندند اما لجن دروغ و تهمت و افترا از سراسر وجود خودشان سرازیر بود.

۶ – مردم را به وفای به عهد، و داشتن تعهد، و عمل به پیمان و قرارداد دعوت می کردند، ولی خودشان در خیانت به عهد و پیمان و وفا نکردن به قرارداد اعم از قرارداد با خدا یا با مردم حرف اول را می زدند.

۷ – از مردم دعوت می کردند که قلباً و قولا به حق اقرار کنند ولی خودشان منکر حق و تکذیب کننده آن بودند.

۸ – از مردم می خواستند که در هر کجا و در هر شرایطی نسبت به حق گواهی و شهادت دهند و از پنهان داشتن آن جداً بپرهیزند ولی خودشان با همه وجود حق را کتمان می کردند.

۹ – مردم را به نماز که از ارکان دین موسی و از احکام تورات بود فرمان می دادند ولی خودشان یا نماز نمی خواندند یا اگر می خواندند نمازشان از روی ریا و نفاق بود که در حقیقت نمی توان چنین نمازی را نماز به حساب آورد.

۱۰ – از مردم می خواستند بخشی از اموالشان را به عنوان زکات، صدقه، انفاق بپردازند، و در کار خیر هزینه کنند، ولی خودشان از طرفی دچار حرص بودند و از طرف دیگر گرفتار بخل!

روایات مربوط به عالم بی عمل و واعظ غیر متّعظ

از رسول خدا روایتی به دو صورت در مهمترین کتاب های تفسیر و حدیث در این زمینه نقل شده که یکی از آن دو روایت به این مضمون است:

«مررت لیله اسری بی علی قوم تغرض سفاههم بمقاریض من نار فقلت من هؤلاء یا جبرئیل؟ قال هؤلاء الخطباء من امتک یأمرون الناس بالبر و ینسون انفسهم:» (۱)

شبی که مرا به معراج بردند به قومی گذشتم که با قیچی هائی از آتش لب های آنان را می بریدند، به جبرئیل گفتم اینان کیستند؟

گفت واعظان و گویندگان امتت، مردم را به نیکی دعوت می کردند ولی خود را از آراسته شدن به نیکی در ظلمت خود فراموشی داشتند.

و نیز از پیامبر اسلام روایت شده:

«یطلع قوم من اهل الجنه الی قوم من اهل النار، فیقولون لهم ما ادخلکم النار و انما ادخلنا الله الجنه بفضل تأدیبکم و تعلیمکم قالوا: انا کنا نامر بالخیر و لا نفعله:» (۲)

۱- ۱) – کشف الاسرار ج۱، ص۱۷۱، و صورت دیگر روایت نوراالثقلین ج۱، ص۶۳ حدیث ۱۷۰.

۲- ۲) – کشف الاسرار ج۱، ص۱۷۱.

گروهی از اهل بهشت به گروهی از اهل دوزخ نظر می کنند و به آنان می گویند: خدا ما را از برکت تأدیب و تعلیم شما وارد بهشت کرد، چه چیزی عامل ورود شما به دوزخ شد؟ پاسخ می دهند: ما همگان را به خیر و نیکی و طاعت و عبادت دعوت کردیم ولی خود به انجام آن برنخاستیم!

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«من لم ینسلخ من هواجه، و لم یتخلص من آفات نفسه و شهواتها، و لم یهزم الشیطان و لم یدخل فی کنف الله تعالی و توحیده و امان عصمته لا یصلح له الامر بالمعروف و النهی عن المنکر لانه اذا لم یکن بهذه الصفه فکلما اظهر امراً یکون حجهعلیه و لا ینتفع الناس به قال الله تعالی أتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و یقال له: یا خائن اتطالب خلقی بما خنت به نفسک و ارخیت عنه عنانک:» (۱)

کسی که از خیالات فاسدی که بر درونش می گذرد کنده نشود، و از آفات نفس و خواسته های بی مهارش خلاصی نیابد، و شیطان را فراری ندهد، و در پناه خدای متعال و توحیدش و حصار حفظش وارد نگردد، صلاحیت امر به معروف و نهی از منکر در او نیست، زیرا وقتی انسان شایسته ای برای این کار نباشد هرگاه وارد این برنامه گردد حجتی بر ضد خود اوست.

و مردم از او بهره نمی برند، خدا می فرماید: آیا مردم را دعوت به نیکی می کنید ولی خود را در این زمینه فراموش می نمائید و به او گفته می شود:

ای خائن بندگانم را به چیزی دعوت می کنی که خود در این زمینه به خود خیانت ورزیدی، و زمام زندگی ات را از آن رها ساخته ای! !

۱- ۱) - نورالثقلین ج۱، ص۶۳ حدیث ۱۷۱.

خثیمه می گوید حضرت باقر (ع) به من فرمود:

«ابلغ شیعتنا ان اعظم الناس حسره یوم القیامه من وصف عدلا ثم خالفه الی غیره:» (۱)

به شـیعیان ما ابلاغ کن که در قیامت شدیدترین مردم از نظر حسـرت و اندوه کسی است که عدالت را برای مردم وصف کرده ولی خود نسبت به دیگران ظلم و ستم نموده است.

حضرت صادق (ع) فرموده:

«من اشد الناس عذاباً یوم القیمه من وصف عدلا و عمل بغیره:» (۲)

از میان مردم سخت ترین عذاب برای کسی است که عدل را برای مردم ستوده و خود به مردم ظلم و ستم کرده است.

امیرالمؤمنین (ع) در روایت بسیار مهمی می فرماید:

«العلماء رجلان: رجل عالم آخـذ بعلمه فهذا ناج، و عالم تارک لعلمه فهذا هالك و ان اهل النار ليتأذون من ريح العالم التارک لعلمه، و ان اشد اهل النار ندامه و حسره رجل دعا عبداً الی الله فاستجاب له و قبل منه فاطاع الله فادخله الله الجنه و ادخل الداعی النار بترکه علمه و ابتاعه الهوی و طول الامل اما ابتاع الهوی فیصد عن الحق، و طول الامل ینسی الآخره:» (۳)

۱- ۱) - نورالثقلین ج۱، ص۶۳، حدیث ۱۷۴.
۲- ۲) - نورالثقلین ج۱، ص۶۴، حدیث ۱۷۶.
۳- ۳) - کافی، ج ۱، ص ۷۸.

دانشـمندان دو نفرند، دانشـمندی که دانشـش را بکار بسته پس او اهل نجات است، و عالمی که به علمش عمل ننموده پس او اهل هلاکت است، اهل دوزخ از بوی بسـیار زننده عالم بی عمل پیوسـته آزار می بینند، سخت ترین اهل دوزخ از نظر پشیمانی و اندوه کسی است که انسانی را به خدا دعوت نموده و او هم پذیرفته و به اطاعت از خدا اقدام کرده و خدایش او را به بهشت برده، و آن دعـوت کننـده را بخـاطر این که به علمش عمـل نکرده و پیرو هـوای نفس بوده، و آرزوهـای دور از دسـترس بر او حکومت داشـته به دوزخ انداخته، اما پیروی از هوا سدّی در برابر حق است، و آرزوهای دور از دسترس فراموش دهنده آخرت است.

ابن عباس به عالمان و واعظان سـفارش ارزنده ای دارد، (۱)می گوید: اگر می خواهی از فضاحت و رسوائی در امان باشـی سه آیه از قرآن را نسبت به کار و وظیفه ات نصب العین خود قرار ده:

أَ تَأْمُرُونَ اَلنّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ (۲)

آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید.

لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ: (۳)

چرا آنچه را می گوئید خود عمل نمی کنید.

وَ ما أُرِیدُ أَنْ أُخالِفَکُمْ إِلی ما أَنْهاکُمْ عَنْهُ: (۴)

شعیب به مردم مدین گفت: من نمی خواهم آنچه که شما را از آن نهی می کنم خود مرتکب شوم.

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۷۱.

۲- ۲) - بقره، آیه ۴۴.

۳- ۳) - صف، آیه ۲.

۴- ۴) - هود، آیه ۸۸.

أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ:

گویا عالمان بی عمل و واعظان غیر متّعظ در عین داشتن دانش از عقل و خرد و نهایتاً تعقل و اندیشه عاری و بی بهره اند.

در روایتی آمده:

«مر رسول الله بمجنون فقال ماله؟ فقیل انه مجنون فقال بل هو مصاب انما المجنون من آثر الدنیا علی الآخره:» (۱)

رسول خدا به دیوانه ای گذشت، فرمود: او را چه شده؟ گفتند: دیوانه است، فرمود نه حادثه ای ضربه زننده به روان به او رسیده، دیوانه فقط کسی است که دنیا را به قیمت از دست دادن آخرت انتخاب کرده است!

علی (ع) فرمود:

«العاقل من غلب هواه و لم یبع آخرته بدنیاه:»

خردمند کسی است که بر خواسته های بی مهارش پیروز است و آخرتش را به خاطر دنیایش نفروخته.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«کمال العقل فی ثلاث: التواضع لله، و حسن الیقین، والصمت الامن خیر:»

کمال عقل در سه حقیقت است: فروتنی برای خدا، و یقین نیکو، و سکوت مگر در سخن مفید.

از آنجا که عالمان یهود، از هوا و هوس خود پیروی کردند، و در خیالات و اوهام خویش دست و پا می زدند، و آخرت را در برابر به دست آوردن اندکی از

۱- ۱) - مشکاه الانوار، ص ۲۷۰.

مال دنیا فروختند، و در برابر حق فروتنی نکردند، و یقین به خدا و آخرت نداشتند، حضرت حق آنان را به جمله کوبنده أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ: توبیخ و شماتت و سرزنش می کند، گویا می خواهد بگوید وجود شما از عقل و خرد خالی است که در عاقبت کارتان و کار آنان که با کتمان حق به گمراهی کشیدید تعقل نمی کنید، و زشتی اعمال خود را با اندیشه صحیح ارزیابی نمی نمائید، آری عالم بی عمل، و دانشمندی که به دانشش عمل نمی کند جاهل بی خرد است.

تفسیر آیه ۴۵-۴۶

اشاره

وَ اِسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ اَلصَّلاٰهِ وَ إِنَّهٰا لَکَبِیرَهٌ إِلاّٰ عَلَی اَلْخٰاشِعِینَ

اَلَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاٰقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَیْهِ رٰاجِعُونَ

از صبر و نماز کمک و یاری بخواهید و یقیناً نماز جز بر کسانی که قلب فروتن دارند سنگین و دشوار است.

دارندگان قلب فروتن کسانی هستند که پیوسته به لقای پروردگارشان یقین دارند، و برای آنان قطعی است که به سوی او باز می گردند.

شرح و توضیح:

از این دو آیه شریفه چند مطلب مهم استفاده می شود:

یاری جستن از صبر و نماز، ۲- خشوع مایه آسانی عبادت، ۳- ملاقات رب و رجوع به او.

جریانات و حوادث حتمی در زندگی و کمک گرفتن از صبر و نماز برای برخورد سالم با آن جریانات.

سلسله مسائل و حقایقی در زندگی انسان جریان می یابد که وقوعش جای هیچ شک و شبهه ندارد، این سلسله حقایق اقتضا می کنند که انسان برای غلبه و

پیروزی بر آنها از صبر به معنای گسترده اش و از نماز در صورت تحقق دادن شرایطش یاری بجوید و به وسیله این دو بال پر قدرت خود را از تنگ ها، مضیقه ها، کمبودها، مشکلات، سختی ها، رنج ها، طوفانها، حوادث، بلاها، مصائب که جریانات حتمی اتفاق افتادنی در زندگی است برهاند و از خطرات دنیا که به قول لقمان حکیم دریائی عمیق است و ملت های زیادی در آن غرق شده اند به ساحل نجات برساند.

قلم اگر بخواهد به همه جریانات قابل اتفاق که در ارتباط با حیات انسان است اشاره کند مثنوی هفتاد من کاغذ شود بناچار به بخشی از آن مسائل از باب نمونه اشاره می شود باشد که توجه به آنها و راه نجات از گره های کورشان با یاری گرفتن از صبر و نماز، هدایت کننده ما به سوی عبادت عاشقانه و بندگی مشتاقانه گردد.

۱- آفریده ای ناتوان

خُلِقَ اَلْإِنْسانُ ضَعِیفاً: (۱)

انسان از نظر مایه وجودی، و از جهت جسمی و از نظر حدود باطنی و ظرفیت ناتوان آفریده شده است.

۲- آفریده ای عجول و شتاب زده

خُلِقَ اَلْإِنْسانُ مِنْ عَجَلٍ: (۲)

مایه وجودی انسان از شتاب وعجله خلق شده، لذا بی توجه به عواقب بعضی از امور می خواهد عجولانه و شتاب زده خود را در آن امور بیندازد و خیال می کند این عجله و شتاب برای او مفید است!

۱- ۱) - نساء، آیه ۲۸.

۲- ۲) - انبیاء، آیه۳۷.

۳- آفریده ای حریص و بی تاب

إِنَّ اَلْإِنْسٰانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذٰا مَسَّهُ اَلشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذٰا مَسَّهُ اَلْخَیْرُ مَنُوعاً: (۱)

همانا انسان حریص بی تاب آفریـده شده، چون آسـیبی به او رسد بیتاب میشود، و هنگامی که خیر و خوشـی و مال و ثروت به او میرسد بسیار نجیل و منع کننده میگردد.

۴- آفریدهای در رنج و زحمت

لَقَدْ خَلَقْنَا اَلْإِنْسٰانَ فِی کَبَدٍ: (۲)

همانا ما انسان را غرق در رنج و زحمت آفریدیم.

۵- آفریدهای همراه با قدرت اندک میان دو ناتوانی و پیری

اَللّٰهُ اَلَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفاً وَ شَیْبَةً. . . (۳)

خداست که شما را از ناتوانی آفرید، سپس بعد از ناتوانی نیرو داد آنگاه پس از نیرومندی ناتوانی و پیری قرار داد.

۶- آفریدهای هدف بلاها

زلزلهها، طوفانها، سیلها، رعد و برقهای کوبنده و کشنده، آتش سوزیها، از دست رفتن اموال و اولاد، بیماریهای سخت، بلاهای غیر منتظره و. . . واقعیاتی هستند که در کمین انساناند و در معینش به انسان هجوم خواهند کرد.

۱- ۱) - معارج، آیات ۲۱-۱۹.

۲- ۲) - بلد ۴

۳- ۳) - روم ۵۴

قحطی، خشکسالی، گرایی، کمبود، کاستی ها، ورشکستگی مالی و روحی، غصه ها، اندوه ها، حسرت ها، پشیمانی ها، در کنار انسان قرار دارند و هر لحظه ممکن است گریبان شخصی، خانواده ای یا ملّت و جامعه ای را بگیرد.

امیرالمومنین (ع) در طول خطبه های حکیمانه اش به وضع انسان و انواع گرفتاری ها که در راه زندگی او قرار دارد اشاره می کند:

با هر جرعه ای در گلو آبی جُستنی است، و با هر لقمه ای استخوانی گلوگیر، به نعمتی نمی رسید مگر این که نعمتی را از دست می دهید، و روزی از عمر به شما نمی دهند مگر این که روز دیگری از عمر نابود می شود، و مازادی در رزق برای او تازه نمی گردد مگر به تمام شدن آنچه قبلاً رزق او بوده، و اثری برایش به وجود نمی آید مگر آن که اثری دیگر از او بمیرد، و چیزی برای او تازه نمی شود، مگر آن که تازه ای از او کهنه شود، و خوشه ونهالی برای او برپا نمی گردد، مگر آن که درو شده ای از او ساقط شود، پدرانی که ما فرزندان آنان هستیم از دنیا رفتند، برای شاخه چه بقائی پس از رفتن ریشه اش وجود دارد؟ (1)ای دنیا زندگیت کوتاه، بزرگیت اندک، و مرادت کوچک است وای از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر و عظمت قیامت. (2)شما را از دنیا بر حذر می دارم، که ظاهرش شیرین و سرسبز می نماید، پوشیده به خواسته های بی مهار است، خود را با در دست بودنش محبوب کرده، و با موجودی اندکش جلب نظر می کند، خویش را با آرزوها آرایش و زینت داده، و با زیور غرور آراسته، شادی اش دوام ندارد، و از درد و اندوهش امانی نیست، در

۱- ۱) - خطبه، ۱۴۵.

۲- ۲) - حکمت، ۷۶.

شـدت فریبنـدگی و زیانباری است، در تغییر و زوال پـذیری است، فنا شونـده و نابود شدنی است، شـکم باره ای هلاک کننده است.

احدی از دنیا شادمان نشد مگر این که گریه و اندوه به دنبالش فرستاد، و به کسی روی خوش نشان نداد مگر این که با سختی و نـاراحتی به او پشت کرد، و بـاران راحتی بر کسـی نباریـد مگر این که بـار رگباری از بلا به او هجوم کرد، شایسـته است که چون در روز روشن یار کسـی شود، به هنگام شب به صورت ناشناس رخ نماید، اگر جانبی از آن شیرین باشد، جانب دیگرش تلخ و وباخیز است کسی از خوشی اش برخوردار نشود مگر این که از بلاهایش رنج و سختی بیند، و شبی در امن و راحت در آن بسـر نبرد مگر این که صبح بر بال خوف و بیم آن نشیند، هم خودش بسیار فریبنده است و هم آنچه در آن است، وجودش نابود شـدنی است و هر که بر پشت آن زنـدگی می کنـد رو به نابودی است، جز تقوا در هیچ توشه و عنصـر آن خیری نیست، آن که به انـدک آن قناعت ورزیـد بسـیاری از عوامل امنیت را به دست آورد، و هر که رو به انبوهش نمود بر اسـباب هلاکت خود افزود و بی تردید آنچه به دست آرد به زودی از دستش برود.

بسـا کسـی که به دنیـا تکیه داد و بر آن اعتمـاد کرد به ناگـاه مزه نـاگواری را به او چشانیـد، و بسـا صـاحب اطمینان به دنیا که ناگهان او را به خاک و خون در انـداخت، چه بسـیار صاحب مقامی که دنیا کوچکش کرد و آلوده به کبر و نخوتی که دنیا او را به خواری و ذلت کشید، سلطنتش دست به دست می گردد.

عیشش تیره، خوشی اش ناگوار، شیرینش تلخ، طعامش سم و طنابش پوسیده است، زنده اش در معرض مرگ و تندرستش در مسیر بیماری و حکومتش بر باد،

و عزیزش مغلوب، و صاحب ثروت فراوانش بدبخت و گرفتار و همسایه اش در معرض غارت است. (۱)انسان به حالت غرور و کبر از مـدار حق گریخت، و بی باک و گمراه شـد، با دلو هوا و هوس آب کشـید، برای رسـیدن به دنیا بسـیار کوشـید، در هر لـذت و خوشـی گام نهاد، هر چه به نظرش رسـید انجام داد، احتمال این که به بلا و ناکامی دچار گردد نداد، و از هیچ گناهی پروا ننمـود، پس در غفلـت و گمراهی عمرش را پایـان داد، و مــدتی انــدک در گناهـانش بـه ســر برد، در برابر نعمـت هـای خـدادادی سودی عایـد خود ننمود، و به آنچه بر او واجب بود اعتنـا نکرد، در اواخر طغیـان و پیروی از هوا و خوشـی و لـذت، نـاگواری هـای مرگ او را گرفت، پس حیرت زده و سـرگردان شب را تا روز نخوابیـد، آن هم با دردهای سـخت و شدیـد، و بیماری های گوناگون که شـدتش هنگام شب است، در حالی که برادری غم خوار، و پدری مهربان و همسـری که از بی تابی ناله داشت و دختری که از اضطراب به سینه می کوبید در اطرافش بودند. (۲)۷ - آفریده ای در معرض هجوم شیاطین

ریشه واصل شـیاطین جنی و انسـی ابلیس است که بخاطر اخلاق استکباری اش از درگاه حضرت حق به علت سجده نکردن بر آدم رانـده شد و مورد ملامت و سـرزنش و لعنت ابد حق قرار گرفت، و عذاب قیامت بر او قطعی شد، و این همه سـبب کینه و دشمنی سخت او نسبت به آدم و فرزندانش تا قیامت گشت و بر اثر این کینه و دشمنی به عزت خداوند سوگند یاد کرد که در راه انسان به کمین

۱- ۱) - خطبه، ۱۱۰.

۲- ۲) - خطبه، ۸۲.

بنشیند و او را از صراط مستقیم منحرف نماید و با خود به عذاب ابد گرفتار کند و در این زمینه از یارانش و همکارانش و اسباب و ابزار مادی و آنچه در فریب دادن انسان کاربرد دارد کمک بگیرد.

قرآن هر شیطان جنی و انسی و هر ابلیس صفتی را دشمن آشکار و اغوا کننده انسان می داند، و هشدار می دهد همانگونه که زمینه خروج پدرتان آدم را از بهشت فراهم کرد، می خواهد شما را هم از آن نعمت جاوید و عیش راضیه محروم نماید، و وسیله استحقاق شما را تا ابد به عذاب دوزخ که چیزی جز عصیان و فسق و فجور و گناه نیست مهیا کند.

او و قبیله اش با فریبکاری و وسوسه و جلوه دادن اعمال زشت در نظر شما، و آراستن دنیا و مال و منال و حکومتش در قلب شما زمینه انحراف از حق را فراهم می کند، و به تدریج شما را از یاد خدا و قیامت و عاقبت کار غافل می نماید، و حقایق را به فراموشی شما می دهد تا دنیا و آخرتشان بر باد رود و از سعادت امرز و فردا محروم شوید، و مهر شقاوت و علامت بدبختی برای همیشه به پیشانی شما زده شود، و از فیض و رحمت و عنایت حق محروم گردید.

کینه او پایان نمی پذیرد، وسوسه گری اش تمام نمی شود، خوی خناسی اش از میان نمی رود، هرگز با شما آشتی نمی کند، و دست از اغواگری اش برنمی دارد، او شما را به سوی مادیات محض و شهوات حرام، و جمع کردن ثروت، و هزینه نمودن مال در معصیت، و غارت حق دیگران، و کبر و غرور و ریا و حرص و بخل تحریک می کند و نهایتاً کارش بریدن مردم از خدا و اضافه کردن مشتری برای دوزخ است.

از جمله خطرات بسیار سنگینی که ریشه در شیطنت شیاطین دارد، فرهنگ های مادی و بشر ساخته است، که محض ایستادن در برابر حق، و

خاموش کردن چراغ هدایت و به بیراهه کشیدن انسان ساخته شده و به آنها رنگ و لعاب علمی داده اند تا بتواند جاذبه و دلربائی داشته و وارد مراکزعلمی بخصوص دانشگاه ها شود و به جلب مشتری موفق گردد.

در این میان گاهی هم به وسیله فرعون ها و طاغوت ها و مکاتب مادیگری بر ضد اهل خدا و مؤمنان جنگ های سختی تحمیل می شود که با کشتار و خرابی و نابودی و برجا گذاردن هزاران زخمی و معلول و اسیر همراه است تا بدین وسیله روح ایمان و خداجوئی و بنیان فضیلت در هم بشکند و از شمار یاران و اصحاب حق کاسته شود و سفره هدایت بر چیده گردد، عمود و خیمه دین بشکند و راه انسان به سوی خدا مسدود گردد.

از طرفی هم انسان از باب رحمت خدا و لطف و کرامت او در معرض تکالیف و مسئولیت های اعتقادی و عملی و اخلاقی است، که بر او واجب و لازم است برای تأمین سعادت دنیا و آخرتش در میان آن همه طوفان ها و بلاها و کشمکش ها و هجوم وساوس شیطانی، و جاذبه های پر قدرت مادی، و مصائب، و مشکلات و مضیقه ها به آنها عمل کند و اجازه ندهد تکلیفی از تکالیف از دستش برود و واجبی از واجبات از او فوت شود، و به ایمان و اعتقاد و اخلاقش ضربه وارد گردد.

آیا این موجود ضعیف و ناتوان و محدود که از طرفی در معرض انواع جاذبه های شیطانی و انواع مصائب و مشکلات و طوفان های سهمگین درونی و برونی است، و از طرف دیگر مکلف به تکالیف و مسئولیت های سنگین عملی و اخلاقی و انسانی است، برای این که بتواند آنگونه که باید باشد، و به صورتی که خدا می خواهد خیمه زندگی را بر پا کند، و در حیات طیبه قرار گیرد نیاز به کمک ندارد؟

ص:۳۸۲

آیـا می توانـد بـدون یـاری گرفتن از منابع عظیم یاری دهنـده راه سـلامت و امنیت را بپیمایـد، و از میان این همه حوادث، و با داشـتن بار سـنگین مسـئولیت خود را به قرب حق و لقای دوست برساند و به گونه ای زندگی کند که به وسـیله او حقی از بین نرود، و ظلمی صورت نگیرد؟ !

قطعا پاسـخ این پرسـش منفی است، بنابراین بایـد اقرار و اعتراف کرد و به این حقیقت اذعان نمود و قاطعانه گفت که: انسان با توجه به این که ناتوان و عجول و حریص آفریده شده و در محاصره امواج سهمگینی از حوادث کمرشکن و بنیان برانداز است و از طرفی انواع مسـئولیت ها و تکالیفی که آباد کننده دنیا و آخرت اوست بر عهده اش نهاده شده اگر بخواهد بار امانت را به منزل برسانـد و ضـربه های حوادث سـهمگین را از خیمه حیات دفع کنـد، و به کج راهه نیفتد، و فریب شـیاطین را نخورد، و از هجوم فرهنگ های به ظاهر پر جاذبه در امان بماند و خالصانه و عاشقانه به مسئولیت هایش عمل کند باید از منابع یاری دهنده که پروردگارش از روی محبت و لطفی که به او دارد برایش مقرر نموده استعانت و یاری بجوید.

در میان منابع یاریدهنـده صبر و اسـتقامت که در حقیقت نگاه داشـتن خویش در حوزه دین و پایـداری برای اجرای دسـتورات حق و ایسـتادگی برای ترک همه محرمـات، و مقـاومت برای شکسـتن ضـربه حوادث و درهم کوبیـدن طوفانهـاست و نماز که پیونـد دهنـده قلب و جـان و روح و بـدن با قـدرت بینهایت، و لطف و رحمت و کرامت ازلی و ابـدی است از جایگاه ویژهای برخوردارند، لذا در کتاب هدایتگرش به همه انسانها فرمان واجب و لازم میدهد که از این دو منبع ملکوتی و الهی که تراکمی از انرژیهـای بسـیار پرقـدرت معنوی است در هر حـالی و در هر شـرایطی و در برابر هر حـادثه و طوفـان و دشـمنی و در کوران جنگهائی

ص:۳۸۳

که بر ضد شما برپا میشود استعانت جوئید و کمک بگیرید تا با یاری گرفتن از صبر و نماز قدرتی فوق العاده به دست آورید و ناتوانی شما جبران گردد، و ضعفتان از میان برود و در برابر هرگونه حادثه و انجام هرگونه تکلیف و مسئولیت قوی و مردانه و صادقانه و عاشقانه و بدون ذلت و شکست وارد میدان شوید.

اگر اتصال به صبر و نماز نباشد، و از این دو منبع قدرت یاری گرفته نشود، عوامل خطرناک نفسانی، و هوا و هوس، و عادات غیر منطقی، و حالات حیوانی، و عوامل پرجاذبه شهوت انگیز، و فریب کاری های شیاطین، و تحریکات جاذبه های مادی، و حکومت های فرعونی، و دسایس و وساوس طاغوتی، و مشکلات و مصائب، و طوفان ها و بلاها مهار حکومت بر انسان را به جنگ می گیرند و این موجود ناتوان را چون پَر کاهی بازیچه خود قرار می دهند و سرش را از هر طرف و هر جهت به سنگ بدبختی و شقاوت می کوبند و قلبش را تبدیل به قلب حیوان، و روحش را تبدیل به روح شیطانی می کنند و از او هیزمی خشک برای دوزخ می سازند.

این صبر و استقامت که در حدود صد و سه بار در آیات قرآن مجید آمده به معنای سکوت در برابر دشمن و تسلیم بودن در برابر حوادث و ناله از عمق جان نکشیدن و تقیه در برابر تخریب دشمنان چنان که گروهی ترسو و عافیت طلب پنداشته اند نیست، این صبر به معنای اراده پولادین، و ایستادگی مردانه، و مقاومت روحی و ایمانی و حفظ و نگاه داشتن خود در مدار دین و دینداری و تسلط بر هوای نفس، و آمال ها و آرزوهای غلط است و در حقیقت ایجاد سپری سخت و مقاومتی کوه صفت در برابر ضربه های مشکلات و حوادث و به ویژه هجوم

شهوات و معاصی و محرمات، و استقامت و پایداری و استواری برای پابرجا ماندن در حوزه طاعت و عبادت و بندگی خداست.

و این نماز که در بیشتر سوره های قرآن از آن یاد شده نه نمازی است که اکثر مردم با بی میلی و بدون رعایت شرایط ظاهری و باطنی می خوانند، بلکه نمازی است که شیطان از برابر نمازگزارش می گریزد، و به وسیله آن به شکست سختی دچار می شود، و نمازی است که قلب را آماده جلوه نور حق می کند و روح و نفس را از آلودگی ها پاک می نماید، و به خاطر این که صحیح اجرا شود مانع از تجاوز انسان به مال و حقوق مردم می شود، و انسان را در دایره نظم و انضباط قرار می دهد، و حالی عاشقانه و قدرتی ملکوتی، و اخلاقی پاک، و چهره ای آبرومند به انسان می بخشد.

وَ أَقِمِ اَلصَّلاٰةَ إِنَّ اَلصَّلاٰةَ تَنْهیٰ عَنِ اَلْفَحْشاٰءِ وَ اَلْمُنْکَرِ. (۱)

و نماز اقامه کن زیرا نماز انسان را از گناهان پنهان و آشکار و از کارهای زشت و اعمال ناپسند باز می دارد.

نمازگزاری که نمازش قدرت باز داشتن او را از فحشا و منکرات و از فسق و فجور و از تجاوز به حقوق دیگران ندارد باید یقین کند که نمازش نماز نیست بلکه بازی با الفاظ و حرکاتی بدنی است، نماز در صورتی نماز است که منبع یاری دهنده باشد و انسان بتواند به وسیله آن کسب قدرت و قوت کند تا در برابر هر فحشا و منکری بایستد و خود را نبازد، و صولت و حوادث و مشکلات و پیش آمدها را بشکند، و طوفان هوا و هوس و امیال و غرائز غیر معقول را بنشاند.

۱- ۱) - عنکبوت، آیه ۴۵.

خشوع مایه آسانی عبادت

خشوع به معنای فروتنی و انکسار است که بیشتر در مورد قلب و صدا و درونی و دیده به کار می رود، و در حقیقت امری معنوی است که از توجه عمیق به حق و یاد قیامت و دادگاهایش، و حسابرسی اعمال و دقیق بودن اوضاع آن روز به دست می آید.

آنان که چشم انداز عقل و فکر و ذهنشان محدود است، و دنیا و زرق و برقش چنان مشغولشان کرده که خود باخته شده اند، و دشمنان در برابر آنان بسیار پرقدرت و قوت جلوه دارند، و چراغ فطرتشان رو به خاموشی است، و باطنشان فرو رفته در ظلمت و تاریکی است، صبر و نماز بر دوش جانشان بسیار سنگین است، لذا از تحمل کردن این دو حقیقت عاجز و بخاطر این که از این دو برنامه احساس سنگینی می کند از این دو منبع انرژی فراری هستند، ولی صبر و نماز برای کسانی که در برابر خدا دلی خاشع و فروتن دارند بسیار سهل و آسان است لذا در همه پیش آمده و سختی ها و مشکلات و برای مصون ماندن از عوارض منفی هر پیش آمدی از صبر و نماز کمک می گیرند.

نگاهی به روایات شده:

«الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر:» (۱)

ایمان دو نیمه است، یک نیمه صبر و دیگر نیمه اش شکر است.

از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده:

«الصبر من الایمان بمنزله الرأس من الجسد:» (۲)

ص:۳۸۶

۱- ۱) - تفسیر ابوالفتوح ج ۱، ص۱۶۸.

۲- ۲) - تفسیر ابوالفتوح ج ۱، ص۱۶۸.

صبر نسبت به ایمان به منزله سر نسبت به بدن است.

از پیامبراسلام نقل است:

«الصبر ثلاثه: فصبر علی المصیبه و صبر علی الطاعه، و صبر عل المعصیه:» (۱)

صبر سه بخش است: صبر در برابر مصیبت و صبر بر طاعت، و صبر بر معصیت.

از حضرت عسگری (ع) در تفسیر و تأویل آیه شریفه وَ اِسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ اَلصَّلاٰهِ روایت شده:

«بـالصبر عن الحرام علی تـأدیه الامانـات و بالصبر علی الریاسات الباطله علی الاعتراف لمحمـد بنبوته و لعلی بوصـیته و اسـتعینوا بالصبر علی خدمتها و خدمه من یامرانکم بخدمته:» (۲)

از ایسـتادگی و مقـاومت بر حرام جهت ادای امانات حق و امانات مردم کمک و یاری بگیریـد، و از صبر در برابر ریاست های باطل بر اعتراف و اقرار به نبوت محمد و ولایت علی یاری بخواهید، و از صبر و اسـتقامت برای خدمت به پیامبر و امیرالمؤمنین و خدمت هر کس که آن دو شما را به خدمت کردن به او فرمان می دهند کمک بطلبید.

به خواست حضـرت حق در شـرح و توضـیح آیه شریفه ۱۵۵ سوره مبـارکه بقره به طور مشـروح در رابطه با صبر و اسـتقامت و روایات مربوط به آن بحث لازم خواهد آمد.

از رسول خدا روایت شده:

۱- ۱) - درالمنثور ج۱، ص۱۵۹.

۲- ۲) - تفسیر برهان ج۱، ص۹۴.

«کان الانبیا یفزعون اذا فزعوا الی الصلاه:» (۱)

پیامبران هنگامی که دچار امور هولناک می شدند به نماز پناه می بردند.

«کان رسول الله اذا حزّ به امر فزع الی الصلاه:» (۲)

هرگاه به پیامبر حادثه ای هولناک و ناخوشایند می رسید به نماز پناه می برد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«کان علی (ع) اذا اهاله شیئی فزع قام الی الصلاه:»

علی (ع) اینگونه بود که هرگاه حادثه هولناک وحشتزائی به او هجوم می کرد، و مصیبت دردناکی به او می رسید به نماز پناه میبرد.

در این زمینه در رابطه با امیرالمؤمنین (ع) چه شیرین و نیکوست که نظر میبدی را که از بزرگ ترین علمای اهل سنت و مفسری چیره دست است در کشف الاسرارش ملاحظه کنید:

«علی (ع) در برخی از جنگ هائی که شرکت داشت تیری به پایش رسید آن گونه که پیکان در استخوانش جای گرفت، آنچه هنر جراحی به کار بردند تا تیر را از بدن حضرتش جدا کنند نشد، گفتند: تا گوشت و پوست برندارند، و استخوان نشکنند این پیکان بیرون نخواهد آمد.

بزرگان و فرزندانش گفتند: اگر چنین است باید صبر کرد تا حضرت مولا وارد نماز شود، که ما وی را در نماز چنین بینیم که گوئی وی را از جهان خبر نیست!

۱- ۱) - درالمنثور ج۱، ص۱۶۳.

۲- ۲) - درالمنثور ج۱، ص۱۶۳.

صبر کردنـد تـا از فرائض و سـنن فارغ شـد و به نوافل و فضائل نماز ابتـدا کرد، مرد جراح و معالـج آمـد و گوشت بر گرفت و استخوان وی بشـکست و پیکـان را بیرون آورد و علی انـدر نمـاز بر حـال خـود بود، چون سـلام نمـاز بـاز داد گفت: درد من تخفیف یافته و آسان تر گشـته گفتنـد پایت جراحی شـد و ترا خبر نشـد گفت: اندر آن ساعت که من به مناجات الله باشم اگر جهان زیر و زبر گردد یا تیغ و سنان در من زنند مرا از لذت مناجات الله از درد تن خبر نباشد.

و این بس عجیب نیست که تنزیل مجیـد خبر می دهـد از زنان مصـر که چون زلیخا را به دوستی یوسف ملامت کردنـد، زلیخا خواست که ملامت را بر ایشان غرامت کند، و سرزنش و ملامت را به خودشان بازگرداند.

ایشـان را بخواست و جایگـاهی ساخت و آنان را به ترتیب بنشانـد و هر یکی را کاردی به دست راست و ترنجی به دست چپ داد، چنان که خدای جل و علا در آیه ۳۱ سوره یوسف گفت:

وَ آتَتْ کُلَّ وٰاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِکِّیناً:

چون آرام گرفتند یوسف را آراسته آورد و او را گفت برایشان بگذر، چون زنان مصـر یوسف را با آن جمال و کمال بدیدند در چشم ایشان بزرگ آمد همه دست های خود را بریدند و از مشاهده جمال و مراقبت کمال یوسف از دست بریدن خود خبر نداشتند.

پس به حقیقت دانیم که مشاهده دل و سر جان علی مر جلال و جمال و عزت و هیبت الله را بیش از مشاهده زنان بیگانه بود مر یوسف مخلوق را، پس ایشـان چنین بیخود شدنـد و از درد خود خـبر نداشـتند، اگر علی چنـان گردد که گوشت و پوست وی ببرند و از درد آن خبر نشود عجب نباشد و غریب نبود. (۱)

ص:۳۸۹

۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی، ج ۱، ص ۱۷۹.

از حضرت صادق (ع) خطاب به مسمع که از یاران با کرامت حضرت بود روایت شده است:

«یا مسمع ما یمنع احدکم اذا دخل علیه غم من غموم الدنیا ان یتوضأ ثم یدخل مسجده فیرکع رکعتین فیدعو الله فیهما اما سمعت الله یقول: و استعینوا بالصبر و الصلاه:» (۱)

ای مسمع چه چیزی شما را باز می دارد از این که هر گاه غمی از غم های دنیا به شما هجوم کند وضو بگیرد و به مسجد آید و دو رکعت نماز بخواند و در آن دو رکعت رفع هم غم را از خدا بخواهد؟ آیا نشنیدی خدا می فرماید: از صبر و نماز کمک بخواهید و از این دو منبع قدرت و قوت یاری بطلبید.

ملاقات رب و رجوع به او

پیش از توضیح این جمله باید به این مسئله توجه داشت که لغت ظن در این آیه شریفه به نظر اکثر مفسران و اهل دل به معنای یقین است، دلیل بر این مطلب این است که خشوع از نشانه های مؤمن شمرده شده:

اَلَّذِینَ هُمْ فِی صَلاٰتِهِمْ خٰاشِعُونَ: (۲)

و مؤمن کسی است که در آیات قرآن مجید از او به عنوان دارنده یقین به آخرت یاد شده است:

وَ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ (۳)

۱- ۱) - تفسیر برهان، ج ۱، ص ۹۴.

۲- ۲) - مؤمنون، آیه ۲.

۳- ۳) - بقره، آیه ۴. نمل، آیه ۳. لقمان، آیه ۴.

و کتاب های پر قیمت احتجاج، توحید و تفسیر عیاشی از امیرمومنان روایت کرده اند که آن حضرت فرموده:

«یوقنون انهم یبعثون والظن منهم یقین:» (۱)

به برانگیخته شدن در قیامت یقین دارند و ظن آنان یقین قطعی است.

و این یقین به لقاء حق و رجوع به حضرت او در قیامت است که سبب پدید آمدن خشوع و انکسار و فروتنی در قلب است که به خاطر آن عبادت و بندگی و به ویژه صبر در برابر همه جریانات تلخ و شیرین و انجام نماز با شرایط بر انسان سهل و آسان می شود.

گمان و ظن که مرتبه ای بسیار نازل از یقین و باور است میوه پر قوتی چون خشوع که بتواند بار امانتی چون نماز را تحمل کند ندارد.

برخی هم گفته اند: مسئله قبر و قیامت و اوضاع هولناک آن، و دادگاه های دقیق و عذاب های دردناکش چنان عظیم و سخت و هراسناک است که گمان به آن برای پدید آمدن خشوع قلب نسبت به حق کافی و بس است، وقتی گمان به چنین حادثه دردناک و هول انگیزی خشوع آور باشد یقین به آن سبب چه مرتبه ای از خشوع خواهد شد؟ !

این نکته بسیار مهم را نیز نباید از نظر دور داشت که لقاء به معنای رؤیت با چشم و دیدن با دیده سر نیست، بلکه به معنای یافتن و برخورد داشتن است انسان هنگامی که موانع بین خود و خدا را که عبارت از وساوس و هواجس، و رذایل اخلاقی و حالات شیطانی و معاصی و گناهان است برطرف کرد، و به بندگی خالص و بی شائبه رسید، و به حسنات اخلاقی به خصوص خشوع در

۱- ۱) - صافی، ج ۱، ص ۱۲۶.

برابر حضرت او نائل شد، و دل را با تابش نور ایمان چون آئینه صاف کرد به یقین حس می کند که در محضر حضرت رب است و با چشم دل به مشاهده جمال از دل و ابد موفق می شود و به خشوعش افزوده می گردد و با خشوع افزون شده به عبادت کامل و بندگی عاشقانه و مشتاقانه دست می یابد، و با برکنار رفتن موانع لقاء رب خود را در برابر او بی نهایت کوچک و او را بی نهایت بزرگ مشاهده می کند، و خشوعی بی نهایت در برابر حضرت بی نهایت برایش حاصل می شود و در آن هنگام است که وقتی به نماز می ایستد و الله اکبر می گوید اکبر بودن محبوب را نسبت به کل شیئی و اصغر بودن هر چیزی را نسبت به او درک می کند و با همه وجود به شکر و سپاس منعم برخاسته، و در رحمانیت و رحمتش غرق می شود و خود را در قیامت می بیند و برای همه امورش از او استعانت می جوید، و ثابت قدمی خویش را در صراط مستقیم که صراط انبیاء و صدیقین و شهیدان و صالحین است از او می طلبد و از گمراهی و مورد خشم قرار گرفتن به پناه او می رود و به رکوع و سجود و تشهدی خالصانه و عاشقانه که همه و همه محصول خشوعی است که از ملاقات به دست آورده موفق می شود و نهایتاً خود را در محضر همه ملکوتیان و انبیاء و امامان و اولیاء که از شئون ربوبیت حق اند می یابد و با سلام به همه آنان سلامی حضوری السلام علیکم ورحمه الله وبرکاته به پایان نماز که اوج معراج است می رسد، و درب رجوع به سوی او در قیامت کبری و نائل شدن به ثواب و پاداش اعمالش به ویژه صبر و نمازش به روی باطن او باز می گردد.

این است نتایج مثبت و شیرین لقاء رب که البته ظهور کاملش در قیامت است، و ثمره یقین به آخرت که سبب آراسته شدن به ایمان کامل و عمل صالح و اخلاق حسنه است.

ص:۳۹۲

تفسیر آیه۴۷-۴۸

اشاره

یا بَنِی إِسْرائِیلَ اُذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمِینَ

وَ اتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً وَ لا یُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ وَ لا یُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ

ای بنی اسرائیل نعمت هایم را که به شما عطا کردم و این که شما را بر جهانیان (زمان خودتان) برتری دادم یاد کنید.

و از روزی پروا کنید که نه کسی از کسی عذابی را دفع می کند، و نه از کسی شفاعتی می پذیرند، و نه از کسی برای آزادی اش از عذاب فدیه و عوض می گیرند و نه مستحقان دوزخ برای رهائی از دوزخ یاری می شوند.

شرح و توضیح:

از دو آیه شریفه چند مطلب قابل توجه استفاده می شود:

۱- فضیلت بنی اسرائیل بر جهانیان زمان خود ۲- قیامت روز تنهائی و غربت کافران و منکران ۳- شفاعت. ۴- مردود بودن فدیه در قیامت. ۵- بی یار بودن دوزخیان.

فضیلت بنی اسرائیل

ملاک فضیلت بنی اسرائیل بر جهانیان زمان خود ممکن است نعمت ایمان آنان به موسی و توارت و مقاومت و صبرشان در برابر فرعونیان تا زمان پیروزی، و شکافته شدن دریا برای آن قوم و غرق شدن فرعونیان در برابر چشمشان و رهائی از عذاب ها و رنج ها و مشقت هائی که به وسیله فرعونیان گرفتارش بودند باشد.

ص:۳۹۳

البته ایمـان و عمـل و عبادت و اطاعت و بنـد گی و ایسـتاد گی در برابر دشـمن و جلوه های رحمت الهی بر آن قوم تا زمانی که آنـان حافـظ این حقایق در حیاتشان بودنـد به آنان بر ملت های دیگر که فاقـد این نعمت های عظیم و کرامت های کم نظیر یا بی نظیر می بودند برتری داد، ولی پس از این که دچار کفران نعمت و ناسپاسـی سـخت شدند، و از موسی و تورات و فرهنگ حق روی گرداندنـد، و به عنـاد با حق و لـج بازی با حقیقت و گوساله پرستی و پول پرستی، و تحریف حقایق و ظلم و سـتم بر هم نوعان خود و دیگر اقوام شدنـد، مهر ذلت و مسـکنت و داغ خشم خدا بر آنان خورد، و میان یکدیگر دچار دشـمنی و کینه غیر قابل علاج شدند و به پستی و ذلت نشستند و به عذاب های گوناگون دچار شدند.

بـا توجه به این تغییر کلی که در حیـات آنـان پیـدا شـد و به عبـارت دیگر ملاـک هـای فضـیلت را از دست دادنـد و به ویژه با ارزیابی حضرت حق نسبت به امت پیامبر که در آیه شریفه.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ. (۱)

جلوه گر است، به یقین و صددرصـد می توان نظر داد که منظور از عـالمین در آیه شـریفه برتری آنـان در برهه ای از زمـان بر جهانیـان بوده آن هم زمـان کوتـاهی که ملاـک هـای فضـیلت در آنـان عینیت داشت و دلیلی بر فضـیلت و برتری آنان بر همه جهانیان در همه اعصار وجود ندارد.

مگر می توان گفت خـدای عـادل ملتی را که از پیامبرشـان و پیامبران پس از او روی گردانیدنـد، و به سـتم های فاحش دسـت زدند، و به انکار حقایق برخاستند، و به کتاب آسمانی دستبرد زده آیاتش را تحریف کردند و به عبادت طاغوت دچار

۱- ۱) - آله عمران، آیه ۱۱۰.

گشتند، و در پول پرستی و حیله و تقلب زبانزد جهانیان شدند، و از اختراع گناه و فساد از شیطان پیشی گرفتند و بلکه خود شیطان امت ها شدند بر جهانیان تا قیامت برتری بخشیده! !

اعتقاد به چنین مطلبی تهمت و افتراء به حضرت حق، و ملتزم شدن به دروغی سنگین است.

نظر حق را نسبت به این قوم پس از برباد دادن ملاک های فضیلت از طریق آیات قرآن مجید ملاحظه کنید تا بیش از پیش ثابت شود که عالمین در آیه شریفه جهانیان زمان آن قوم است آن هم وقتی که ملاک های فضیلت در آنان وجود داشت.

وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ اَلذِّلَّةُ وَ اَلْمَسْكَنَةُ وَ بٰاؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اَللّٰهِ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كٰانُوا يَكْفُرُونَ بِآيٰاتِ اَللّٰهِ وَ يَقْتُلُونَ اَلنَّبِيِّينَ بِغَيْرِ اَلْحَقِّ. (۱)

داغ ذلت و خواری و بیچارگی و مسکنت بر آنان زده شد و سزاوار خشم خدا شدند، این ذلت و مسکنت و دچار شدنش به خشم خدا به سبب آن بود که همواره به آیات خدا کفر ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند! !

اگر بگوئیم معنای عالمین در آیه شریفه همه جهانیان تا روز قیامت هستند با توجه به آیه شریفه بالا دچار تناقض غیر قابل حل می شویم. در سوره مجادله کسانی که یهود مغضوب حق را به دوستی گرفتند مورد عتاب و توبیخ قرار می دهد:

۱- ۱) - بقره، آیه ۶۱.

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اَللّٰهُ عَلَيْهِمْ مٰا هُمْ مِنْكُمْ وَ لاٰ مِنْهُمْ وَ يَحْلِفُونَ عَلَى اَلْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ

أَعَدَّ اَللّٰهُ لَهُمْ عَذٰاباً شَدِيداً إِنَّهُمْ سٰاءَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ. (۱)

آیا به کسانی که یهود مورد خشم خدا را به دوستی و ارتباط انتخاب کردند ننگریستی؟ اینان که با یهود پیوند برقرار کردند نه از شمایند و نه از آنان و به دروغ سوگند می خورند که از شمایند و خود می دانند که دروغ می گویند.

خدا برای این پیوند خوردگان به یهود مغضوب عذاب سختی آماده کرده است زیرا آنچه را که پیوسته انجام می دادند بد است.

راستی مطلب عجیب و شگفت آوری است، دوستی و ارتباط با یهود مغضوب بر باد دهنده ایمان و عامل مردود شدن اعمال و سبب دچار شدن به عذاب دردناک دنیا و قیامت است!!

قومی که پیوند با آنان موجب عذاب شدید است آیا میتوانند بر همه جهانیان تا قیامت برتری داشته باشند، و آیا خدای عادل این برتری دائمی را بر آنان می پسندد؟!!

وَ أَلْقَيْنٰا بَيْنَهُمُ اَلْعَدٰاوَةَ وَ اَلْبَغْضٰاءَ إِلىٰ يَوْمِ اَلْقِيٰامَةِ كُلَّمٰا أَوْقَدُوا نٰاراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اَللّٰهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي اَلْأَرْضِ فَسٰاداً وَ اَللّٰهُ لاٰ يُحِبُّ اَلْمُفْسِدِينَ. (۲)

۱- ۱) - مجادله، آیه ۱۴-۱۵.

۲- ۲) - مائده، آیه ۶۴.

ما میان آنان تا روز قیامت کینه و دشمنی انداختیم هر زمان آتشی را برای جنگ با مؤمنان افرختند خدا آنان را خاموش کرد، و همواره در همه جای زمین برای فساد می کوشند و خدا مفسدان را دوست ندارد.

در سوره مبارکه دخان می فرماید بر اساس آگاهی و عملی که نسبت به ملاک های فضیلت در آنان داشتیم به انتخاب آنان بر جهانیان زمان خودشان اقدام کردیم:

وَ لَقَدِ اِخْتَرْنٰاهُمْ عَلىٰ عِلْمٍ عَلَى اَلْعٰالَمِينَ. (۱)

این انتخاب و گزینش بر اساس آگاهی بود و این ذلت و مسکنتی که برای آنان خواسته شد و خشمی که بر آن سزاوار شدند نیز بر اساس آگاهی به مفاسد و فسق و فجور و جنایات آنان بود.

و ممکن است گفته شود فضیلت و برتری آنان نه بر اساس فرد فردشان در برهه ای خاص از زمان بود بلکه ملاک برتری آنان پیامبران بسیاری بود که در میان آنان مبعوث به رسالت شدند و برخی از آنان هم مانند داود و سلیمان صاحب سلطنت و حکومت بودند حکومتی عادلانه و حکیمانه. بنابراین فضیلت برای آنان نه در همه امور است بلکه در برخی از امور از جمله داشتن پیامبران بسیار بود.

در هر صورت برای بار دوم (۲)به آنان هشدار می دهد که نعمت هایم را که به شما ارزانی داشتم متذکر شوید باشد که با یادآوری نعمت ها به منعم نعمت ها توجه کنید و به فرمان های او از جمله به ایمان به قرآن و قبول نبوت پیامبر و

۱- ۱) - دخان، آیه ۳۲.

۲- ۲) - مربته اول در آیه چهل سوره بقره به آنان هشدار داده شد.

ولایت اولیاء حق گردن نهید و از این همه ناسپاسی و کفران نعمت و دشمنی عملی با منعم و پیامبرانش و آیاتش بپرهیزید.

«خدائی که شما را بر جهانیان به نعمت هدایت در دنیای گمراهی، و توحید در دنیای شرکت و نور ایمان در دنیای جهل و تاریکی و قوانین و شرایع در جهان بی بند و باری و توحش و پیوستگی در دنیای از هم گیسخته برتری داد.

این خلاصه بعثت و دعوت پیامبران است که بیشتر آنان ازمیان بنی اسرائیل برخاستند، بنی اسرائیل این برتری را بر سایر مردم در آن زمان قدردانی نکردند، توحید را به شرک و ایمان را به کفر و به جای عمل صالح و اجرای شریعت به تشریفات غرورانگیز سرگرم شدند و آئین عمومی خدا را به صورت امتیازات قومی در آوردند، و آن را با اوهام ملل مجاور و معاشر درهم آمیختند و بجای تقوا و نگرانی از آثار و اعمال و روز واپسین به پروراندن آمال و امیدهای بیپایه پرداختند تا آن که عقیده عمومی آنان این شد که مردم دنیا هر چه باشند اهل دوزخ و عذابند و ما هرچه باشیم اهل نجات و بهشتیم و پیامبران و بزرگان که از میان ما برخاستهاند شافعین و مدافعین ما میباشند، این اوهام و عقاید بیپایه همان اوهام مصریان و ملل دیگر آن روز دنیا بود که به صورت دیگری در میان بنی اسرائیل ظاهر گشت» (۱)

قیامت روز تنهائی کافران و منکران

یهود با فاصله گرفتن از تورات نازل شده، و نبوت پیامبران بزرگی که در میان آنان مبعوث به رسالت شدند نسبت به خود و آینده خود و به ویژه در رابطه با قیامت به شدت دچار انحراف فکری و اعتقادی شدند تا جائی که اولاً خود را

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ج ۱ ص ۱۴۸

قوم برتر در همه جهان و همه اعصار به حساب آوردند و غیر خودشان را قوم پست و نژاد بیارزش و ثانیاً قیامت را که فقط و فقط در سیطره عدالت و مالکیت و قدرت خدای حکیم است و آنجا هر کسی محشور با آثار اعمال خویش است به مانند دنیا به نظر آوردند که مجرم میتواند برای نجات از جرمش و برای گرزی از جریمه به صاحب قدرتی یا وکیل و وزیری یا رابطه داری که با دستگاه حکومتی مرتبط است متوسل گردد، و یا از شفاعت غیر منطقی کسی بهرهمند شود و اگر این هر دو قدرت، وسیله نجاتش نشد برای رهائی از جریمه فدیه و عوضی و رشوه و پولی بپردازد ای نهایتاً قوم و قبیلهاش را به یاری بطلبد و آنان با قدرتشان او را از چنگال کیفر نجات دهند.

این انحراف فکری و اعتقادی آثار بسیار سوئی در زندگی این قوم رسوا بجا گذاشت از جمله راه آنان را به سوی فسق و فجور، و گناه و معصیت و ظلم و ستم و تحریف آیات حق و حتی گشتن پیامبران باز کرد و آنان با خیالی آسوده از آن روزگار یعنی روزگار موسی تا امروز که سر از فرهنگ صهیونی در آوردهاند به انواع خیانتها و جنایتها و تخریب ارزشها، و مفاسد خانمانسوز مشغولند و خود را از جریمهها و کیفرهای قیامت مصون میدانند و در نهایت میگویند اگر هم به عذابی در آن روز دچار شویم مدتش بسیار کم و اندک است.

وَ قٰالُوا لَنْ تَمَسَّنَا اَلنّٰارُ إِلاّٰ أَیّٰاماً مَعْدُودَهً: (۱)

و بر پایه انحراف فکری و عقیدتی قائلند که آتش دوزخ جز چند روزی به ما نمی رسد.

۱- ۱) - بقره، آیه ۸۰.

اینان باید بدانند که با گناهان بسیار بزرگی که در آیات گذشته اعلام شد مرتکب شدند و هنوز هم در میان آنان جریان دارد چون: پیمان شکنی، تکذیب قرآن، فروختن آیات حق به بهای اندک، مشتبه کردن حق به باطل، کتمان نمودن حق، ترک نماز، بخل در پرداخت زکات، خود فراموشی در برابر نیکی کردن، کبر و غرور، بی اعتقادی به لقای حق و. . . .

برای معذب شدنشان به عذاب ابد کافی است، و قیامت بسیار دشوار و سختی به انتظار آنان است قیامتی که مقدمات بر پا شدنش و هویت وجودی اش برای اینگونه مردم عنود و لجوج فوق العاده هول انگیز و ترسناک و شکننده و در هم کوبنده است.

صحنه هائی از قیامت

روزی است که شأنش عظیم است، زمانش بی پایان است، سلطانش قاهر و چیره است، اوقاتش نزدیک است، آسمان در آن روز از هم می شکافد، و ستارگان پراکنده می شوند، خوشید به هم در پیچید، ستارگان تیره و بی نور شوند، کوه ها را به حرکت آرند و از جا بر کنند، اموال نفیس و با ارزش بی صاحب شوند، حیوانات وحشی محشور گردند، دریاها را مشتعل و برافروخته نمایند، هر کس با قرین خود جفت و همسان گردد، دوزخ را برافروزند، بهشت را نزدیک آرند، کوه ها از بیخ و بن کنده شوند، زمین به زلزله ای بسیار سخت و کوبنده دچار گردد، و سنگینی هایش را بیرون ریزد، مردم به صورت گروه گروه پراکنده به بهشت یا دوزخ باز گردند تا اعمالشان را که تجسم یافته ببینند، مردم از شدت

سراسیمگی چون پروانه های پراکنده باشند، و کوهها مانند پشم حلاجی شده شوند، مادران شیر دهنده در آن روز از کودکی شیرش می دهند بی خبر شوند. (۱)روزی است که یادش سید انبیاء محمد مصطفی، خاتم پیامبران را پیر کرد وقتی به او گفتند: شما را به حال پیری می بینیم! فرمود:

«شیبتنی سوره هود و الواقعه و المرسلات و عم یتساءلون و اذا الشمس کورت.»

سوره هائی که نام بردم مرا به پیری رسانید! !

قیامت به تناسب اعمال و اخلاق و عقاید انسان ها دارای اسامی گوناگونی است، که برای هر اسمی از اسم هایش سری و برای هر وصفی از اوصافش معنائی است، اگر در معانی آن اسماء و اسرار آن نام ها و حقایق آن اوصاف اندیشه شود، البته از هول و ترسش انسان پیر می شود، و موی سیاهش سپید می گردد، و آتش هوا و هوسش خاموش می شود، و شهواتش و خواسته هایش مقید به اوامر و نواهی حق می گردد، و از هر حقی که هر کسی بر عهده اش دارد پاک می شود، و به توبه واقعی نائل می آید، و گذشته را آنچنان که خدا می خواهد جبران می نماید و آینده اش را غرق عبادت و بندگی می کند و فقط به حلال خدا قناعت می نماید تا به سلامت و با امنیت وارد آن موقف عظیم شود.

اسامی و اوصاف قیامت

روز قیامت، روز اندوه و حسرت، روز پشیمانی، روز محاسبه، روز پرسش، روز مسابقه، روز رقابت، روز جدال و کشمکش، روز زلزله، روز فرو ریختن عذاب و خشم، روز صاعقه، روز واقعه، روز کوبنده، روز تکان و لرزش شدید،

۱- ۱) - مضمون آیات سوره های انشقاق، انفطار، مرسلات، زلزال، قارعه.

روز از دنبال درآمدن، روز پوشاننده، روزحادثه بزرگ و بدبختی و بلای سنگین، روز نزدیک شدن زمان دادگاه ها و حساب خلایق، روز ثابت و حق، روز حادثه بزرگ تر، روز بانگ هولناك و مهیب، روز جدائی، روز فراق، روز سوق به سوی خدا، روز قصاص و تلافی، روز ندا دادن، روز حساب، روز بازگشت، روزعذاب، روز فرار و گریز، روز قرار، روز برخورد و دیدار، روز ماندگار، روز حکم و قضاوت، روز پاداش، روز بلاء روز گریه، روز گرد آمدن، روز وعده عذاب، روز عرضه شدن اعمال، روز وزن شدن کوشش ها، روز ثابت، روز حکم و حکومت، روز فاصله انداختن میان حق و باطل، روز جمع، روز برانگیخته شدن، روز پیروزی، روز سوائی و بدنامی، روز عظیم، روز عقیم، روز سخت، روز اجر و جزاء، روز یقین، روز نشر، روز تحول، روز نفخه، روز فریاد سخت و رعدآسا، روز لرزه، روز حرکت، روز بازداشت، روز از خود بیخود شدن، روز هول و ترس، روز بی تابی، روز پایان و نهایت، روز مأوی، روز میقات، روز معاد، روز کمین، روز آشفتگی، روز عرق، روز تهیدستی، روز تیرگی، روز پخش شدن، روز انفصال و جدائی، روز وقوف، روز خروج، روز دائمی، روز غبن و خسارت، روز ترش رو و عبوس، روز معلوم، روز موعود، روز مشهود، روز بی تردید، روز آشکار شدن پنهانها، روز خیره شدن چشمها، روزی که کسی قدرت دفع عذاب از کسی ندارد، روز نداشتن اختیار، روز دعوت به سوی آتش، روز کشیده شدن به آتش با صورت، روز بالا و پائین شدن چهره ها در دوزخ، روز فرار شخص از برادرش، روز سکوت، روز نپذیرفتن عذر و بهانه، روز بدون بازگشت، روزی که مال و فرزند سود ندهد، روز پیر شدن بچه ها، روز ناامیدی کافران، روز. . . . . (۱)

ص:۴۰۲

۱- ۱) - محجه البیضاء ج ۸، ص۳۳۱- همه این اسامی و اوصاف برگرفته شده از صریح آیات قرآن است.

کتاب خدا در آیه مورد شرح و توضیح منحرفان فکری و کژ اندیشان را نسبت به چنین روزی با چنان اسامی و اوصافی هشدار می دهـد که نسبت به آن روز پروا کنیـد و خیال نکنید که با داشتن این همه جرم جنایت و فسق و فجور و ظلم و ستم کسی بتوانـد ذره ای از عـذاب خـدا را از شـما دفع کند، شـما باآثار اعمال شومتان محشور می شوید و در اسارت آن آثار هستید، و گره هائی که از عذاب به شما زده می شود دستی که در قیامت بتواند آن گره ها را حتی یک گره را بگشاید وجود ندارد.

وَ اِخْشَوْا یَوْماً لاٰ یَجْزِی وٰالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لاٰ مَوْلُودٌ هُوَ جٰازٍ عَنْ وٰالِدِهِ شَیْئاً إِنَّ وَعْدَ اَللّٰهِ حَقٌّ فَلاٰ تَغُرَّنَّکُمُ اَلْحَیٰاةُ اَلدُّنْیٰا وَ لاٰ یَغُرَّنَّکُمْ بِاللّٰهِ اَلْغَرُورُ. (۱)

و بترسید از روزی که هیچ پدری ذره ای از عذاب را از فرزندش دفع نمی کند، و نه هیچ فرزندی دفع کننده چیزی از عذاب از پدر خویش است، بی تردید وعده خدا نسبت به نیکوکار و بدکار حق است، پس زندگی دنیا شما را نفریبد، و مبادا شیطان شما را به کرم و رحمت خدا مغرور کند.

یَوْمَ یَفِرُّ اَلْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ وَ صٰاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ: (۲)

قیامت روزی است که انسان از برادرش و از مادر و پدرش و از همسر و فرزندانش می گریزد! !

راستی یهود با توجه به این آیات در قیامت چه خواهند کرد، و به چه کسی میتوانند دل خوش کنند، اینان باید بدانند که نسبت به خود و وضع و حالشان در

ص:۴۰۳

۱- ۱) - لقمان، آیه ۳۳.

۲- ۲) - عبس، آیه ۳۴-۳۶.

قیامت به شدت دچار انحراف فکری هستند، و در اوهام و خیالات بی پایه بسر میبرند.

البته به این نکته هم باید توجه داشت که هشدارهای قرآن مجید ویژه یهود نیست بلکه هشدار به همه مردم از هر مکتب و مذهبی که هستند می باشد که مبادا قیامت را با دنیا اشتباه بگیرید و به خیالات بی پایه و اوهام فاسد به عنوان امور حتمی و قطعی دل خوش شوید و از حقایق الهیه که سند استوارش آیات قرآن مجید است غافل بمانید و در فضای غفلت و بی خبری زیان های غیر قابل جبران و خسارت ابدی و عذاب همیشگی نصیب خود کنید و گرفتار رسوائی و افتضاح در دنیا و آخرت گردید، که انحراف و کژفهمی به خصوص نسبت به دین و مفاهیم دینی بلائی بس بزرگ و بیماری بس خطرناکی است.

بنی اسرائیل با جنایات و خیانت هائی که پیش از اسلام داشتند، و در زمان ظهور اسلام هم به حرکات شیطانی خود پای بند بودند و اکنون هم بیشتر آنان شریرترین مردم روی زمین هستند، و از منش و رفتارشان در هر عصری معلوم می گردد که دچار کفر باطنی و تکذیب آیات حق و معارف الهیه بوده و هستند در قیامت در کمال غربت و تنهائی خواهند بود، و سخت ترین و شدیدترین عذاب آنان را فرا خواهد گرفت، و احدی در آن روز به فریاد آنان نخواهد رسید، و به قول قرآن مجید کسی یافت نمی شود که ذره ای از عذاب خدا را که محصول تلخ اعمال و اخلاق خود آنان است از آنان برطرف کند، یهود و امثال آنان در قیامت اسیرانی هستند که آزادی ندارند، و بیمارانی می باشند که درمانی برای آنان وجود ندارد، اگر اینجا نخواهند بفهمند که نسبت به دین و حقایق الهیه منحرف و کژاندیش اند، آنجا که جای ظهور همه واقعیات است خواهند فهمید که نسبت به

خود و دیگر امت ها و در رابطه با حقایق به شدت دچار انحراف فکری و اعتقادی و اسیر اوهام و خیالات فاسد بودند.

شفاعت

این فقیر در صدد تفسیر مفصل شفاعت و بحث کلامی و فلسفی در این حقیقت مسلّم و اصیل و ضروری اسلام نیستم در این زمینه باید به کتاب هایی که خاص این مسئله نوشته شده و به تفاسیری که مشروح در این زمینه قلم فرسایی کرده اند مراجعه کنید، اینجانب این حقیقت قرآنیه را تنها به خاطر این که به استحکام اعتقاد مؤمنان بیفزاید و اشکالات اشکال کنندگان و خوارج مسلکان را از اذهان برطرف کند در چهار بخش مورد توجه قرار می دهم، امید است که برای مطالعه کنندگان سودمند افتد و گوشه ای از این واقعیت اسلامی برای آنان روشن شود.

۱- آیات مربوط به شفاعت

اشاره

برای این که بدانیم شفاعت از نظر قرآن مجید در چه جایگاهی قرار دارد و شفاعت حق چه شفاعتی است و شفاعت باطل چیست و شفاعت در چه زمینه ای تحقق می پذیرد و شفیعان کیانند و شفاعت شوندگان چه کسانی هستند و آیا شفاعت ازدیاد درجه یا کاستن بار گناه است باید مجموعه ای از آیات را که شفاعت در آنها مورد توجه قرار گرفته مورد دقت قرار دهیم و با نگاه به مجمو آیات چهره حقیقت را بنگریم، زیرا توجه به یک آیه مثلاً- آیهای که به طور مطلق شفاعت را نفی میکند و با تکیه بر آن یک آیه ایجاد اعتقاد به این که ابداً شفاعتی وجود ندارد اصل صحیحی برای یافتن حقیقت نیست.

ص:۴۰۵

بـدون دقت در مجموع آیاتی که یک مسـئله را در چهرههای گوناگونش مورد توجه قرار میدهد امکان ندارد نظر نهائی قرآن را نسبت به آن مسئله به دست آورد.

آنـان کـه نسبت بـه حقـایقی از قرآن و معـارفی از اسـلام دچـار انحراف، کژ فهمی، و تنـد روی شدنـد به خـاطر این است که حقیقتی را در یک آیه نظر کردنـد و از دیگر آیاتی که به برسـی این حقیقت پرداخته غافل و بیخبر ماندند، و به روایات بسـیار مهم اصـیلی که میگویـد: برخی از آیات قرآن برخی دیگر را تفسیر و تصـدیق میکنـد، و کتاب خـدا بخشـی به کمک بخشـی دیگر سخن میگوید و برخی از آن بر برخی دیگر گواهی میدهد (۱)، نظر نینداختند و بر این اساس نسبت به آیات قرآن دچار تفسیر به رأی و تحمیل افکار غلط و انحرافی خود بر آیات قرآن مجید شدند.

درباره تفسیر به رأی که کاری بس خطرناک و انحراف از معانی واقعی آیات است پیامبر می فرماید:

«من فسر القرآن برأیه فلیتبؤا مقعده من النار:» (۲)

کسی که قرآن را برابر با رأی خودش تفسیر کند، محل جلوسش را در آتش قرار خواهند داد.

و از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من فسر القرآن برأیه ان اصاب لم یؤجر، وان اخطأ فهو بعد من السماء:» (۳)

کسـی که قرآن را مطـابق رأی خـود تفسیر کنـد و تفسیرش حق باشـد پاداشـی نخواهـد یـافت، و اگر در تفسیرش خطا کند موجودی دور از خدا خواهد بود.

۱- ۱) - نهج البلاغه ترجمه مؤلف خطبه ۱۳۳ ص ۲۹۷

۲- ۲) - صافی، ج ۱، ص ۳۵.

۳- ۳) - صافی، ج ۱، ص ۳۵.

روی این حساب لازم است مسئله شفاعت را با توجه به مجموع آیات مربوط به شفاعت مورد دقت قرار داد تا نظر قطعی و نهائی کتاب خدا نسبت به این مسئله روشن شود:

آیات گروه اول

آیات این گروه آیاتی است که به طور مطلق شفاعت را در روز قیامت نفی می کند که برخی اعتقاد دارند در این گروه یک آیه بیشتر وجود ندارد و آن آیه ای است که هشدار می دهد:

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لا بَیْعٌ فِیهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ وَ اَلْکافِرُونَ هُمُ اَلظّالِمُونَ: (۱)

ای اهل ایمان از آنچه به شما روزی کرده ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی بیاید که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی و کافران همان ستمکارانند.

جمله ولا شفاعه برای کسانی که به دیگر آیات نظر نکردند و حتی زحمت دقت در آیه بعد از این آیه را به خود ندادند دستاویزی است برای انکار مطلق شفاعت و این مسئله شفاعت ساخته و پرداخته کاهنان و بی خبران از حقایق دینی است!

ولی پس از این آیه شریفه در آیه بعد که آیه الکرسی است به وجود شفیعانی اشاره می کند که به اذن و اجازه حضرت حق نسبت به گروهی که شایسته شفاعت هستند شفاعت می کنند.

مَنْ ذَا اَلَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ:

کیست آن که جز به اذن او در پیشگاهش قدم شفاعت پیش نهد؟

۱- ۱) - بقره، آیه ۲۵۴.

به روشنی از آیه شریفه استفاده می شود که شفاعت شفیع نسبت به شفاعت شونده به اذن حضرت او امری مسلم و قطعی است، وَ لاٰ شَفٰاعَةٌ در آیه قبل موردی خاص و معین دارد و آن نفی شفاعت از کافران ستمکار است.

بنـابراین مفهوم آیه شـریفه أَنْفِقُوا مِمّٰا رَزَقْنٰاکُمْ. . . . غیر از آن است که در بـدو امر که عبارت از نفی مطلق شـفاعت است بنظر می رسد آیه شریفه با توجه به آیات دیگر هیچ دلیلی بر نفی مطلق شفاعت نیست.

علاـوه بر این جمله وَ لاٰ خُلَّةٌ نیزماننـد وَ لاٰ شَـفٰاعَةٌ نفی مطلق دوستی در قیامت نیست گر چه در مرحله اول به نظر می رسـد که پیونـد دوستی همه اعم از فـاسق و مؤمن و صالـح و طالـح و بـاتقوا و بی تقوا گسسـته می شود در صورتی که در آیه دیگر در رابطه یا بقاء دوستی در قیامت در میان اهل تقوا می خوانیم:

اَلْأَخِلاّٰءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلاَّ اَلْمُتَّقِینَ:

در روز قیامت دوستان دشمن یکدیگرند مگر پرهیزکاران که پیوند دوستی شان با یکدیگر ماندنی و جاوید است.

پس آیه شریفه ای که لاٰ شَفٰاعَةٌ در آن است نظرش نفی شفاعت درباره گروهی است که ایمان نیاوردند یا اگر آوردند آنچنان ضعیف است که دست شـفاعت برای نجات آنان به آنان نمی رسد، و نهایتاً نفی شـفاعت در آیه شـریفه از گروهی در قیامت، دلیل بر نفی آن از دیگر گروه های شایسته شفاعت نیست.

آیات گروه دوم

در این گروه از آیات شـفاعتی را که انحراف اعتقادی و کژفهمی یهود به آن تکیه کرده نفی می کند، و مطلقا آنان را شایسـته شفاعت نمی داند. و با توجه به

ص:۴۰۸

اینکه جمله وَ لاٰ یُقْبَلُ مِنْهٰا شَفٰاعَةٌ نکره در سیاق نفی است مطلق شفاعت را از این گروه لج باز عنود و خیانت پیشه نفی می نماید:

در این زمینه دو آیه در سوره بقره که همانند هم است وارد شده:

وَ اِتَّقُوا یَوْماً لاٰ تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً وَ لاٰ یُقْبَلُ مِنْهٰا شَفٰاعَةٌ وَ لاٰ یُؤْخَذُ مِنْهٰا عَدْلٌ وَ لاٰ هُمْ یُنْصَرُونَ (۱)

و از روزی پروا کنید که نه کسی از کسی عذابی را دفع می کند و نه از کسی شفاعتی می پذیرند و نه از کسی در برابر بخشش گناهانش فدیه و عوضی میگیرند و نه برای رهائی از آتش دوزخ یاری می شوند.

این دو آیه شریفه به گواهی آیات قبل از خودش به انواع جنایات و خیانت ها و ستم های شدید یهود به مظلومان اشاره دارد فقط و فقط نشان دهنده نفی شفاعتی است که یهود به خیال واهی و گمان باطل خود به آن معتقد است و خطاب واتقوا در هر دو آیه می خواهد به آنان بگوید: از آن روزی که با این گونه ماهیت شما هیچ شفاعتی نسبت به شما پذیرفته نخواهد شد پروا کنید.

آنان از روی اعتقاد نامعقول می گفتند: ما چون فرزندان پیامبران از بنی اسرائیل هستیم، هر اندازه هم گناه ما زیاد و فراوان و سنگین باشد پدران ما که دارای مقام نبوت اند از ما در قیامت شفاعت خواهند کرد، در صورتی که قرآن پیوند نسبی اینگونه معاندان و متجاوزان را در دنیا و آخرت گسسته و قطع می داند:

وَ نٰادیٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقٰالَ رَبِّ إِنَّ اِبْنِی مِنْ أَهْلِی وَ إِنَّ وَعْدَکَ اَلْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْکَمُ اَلْحٰاکِمِینَ:

ص:۴۰۹

۱- ۱) - بقره، آیه ۴۸- بقره، آیه ۱۲۳.

قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ (۱)

و نوح (پیش از آن طوفان همه منطقه را فرا بگیرد و تمام دشمنان و منکران را به کام مرگ کشد) پروردگارش را ندا داد و گفت:

پروردگارم به راستی که فرزندم از خاندان من است و یقینا وعده ات (به نجات خاندانم حق است) و تو بهترین داورانی.

خدا فرمود: ای نوح به یقین او از خاندان تو نیست او سرا پا کرداری ناشایسته است، پس چیزی را که به آن علم نداری از من مخواه همانا من تو را اندرز می دهم که مبادا از ناآگاهان باشی!

یک بار دیگر با دقت عقلی به هر دو آیه نظر کنید، نوح با کمال اطمینان به خدا می گوید فرزندم از خاندان من است و تو وعده ات برای نجات خاندانم قطعی است، پس شفاعت مرا نسبت به پسرم قبول کن و او را نجات بده، و خداوند هم قاطعانه به نوح گفت: او از خاندان تو نیست و هیچ پیوندی میان تو و او وجود ندارد، او عملی ناشایسته است و بهمین خاطر پیوندش با تو گسسته است و سپس نوح را به شدت مورد خطاب قرار می دهد که من نصیحتت می کنم که مبادا از ناآگاهان باشی!

به راستی در این دو آیه شریفه چه درس ها و پندها و عبرت های بسیار مهم و باارزشی است و با توجه به این دو آیه آیا ادعای یهود که ما نسب به پیامبران می بریم پس هر چه باشیم و هر گناهی بر عهده ما باشد پدرانمان که دارای مقام نبوت هستند در قیامت از ما شفاعت می کنند، ادعائی درست و صحیح است؟ !

۱- ۱) - هود، آیه ۴۵- ۴۶.

مسلماً پیوند یهود و هر گناهکار حرفه ای با آباء و اجداد پاکش گسسته و بریده است و خدا به خاطر پاکان به ناپاکان معاند و کافر در دنیا و آخرت توجهی نخواهد کرد.

پسر نوح با بدان بنشست ج

خانـدان نبوتش گم شـد جـج سگ اصـحاب کهف روزی چند جپی نیکان گرفت و مردم شد جج قرآن مجید درباره بدکاران حرفه ای و کـافران و معانـدان و تکـذیب کننـدگان آیات حق می فرمایـد: حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ کَلاّ إِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ فَإِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَ لا یَتَساءَلُونَ:

اینـان از دشـمنی با حق باز نمی ایسـتند و از گناه و جنایت دست بر نمیدارنـد، تا زمانی که یکی از آنان را مرگ در رسـد می گوید: پروردگارم مرا برای جبران گناهان و تقصـیرهائی که از من سـر زده به دنیا باز گردان امید است در برابر آنچه از عمر و مال و ثروت در دنیا واگذاشـتم کار شایسته ای انجام دهم. به او می گویند: چنین نیست که می گوئی، بدون تردید این سخنی بی فایـده است که او گوینـده آن است و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شونـد، پس زمانی که در صور دمیـده شود قطعا در آن روز نه میانشان پیونـد خویشاونـدی و ارتباط نسبی وجود خواهد داشت و نه از احوال یکدیگر خواهند پرسید!

اعتقاد به چینن شفاعتی که یهود آن را دستاویز خود کرده اند آن هم شفاعت بی قید و شرط که سبب باز بودن دست فرزندان پیـامبران در انجـام هر نوع گنـاه و کـار زشت و خیـانت و جنـایت باشـد و تنهـا انتساب نسبی به پیامبران در تحقق این شـفاعت کفایت کند شدید مورد انکار قرآن و معارف الهیه و قوانین اسلامی است.

ص:۴۱۱

زیرا فرهنگ سعادتبخش اسلام و شریعت الهی ملاک و اساس و اصل و زیربنای نجات را ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه می داند نه نسب و پیوند خویشاوندی.

البته همه پیوندها در قیامت گسسته نخواهد بود، بلکه گسستگی پیوند جریمه ای از جرایم مجرمان و معاندان و کافران و دشمنان حق است، چنان که در آیات بالا ملاحظه کردید و دقت نمودید که سخن آیه درباره بی دینان و بی خبران از حق است.

چه سخن غیر منطقی و نامعقول و بیپایهای است که یهود در هر عصری آن را تکرار میکنند و آن این که میگویند: ما امت برگزیده خدائیم نه تنها آنان این سخن بیاصل و ریشه و بدون دلیل را میگویند بلکه مسیحیان فریب خورده از یهود هم این سخن را پیوسته تکرار میکنند چنان که قرآن از قول هر دو طایفه نقل میکند:

وَ قٰالَتِ اَلْيَهُودُ وَ اَلنَّصٰارىٰ نَحْنُ أَبْنٰاءُ اَللّٰهِ وَ أَحِبّٰاؤُهُ: (۱)

یهود ونصاری گفتند: ما فرزندان و دوستان خدائیم.

آنان نجات در آخرت و وردو به حوزه شفاعت را ویژه کسی میدانند که به خاندان اسرائیل منتسب باشد، گوئی انتساب به فامیل اسرائیل، یا انتساب به مکتب یهودیت و نصرانیت هر چند هیچ عملی و اعتقادی و کار خیری در میان نباشد مایه نجات و عامل رهائی از کیفرها و رهائی از عذاب دوزخ است! !

عجیبتر این که قرآن اعتقاد بسیار بسیار سنیفی را از آنان نقل میکند که ابداً ارزش عقلی و منطقی ندارد، و هیچ دلیل و برهانی آن را بدرقه نمیکند:

۱- ۱) - مائده ۱۸

وَ قٰالُوا لَنْ يَدْخُلَ اَلْجَنَّهَ إِلاّ مَنْ كٰانَ هُوداً أَوْ نَصٰارىٰ: (۱)

و گفتند: هرگز و ابداً جز یهودی یا نصرانی وارد بهشت نمیشود! !

قران با شدت با این افکار غلط و خیالات خام و اوهام پوسیده مبارزه دارد، و انتساب به فامیل اسرائیل یا به یکی از دو آئین یهودیت و نصرانیت را کافی در نجات نمیداند، بلکه یهودیگری و نصرانیگری را از اندیشه باطل میشمارد و مایه نجات را آراسته بودن به اسلام و شریعت احمدی و ایمان قلبی و تسلیم باطنی و عمل صالح و کردار خالصانه میداند، و در پوچ بودن و بیمایگی انتساب لفظی و فامیلی میگوید:

تِلْكَ أَمٰانِيُّهُمْ قُلْ هٰاتُوا بُرْهٰانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ بَلىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ: (۲)

این دروغها و اباطیل و یاوهگوئیهای آنان است بگو اگر در ادعای خود راستگوئید دلیل و برهان بیاورید. آری کسانی که همه وجود خود را تسلیم خدا کنند در حالی که نیکوکارند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

یهود شفاعت در آخرت را با شفاعت در دنیا یکی دانسته و برخلاف حق و جدای از عقل و منطق معتقد به شفاعت گشته.

«شفاعت در دنیا و از نظر عرف این است که شفیع حاکم را وادار به عفو می نماید و اراده او را درباره مجرم برمی گرداند، (با این نوع شفاعتی که یهود قائل است) این سؤال پیش می آید که حاکم به عدل چگونه رأی و نظرش با شفاعت تغییر می نماید؟ این حاکم مستبد و ظالم است که به حسب مصلحت خود تغییر

۱- ۱) - بقره ۱۱۱

۲- ۲) - بقره ۱۱۱- ۱۱۲

حکم و اراده می دهـد، عذاب مجرم (حرفه ای) چون موافق با عدل الهی است پس گذشت از وی مخالف عدل است، با توجه به آن که حکم و اراده پروردگار عین حکمت و سـنت حتمی اوست و قابل تغییر نیست، چنان که آیاتی از قرآن به عـدم تغییر سنت و اراده خداوند تصـریح دارد قابل توجه و دقت بیشتر آن که با باز بودن راه چنین شـفاعتی (که یهود معتقد است) آئین و شریعت در نظر عامّه سـست می شود، و احکام دگرگون می گردد و این برخلاف حکمت بعثت پیامبران و تشریع شرایع است، بلکه منشأ اختلال نظم و ترویج گناه می گردد، چنان که در بعضی از امم که به این آرزوها مغرورند دیده می شود.

و چه بسـا اینگونه مغروران از مردمی که دین بر آنهـا حـاکم نیست و تنهـا قوانین و وجـدان بر آنهـا حکومت می کنـد، گناه و قانون شـکنی شان بیشتر می گردد، زیرا اینان به امیـد «واهی» و اتکاء «غلط» به شـفاعت شافعین سد وجدان را مانند حدود دین در هم می شکنند و به هر گناهی خود را می آلایند و از هر اقدام به خیر و توجه به صلاح و اصلاحی وامانده می گردند.

گروه سوم

آیاتی است که صـریحاً دلالت دارند روز قیامت برای مطلق کافران از هر ملّتی که باشند شفیع و شفاعت کننده ای وجود ندارد یا شفاعت شافعان که به حال شایستگان مورد شفاعت سودمند است به آنان سودی نمی دهد:

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِى تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا

أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ اَلَّذِی کُنّٰا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا کٰانُوا یَفْتَرُونَ (۱)

آیا (کافران و منکران قرآن برای باور کردن آن) جز تحقق وعده هایش را انتظار می کشند؟ روزی که حقایق بیان شده در آن به صورتی ظاهر و آشکار بیابد، کسانی که از پیش آن را به فراموشی سپرده بودند می گویند: یقیناً فرستادگان پروردگارمان حق را آوردند (ولی ما آن را نپذیرفتیم) پس آیا در چنین روزی شفاعت کنندگانی برای ما وجود دارند که ما را شفاعت کنند یا به دنیا باز گردانده می شویم تا کاری غیر آنچه انجام می دادیم انجام دهیم به راستی آنان سرمایه وجودشان را تباه کردند و آنچه را به دروغ (به عنوان شریک خدا به خدا) نسبت می دادند از دستشان رفت و گم شد.

إِذْ نُسَوِّیکُمْ بِرَبِّ اَلْعٰالَمِینَ وَ مٰا أَضَلَّنٰا إِلاَّ اَلْمُجْرِمُونَ فَمٰا لَنٰا مِنْ شٰافِعِینَ وَ لاٰ صَدِیقٍ حَمِیمٍ: (۲)

(هنگامی که آنان با بت هایشان به آتش در افتند روی به بت ها کرده می گویند: ما شما را با پروردگار جهانیان مساوی و یکسان قرار می دادیم و ما را جز مجرمان گمراه نکردند، در نتیجه برای ما نه شفیعانی است و نه یک دوست نزدیک و صمیمی!

وَ کُنّٰا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ اَلدِّینِ (۴۶) حَتّٰی أَتٰانَا اَلْیَقِینُ (۴۷) فَمٰا تَنْفَعُهُمْ شَفٰاعَةُ اَلشّٰافِعِینَ:

و ما روز رستاخیز و قیامت را تکذیب و انکار می کردیم تا آن که برای ما یقین آمد، در این حال شفاعت شافعان سودی به آنان نمی دهد.

ص:۴۱۵

۱- ۱) - اعراف، آیه ۵۳.

۲- ۲) - شعراء، آیات ۹۸- ۱۰۱.

کافران بر اثر ضدیت با حق و تکذیب توحید و انکار نبوت و ظلم و ستم، و آلوده بودن به گناهان کبیره و ترک واجبات الهی و غرق بودن در محرمات شایستگی شفاعت را در خود نابود کرده از این جهت لایق ورود در این حوزه پاک و نجات بخش نیستند.

در هر حال نبود شفیع برای کافران یا نافع نبودن شفاعت شفیعان نسبت به آنان منافاتی با ثبوت شفاعت برای اهل ایمان ندارد.

گروه چهارم

آیاتی است که شفیع بودن بت ها را مردود می داند، و هیچ گونه شفاعتی را برای آنان قائل نیست.

دقت در آیات کتاب خدا و مطالعه در تاریخ حیات عرب در عصر جاهلیت روشن می سازد که بت پرستان بت های چوبی و سنگی و فلزی را عبادت می کردند و چنین می پنداشتند که با پرستش معبودهای مصنوعی و دست ساز خودشان می توانند توجه و رضایت آنها را به خود جلب کنند تا در پیشگاه شفیعان آنان برای نزول باران، فراوانی نعمت، ارزانی ارزاق و حل مشکلات باشند!

قرآن در آیات متعددی نه تنها از پرستش و عبادت بُتان نهی می کند بلکه از شفیع بودن آنها به شدت انتقاد می نماید، و توجه می دهد که این معبودهای باطل و ناچیز که مالک خیر و شر خویش نیستند چگونه می توانند عذاب الهی را از دیگران دفع کنند؟

وَ لَقَدْ جِئْتُمُونٰا فُرٰادیٰ کَمٰا خَلَقْنٰاکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَکْتُمْ مٰا خَوَّلْنٰاکُمْ وَرٰاءَ ظُهُورِکُمْ وَ مٰا نَریٰ مَعَکُمْ شُفَعٰاءَکُمُ اَلَّذِینَ زَعَمْتُمْ

ص:۴۱۶

أَنَّهُمْ فِيكَمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكَمْ وَ ضَلَّ عَنْكَمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ. (۱)

(و لحظه ورود به جهان دیگر به آنان خطاب می شود) همانگونه شما را نخستین بار (در رحم مادر تنها و دست خالی از همه چیز) آفریدیم، اکنون هم تنها به نزد ما آمدید و آنچه را در دنیا به شما داده بودیم پشت سر گذاشته و همه را از دست دادید و شفیعانتان را که در ربوبیت و عبادت ما شریک می پنداشتید همراه شما نمی بینم بی تردید پیوندهای شما با آنان بریده و آنچه را شریکان خدا گمان می کردید از دستتان رفته و نابود شده است.

وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مَا لاٰ يَضُرُّهُمْ وَ لاٰ يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هٰؤُلاٰءِ شُفَعٰاؤُنٰا عِنْدَ اَللّٰهِ قُلْ أَ تُنَبِّئُونَ اَللّٰهَ بِمٰا لاٰ يَعْلَمُ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِي اَلْأَرْضِ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ: (۲)

و آنان به جای خدا اشیائی می پرستند که نه زیانی به آنان می رساند و نه سودی عایدشان می کند و می گویند آنها شفیعان ما نزد خدایند! بگو: آیا خدا را به شفیعانی خبر می دهید که آنها را در آسمانها و زمین به عنوان شفیع نمی شناسد؟ او از آنچه که شریک او قرار می دهند منزه و برتر است.

وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكٰائِهِمْ شُفَعٰاءُ وَ كٰانُوا بِشُرَكٰائِهِمْ كٰافِرِينَ وَ يَوْمَ تَقُومُ اَلسّٰاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ: (۳)

ص:۴۱۷

۱- ۱) - انعام، آیه ۹۴.

۲- ۲) - یونس، آیه ۱۸.

۳- ۳) - روم، آیات ۱۳-۱۴.

و از معبودانشان که آنها را کورکورانه می پرستیدند برای آنان شفیعانی نخواهد بود و آنان معبودانشان را در قیامت انکار خواهند کرد. و روزی که قیامت برپا شود آن روز همه از هم جدا می شوند.

أَمِ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ شُفَعٰاءَ قُلْ أَ وَ لَوْ كٰانُوا لاٰ يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَ لاٰ يَعْقِلُونَ: (۱)

بلکه آنان شفیعانی جز خدا انتخاب کرده اند، بگو: با این که آنها مالك چیزی نیستند و تعقلی ندارند باز آنها را شفیع می شمارید! !

با توجه به مفاهیم و معانی این آیات و قرائنی که قبل و بعد آنهاست روشن می گردد که هدف همگی این آیات کریمه نفی شفیع بودن بتهاست و مفاد آنها نفی شفاعت به طور مطلق نیست.

أَ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ اَلرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ لاٰ تُغْنِ عَنِّی شَفٰاعَتُهُمْ شَيْئاً وَ لاٰ يُنْقِذُونِ: (۲)

آیا به جای خدا معبودانی برگزینم که اگر خدای رحمان برای من آسیب و گزندی بخواهد نه شفاعتشان ذره ای زیان را از من دفع می کند و نه می توانند نجاتم دهند.

گوینده این کلام حکیمانه بنابر نقل مفسران حبیب نجار است که به دفاع از فرستادگان عیسی برخاست و از توجه به بت ها و اعتقاد به شفاعت آنها انتقاد کرد و در راه دفاع از فرهنگ حق به دست کوردلان به شهادت رسید.

با این همه نفی و انکار نهایتاً قرآن مجید عقیده به شفاعت را بسان برخی دیگر از عقاید پیشینیان اصلاح نموده، و در عین این که عقاید غیر منطقی را به باد انتقاد گرفته و نظام اخروی را غیر از نظام این جهان دانسته مع الوصف اصل

ص:۴۱۸

۱- ۱) - زمر، آیه ۴۳.

۲- ۲) - یس، آیه ۲۳.

وجود شفاعت را انکار ننموده و آن را اصالتاً حق خدا دانسته و برای اولیاء او تحت شرایطی که مهم آنها اذن الهی است ثابت دانسته است، و خیال خیال پردازان را که تصور می کنند شفاعت در قیامت همچون پارتی بازی در دنیاست در هم کوبیده است و ثابت می کند که شفاعت در حقیقت دعائی مستجاب در حق کسانی است که از ایمان و عمل برخوردارند ولی مستحق ازدیاد رتبه یا آمرزش گناهانی هستند که از روی جهالت از آنان سرزده و در ارتکاب گناهشان قصد مخالفت و جنگ با حق را نداشته اند، بلکه لغزشهائی بوده که در عین نفرت داشتن از آنها دچارش شده اند.

و روی این حساب میان آیات نفیکننده شفاعت و ثابت کننده آن کوچک ترین اختلاف و تضاد وجود ندارد، زیرا آیات نافی بر رد عقاید یهود و بت پرستان و اقوامی مشابه آنهاست ولی آیات اثبات کننده ناظر به شفاعت صحیح است که مبینش قرآن و شارح و مفسرش احادیث و روایات اهل بیت است.

گروه پنجم

آیاتی است که شفاعت را ویژه خدا می داند و می گوید: پاداش دهنده و شفیعی نیست و شفاعت همگی مربوط به اوست:

وَ أَنْذِرْ بِهِ اَلَّذِینَ یَخافُونَ أَنْ یُحْشَرُوا إِلی رَبِّهِمْ لَیْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِیٌّ وَ لا شَفِیعٌ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ: (۱)

۱- ۱) - انعام، آیه ۵۱.

و به وسیله این قرآن کسانی را که از محشور شدن به سوی پروردگارشان بیم دارند هشدار ده که آنان را (در آن روز هول انگیز) جز خدا سرپرست و شفیعی نخواهد بود باشد که بپرهیزند.

وَ ذَرِ اَلَّذِینَ اِتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ اَلْحَیٰاهُ اَلدُّنْیٰا وَ ذَکِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمٰا کَسَبَتْ لَیْسَ لَهٰا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَلِیٌّ وَ لاٰ شَفِیعٌ.

و کسانیکه دینشان را بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا آنان را فریفت واگذار، و مردم را با قرآن هشدار ده که مبادا کسی در روز قیامت به کیفر آنچه از گناهان مرتکب شده از رحمت و ثواب محروم ماند و به هلاکت سپرده شود و او را جز خدا سر پرست و شفیعی نباشد.

اَللّٰهُ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا فِی سِتَّهِ أَیّٰامٍ ثُمَّ اِسْتَویٰ عَلَی اَلْعَرْشِ مٰا لَکُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاٰ شَفِیعٍ أَ فَلاٰ تَتَذَکَّرُونَ: (۱)

خداست که آسمان ها و زمین و آنچه را میان آنهاست در شش دوره آفرید، سپس برتخت فرمان روائی و تدبیر امور آفرینش چیره و مسلط گشت برای شما جز او هیچ یاور و شفاعت کننده ای نیست.

قُلْ لِلّٰهِ اَلشَّفٰاعَهُ جَمِیعاً لَهُ مُلْکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ: (۲)

۱- ۱) - سجده، آیه ۴.

۲- ۲) - زمر، آیه ۴۴.

بگو همه شفاعت در سیطره مالکیت خداست و او مالک آسمانها و زمین است، سپس به سوی او باز می گردید.

اینگونه آیات ناظر بر نفی شفاعت بت ها و کوبیدن اعتقاد سخیف بت پرستان است و ناظر بر شفاعت دیگر شفیعان چون پیامبران و اولیا و صلحا که شفاعتشان به اذن خدا صورت می گیرد و در دیگر آیات مطرح است نیست.

گروه ششم

آیاتی است که با صراحت و روشنی کامل شفاعت غیر خدا را در پیشگاه حق و در دادگاه الهی به عنوان یک اصل مسلم و قطعی پذیرفته و غیر قابل انکار می داند، هر چند آن را از نظر شفیع و شخصی که مورد شفاعت قرار می گیرد محدود و مشروط معرفی می کند.

از جهت شفیع شرایطی دارد که شرط مهم آن این است که شفاعت باید به اذن خدا باشد و بدون اذن او شفاعتی صورت نمی گیرد.

از نظر شفاعت شونده نیز شرایطی مقرر است که بطور اجمال این است که شخصی که مورد شفاعت قرار می گیرد باید رضای حق را جلب کند و از دایره شایستگی شفاعت شدن خارج نشده باشد.

مَنْ ذَا اَلَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ: (۱)

کیست که بدون اذن او به شفاعت برخیزد.

ما مِنْ شَفِیعٍ إِلاّ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ: (۲)

شفیعی نیست که جز به اذن او شفاعت کند.

۱- ۱) - بقره، آیه ۲۵۵.

۲- ۲) - یونس، آیه ۳.

لاّ یَمْلِکَونَ اَلشَّفاٰعَهَ إِلاّ مَنِ اِتَّخَذَ عِنْدَ اَلرَّحْمٰنِ عَهْداً: (۱)

معبودان باطل کافران در قیامت قدرت بر شفاعت ندارند مگر کسانی مانند پیامبران و امامان و فرشتگان که از نزد خدای رحمان پیمانی بر اذن شفاعت گرفته باشند.

یَوْمَئِذٍ لاٰ تَنْفَعُ اَلشَّفاٰعَهُ إِلاّٰ مَنْ أَذِنَ لَهُ اَلرَّحْمٰنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلاً: (۲)

در آن روز شفاعت کسی سود ندهد مگر آنکه خدای رحمان به او اذن دهد و گفتارش را در مورد شفاعت از دیگران بپسندد.

وَ لاٰ تَنْفَعُ اَلشَّفاٰعَهُ عِنْدَهُ إِلاّٰ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ: (۳)

شفاعت در پیشگاه خدا جز برای کسانی که به آنان اذن دهد سودی ندارد.

گروه هفتم

آیاتی است که قاطعانه از وجود شفیعانی خبر می دهد که درباره گنهکاران که شایسته شفاعت اند، شفاعت می کنند، بلکه نام و مشخصات آن شفیعان را هم معین می کند:

وَ قٰالُوا اِتَّخَذَ اَلرَّحْمٰنُ وَلَداً سُبْحٰانَهُ بَلْ عِبٰادٌ مُکْرَمُونَ، لاٰ یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ، یَعْلَمُ مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ مٰا

۱- ۱) - مریم، آیه ۸۷.

۲- ۲) - طه، آیه ۱۰۹.

۳- ۳) - سبا، آیه ۲۳.

خَلْقَهُمْ وَ لاٰ یَشْفَعُونَ إِلاّٰ لِمَنِ اِرْتَضیٰ وَ هُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ: (۱)

و مشرکان گفتند: خدای رحمان فرشتگان را به فرزندی خود گرفته منزه است او، فرشتگان فرزند خدا نیستند بلکه بندگانی گرامی و ارجمندند، در گفتار بر او پیشی نمی گیرند و آنان فقط به فرمان خدا عمل می کنند، خدا همه گذشته و آینده آنان را می داند و جز برای کسی که خدا بپسندد شفاعت نمی کنند و آنان از ترس عظمت و جلال او هراسان و بیمناکند.

وَ کَمْ مِنْ مَلَکٍ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ لاٰ تُغْنِی شَفٰاعَتُهُمْ شَیْئاً إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ أَنْ یَأْذَنَ اَللّٰهُ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ یَرْضیٰ: (۲)

و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان ها هستند که شفاعتشان هیچ سودی نمی بخشد مگر پس از آن که خدا برای هر که بخواهد و بپسندد اجازه دهد.

بنابر آیات قرآن شفاعت شفیعانی چون پیامبران و امامان و صالحان و فرشتگان البته به اذن خدا برای آنان که خدا بخواهد و شفاعت شفیعان را در حق آنان رضایت دهد امری قطعی و مسلم و مسئله ای قرآنی است که انکارش مساوی با انکار قرآن و تکذیبش تکذیب قرآن است.

۲- شفاعت حقیقتی امید بخش چون توبه، مایه تربیت و سازندگی

اگر هر روزنه و دری و هر راه نجاتی به روی گنهکاران بسته بود، و به آنان اعلام می شد که بیماری شما درمان ندارد، و گناه شما از پرونده پاک نمی گردد، و آمرزش خدا و دعای پاکان شامل حال شما نمی شود، و هیچ طریقی برای رهائی

۱- ۱) - انبیاء، آیات ۲۶- ۲۸.

۲- ۲) - نجم، آیه ۲۶.

شما از این همه گناه و بار سنگین وجود ندارد، قطعاً نه این که از حجم گناه آنان نمی کاست، و آنان را به سوی اصلاح نمی برد، بلکه زمینه می شد که هر لحظه بر گناهشان و جرم و عصیانشان افزوده شود، و سفره فساد را در خانواده و اجتماع گسترده تر نمایند و ضربه های غیر قابل جبرانی ببار آوردند که البته همه اینها محصول دلسردی و ناامیدی بود.

اما خدای مهربان و پیامبران او و امامان معصوم و اولیاء الهی پیوسته گناهکار را به عنوان یک بیمار قابل علاج نظر می کنند مگر این که بیمار خود علاقه به درمان دردش نداشته باشد.

بر اساس این نگاه حکیمانه به اهل معصیت است که با آنان طبیبانه رفتار می کنند و آنان را به داروهای لازم برای درمان بیماریشان هدایت می نمایند، و ناامیدی از علاج و نیز ناامیدی از رحمت و مغفرت خدا را جزء محرمات شدید و مساوی کفر دانسته و اجازه دلسردی نسبت به اصلاح حال و عمل و جبران گذشته و ساختن آینده به هیچ اهل معصیتی نمی دهند.

اسوه ها و سرمشق های را در این زمینه چون آسیه همسر فرعون، و قوم یونس، و ابولبابه، و حربن یزید ریاحی معرفی می کنند تا هر گناهکاری هر چند بخشی از عمر خود را در گناه گذرانده باشد.

به اصلاح عقاید و اعمال و اخلاق و جبران گذشته امیدوار و دلگرم شود، از جمله مایه ها و زمینه هائی که به گناهکار ارائه شده مسئله شفاعت پاکان و نیکان و صالحان است که هم در دنیا برای اصلاح کارساز است و هم در آخرت، به این معنا که گناهکار را راهنمائی می کنند تنها ماندنت را در عرصه گناه و فرد بودنت را در میدان معصیت تداوم مده و به راحتی در کنار اولیاء الهی قرار بگیر و از آن طبیبان روحانی راه درمان و طریق علاج بخواه و فردیت و تنهائی ات را و وتر

بودنت را تبدیل به شفع کن، چون گنهکار به محضر نبی و ولی و عالم ربانی درآید و از او نسخه درمان بگیرد و با آن نسخه آنچه واجب از او فوت شده جبران کند و از حقوق مردم چه مالی و چه غیر مالی پاک شود، و از محرماتی که به آن خو کرده بود دست بردارد قطعاً و حتماً مورد مغفرت و رحمت قرار می گیرد و کارسازی شفاعت پاکان که او را به منطقه اصلاح و صلاح کشیدند در زندگی اش جلوه گر می شود، آیا شفاعت در چهره دنیائی اش غیر این است؟ آیا شفاعت در اصطلاح معارف الهی جز این است؟ و همین شفاعت است که از سوی اولیاء الهی در قیامت برای امیدواران و افتادگان در میدان اصلاح و روی آوردگان به سوی خدا که گناهی در پرونده آنان مانده، یا بقایای تاریک آن در باطنشان کمین گرفته، و یا نیازی به ارزش گذاری بیشتری به اعمال و ایمانشان هست و برای نجات سریع آنان چاره ای جز دعای پاکان و درخواست نجات آنان از درگاه خدا نیست کارسازی حکیمانه خود را نشان می دهد و با درخواست آن بزرگواران و به عبارت دیگر شفاعت آنان، کسانی را که چراغ فطرت و ایمانشان خاموش نشده و از حوزه شایستگی مغفرت و رحمت خارج نشده اند و در حدی دارای ایمان و عمل هستند ولی برای نجات مایه بیشتری نیاز دارند به اذن خدا شامل حالشان می شود و به خواست حق نجات پیدا می کنند و به نگرانی آنان با دعای خوبان و درخواست مقربان درگاه خاتمه داده می شود.

همانطور که درختان و گیاهان با شفاعت ریشه خود آب و غذا از زمین می گیرند، و همانطور که موجودات زنده با شفاعت ابرو باران به آب دسترسی پیدا می کنند، و همانطور که طفل در رحم به شفاعت پستان مادر از وجود مادر شیر می گیرد و. . . . .

ص:۴۲۵

به همین صورت گمراهان در دنیا به شفاعت انبیاء و کتابهای الهی و به شفاعت امامان و به شفاعت عالمان ربانی نور هدایت را دریافت می کننـد و در مـدار بنـدگی و کار خیر قرار می گیرنـد و در آخرت از طریق وجود همین بنـدگان خاص خـدا که در حقیقت وسیله های انتقال فیوضات رب به خلق هستند مغفرت و رحمت را به شرط شایستگی دریافت می کنند، شفاعت به این معنـائی که تحریر شـد چه جلوه دنیـائی اش و چه جلوه آخرتی اش از مایه های شـگرف تربیتی و سازنـدگی و رشـد دهنـده به انسـان است، اگر شـفاعت به این صورت برای مجرمـان و اهـل گناه تقریر شود نه اینکه آنان را به ادامه گناه دلگرم می کنـد و بـاعث تعطیـل قوانین شـریعت می گردد، بلکه عامـل اصـلاح و توبه و بازگشت و دلگرمی معصـیت کار به مغفرت و رحمت و آبادی دنیا و آخرتش می گردد.

اگر به گناهگـاران تفهیم شود که شـفاعت هرگز شامـل مشـرکان، کـافران، فاسـقان، و آنان که چراغ فطرتشان را با طوفان هوا هوس خاموش کرده اند و نیز شامل حال گنهکاران حرفه ای یعنی آنان که تا پایان عمر به عصیان و طغیان ادامه می دهند نمی شود، او را بیدار می کند، و پرده غفلتش را کنار میزند، و از دچار شدن به عذاب قیامت و تنهائی و غربت آن روز هولناک می ترسانـد و نهایتاً با قدرت شـفاعت صـحیحی که به او القاء شده به مسـیر توبه می افتد و برای جبران خسارت های گذشـته اقدام می کنـد و تـا جائی که امکان دارد برای اصـلاح خود می کوشـد و چون راه را به همین حال و عمل ادامه دهـد و از دنیا برود برابر آیات قرآن که قاطعانه شـفاعت را برای پاکان و نیز برای فرشـتگان مسـلم می داند مشـمول شفاعت می گردد و به ساحل نجات می رسد.

اعتقاد به این گونه شفاعت مانند توبه واقعی بسیار کارساز و مؤثر است، شفاعتی که برابر آیات و روایات به مردم القاء شود، نه شفاعتی که غیر

ص:۴۲۶

متخصصان و بی سوادان که متاسفانه در کسوت دین فراوان اند به مردم القاء می کنند شفاعتی که غیر معقول و غیر منطقی است و جز عوام فریبی و اغراء به جهل و دلگرم کردن گناهکار به ادامه گناه ثمر دیگری ندارد.

وظیفه واجب و لازم عالمان و دلسوزان متخصص و درس خوانده های حوزه های علمیه است که در منابر و سخنرانی ها و نوشته ها حساب شفاعتی که قرآن و روایات اهل بیت برای ما مطرح می کنند از شفاعتی که غیر متخصصان و بی سوادان در کسوت دین و چه بسا مزدوران و گرگان در لباس میش برای ضربه زدن به اسلام القاء می کنند جدا کنند، و مردم را به مفاهیم حقیقی کلمات قرآن و روایات آشنا سازند و به آنان هشدار دهند که پای هر منبری و کنار هر سخنرانی ننشیند و به هر شعر غیر معقول و مخالف با اصول اسلام گوش ندهند.

نوشته اند شاعری حاجب نام که فکر می کرد روز قیامت دست امیرالمؤمنین نسبت به شفاعت از مجرمان و گنهکاران چنان باز است که علاقه مندان به حضرتش به اعتماد به شفاعتش هر چه بخواهند می توانند گناه معصیت کنند و به عرصه فسق و فجور درآیند و از تعطیل احکام خدا و ارتکاب محرمات نهراسند!

به این خاطر به افتخار مولا قصیده ای سرود که اولین بیتش این است:

حاجب اگر معامله حشر با علی است جج

من ضامنم تو هر چه بخواهی گناه کن! ج راستی بی شرمی تا کجا که دلگرمی به رئیس موحدان و امیرمؤمنان، و بالاترین مجاهد فی الله، و شب زنده دار بی نظیر، و مخلص کبیر، و عامل به همه احکام الهی و خائف از قیامت، و مولای پرهیزکاران را مایه آزادی در گناه و معصیت قرار دهند! !

ص:۴۲۷

ولی همین شاعر باطل گو که گویا شعر سخیف و غیر معقولش و سخن باطل و کلام ضد قرآنش دل امیرمؤمنان را در برزخ که از آنجا مشرف به کار اهل دنیاست نگران و روحش را رنجانده بود می گوید:

در عالم رؤیا امام را خواب دیدم، خشم حضرتش را از سرودن چنین شعر غلط و بی پایه ای لمس کردم، امام در اوج ناراحتی از من خواستند که بخش دوم شعرم را به اینصورت تغییر دهم:

حاجب اگر معامله حشر با علی است شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن.

۳ – جایز بودن درخواست شفاعت در دنیا و در آخرت

از الطاف خاص حضرت حق به بندگانش این است که آنان را مجاز دانسته برای رفع مشکلات خود، و باز شدن گره های کور زندگی شان، و شفا یافتن از بیماری های سخت و دیگر اموری که نیاز به یاری خواستن از دیگری است در دنیا به آبرومندان در پیشگاه حق پناه ببرند و از آنان بخواهند برای حل مشکلشان و رفع پریشانی و گرفتاری شان نزد حضرت حق شفاعت کنند و از محبوب ازل و ابد بخواهند که به سوی آنان نظر رحمت کند و به خاطر آبرو و مقام شفیع دردشان را دوا و مشکلشان را حل کند.

سند این واقعیت آیاتی از کتاب خداست که برای نمونه به چند آیه اشاره می شود:

وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جٰاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اَللّٰهَ وَ اِسْتَغْفَرَ لَهُمُ اَلرَّسُولُ لَوَجَدُوا اَللّٰهَ تَوّٰاباً رَحِيماً: (۱)

ص:۴۲۸

۱– ۱) – نساء، ۶۴.

و اگر آنان هنگامی که با ارتکاب گناه به خود ستم نمودند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد. یقینا خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.

از مفهوم آیه استفاده می شود که خداوند مهربان گناهکاران را توبیخ می کند که پس از ارتکاب گناه و ستم بر خود، چرا به محضر پیامبر نمی روند و آنجا از خدا درخواست استغفار نمی کنند و از پیامبر نمی خواهند که برای آنان دعا کند و از خدا بخواهد که گناهانشان را بیامرزد؟

مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَهً حَسَنَهً یَکُنْ لَهُ نَصِیبٌ مِنْها: (۱)

هر کس وساطت و شفاعت پسندیده ای کند (تا کار خیری چون جهاد، احسان به مردم و حل مشکلات خانواده و جامعه صورت پذیرد) بهره ای از آن برای او خواهد بود.

از آیه شریفه استفاده می شود که شفاعت در امور مثبت و کارهای خیر و برنامه های خدا پسندانه مجاز است، و مراجعه مردم به این گونه انسان ها که با شفاعتشان کار انجام می گیرد و مشکل حل می شود نه این که بی مانع بلکه لازم است و شفیع از این طریق به ثواب و پاداش هم می رسد.

قالُوا یا أَبانَا اِسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا کُنّا خاطِئِینَ قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ اَلْغَفُورُ اَلرَّحِیمُ:

برادران یوسف به پدرشان یعقوب گفتند: ای پدر با این معنویت و مقام و آبروئی که نزد حق داری و دارای مقام قرب به حریم ربوبی هستی برای ما از حضرت او آمرزش بخواه بی تردید ما خطاکار بوده ایم.

۱- ۱) - نساء، ۸۵.

یعقوب گفت: از پروردگارم برای شما درخواست آمرزش خواهم کرد زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است. برادران خطاکار و عاصی و ظالم به یوسف مجاز بودند که به آبرومندی چون یعقوب مراجعه کنند و او را در پیشگاه حق شفیع قرار دهند تا با استفاده از آبرومندی و مقام قربش برای فرزندان خطاکارش دعا کند و واسطه و شفیع شود که خدا آنان را بیامرزد، یعقوب هم وظیفه الهی داشت خطاکاران را بپذیرد و به آنان وعده حتمی دهد که آمرزش گناهانشان را از خدا بخواهد و آنان را دلخوش و دلگرم کند که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است و یقین بدانند که مورد آمرزش قرار خواهند گرفت.

اینگونه امور هیچ منافاتی با توحید ندارد، و ایراد و اشکال برخی از فرق اسلامی که بسیار تلخ و تندرو هستند ایراد و اشکال بی جائی است و ایراد و اشکالشان ناشی از جهل آنان به آیات روشن قرآن و کژفهمی آنان از معارف توحیدیه و حقایق اسلامیه است.

و نیز مردم از جانب حضرت حق مجازند که در همین دنیا به اولیاء الهی و مقربان درگاه حق رجوع کنند و از آنان علاوه بر بهره گیری از شفاعتشان در دنیا قول شفاعت برای روز قیامت بگیرند.

و نیز در قیامت به توفیق حق مجازند که به عباد مقرب و بندگان مکرم و اولیاء خاص الهی مراجعه کنند و از عظمت و آبرو و مقام قربشان برای ترفیع درجات خود یا پاک شدن گناهان باقی مانده بر عهده شان که در دنیا فرصت توبه و جبران نیافتند شفاعت بخواهند و اولیاء الهی هم مجازند با اذن خدا از گنهکاران برای نجات یافتنشان شفاعت کنند.

ص: ۴۳۰

اینک نمونه هائی در زمینه های شفاعت خواهی از اولیاء حق برای حل مشکلات امور دنیائی و قول گرفتن از آنان برای شفاعت در آخرت و رجوع آخرتیان در قیامت برای درخواست شفاعت از پیامبران و اولیاء حق:

عربی بیابانی به محضر رسول خدا مشرف شد و گفت: جانها به لب آمده و گرسنگی ما را به تنگ آورده و چهارپایان نابود شده اند سپس این دو جمله را گفت:

«فادع الله لنا فانا نستشفع بالله علیک و بک علی الله»

من خدا را به سوی تو شفیع آوردم و تو را نیز شفیع خود به درگاه الهی قرار می دهم.

حضرت میان دو گفتار او گفتار نخستش را تخطئه کرد زیرا معنا ندارد خدا را نزد کسی شفیع قرار داد و دیگر گفتارش را پذیرفت.

پیامبر پس از تسبیح خدا برای تخطئه قسمت اول سخن عرب فرمود:

«ویحک ان الله لا یستشفع به علی احد من خلقه شأن الله اعظم من ذلک:»

وای بر تو شأن حضرت حق برتر از این است که نزد کسی شفیع قرار داده شود.

احمد حنبل و ترمذی دو محدث معروف اهل سنت از عثمان بن حنیف صحابی معروف نقل کرده اند:

مردی مبتلا به چشم درد به محضر پیامبر رسید و درخواست دعا کرد و به پیامبر گفت:

«دع الله ان یعافینی:»

نزد خدا شفاعت کن او از او بخواه که خدا مرا عافیت دهد.

پیامبر او را میان دعای خود و صبر بر بلاـ مخیر ساخت، ولی مبتلای به درد دعا را درخواست نمود، پیامبر به او فرمان داد وضوی صحیح بگیرد و با دعای ویژه خدا را بخواند و او انجام داد و گرفتاری اش برطرف شد.

قطعاً اگر درخواست شفاعت برای رفع درد از ولی خدا جائز نبود باید پیامبر اسلام شخص مبتلا را مورد سرزنش و توبیخ قرار می داد.

طلب شفاعت از روح پرقدرت و پاک اولیاء الهی نیز پس از مرگ یا شهادتشان جائز است.

از ابن عباس که روایاتش مورد قبول اهل سنت نیز هست روایت شده: هنگامی که امیرمؤمنان از غسل و کفن پیامبر فارغ شد روی آن حضرت را باز کرد و گفت:

«بابی انت و امی طبت حیا و طبت میتاً. . . و اذکرنا عند ربک:» (۱)

پدر و مادرم فدایت، در حال حیات و ممات پاک و پاکیزه ای از ما نزد پروردگارت یاد فرما.

یعنی برای ما درخواست رحمت و لطف و احسان و مغفرت و آمرزش کن و حل مشکلاتمان را از حضرت او بخواه.

نویسنده کشف الارتیاب ص ۲۶۵ از زرقانی عالم بزرگ اهل سنت در کتاب شرح بر مواهبش نقل می کند:

هر گاه کسی هنگام دعا بگوید:

«اللهم انی استشفع بنبیک یا نبی الرحمه اشفع لی عند ربک»

۱- ۱) – مجالس مفید.

پروردگارا من پیامبر تو را شفیع خود قرار میدهم، ای پیامبر رحمت در حق من در پیشگاه پروردگارت شفاعت کن.

دعای چنین شخصی با شفیع قرار دادن پیامبر مستجاب می شود.

این ها همگی حاکی است از این که در درخواست شفاعت میان حال حیات و ممات شفیع تفاوتی نیست.

علمای بزرگ اسلام در کتاب های آداب زیارت پیامبر یادآور می شوند که بگوئیم:

«جئناك لقضاء حقك. . والاستشفاع بك فليس لنا يا رسول الله شفيع غيرك فاستغفر لنا و اشفع لنا:»

ای پیامبر به زیارتت آمدیم تا حق تو را ادا کنیم و از تو درخواست شفاعت نمائیم ای رسول خدا ما شفیعی جز تو نداریم در حق ما شفاعت کن.

ترمذی محدث معروف اهل سنت و یکی از نویسندگان صحاح اهل تسنن از انس خدمتکار پیامبر روایت می کند که انس گفت:

«سألت النبی ان يشفع لی يوم القيامه فقال انا فاعل قلت فاين اطلبک فقال علی الصراط:»

از پیامبر درخواست کردم که روز قیامت در حق من شفاعت کند حضرت پذیرفت و فرمود شفاعت خواهم کرد گفتم در عرصه قیامت شما را کجا بیابم؟ فرمود کنار صراط.

انس آگاهانه و عالم به امور دین از رسول خدا درخواست شفاعت می کند و پیامبر هم با کمال لطف می پذیرد.

هرگز به خاطر انس در این درخواست اشکالی خطور نمی کند و پیامبر نیز نه تنها او را از این درخواست نهی نمی کند بلکه به او نوید انجام شفاعت می دهد.

ص:۴۳۳

مردی به نـام (تبع) از قبیله حمیر پیش از تولـد پیامبر شـنیده بود که به همین زودی پیامبری از سـرزمین عربسـتان از جانب خـدا برانگیخته خواهد شد وی پیش از مرگ نامه ای تنظیم کرد و از نزدیکانش خواست اگر روزی چنین پیامبری مبعوث به رسالت شد نامه مرا به او برسانید و در آن نامه چنین نوشته بود:

«و ان لم ادرککَ فاشفع لی یوم القیامه و لا تنسنی:»

اگر عمرم وفا نکرد و پیش از این که تو را بیابم از دنیا رفتم در آخرت از من شفاعت کن و مرا از یاد نبر.

هنگامی که نامه به دست پیامبر رسید سه مرتبه فرمود:

«مرحباً بتبع الاخ الصالح:»

آفرین به تبع برادر شایسته ام.

بایـد به تنـدروان کـج فهم، و مدعیان توحید ناب در فرهنگ وهابیت گفت اکثر این روایات در مهم ترین کتب خود شـما اهل سنت نقل شـده، هر گاه درخواست شـفاعت از پیامبر شـرک بود هرگز پیامبر تبع را برادر صالح خود نمی خواند و سه بار به او آفرین نمی گفت بلکه نامه اش را با خشم پاره کرد و می گفت مطلبی شرک آلود نوشته.

امـا درخواست شـفاعت در عرصه قیـامت که از بـاب لطف حق بر مردم مجـاز است در روایات مختلف و گوناگونی آمـده که برای تیمن و تبرک به یکی از مهم ترین آنها اشاره می کنم:

«عن سماعه عن ابی عبدالله (ع) قال سألته عن شفاعه النبی یوم القیامه قال:»

«یلجم الناس یوم القیامه العرق فیقولون: انطلقوا بنا الی آدم یشـفع لنا (عنـد ربه) فیأتون آدم فیقولون: اشـفع لنا عند ربک فیقول: ان لی ذنبا و

خطیئه فعلیکم بنوح فیردهم الی من یلیه و یردهم کل نبی الی من یلیه حتی ینتهون الی عیسی فیقول: علیکم بمحمد رسول الله فیعرضون انفسهم علیه و یسالونه فیقول: انطلقوا فینطلق بهم الی باب الجنه و یستقبل باب الرحمن و یخر ساجداً فیمکث ما شاءالله فیقول الله عزوجل: ارفع رأسک و اشفع تشفع و سل تعط و ذالک قوله: عسی ان یبعثک ربک مقاما محموداً:» (۱)

از حضرت صادق (ع) درباره شفاعت پیامبر در قیامت سئوال شد حضرت فرمود: روز قیامت عرق تا دهان مردم را می گیرد، می گویند: ما را نزد آدم ببرید تا از ما شفاعت کند، پس نزد آدم می آیند و می گویند: نزد پروردگارت از ما شفاعت کن، آدم می گوید بر عهده من خطای (نزدیک شدن به شجره است) به سوی نوح بروید نوح آنان را به سوی پیامبر پس از خود می فرستد و همین طور هر پیامبری مردم را به جانب پیامبر بعد از خود تا به عیسی می رسند عیسی میگوید شما را به محمد سفارش می کنم. مردم خود را به پیامبر می نمایانند و از او درخواست شفاعت می کنند حضرت می فرماید، رهسپار شوید، پس آنان را تا درب بهشت میبرد و خود رو به حریم رحمت حضرت رحمان می کند و به حال سجده به زمین می افتد، تا خدا بخواهد در سجده می ماند پس به او خطاب می شود، سر بردار و شفاعت کن که شفاعتت پذیرفته است و بخواه که خواسته ات مستجاب است و این قول خدا در قرآن که فرمود:

امید است پروردگارت تو را به مقامی ستوده برانگیزد. (۲)

ص:۴۳۵

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج ۸، ص ۳۵۰- تفسیر علی بن ابراهیم، قمی، ج ۱، ذیل آیه عسی ان یبعثک. . بحار، ج ۸، ص ۴۵، حدیث ۴۶.

۲- ۲) - اسراء، آیه ۷۹.

با توجه به اصل شفاعت که بر اساس آیات و روایات حقیقتی مسلم و امری قطعی است، و واقعیتی است که اگر مفهوم حقیقی آن به مردم القاء شود آثار تربیتی عظیمی دارد و به مثابه ترمزی است که هر گناهکاری را از ادامه گناه باز می دارد و آلوده دامن را به فکر اصلاح اعمال و رفتارش می اندازد و او را با همه وجود شرمنده احسان خدا و اولیاءش می نماید باید گفت انکار آن کاری ناپسند و خلاف قرآن و اهل بیت و خلاف سیره و روش پاکان روزگار و اعصار است و روایات مهم اسلامی هم مردم را از انکار آن نهی می کنند:

از رسول خدا روایت شده است:

«من لم یؤمن بحوضی فلا اورده الله حوضی، و من لم یؤمن بشفاعتی فلا انا له الله شفاعتی:» (۱)

کسی که به حوض من ایمان ندارد، خدا او را به حوض من در نیاورد، و هر کس به شفاعت من ایمان ندارد خدا او را به شفاعت من نمی رساند.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است:

«من کذب بشفاعه رسول الله لم تنله:» (۲)

کسی که شفاعت رسول خدا را انکار کند به آن نمیرسد. و از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من انکر ثلاثه اشیاء فلیس من شیعتنا: المعراج و المسأله فی القبر والشفاعه:» (۳)

۱- ۱) - بحار ج۸، ص۳۴.
۲- ۲) - بحار ج۸، ص۴۰.
۳- ۳) - بحار ج۸، ص۳۷.

کسی که سه حقیقت را انکار کند از شیعیان ما نیست: معراج، سئوال در برزخ، و شفاعت.

۴شفاعت کنندگان

آنچه از آیات و روایات استفاده می شود این است که شفاعتگنندگان در پیشگاه حق عبارت اند از:

۱- طاعت و عبادت ۲- توبه ۳- پیامبر ۴- فاطمه زهرا ۵- امیرالمؤمنین و یازده امام معصوم ۶- پیامبران ۷- فرشتگان ۸- شهداء ۹- علمای ربانی ۱۰- آموزندگان و حافظان قرآن ۱۱- خویشاوند و همسایه مؤمن ۱۲- قرآن مجید.

روایات مربوط به شفیعان و شفاعتشان در کتاب های پر ارزش غررالحکم، مجمع البیان، خصال، مناقب ابن شهر آشوب، امالی شیخ صدوق، بحار، و در منابع اهل سنت در سنن ابن داود، سنن ابن ماجه، سنن ترمذی، مسند احمد حنبل به طور مفصل آمده است. (۱)در این قسمت به خواست حضرت حق شرح و توضیح بخش سوم آیه شریفه چهل و هشتم سوره مبارکه بقره را دنبال می کنم:

۳ - مردود بودن فدیه در قیامت

از عادات یهود این بود که برای فرار از قانون، یا نجات از جریمه و کیفر، یا آزاد کردن اسیر چنان که در آیه ۸۵ سوره بقره مطرح است عوض جنسی یا مالی می پرداختند که از این عوض در اصطلاح قرآن تعبیر به عدل و فدیه شده است.

۱- ۱) - بخشی از بحث شفاعت همراه با حذف و توضیح، و اضافات فراوان از طرف اینجانب و تشریح و تفسیر ابتکاری از این فقیر از کتاب شفاعت در قلمرو عقل و قرآن حدیث استفاده شد.

این قوم از خود راضی که به دروغ و بی دلیل خود را امت برتر نسبت به همه امت ها می دانند به تصور این که قیامت هم مانند دنیاست و مالک و حاکم آنجا عاشق چشم و ابروی آنان است، یا به خیال فاسد و واهی خود قیامت را عرصه ای واگذار شده به خویش یا میدانی برای بازی گری خود به حساب می آورند پیش خود بریده و دوخته اند که در قیامت برای پاک شدن از همه گناهان و معاصی و خیانت ها و جنایت ها و عهدشکنی ها و ستم ها، و غارت اموال و حقوق مردم، و تحریفات و افترائات و نهایتاً برای نجات از عذاب دوزخ فدیه و عوض می دهیم و برای ابد خود را از کیفر و جریمه خلاصه می کنیم.

ولی خدای عادل که بر اساس فضل و عدالتش پاداش اهل ایمان را می دهد و بر پایه عدلش مجرمان مستحق جریمه را کیفر می دهد خدائی که در موضع عفو و رحمت ارحم الراحمین و در موضع عذاب و عقوبت سخت ترین کیفر کنندگان است در قرآن مجید که در وحی بودنش هیچ شکی نیست و سند و مصدق نبوت پیامبر، و امضا کننده تورات نازل شده بر موسی است اعلام کرده که در قیامت از هیچ مجرم و فاسقی بر فرض که بتواند و مایه و سرمایه در این زمینه داشته باشد فدیه و عوض پذیرفته نیست.

در رابطه با این مسئله به هفت آیه از قرآن که هر کدامش اگر بر کوه نازل می شد آن را متلاشی کرد با دقت هر چه بیشتر توجه نمائید:

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ اَلْأَرْضِ ذَهَباً وَ لَوِ اِفْتَدىٰ بِهِ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ وَ مٰا لَهُمْ مِنْ نٰاصِرِينَ: (۱)

ص:۴۳۸

۱- ۱) - آل عمران، آیه ۹۱.

یقیناً کافرانی که در حال کفر از دنیا رفتند، هرگز از هیچ یک از آنان برای رهائی از عذاب هر چند به اندازه آکندگی زمین از طلا، فدیه و عوض دهد، پذیرفته نمی شود، برای آنان عذابی دردناک است و هیچ یاوری نخواهد داشت.

إِنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مٰا فِی اَلْأَرْضِ جَمِیعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِیَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذٰابِ یَوْمِ اَلْقِیٰامَهِ مٰا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ: (۱)

قطعاً کافران اگر همه آنچه در زمین است و همانند آن را نیز با آن همراه خود داشته باشند، تا آن را برای نجاتشان از عذاب روز قیامت فدیه و عوض دهند از آنان نپذیرند و برای آنان عذابی دردناک است.

وَ لَوْ أَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مٰا فِی اَلْأَرْضِ لاَفْتَدَتْ بِهِ وَ أَسَرُّوا اَلنَّدٰامَهَ لَمّٰا رَأَوُا اَلْعَذٰابَ وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لاٰ یُظْلَمُونَ: (۲)

اگر در قیامت برای هر کسی که به آیات خدا و بندگان حق ستم کرده همه ثروتی که در زمین است فراهم باشد، یقیناً برای نجات خود از عذاب جاودانه فدیه و عوض دهد، و زمانی که عذاب را ببینند از شدت شرمساری پشیمانی و اندوه خود را پنهان می کنند، و میان آنان به عدالت و انصاف داوری می شود، و مورد ستم قرار نخواهند گرفت.

۱- ۱) - مائده، آیه ۳۶.

۲- ۲) - یونس، آیه ۵۴.

لِلَّذِينَ اِسْتَجٰابُوا لِرَبِّهِمُ اَلْحُسْنىٰ وَ اَلَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مٰا فِي اَلْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لاَفْتَدَوْا بِهِ أُولٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ اَلْحِسٰابِ وَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ اَلْمِهٰادُ: (۱)

برای آنان که دعوت پرردگارشان را پذیرفتند بهترین سرانجام است، و آنان که از قبول دعوت حق سرپیچی کردن اگر مالک دو برابر همه آنچه روی زمین است باشند بی تردید آن را برای رهائی خود از عذاب فدیه خواهند داد، آنان را حساب دشواری است و جایگاهشان دوزخ است و دوزخ بد بستری است!

وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مٰا فِي اَلْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لاَفْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ اَلْعَذٰابِ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ وَ بَدٰا لَهُمْ مِنَ اَللّٰهِ مٰا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ: (۲)

و اگر برای ستمکاران به آیات خدا و به بندگان حق همه آنچه در زمین است و مانندش با آن باشد، بی تردید حاضرند آن را برای رهائی خود از عذاب دشوار قیامت عوض و فدیه دهند و از سوی خدا آنچه را که از عذاب های گوناگون نمی پنداشتند آشکار می شود.

فَالْيَوْمَ لاٰ يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لاٰ مِنَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوٰاكُمُ اَلنّٰارُ هِيَ مَوْلاٰكُمْ وَ بِئْسَ اَلْمَصِيرُ: (۳)

قیامت به منافقان گویند: پس امروز نه از شما و نه از کافران فدیه و عوضی در برابر نجات عذاب دریافت نخواهد شد جایگاهتان آتش است و همان مولای شماست و بد بازگشت گاهی است.

۱- ۱) - رعد، آیه ۱۸.

۲- ۲) - زمر، آیه ۴۷.

۳- ۳) - حدید، آیه ۱۵.

يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ اَلْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذٰابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ (١١) وَ صٰاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ (١٢) وَ فَصِيلَتِهِ اَلَّتِي تُؤْوِيهِ (١٣) وَ مَنْ فِي اَلْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ يُنْجِيهِ (١۴) كَلاّٰ إِنَّهٰا لَظىٰ (١۵) نَزّٰاعَةً لِلشَّوىٰ: (١)

مجرم و گنهکار آرزو می کند که ای کاش می توانست فرزندانش را در برابر عذاب آن روز فدیه و عوض دهد.

و نیز همسر و برادرش را، و قبیله و قومش را که در دنیا به او پناه می دادند و همه کسانی را که در روی زمین اند تا ابن فدیه و عوض او را از عـذاب نجات دهـد ولی چنین نیست که برایش راه نجاتی باشـد همانا آتش زبانه می کشد در حالی که دست و پا و پوست سر را بر می کند.

آری این است وضع هولناک روز قیامت و وضع کسانی که هیـچ گونه راه نجاتی ندارند و با دست خود به خاطر کفر و ظلم و عنـاد و لجـاجت همه طرق رهـائی از عـذاب را به روی خود بسـتند و برای ابـد خود را از رحمت و لطف حضـرت حق محروم نمودند.

۴ - بی یار بودن دوزخیان

کتـاب خـدا در سوره هـای بقره، هود، مؤمنـان، انبیـا، قصـص، فصـلت، زمر، دخان، طور (٢)بـه این واقعیت اشـاره می کنـد که کافران و سـتم کاران و مجرمان، و منکران حقایق برای ابد دچار عذاب سـخت دوزخ اند و برای نمونه یک نفر، آری یک نفر که آنان را برای نجات یاری دهد وجود نخواهد داشت!!

١- ١) - معارج، آيات ١١-١۶.

٢- ٢) - به ترتیب سورها، ۴٨، ١١٣، ۶۵، ٣٩، ۴١، ١۶، ۵۴، ۴١، ۴۶.

این مغروران متکبر و خائنان پست و روی گردانان از حقایق در قیامت از یاری یارانی چون حضرت حق، پیامبران، امامان، فرشتگان، اولیاء الهی و مؤمنان محروم اند، و هر چه در صف محشر، یا هنگام دادگاه ها یا زمان عبور از صراط یا از میان دوزخ کسانی را که فکر می کنند می توانند آنان را یاری دهند ندا می دهند ابداً جوابی نمی نشنوند و در تنهائی و غربت وحشتناکی بدون این که امید به نجات داشته باشند برای همیشه دست و پا می زنند.

کار بدبختی و بیچارگی و ذلت آنان به جائی می رسد که متوسل به مالک یعنی کارگردان دوزخ می شوند و می گویند:

یا مالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنا رَبُّکَ قالَ إِنَّکُمْ ماکِثُونَ (۷۷) لَقَدْ جِئْناکُمْ بِالْحَقِّ وَ لکِنَّ أَکْثَرَکُمْ لِلْحَقِّ کارِهُونَ: (۱)

ای مالک دوزخ بگو پروردگارت ما را بمیراند و برای ابد از چراغ حیات محروممان کند تا از این عذاب نجات یابیم. مالک می گوید: بی تردید و بدون برو برگرد شما برای همیشه در عذاب ماندنی هستید!!

این بیچارگان بی یاور وقتی از مالک دوزخ ناامید شدند، روی به بهشتیان و احتمالا آشنایانشان در بهشت می کنند و با عجز و لابه و زاری و التماس فریاد می زنند:

وَ نادی أَصْحابُ اَلنّارِ أَصْحابَ اَلْجَنَّهِ أَنْ أَفِیضُوا عَلَیْنا مِنَ اَلْماءِ أَوْ مِمّا رَزَقَکُمُ اَللّهُ قالُوا إِنَّ اَللّهَ حَرَّمَهُما عَلَی اَلْکافِرِینَ: (۲)

ای بهشتیان اندکی از آب خوشگوار یا از آنچه خدا روزی شما نموده بر ما فرو ریزید، بهشتیان پاسخ می دهند خدا آب و نعمت های بهشتی را بر کافران حرام کرده است.

۱- ۱) - زخرف، آیات ۷۷-۷۸.

۲- ۲) - اعراف، آیه ۵۰.

این خوار شدگان گرفتار هنگامی که از بهشتیان هم ناامید نشدند به ناله و استغاثه روی می آورند و چوب انداز طلب یاری می کنند و خواهان فریادرسی می شوند که به داد آنان برسد. قرآن وضع آنان را در چنین حالتی به این صورت بیان می کند:

وَ إِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغٰاثُوا بِمٰاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي اَلْوُجُوهَ بِئْسَ اَلشَّرٰابُ وَ سٰاءَتْ مُرْتَفَقاً: (۱)

و اگر استغاثه و فریادرسی کنند با آبی چون مس گداخته که چهره ها را بریان کند به استغاثه آنان پاسخ گویند بد آشامیدنی و بد جایگاهی است.

نهایتاً وقتی ملاحظه کردند فریادرسی ندارند به تصور خودشان به نفع خود بهتر از خدا یار و ناصری را نمی بینند و فکر می کنند اگر به حضرت او که آخرین امید آنان است متوسل شوند راه نجاتی برای آنان باز خواهد شد، در این نقطه است که با همه وجود فریاد برمی دارند:

قٰالُوا رَبَّنٰا غَلَبَتْ عَلَيْنٰا شِقْوَتُنٰا وَ كُنّٰا قَوْماً ضٰالِّينَ (۱۰۶) رَبَّنٰا أَخْرِجْنٰا مِنْهٰا فَإِنْ عُدْنٰا فَإِنّٰا ظٰالِمُونَ (۱۰۷) قٰالَ اِخْسَؤُا فِيهٰا وَ لاٰ تُكَلِّمُونِ: (۲)

ای پروردگار ما، تیره بختی و شقاوت بر ما چیره شد و ما گروهی گمراه بودیم، ای مالک و صاحب ما اینک ما را از دوزخ بیرون آر و به دنیا و دار تکلیف برگردان، اگر به بدی ها و گمراهی بازگشتیم بی تردید ستمکار و ظالم خواهیم بود.

خدا می گوید: «ای سگان» در دوزخ گم شوید و با من سخن مگوئید.

۱- ۱) - کهف، آیه ۲۹.

۲- ۲) - مؤمنون، آیات ۱۰۶- ۱۰۸.

راستی چه سخت است، که انسان از نظر بدکاری و تبهکاری و کفران نعمت، و ظلم و ستمکاریش به جائی برسد که به حضرت ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین و غیاث مستغیثین پناه ببرد و از او درخواست یاری و کمک کند ولی آن رحمت بی نهایت، و کرم لایتناهی، که دوست دارد به هر وسیله ممکن بنده اش از عذاب و گرفتاری برهد، و گره از کارش باز شود، و مشکلش حل گردد و در جوار رحمت و لطف و احسان و کرم او قرار گیرد آدمی را مخاطب به خطابی نماید که سگ را به آن خطاب می کنند و می رانند و بگوید اخسؤا ای سگ در دوزخ گم شو و با من ابداً سخن مگو و از من درخواستی نداشته باش!!!

تفسیر آیه ۴۹-۵۰

اشاره

وَ إِذْ نَجَّيْنٰاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ اَلْعَذٰابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنٰاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسٰاءَكُمْ وَ فِي ذٰلِكُمْ بَلاٰءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ

وَ إِذْ فَرَقْنٰا بِكُمُ اَلْبَحْرَ فَأَنْجَيْنٰاكُمْ وَ أَغْرَقْنٰا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ

ای یهود، یاد کنید آنگاه که شما را از سیطره حکومت ظالمانه فرعونیان نجات دادیم، آنان که همواره و بدون تعطیل شما را به سخت ترین صورت شکنجه می کردند، پسران شما را سر می بریدند و زنان شما را زنده نگاه می داشتند و در این سختی ها و مشکلات آزمایشی بزرگ از سوی پروردگارتان بود.

و یاد کنید هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم پس شما را نجات دادیم و فرعونیان را در حالی که نظر می کردید غرق کردیم.

شرح و توضیح

ص:۴۴۴

از دو آیه شریفه چند مطلب بسیار مهم و چند حادثه بسیار غم انگیز استفاده می شود:

۱- نجات از فرعونیان، ۲- تحمیل سخت ترین شکنجه ها بر بنی اسرائیل، ۳- ذبح فرزندان، ۴- زنده نگاه داشتن زنان، ۵- آزمایش پروردگار، ۶- نجات بنی اسرائیل از دریا به ساحل، ۷- غرق شدن فرعونیان

۱- نجات از فرعونیان

اشاره

پیش از آن که درباره نعمت بسیار بسیار مهم نجات یافتن از حکومت ستمگران که مقدمه ورود به فضای آزادی و استقلال و حریت است مطالبی نگاشته شود لازم است در رابطه با اقامت گزیدن بنی اسرائیل در کشور مصر اشاره ای کوتاه شود.

گفته شده اولین کسی که از بنی اسرائیل قدم به کشور مصر نهاد و در آنجا در ابتدای کار به اجبار و سپس به اختیار سکونت گزید یوسف بزرگوار فرزند اسرائیل یعنی یعقوب بود که قرآن مجید به تفصیل به این جریان در ضمن یک سوره کامل اشاره کرده است.

سپس بعد از مدتی طولانی پدر و مادر و برادرانش به مصر آمده و در کنار او به زندگی ادامه دادند.

پسران اسرائیل و خانواده آنان از برکت حکومت یوسف در امنیت و آسایش و رفاه و گشایش قرار گرفتند و از سفره گسترده نعمتهای گوناگون الهی بهرهمند شدند و به تدریج نسلشان رو به فزونی و ازدیاد گذاشت به طوری که در مدت چند قرن چنان که در کتابها آمده نفراتشان چه به حدود ششصد هزار نفر رسید.

ص:۴۴۵

افزایش این گروه خاص و جمعیتی کهاصالتاً اهل کشور مصر نبودند و بیم آن میرفت که اوضاع مملکت را به وسد خود در همه امور تغییر دهند فرعون و فرعونیان را به وحشت انداخت و در نگرانی سخت فرو برد، و بر این اساس وادار به عکس العمل منفی در برابر آنان نمود، و نقشه زبون ساختن آنان و تحدید نسلشان و قطع دستشان را از آنچه دولت او را تهدید میکرد تدبیر نمود، علاوه بر اینها به قول ابن عباس سبب ریشهای ترس فروعون بشارت به ظهور موسی و خصوصیات و ویژگیهای او از طرف پیامبران گذشته وبد که او را در مقام مبارزه و پیشگیری از به وجود آمدن موسبی و نهایتاً ظهور حکومت و قدرت بنی اسرائیل بر مصر قرار داد. (۱)فرعون و اهلش با نقشههای گوناگون تا جائی که ممکن بود این طائفه را به استضعاف کشید و از قدرت و شوکت انداخت و همه را در سیطره حاکمیت خود قرار داد و در یک کلمه آنان را چنان که از آیات قرآن فهمیده می شود به بردگی و غلامی و اسارت و رقیت درآورد و به کارهائی از قبیل کشاورزی به نفع طبقه حاکمه و خشت زنی، و باربری، و حفاری و کناسی و آوردن سنگ های گران و خاک و گل برای ساختن کاخ ها و هیاکل و خادمی اصنام، و خادمی قبطیان وا داشت و هر که توان ورود به این امور را نداشت محکوم به پرداخت جزیه و جریمه کرد.

و به تدریج ذبح و سر بریدن کودکان و زنده نگاه داشتن زنان برای کنیزی و بیگاری را در برنامه خود قرار داد که آیه مورد شرح و توضیح به این دو مسئله بسیار غم انگیز اشاره می کند.

ص:۴۴۶

۱- ۱) - تفسیر فخر رازی ج ۲ ص ۶۹

اگر سئوال شود خدای مهربان بنی اسرائیل زمان فرعون را از ستم فرعون و درباریانش نجات داد چرا این نعمت عظیم نجات و منت شریف را به رخ یهود زمان پیامبر و پس از پیامبر می کشد، در پاسخ باید گفت آن نعمت بی بدیل نجات و خلاصی از دست فرعونیان بود که سبب شد یهودیان آن دوران به کلی منقرض نشوند و به دست فرعون ریشه کن نگردند تا تولید نسل باقی بماند و یهودیان پس از آنان قدم به عرصه حیات بگذارند، در حقیقت یهود مورد خطاب قرآن و پس از خطاب هم از نعمت نجات از چنگال فرعونیان بهره کامل داشته و دارند، زیرا موجودیت آنان نتیجه نجات گذشتگانشان از ستمکاری فرعون است، و به عبارت دیگر همه یهودیان پس از عصر موسی تا امروز از مصادیق آیه شریفه نجیناکم هستند! و این نعمت نجات نعمتی است که شامل فرد فرد یهود در همه ادوار و اعصار است، ولی افسوس که این طایفه قدر این نعمت والا را ندانسته و از وجود خود منبعی از عهدشکنی و ظلم و انحراف و گمراهی و غارت گری ساخته و نمک به حرامی را نسبت به حضرت حق که کمال محبت و لطف را در حق آنان مبذول داشته به اوج خود رساندند.

بخشی از آثار نجات و رهائی

کسی در پهنه گیتی نیست که ارزش آزادی و حریت و استقلال و نیز فضای نورانی و پربرکت آزادی را نداند، حکومت های ظالم و ستمکار همراه با فرهنگی که خود می سازند، یا از ستمگران تاریخ به ارث دارند، و با وضع قوانینی که صددرصد به نفع خود آنان است ملتی را به ویژه از نظر روحی و فکری به اسارت می گیرند، و به صورتی آنان را در بندها و غل و زنجیرهای نامرئی قرار می دهند که از جانب آنان خیالشان راحت باشد، و چهار اسبه با مرکب شهوات و

هوا و هوسشان بتازند و به غارت ثروت مملکت و ملت مشغول باشند، و به شب نشینی ها و عیش و نوش و تجاوز به هر چه که بخواهند ادامه دهند.

از ثروت ملت، و از مال بیت المال با کسان و خویشان عزیز بی جهتشان به هر مسافرتی که بخواهند بروند و به هر کیفیتی که اراده کنند هزینه نمایند، و کاخ ها و باغ ها و ساختمان های مجلل که ظهور خواسته های بی مهار و شهوات پلید آنان است ساخته و در آنها چند روزی را غرق در لذات حیوانی باشند.

و از طرف دیگر فضای اختناق و پلیسی حاکم بر مردم نگذارد چراغ فطرت مردم روشن بماند، و عقل آنان به حرکت آید، و استعدادها شکوفا گردد، و جسم ها سالم بماند، و نهایتاً ملت به حقوق معنوی و مادی خود برسد، و قابلیت پذیرش حقایق به ویژه قبول وحی و نبوت و امامت و مسائل اعتقادی و اخلاقی در آنان ایجاد شود، و از میان آنان عالم و آگاه و استاد و عارف و مخترع و هنرمند و صاحبان خیر و کرامت ظهور کند مبادا که این بیداری و بینائی و بصیرت و روشن بینی و ظهور علم و حکمت سبب شود که در برابر ظالمان و فرهنگشان که زنجیری برای بستن دست و پای عقل و روح و فطرت و وجدان انسان هاست قیام کنند و ناپایداری و مقاومت و جهاد جانانه و کشتن و کشته شدن طومار نحس وجود آن بیدادگران و شهوت رانان و غارت گران را در هم بپیچد، و مستضعفان برای ایجاد حکومت عدل در سایه آزادی و استقلال موفق شوند و زمینه را برای شکوفائی همه استعدادها به خصوص در فرزندانشان و نسل آزاد شده خویش و تحقق کرامت و پاکدامنی و عفت زنان و ناموسشان را فراهم آورند، و در آن فضای نورانی و پرقیمت که از برکت آزادی به دست آمده مردان و زنان نمونه در همه زمینه های مثبت فکری و علمی و انسانی و اخلاقی و اعتقادی به وجود آیند.

ص:۴۴۸

فرعونیان با کمک فرهنگ مادی خود و با یاری گرفتن از اندیشه های خائنانه عالمانی که غلام حلقه بگوش آنان و در خدمت مطامع و شهوات آنان قرار داشتند سالیان طولانی آزادی و استقلال بنی اسرائیل را لگدکوب کردند، و همه را در عین این که در خانه هایشان و در کوچه و بازار زندگی می کردند و می گشتند به اسارت گرفتند، و اختناقی هولناک را بر آنان حاکم کردند، تا به صورت انسان هایی فقط در طریق خدمت به فرعونیان در آیند، و تن به سخت ترین کارها بدهند، و مشقت بارترین امور را تحمل کنند و از همه نعمت های معنوی محروم و از نظر مادی هم به اندازه بخور و نمیر آن هم به دست فرعونیان به آنان برسد، و هیچ گونه آزادی و استقلالی نداشته و جرأت حرکت و قیام بر ضد ستمکاران در آنان بمیرد.

با دقت در سطور گذشته و نظری به ارزش آزادی و استقلال و آثار آن معلوم می شود که جمله پربار و پر معنای وَ إِذْ نَجَّیْنٰاکُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ چه می گوید و چه نعمت بی نظیری از جانب حضرت حق به بنی اسرائیل عطا شد، نعمتی که مادر همه نعمت ها و ریشه همه کرامت هاست. ضمیر جمع (نا) در نَجَّیْنٰاکُمْ در برابر ضمیر مفرد أَنْعَمْتُ که در آیات گذشته بود: اُذْکُرُوا نِعْمَتِیَ اَلَّتِی أَنْعَمْتُ نشان از عظمت نعمت آزادی و استقلال دارد که خدای عظیم به بنی اسرائیل عنایت کرد، به حق که در این آیه شریفه باید ضمیر جمع به کار می رفت، زیرا که نعمت آزادی و استقلال گوئی همه نعمت هاست و بدون آن خیال می کنی که هیچ نعمتی در اختیار انسان نیست.

بحث در آزادی و استقلال و آثار آن از مهم ترین و گسترده ترین مباحث است که جا دارد همه جوانب آن بررسی شود، و تک تک آثارش بیان گردد، و ارزش و

قیمت آن که در رأس همه ارزش هاست به جامعه تفهیم شود، و حتی دیگر ملت ها را نیز با این حقیقت و آثارش آشنا نمود.

روایات بسیار بسیار مهمی که در رابطه با ظهور منجی عالم و عدل گستر جهان وجود مبارک امام دوازدهم (ع) در معتبرترین کتاب های شیعه و اهل سنت نقل شده و نزدیک به شش هزار روایت است، از بخش قابل توجهی از آن استفاده می شود که برترین و بالاترین کار حضرت مهدی (ع) نجات جهانیان از حکومت های مستبد، ظالم و ستمگری است که آزادی و استقلال مردم را لگدمال کرده، و آنان را به اسارت گرفته و راه هر گونه رشدی را چه در زمینه های مادی و چه در امور معنوی بر آنان بسته اند و به این خاطر یکی از القاب مهم آن حضرت منجی است.

در سایه حکومت الهی آن ذخیره خداست که فساد تحمیل شده بر انسان، و سفره های عیش و نوش حاکمان و مستبدان، و غارت گری غارتگران، و اختناق ایجاد شده و حکومت های زورگو و قلدر برچیده می شود و فضائی الهی از آزادی و استقلال بر کره زمین چیره می گردد که جهانیان با استشمام در آن فضا عقولشان تا نقطه کمال رشد می کند، و نور چراغ فطرتشان شدت و قوت می گیرد، و بیداری و بصیرتشان به اوج می رسد، و همه استعدادهای خدادادی آنان شکوفا می گردد، و امنیت در سایه آن حکومت به جائی می رسد که مشهور است گرگ و میش کنار هم زندگی می کنند و با هم از یک چشمه آب می خورند.

بنی اسرائیل در آن فضای اختناق و زیر شکنجه های فرعونیان و در جو حکومت پلیسی فرعون و دار و دسته اش و در کنار کارهای بسیار سنگین و مشقت بار، و در عین این که همه لحظات زندگی را به تلخی و سختی می گذراندند برای نجات خود در تلاش بودند، و با دلگرمی و امید به آینده و انتظار فرج و گشایش می زیستند، و به یاری و نصرت خدا چشم دوخته بودند و می دانستند که این وضع نکبت بار و این زندگی رقت بار ماندنی نیست و نهایتاً با

امیـد و تلاش مثبت و ایمان و اعتقاد به خـدا سـتم کار از پای در می آید و مستضـعف بر بالای خبازه او حکومت عدل برپا می کنـد و از اسارت نجات یافته به فضای با برکت آزادی و اسـتقلال می رسـد، این امید و تلاش، و می دانسـتند این انتظار فرج و امید به نجات در سایه تلاششان مورد عنایت حق قرار می گیرد، و با تأیید و لطف خدا و نگاه رحیمانه او و مبعوث شدن موسی بندهای اسارت می گسلد، و مشقت ها و سختی ها از میان می رود و روز خلاصی و نجات چه ظالم بخواهد چه نخواهد از راه میرسد واذ نجیناکم من آل فرعون.

۲- تحمیل سخت ترین شکنجه ها بر بنی اسرائیل

یَسُومُونَکُمْ سُوءَ اَلْعَذابِ جمله ای است که فعلش از نظر ادبی فعل مضارع است که گاهی از جمله در این آیه شـریفه دلالت بر استمرار دارد.

یَسُومُونَکُمْ اشـاره به انواع شـکنجه هـا و عـذاب هـا دارد که از هر طرف از جـانب فرعونیـان بر بنی اسـرائیل احاطه داشت و بی رحمانه بر آنان هجوم می کرد و روز و شب بلائی و بلاهائی بر سـر آنان فرود می آمد، و شـفاعت احدی هم برای دفع رفع بلا از آنان سود نداشت.

وَ لَقَدْ نَجَّیْنا بَنِی إِسْرائِیلَ مِنَ اَلْعَذابِ اَلْمُهِینِ (۳۰) مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ کانَ عالِیاً مِنَ اَلْمُسْرِفِینَ: (۱)

همانا ما بنی اسرائیل را از آن عذاب و شکنجه خوار کننده نجات دادیم، از چنگال بی رحمانه فرعون که متکبری سرکش و در ظلم و ستم به مردم و دیگر کارهایش به خصوص سخت گیری بر بنی اسرائیل از زمره اسراف کاران بود.

۱- ۱) - دخان، آیات ۳۰- ۳۱.

بالاترین عذابی که از ناحیه فرعون به قوم بنی اسرائیل تحمیل شده بود این بود که همه این جامعه را از مرد و زن و کوچک و بزرگ به بردگی گرفته بود، و متکبرانه به صورتی که گوئی مالک بنی اسرائیل و بنی اسرائیل هم مِلک طلق او هستند با آنان رفتار می کرد.

قرآن این شکنجه بسیار سخت روحی را که به عبارت دیگر در هم کوبیده شدن آزادی و استقلال انسان است در این آیه بیان می کند:

وَ تِلْکَ نِعْمَهٌ تَمُنُّها عَلَیَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِی إِسْرائِیلَ: (۱)

موسی که هم چون صاعقه ای از طرف خدا بر سر فرعون فرود آمده بود به فرعون گفت:

آیا این که بنی اسرائیل را به بردگی گرفته ای نعمتی است که منتش را بر من می نهی؟!!

راستی شگفت آور است، فرعون ستمکار عمری بنی اسرائیل را به بردگی گرفته بود و هم چون مالک بسیار بی رحمی با آنان رفتار می کرد، و همه را شبانه روز زیر تازیانه های عذاب و شکنجه خود داشت با این حال به موسی گفت این که اجازه داده ام این طایفه در کشور من باشند، و زیر نظر دستگاه من کار کنند و خرج بخور و نمیری به آنان می پردازم نعمتی برای آنان است و بر عهده تو که بزرگ این قومی منت دارم!!

راستی فرعون دشمن قسم خورده بنی اسرائیل بود و تا روزی که موسی مبعوث به رسالت نشده بود آب خوش از گلوی یک نفر از بنی اسرائیل پائین

۱- ۱) - شعراء، آیه ۲۲.

نرفت و به حقیقت نجات این قوم از چنگال آن ستمکار عجب نعمت با ارزشی بود:

یا بَنِی إِسْرائِیلَ قَدْ أَنْجَیْناکُمْ مِنْ عَدُوِّکُمْ: (۱)

ای بنی اسرائیل به راستی شما را از چنگال ظالمانه دشمنتان نجات دادیم.

آری بنی اسرائیل پیوسته و بدون تعطیل در معرض انواع عذاب ها و شکنجه های گوناگون قرار داشتند و به طور دائم در ترس و اضطراب و ناامنی و وحشت به سر می بردند و دشمن هم ذره ای رحم به آنان نداشت و بلکه از شکنجه کردن دائم آنان لذت می برد و اراده اش این بود که این طایفه را از آن سرزمین ریشه کن کند و نسلی از آنان باقی نگذارد و قومی بنام بنی اسرائیل را از نقشه جامعه انسانی محو کند.

شاید از حرکات فرعون نسبت به بنی اسرائیل و بی رحمی او تعجب کنید و ممکن است باور کردن کارهای ظالمانه او برای شما سخت باشد، ولی با نگاهی به همین عصر و فرعون هائی که بر اکثر ملت ها حکومت می کنند و از شکنجه های روحی و جسمی مردم بخصوص آزادی خواهان و حتی کودکان و اطفال بی گناه هیچ دریغی ندارند به راحتی جنایات فرعون و بی رحمی او را نسبت به بنی اسراییل می توانید باور کنید.

در این بخش برای این که باور شما نسبت به جنایات ستمکاران و بی رحمی آنان سهل و آسان شود به اقرار و اعترافی از موسیولینی دیکتاتور ایتالیا و هم پیاله هیتلر که با جنگ افروزی هر دو میلیون ها نفر بدون هیچ گناهی نابود شدند و عوارضی غیر قابل جبران از جنایات آن دو بر جای مانده اشاره می کنم.

۱- ۱) – طه، آیه ۸۰.

این دیکتاتور کم نظیر ایتالیا هنگامی که نتایج بمباران کردن حبشه را با دست خود بازگو می کند می گوید:

ما تپه ها را که از جنگل های سرسبز پوشانده شده بود به حریق کشاندیم، مزارع و دهکده ها به هنگام سوختن در عین حال که گمراه کننده بود ما را بسیار سرگرم می کرد. . . . بمب ها به مجرد اصابت با زمین منفجر شده دود سپید و شعله های عظیمی از آنها بلند می شد و بلافاصله علف های خشک شروع به سوختن می کردند، . . . . . خدایا! ! به یاد دارم که چهارپایان به چه شتاب و هراسی فرار می کردند. . . . .

وقتی که مخازن بمب خالی شد خوشحالی من! ! ! از آن جهت بود که مجبور شدم با دست های خود تیراندازی کنم. . .

می دانید خیلی خوشایند بود! ! وقتی که توانستم سقف پوشالی کلبه ای از بومیان را که با انبوه درختان تنومند و بلند احاطه شده و به سهولت هدف گیری نمی شد، هدف قرار دهم، ساکنین کلبه بعد از مشاهده عمل قهرمانی من مانند دیوانگان فرار را بر قرار ترجیح می دادند.

پنج هزار حبشی در حالی که به وسیله دایره ای از آتش محاصره شده بودند اجباراً به انتهای خط رانده شدند، آنجا که جهنمی سوزان برپا شده بود. (۱)این است نتیجه دور بودن از حقایق و غوطه ور بودن در شهوات و خیالات و این است محصول بزرگ ترین گناه و زشت ترین جنایت که گناهی و جنایتی از آن بزرگ تر و بدتر نیست و آن خودپرستی و خودخواهی است که دیگران را به

۱- ۱) - شرح نهج البلاغه جعفری، ج ۱۴، پاورقی ص ۲۱۷، به نقل از قدرت تالیف برتراند راسل ترجمه مختصری، ص ۷۰-۷۱.

وسیله تیزی شمشیرش و آتش اسلحه اش از هستی ساقط می کند، نهایتا خود جنایتکار را قربانی تبهکاری خود می سازد.

شکنجه هـا وعـذاب ها و به بیگاری گرفتن، و تحمیل انواع سـختی ها و ایجاد مضـیقه ها که روز روشن را در نظر بنی اسـرائیل تیره و تار کرده بود نتوانست آنان را ساقط کنـد و از پای در آورد، زیرا امید به آینده و انتظار فرج، و چشـمداشت به رحمت و لطف پروردگار آنان را مقاوم و پایدار نگاه می داشت و از نابودی حتمی حفظ می کرد.

فرعونیـان که خود را در برابر این مقاومت و ایسـتادگی دیدنـد، و به این نتیجه رسـیدند که از این راه نمی تواننـد آنان را نابود کنند به سـراغ شـکنجه و عذابی طاقت فرسا و آتش زننده بر دلها و سوزاننده جگرها و فرود ریزنده اشـکها یعنی کشـتن پسران نوزاد آنان رفتند:

۳- ذبح فرزندان

جوانی بـا دختری ازدواج می کنـد و هر دو در فضـائی از عشق و محبت و آمال ها و آرزوها پیونـد زناشوئی برقرار می کننـد و دست در دست یکدیگر بهار جوانی و ازدواج را عاشـقانه جشن می گیرند، و طراوت و صـفائی به زندگی می دهند، و با یک دنیـا شوق و اشتیـاق به انتظـار فرزنـدی به تصور خودشـان پسـر می نشـینند، تا به دنیا آیـد و دو سال در آغوش عشق مادر شـیر بنوشـد، و در دامن پر مهر پدر پرورش یابد و با حرکات و نگاه ها و لبخندهایش به زندگی این زن و شوهر جوان معنائی دیگر دهد، و درخت حیات را پر از گل و لاله خوشحالی و مسرت و سرور و نشاط نماید، که ناگهان هر دو پس از ولادت نوزاد آن هم پسـر در برابر قانون ظالمانه فرعون که فرمان قطعی به کشـتن نوزادان پسر داده بود قرار گیرند و چارهای جز تسلیم در برابر این قانون جنگل نداشته باشند و با دلی

ص:۴۵۵

سخوته و جگری افروخته با چشم خود شاهد بریده شدن سر جگر گوشه خود شوند! !

این قانون که نشان از توحش داشت، و کمال بیرحمی قانون گذار را نشان میداد به شدت باید اجرا میشد، و احدی از خانوادههای بنی اسرائیل از آن مستثنی نبودند و تا جائی رسید که به قابلهها که معمولاً از زنان بودند، و قلب مادرانه آ» ان باید زیر بار این کار نمیرفت فرمان داده شد که چون نوزاد پسر به کمک آنان چشم به دنیا گشود، و قدم در میدان زندگی نهاد در جا خفهاش کنند، و یا به دست مأموران خون آشام فرعونی بسپارند تا در برابر دیدگان پدر و مادرشان سر از بدنش جدا کنند، و او را به خاطر فرعون و دستگاهش از حق حیات برای همیشه محروم سازند. و ظالمانهتر از سر بریدن کودکان پس از به دنیا آمدن کاری است که حضرت صادق (ع) از آن خبر میدهد:

«فلم یزل یامر اصحابه بشق بطون الحوال من نساء بنی اسرائیل حتی قتل فی طلبه نیف و عشرون الف مولودا! !» (۱)

فرعون پیوسته و بدون درنگ مأمورانش را به پاره کردن شکم زنان حامله قوم بنی اسرائیل برای کشتن حملشان فرمان میداد تا جائی که نبابه درخواست آن ستمکار بیش از ده هزار و اندی طفل سر بریده شد! !

۴- زنده نگاه داشتن زنان

باید به این نکته توجه دشات که زنده نگاه داشتن زنان شکنجه و عذاب نبود، بلکه هر انسنی از زنده ماندنش و نجات یافتن از دست ستمگر خوشحال میشود، زنده نگاه داشتن آنان برای این بود که اولاً به داغ جگر سوز فرزند ذبح شده بسوزد و بنالد، ثانیاً به بیگاری و کنیزی و خدمت کردن در خانههای فرعونیان گرفتار باشد ثالثاً با کشته شدن فرزندانشان جلوی ازدیاد نسل بسته شود و رابعاً مردان باقی مانده دچار زنان بی سرپرست و داغ دیده، و شاهد پریشان حالی و اضطراب آنان باشند.

۱- ۱) - نور الثقلین ج ۱ ص ۶۷ حدیث ۱۹۴- غیبت شیخ طوسی ص ۱۰۶

به خواست حضرت حق و به توفیق او در توضیح و تشریح آیات دیگر که سخن از دختران و زنان و همسران به میان آمده در رابطه با جایگاه زن و مقام شامخ او، و حقوق با عظمتش و امتیازات اسلام و شریعت محمدی در این زمینه بر دیگر فرهنگ ها مطالب مهمی و مسائل با ارزشی مطرح خواهد شد.

۵- آزمایش پروردگار

گروهی از مفسران عقیده دارند وَ فِي ذٰلِكُمْ بَلاَءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ اشاره به نعمت نجات بنی اسرائیل از فرعونیان است تا در فضای نجات آیا به شکر و سپاس برمی خیزند یا به کفران نعمت؟

و گروهی می گویند اشاره به شکنجه ها و سختی ها دارد که آیا در مقام صبر قرار می گیرند یا بی تابی ولی باید گفت آزمایش حق در هر دو مرحله جلوه دارد تا از افق آن آیا خورشید شکر، یا آفتاب صبر سر زند یا تاریکی ناسپاسی و بی تابی انسان را فرو پوشاند و از رحمت حق و پیروزی بر دشمن محروم کند، به توفیق حق در توضیح آیات ۱۵۴ تا ۱۵۷ مفصل به مسئله آزمایشات الهی خواهم پرداخت.

۶-۷ نجات بنی اسرائیل از دریا و غرق شدن فرعونیان

به خواست حق توضیح این دو مسئله هم که دارای لطایف و حقایق زیادی است در ضمن آیات آخر سوره مبارکه یونس خواهد آمد.

پایان ساعت ۸ صبح ۱۹/۲/۱۳۸۵ شمسی

ص:۴۵۷

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹